

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طورِ معنی

تألیف

منشی احمد حسین سحر کاکوروی

(سدهٔ سیزدهم هجری)

مقدمه و تصحیح و تعلیق

(برمبنای نسخهٔ خطی منحصر به فرد)

رئیس احمد نعمانی

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

دهلی نو

مرکز تحقیقات فارسی
رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
دهلی نو

.....
طور معنی

تألیف: منشی احمد حسین سحر کاکوزوی
مقدمه و تصحیح و تعلیق: رئیس احمد نعمانی

.....
حروفچینی و صفحه‌آرایی: عبدالرحمن قریشی
طراح جلد: عایشه فوزیه

چاپ اول: دهلی نو - اسفند ۱۳۸۵ هـ ش / مارس ۲۰۰۷ م
چاپ و صحافی: آاس، نایپ‌ستر (چاندنی چوک، دهلی-۱۱۰۰۰۶)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۳۹-۲۳۷-۵

ISBN: 978-964-439-237-5

نشانی: شماره ۱۸، تیلک مارگ، دهلی نو-۱۱۰۰۰۱

خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران

تلفن: ۲۲۳۸۷۵۴۷-۴، دورنگار: ۲۲۳۸۷۵۴۷

newdelhi@icro.ir

http://newdelhi.icro.ir

فهرست

۵	یادداشت
۹	مقدمه مصحح
۶۳	علایم اختصاری و منابع مقدمه مصحح
۶۹	فهرست نامهای شاعران
۷۷	متن طور معنی
۲۷۵	تعلیقات
۲۳۳	نشانه‌های اختصاری بخش تعلیقات
۲۳۹	مراجع تصحیح و تعلیقات
۴۵۷	فهرست اعلام

یادداشت

گنجینه زبان و ادب فاخر فارسی و فرهنگ و هنر والای ایرانی - اسلامی در هند معرفت و معنویت چندان گرانسنگ است که نظر به هرکجای آن گنجی گوهرهایی بس گزیده خواهی یافت که چشم هنرشناس را می‌نوازد و خیر و ذر فکاو را خیره می‌سازد و جان شیفته معنا را جلا می‌بخشد.

بسیاری از آنچه که در بیش از هشت سده حضور و حاکمیت زبان فارسی در جای جای هند بزرگ/شبه قاره جامه کتابت پوشیده یا صبغه و صورت هنری پذیرفته - از علم و ادب، تاریخ و جغرافیا، کلام و فقه، عقیده و عرفان، معماری مساجد و مقابر، بنای امام بارها و باروها و بارگاه‌ها و جز آن‌ها - به زیور خط زیبای فارسی و آرایه هنرهای فاخر ایرانی - اسلامی آراسته شده، رنگ و آنگ این فرهنگ و تمدن فرخنده را گرفته است.

این گنج گهربار، که میراث نفیس و مشترک دو ملت ایران و هند است، اما از دستبرد ایام در امان نبوده و آسیب بسیار دیده است و افسوس که کشتی توفان زده زبان فارسی در هند، همچنان دستخوش امواج آفات طبیعی و انسانی است و خیزاب‌هایی خطرناک حیات و هویت این زبان و فرهنگ و هنر را تهدید می‌کند.

زبان و ادب فارسی در هند - اگر از تعارفات معمول و متداول درگذریم و صادقانه و صریح سخن بگوییم - اکنون دوران خمود و اُفول خود را می‌گذراند و به‌رغم هزینه‌های هنگفتی که دولت هند صرف آموزش آن در بعضی از دانشگاه‌های این کشور می‌کند و نیز به‌رغم کمک‌های ایران در تقویت و ترویج این زبان و ادب - که البته بیشتر معنوی است تا مادی - باید به تلخی پذیرفت که چراغ زبان فارسی در صحن و سرای هند، اگرچه هنوز زنده است، اما چندان

پرفروغ و پرتو افشان نیست و عروس زیبای ادب فارسی چندی است که از حجله طراوت و تازگی روی در حرم جرمان و پیرمردگی نهاده است؛ که «پیوسته روی تازه نباشد عروس راه».

درباره علل این شستی و عوامل این افسردگی بسیار گفته و نوشته‌اند، و البته بعضاً ظفره نیز رفته‌اند. بررسی و بازکاوی این امور مباحثی است که مجالش فراجا از این یادداشت می‌طلبید. اکنون باید به چند بر این پای فشارد که به هیچ روی دست از امید نباید شست و دل از توید نباید کند و همچنان تیردوام، و البته با بصیرت و برنامه‌ریزی، باید در کار فروزان داشتی این چراغ و از نور آراستی این عروس کوشید. اما از خاطره نباید دور داشت که، برای پرهیز از افشاندن بذر در باد، بیشترین احتمال در این راه باید متوجه اهداف و اقداماتی شود که دیر یا زود به بار بشیند و بهره‌ای از آن به دست آید. با عنایت به وضع کنونی زبان فارسی دهند، از نظر این نگارنده، اهم و آقدم این اهداف و اقدامات، کوشش در حفظ و احیای میراث فرهنگی مشترک ایران و هند، به ویژه میراث مکتوب است.

میراث فرهنگی، بی شک، بیش از هر مؤلفه دیگر، شالوده‌ساز و شاکله‌بخش هویت ملی است؛ و این میراث در ایران و هند، به ویژه آنچه که به تاریخ میانه هند بزرگ/شبه قاره تعلق دارد، نه تنها رهبن زبان و ادب فارسی، که عجبین یا آن است. از این رو، آموزش و گسترش زبان و ادب فارسی در هند، بلکه در شبه قاره، شأنی بس شامخ دارد و اگر دو هر کشور دیگر این امر از مقوله شرق‌شناسی تلقی شود، در هند از نوع خودشناسی و هویت‌یابی است. هم از این رو، حفظ و حراست و احیای میراث مشترک ایران و هند، وظیفه‌ای است خطیر و باری است گرچه گران اما از جملات که برنامه‌ریزان و کارگزاران فرهنگی هر دو کشور باید آن را با مت و درایت به دوش کشند و به منزل مطلوب برسانند.

در کتابخانه‌ها و موزه‌های متعدد هند - چه آن‌ها که به دولت وابسته‌اند، چه مجموعه‌های متعلق به اشخاص - ده‌ها هزار نسخه دست‌نویس فارسی وجود دارد که بسیاری از آن‌ها فرسوده یا در شرف فرسودگی اند اما هنوز حتی ته‌ریستی

درست و دقیق از آن‌ها در دست نیست و گمان نمی‌رود که چنین امری درآینده نزدیک نیز تحقق یابد. تنها، از باب نمونه، اشاره می‌شود که در کتابخانه آصفیه حیدرآباد، به گفته مسئول بخش آثار خطی آن، از مجموع بیش از ۲۴ هزار نسخه خطی موجود در آن، نزدیک به ده هزار نسخه به زبان فارسی است. همچنین قریب به ده میلیون سند به خط فارسی از دوره حکومت شاهان و امیران مسلمان این خطه در این کتابخانه نگهداری می‌شود که با تأسف باید گفت اغلب وضعی نامناسب دارند و چنانچه به موقع به آن‌ها رسیدگی نشود از بین خواهند رفت.^۹

اقدام به شناسایی و فهرست‌برداری فنی نسخه‌های نفیس و دست‌نویس فارسی موجود در کتابخانه‌ها و موزه‌های هند، در کنار اهتمام به مرمت و بازسازی و نگهداری شایسته آن‌ها، و مهم‌تر از این دو، ارزیابی آثار و گزینش نسخه‌های ارزشمند برای تصحیح و تحقیق و انتشار با بهره‌گیری از محققان و مصححان شایسته ایرانی و هندی؛ باری، این‌ها از مهم‌ترین و اولین اقداماتی است که در زمینه حفظ هویت و حراست از میراث فرهنگی مشترک ایران و هند باید صورت گیرد.

همین‌جا باید به تأکید یادآور شد که سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای آموزش و گسترش زبان و ادب فارسی در هند نیز باید چنان باشد که به شناسایی و تربیت افرادی مستعد بینجامد که بتوانند از عهده نسخه‌شناسی و تصحیح علمی و انتقادی نسخه‌های خطی برآیند و دوشادوش مصححان و محققان ایرانی به فعالیت بپردازند تا در برنامه‌ای بلند مدت بتوان بعضی از آثار اصیل این میراث عظیم را بازآفرینی کرد و به‌دوشی برای آیندگان به یادگار نهاد.

«مرکز تحقیقات فارسی» به همین هدف اساسی در راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو تأسیس شده است و تاکنون علاوه بر تهیه و

۹. خوشبختانه چند ماه است که به اهتمام مرکز میکروفیلم نور (واقع در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو) و براساس موافقت آن مرکز و کتابخانه آصفیه، مرمت بعضی از نسخه‌های خطی و تهیه نمونه‌های دیجیتالی از آن‌ها شروع شده است.

انتشار چند مجلد فهرست نسخه‌های خطی از چند کتابخانه معتبر هند، کتاب‌هایی نیز در این مرکز تصحیح و منتشر شده است.

دست‌اندرکاران تصحیح و تحقیق نسخه‌های خطی با دشواری‌های این کار به خوبی آشنایند و نیک می‌دانند که این دشواری‌ها در هند، به سبب شیوه نگارش هندیان - چه در املا، چه در انشا - و کاربرد لغات و لهجه‌های هندی، دو چندان است و البته نادر بودن نسخه‌شناسان و مصححان زبده در این زمینه را نیز باید مزید بر علت کرد. از این رو، کمتر نسخه‌ای می‌توان یافت که به کتابت هندیان باشد و تصحیح درست و دقیق آن را یک مصحح ایرانی (یا غبوهندی) به تنهایی از عهده برآید و لذا چاره‌ای جز کار مشترک یا بهره‌وری از یک صاحب‌نظر هندی نیست. مع الوصف، ارزش والای بعضی از آثار، سختی و تلخی تصحیح آن‌ها را بر مصحح سهل و شیرین می‌کند.

بر ذمه خود می‌دانم که از زحمات و خدمات گران‌قدر همه محققان و مصححان ارجمندی که در گذشته به این کار سخت و شترگ همت گماشتند و آثاری فاخر از خود به یادگار نهادند صمیمانه سپاس بگزارم و برای آنان که هم اکنون به این خدمت خطیر می‌پردازند توفیق روزافزون طلب کنم.

مرتضی شفیعی شکیب

رئیس فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند

اسفند ۱۳۸۵ - دهلی نو

مقدمه مصحح

«تذکره» واژه‌ای است عربی که در قرآن مجید نیز از آن در موارد گوناگون نام برده شده است.^۱ تذکره در قرآن به معنی «نصیحت»، «عبرت»، «یادآوری» و «یادداشت» آمده است.^۲

نویسنده معروف ایران علی اکبر دهخدا در لغت‌نامه خود با استفاده از هشت کتاب^۳ لغت و ادب فارسی و عربی، معانی مختلف «تذکره» را این گونه شرح داده است:

۱- یادآوردن، ۲- به یادآوردن، ۳- پند دادن، ۴- یادگار، ۵- یادداشت، ۶- آنچه بدان حاجت به یاد آید و یاد کرده شود، ۷- آنچه به حاکم بنویسند تا جواب بستانند، ۸- شهادت سفر، ۹- چگ مسافر، ۱۰- گذرنامه، ۱۱- پاسپورت، ۱۲- کتابی که در آن احوال شعرا نوشته شده باشد.^۴

حسن عمید در فرهنگ متداول خود این واژه را چنین معنی کرده است: «تذکره (به فتح «تا» و کسر «کاف» و فتح «راء») یادآوری، آنچه موجب یادآوری شود، وسیله یادآوری، یادداشت، و نیز کتابی که در آن شرح احوال شاعران نوشته شده باشد، به معنی گذرنامه هم می‌گویند، تذکر جمع^۵».

دائرة المعارف الاسلامیه عربی و دائرة معارف الاسلامیه اردو، نیز این واژه را با اضافه یک معنی دیگر همین طور معنی کرده‌اند:

۱. قرآن مجید، سوره‌های طه، الحاققه، المزمل، المقتدر، القدر، عس.

۲. لغات القرآن، ج ۲، ص ۱۰۸.

۳. اقرب الموارد، المتجدد، ترجمان البلاغه، غیاث اللغات، فرهنگ آندراج، فرهنگ نقیسی، منتهی الارب، نفایس النون فی عرایس المیون.

۴. لغت‌نامه دهخدا، ص ۵۱۴. ۵. فرهنگ فارسی عبید، ص ۴۰۸.

«سندی که هنگام تفریص نصاً به قضات داده می‌شد، آن را هم تذکره می‌گفته‌اند»^۱

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که علاوه بر معانی دیگر، اطلاق واژه «تذکره» بر کتابی که حاوی احوال و اشعار شاعران باشد، نیز درست است و این همان مفهوم اصطلاحی تذکره است که در فرهنگ زبانهای مختلف راه یافته است؛ و ظاهراً برای نخستین بار این واژه در عنوان تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی (تألیف ۸۹۲ هـ) تعییناً به این مفهوم و اصطلاح بکار برده شده^۲ که بعداً رواج بیشتری یافته و حتی امروز هر گاه که مطلقاً از واژه «تذکره» نامی به میان آید، معمولاً تصویر کتابی در ذهن شنونده جای می‌گیرد که مؤلف آن، احوال و آثار شاعران - همراه دیدگاههای منتقدانه خود یا دیگران از سروده‌های شاعران - در آن گنجانیده باشد.

تذکره به چه درد می‌خورد؟

دکتر مظاهر مصفا یکی از محققان معروف معاصر ایران ضمن اظهار نظر درباره تذکره‌های فارسی عقیده خود را این گونه ارائه کرده است:

«... در بیشتر تذکره‌های فارسی، اشتباهات بزرگ تاریخی و ادبی از قبیل نسبت شعر شاعری به شاعری دیگر یا انتساب یک پاره شعر به دو یا چند شاعر، اشتباه در تعیین زمان زندگی و سته تولد و مرگ و مولد و غیر آن کم نیست. روش تذکره‌نویسان در نوشتن ترجمه حال و شیوه بیان شاعران نیز بیشتر یکنواخت به نظر می‌رسد، و به اندک تأمل آشکار می‌شود که بیشتر آنان گرفتار تقلید از یکدیگر بوده‌اند، و هیچ یک شیوه تازه‌ای بکار نبرده است، و اگر تاریخی و تفرگونی در کار آنان باشد، بیشتر از جهت تقسیم بندی ظاهری است و در معنی

۱ - دائرة المعارف الاسلامیه عربی، ج ۱۵، ص ۱۱۷ اردو دائرة المعارف اسلامیه، ج ۴، ص ۱۸۵

۲ - در کشف الظنون (۱/ ۳۸۸) از کتابی موسوم به تذکره الشعراء تألیف رکن الدین محمّد عوالی (م ۸۳۴) یاد شده است.

و اصل کار ایشان تازگی و ابتکار کمتر دیده شده است... از جهت تعیین شیوه شاعران در بیان - اگر حمل بر مبالغه و اغراق نشود - باید گفت که به تقریب هیچ یک از تذکرة نویسان قلمی در روشن کردن سبک، برنامه‌ای ننهاد و از جهت انتقاد نیز قدمی برنداشته است. نویسندگان کتابهای تذکرة برای نشان دادن اهمیت شاعر و سبک و سلیقه او در شعر به کلمه بازی و لفظ سازی پرداخته‌اند و اگرچه برای بعضی از آنان که شعر شناس بوده‌اند و سخن درست و استوار را از نادرست و ست باز می‌شناخته‌اند، تحلیل و تجزیه سبک، و تحلیل شیوه بیان، و بیان جهت امتیازهای شعر و شاعری از شاعری دیگر میسر بوده است، پاینده‌یهای ظاهری و صنعت سازی و تکلف، آثار آنان را آسوده نگذاشته. چنانکه امروز اگر به دقت کتابهای تذکرة مورد نظر قرار گیرد، این مدعا به خوبی اثبات می‌گردد که سرنوشت تعیین سبک شاعران و اهمیت ایشان در شعر، در دست تذکرة نویسان بستگی به صورت ظاهر نام و کنیت و تخلص ایشان و آمادگی کلمه‌هایی برای تحنّس سازی و ایهام و قلب و تصنیف داشته است و شاهد این معنی ترجمه حال بیشتر شاعران است در تمام تذکرة‌ها از لباب الالباب تا مجمع الفصحا^۱

از این نوشته بر می‌آید که همه تذکرة نویسانی که در ظرف هفت - هشت قرن گذشته تذکرة نوشته و قلم فرسایی کرده‌اند، هیچ اثر مهمی که با ارزش و سودمند باشد، پدید نیاورده‌اند. ولی چنانچه به این آثار منصفانه نگریسته شود، داشتن چنین عقیده‌ای مترادف با قدر ناشناسی و نوعی بدبینی نسبت به گروه بزرگی از نویسندگان و خادمان زبان و ادب فارسی است. نگارنده در سطور بعدی، نکاتی را روشن می‌سازد که خواننده را معترف به اهمیت این تذکرة‌ها خواهد ساخت.^۲

۱- تذکرة مهم‌ترین منبع تاریخ ادبی و بویژه سرگذشت شعر و شاعری است. اگر تذکرة نمی‌بود، هیچ اطلاعاتی از احوال، اشعار و افکار بسیاری از شاعرانی که در منابع دیگر به نوازشی سپرده شده‌اند، به دست ما نمی‌رسید؛

۲- تذکرة نویسی، ص ۱۱۸ (رد و ذکر) - ص ۳۴

۱- مجمع الفصحا (مقدمه).

زیرا دیوان بسیاری از آنها در اثر مرور زمان از بین رفته است.

۲- چند تن از تذکره‌نویسان با استفاده کامل از نزدیکی زمانی و مکانی، اطلاعاتی از زندگانی، سیرت، شخصیت، خلاقیت‌ها و خیالات سخنوران همزمان خود فراهم آورده‌اند که این اطلاعات از طریق دیگر منابع قابل دسترسی نیست.

۳- برخی از تذکره‌نویسان خود از زندگان فنون ادب و شعر بوده‌اند و نظرهایی که آنان درباره سروده‌های دیگر شاعران اظهار داشته‌اند، در ارزیابی و نقد اشعارشان به دیگران کمک می‌کند و حلقه‌های مختلف سلسله تاریخ انتقاد ادبی را به هم پیوند می‌دهد.

۴- بعضی از تذکره‌نویسان، بیشترین بخش زندگانی خود را صرف مطالعه و انتخاب آثار سرایندگان کرده و منتخبات بی‌شماری از دیوانهای هزاران شاعر را گردآورده و خواننده را از مطالعه صدها کتاب بی‌نیاز کرده‌اند.

۵- گاهی در تذکرها، به ارجاع یا اقتباس از کتابی بر می‌خوریم که اطلاعاتی از آن در دست نیست و ظاهراً نباید انتظاری برای دسترسی به آن داشت.

۶- در بعضی موارد ذکر انگیزه پدید آمدن اشعار یا منظومه‌هایی خاص، دورنمایی را بر خواننده تذکرها مکشوف می‌کند که می‌تواند با در نظر گرفتن آن، معنی و مفهوم درست آن را که از قرن‌ها روشن نبوده است، درک کند.

۷- با مطالعه متقابل تذکرها، می‌توان دید که طی ایام تألیف شده است، می‌توان روند و چگونگی تحول و ارتقای زبان، بیان و تطور اسلوبهای انشا را شناخت و سنجید.

۸- پژوهشگر می‌تواند از طریق مقایسه تذکرها با دیوانها به اختلاف متنی پی برد که از دید مستفادانه خود سراینده حکایت می‌کند؛ و یا به سراغ

اشعاری رود که شاعر از انتساب آن به خود سرباز می‌زند؛ زیرا در مراحل رشد شعور و قریحه، آن را از پایه سخن خودش فروتر می‌داند.

۹- فرد محقق می‌تواند اشعاری را که خیلی مشهور ولی متنازع قبه در انتساب به شاعر است با کمک و تتبع تذکرها سراینده اصلی آن را پیدا کند.

۱۰- زندگی‌نامه بعضی از تذکره‌نویسان در هیچ جای دیگر مسطور و مضبوط نیست، اما در تذکرها سرگذشت و زندگانی آنان ذکر شده و در حدیث دیگران سر دلبران به قلم آمده است.

۱۱- بعضی از تذکره‌نویسان در هنگام انتخاب اشعار سراینندگان مختلف، ابیات یا غزلهای هم طرح و هم مفهومی را از خود یا شاعران دیگر آورده‌اند که نویسندگان نقد ادبی را قادر به اظهار نظر در مورد شیوه و سبک بیان و افکار شاعران مختلف در زمینه‌های مشابه می‌سازد.

۱۲- در برخی از تذکرها، ذکر اوضاع سیاسی و وقایع مهم تاریخی آن دوره به چشم می‌خورد که مؤلف، خود شاهد عینی آنها بوده و در هیچ اثر تاریخی دیگری یافت نمی‌شود و اگر هم باشد به سان این تذکرها مفصل نبوده و اشاره‌ای جزئی است.

۱۳- بعضی از تذکره‌نویسان در خلال احوال شاعران قصه و حکایاتی را گنجانده‌اند که هر چند واقعیت نداشته و ربطی با شرح حال شاعر ندارد، ولی در بررسی رسوم و آداب رایج در آن دوره کمک می‌کند و جهات تاریک و مبهم اجتماعی آن روزگار را روشن می‌سازد.

۱۴- فرد محقق با مطالعه این تذکرها می‌تواند از دیدگاهها و نظرات امرا و پادشاهان گذشته درباره شاعران و چگونگی تشویق و حمایت آنها از ادبیات و سخنوران و همچنین از طبع، سلیقه و توانایی درباریان در شعرشناسی، کسب آگاهی می‌کند.

تذکره نویسی در زبان فارسی

یکی از تأثیرات گوناگون اسلام در زندگی و فرهنگ ایرانیان، آن است که تذکره نویسی در زبان فارسی، پس از مطالعه و استفاده از تذکره های عربی، رواج یافت.

هنگامی که فارسی زبانان به فکر تذکره نویسی افتادند، زبان عربی در این کار سابقه ای نزدیک به چهار قرن داشت و تا پیش از پدید آمدن نخستین تذکره فارسی، تذکره های بسیاری به عربی تألیف و نگاشته شده بود که نام بعضی از آنها به ترتیب ذیل است:

طبقات الشعراء؛ تألیف ابن سلام، متوفی ۲۳۲ هجری.

طبقات الشعراء؛ تألیف محمد بن حبیب، متوفی ۲۴۵ هجری.

طبقات الشعراء؛ تألیف ابوزید عمر بن شعبه، متوفی ۲۶۲ هجری.

طبقات الشعر و الشعراء؛ تألیف ابن قتیبه دینوری، متوفی ۲۷۶ هجری.

البارع فی اخبار الشعراء المولدين؛ تألیف ابو عبدالله منجم بغدادی، متوفی ۲۸۸ هجری.

طبقات الشعراء المحدثين؛ تألیف ابن المعتز، متوفی ۲۹۶ هجری.

الاعانی؛ تألیف ابو الفرج اصفهانی، متوفی ۳۵۶ هجری.

یتمة الدهر؛ تألیف ابو منصور ثعالبی، متوفی ۴۲۹ هجری.

دمية القصر؛ تألیف علی بن حسین باخرزی، متوفی ۴۶۷ هجری.

زينة الدهر فی لطائف شعراء العصر؛ تألیف ابو المعالی خطیری، متوفی ۵۶۸ هجری.

زينة الزمان؛ تألیف محمود الذخودی، متوفی ۵۷۷ هجری.

حريدة القصر و حريدة اهل العصر؛ تألیف عماد الدین کاتب اصفهانی، متوفی

۵۹۷ هجری^۱.

۱- در مورد همه این تذکره های عربی و مؤلفان آنها، رجوع کنید به: المهرست (امیر ندیم)، کشف الظنون (حاجی خلیفه)، وفيات الاعیان (ابن خلکان)، معجم المؤلفین (عمر رضا کماله)، الاعلام (حیدرالدین زرکلی لسانی)، المسجد (ابو یوسف یسوعی)، لاد الالفاظ (مقدمه) غرضی

کتابهای نامبرده و آثاری از این قبیل، در آغاز تذکره‌نویسی به زبان فارسی مؤثر بود؛ چنانکه محمد عوفی مؤلف *لب‌الالباب نخستین تذکره* موجود فارسی در دیباچه اثرش می‌نویسد:

«... در طبقات شعرای عرب، چند کتاب تألیف ساختند و چند تصنیف پرداختند؛ چون *طبقات ابن سلام*، و *طبقات ابن قتیبه*، و *طبقات ابن المعتز* و *یتیمه الدهر* که ابو منصور ثعالی ساخته و *دمیة القصر* که تاج‌الرؤسا علی بن حسین الباخوزی پرداخته و *زینة الزمان* که شمس‌الدین محمود الدخودی تألیف کرده، و لکن در طبقات شعرای عجم هیچ تألیفی مشاهده نپفاده و هیچ مجموعه‌ای در نظر نیامده است»^۱.

مطالعه تذکره‌های عربی و عدم وجود تذکره‌ای از شعرای فارسی، عوفی را بر آن داشت تا تذکره خود را به نگارش درآورد.

در این مورد که چه کسی نخستین تذکره‌نویس فارسی بوده، بحثهای بسیاری درگرفته است^۲ و آنچه تاکنون محقق است، این که *لب‌الالباب نخستین تذکره* و سدیدالدین محمد عوفی - متوفی ۶۳۵ هجری نخستین تذکره‌نویس فارسی است^۳. *لب‌الالباب* در حدود سال ۶۱۸ هجری تکمیل یافت. این تذکره دارای دوازده باب است و احوال و اشعار نزدیک به سیصد شاعر را دربردارد که نام و نمونه کلام بسیاری از آنها تنها به واسطه همین تذکره در جهان باقی مانده است. نویسندگان تمامی تذکره‌هایی که پس از *لب‌الالباب* به فارسی تألیف شده، به طور مستقیم و یا غیر مستقیم از این اثر استفاده کرده و به همین دلیل علامه غلام علی آزاد بلگرامی همه تذکره‌نویسان بعدی را به «عیال عوفی»

۱. *لب‌الالباب*، ص ۹-۱۰.

۲. برای تفصیل این بحث‌ها سبید، *لب‌الالباب (مقدمه)* تذکره‌نویسی، ص ۱۱۵ اردو که تذکره، ص ۱۶۲ شعرائک تذکره، ص ۱۲.

۳. برای احوال و آثار عوفی رجوع کنید: *لب‌الالباب (مقدمه)* تذکره‌نویسی، ص ۵۹ تذکره‌ها، ج ۲، ص ۱۷۷ قاموس، ج ۶، ص ۲۶۱، و معانه، ج ۳، ص ۱۴۰، فصحاء، ج ۱، ص ۵۰۲.

تعبیر کرده است.^۱

دومین حلقه از سلسله تذکرة نویسی فارسی در ایران، تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی - متوفی ۹۰۰ هجری - است.^۲ که کار نگارش آن ۲۷۶ سال پس از باب‌الالباب در ۸۹۲ هجری به اتمام رسید و ذکر نزدیک به صد و پنجاه شاعر را در بردارد؛ چنانکه خود مؤلف به وضوح نوشته است:

«... این کتاب را بر طریق طبقات افلاک، بر هفت طبقه قسمت نمودیم که در هر طبقه ذکر بیست فاضل تحمیتاً مسطور باشد و مقدمه و خاتمه‌ای بر این طبقات افزودیم که مقدمه در تذکرة شعراء عرب باشد با بعضی قوائد و حائمه در ذکر حالات فضلاء و شعرائی که امروز جهان به ذات شریفشان آراسته است...»^۳

پس از گذشت ۶۵ سال از نگارش تذکرة دولتشاه، سام میرزای صفوی^۴ - متوفی ۹۸۳ هجری - تذکرة تحفه سامی را در سال ۹۵۷ هجری مرتب و تکمیل ساخت. وی ذکر شاعران اواخر قرن نهم تا اواسط قرن دهم را در این تذکرة جای داده است که اکثر آنان، معاصر یا مؤلف بوده‌اند. تحفه سامی یک مقدمه و هفت صحیفه دارد و نسخه چاپی تهران، شرح حال ۶۳۳ نفر شاعر را در بردارد و براستی باید این تذکرة را سومین حلقه مهم از سلسله تذکرة نویسی فارسی ایران دانست.

پس از تحفه سامی و پیش از آنکه دانشمندان ایران شروع به تاریخ نویسی اصولی کنند، کار تذکرة نویسی در آنجا ادامه داشت و نام و سال تألیف برخی از

۱. غنوه، ص ۶۵.

۲. برای احوال و آثار دولتشاه نگاه کنید به: تذکرة هاج ۱، ص ۱۲۶۵ فصحاء ج ۱، ص ۳۴۰ و بیانه ج ۳، ص ۱۹۹، نقلات، ص ۳۹۲، آتش، ص ۱۱۵، تلخیص، ص ۱۲۵۸، صبح، ص ۲۹۰.

۳. دولت، ص ۱۰.

۴. برای احوال و آثار سام میرزا ببینید سلاطینی، ص ۷۱، ۲۷۱، تلخیص، ص ۱۳۳۱، بیانه ج ۲، ص ۱۵۱، قابوسی ج ۴، ص ۲۵۱، شمع، ص ۱۱۹۹، فصحاء ج ۱، ص ۳۱، تذکرة هاج ۱، ص ۱۵۶.

تذکره‌های آن دوره بدین قرار است:

مذکر احباب: تألیف سید حسن خواجه نقیب‌الاشراف نزاری بخاری^۱
(م: ۱۰۰۵ هـ) در سال ۹۷۴ هجری.

خیرالبیان: تألیف شاه حسین بن غیاث‌الدین محمود سیستانی^۲ (م: اواسط
قرن یازدهم هجری) سال تألیف ۱۰۰۶ هجری.

تذکره نصرآبادی: تألیف میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی^۳ (م: اواخر
قرن یازدهم هجری) سال تألیف ۱۰۹۰ هجری.

آتشکده: تألیف لطف علی بیگ آذر پیگدلی^۴ (م: ۱۱۹۵ هـ) سال تألیف
۱۱۹۳ هجری.

بعد از تذکره‌هایی که در بالا ذکر آن رفت (از آغاز قرن سیزدهم تا نیمه قرن
چهاردهم هجری؛ یعنی تا زمانی که تاریخ‌نویسی ادبی در ایران آغاز شد)
ایرانی‌ها از تذکره‌نویسی دست نکشیده و با تطور و دگرگونی کیفیت، این کار
اکنون نیز در آن کشور ادامه دارد. برای اخذ اطلاعات مفصل در این مورد،
می‌توان کتاب دو جلدی احمد گلچین معانی (تاریخ تذکره‌های فارسی) را مورد
مطالعه قرار داد. ما در اینجا نگاهی به کوششی که هندی‌ها برای پیشبرد فن
تذکره‌نویسی کرده و خدماتی که آنان در این زمینه انجام داده‌اند، می‌افکنیم.

نگاهی به تذکره‌نویسی فارسی در هند

این حقیقتی تردید ناپذیر است که در عرصه تألیف فرهنگها و کتابهای دستور
زبان فارسی و تذکره‌نویسی، زبان‌دانان هند بر اهل زبان تفوق داشته و در این راه
پیشقدم و راهنمای آنان بوده‌اند و این مزیت هم نصیب هندوستان شده که

۱. برای تفصیل رجوع کنید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۵. ۳. همان، ج ۱، ص ۲۹۷.

۴. همان، ج ۱، ص ۳.

باب‌الالباب نخستین تذکرهٔ سخنوران فارسی موجود در جهان در همین جا نگاشته شده است که البته ذکر آن در سطور پیشین رفت و از شگفتی روزگار آنکه بعد از باب‌الالباب (تألیف ۶۱۸هـ) همان طوری که در ایران در ظرف ۲۷۶ سال تذکره‌ای نگاشته نگردید (یا تاکنون یافته نشده)، در هند نیز تا سیصد سال پس از باب‌الالباب، تذکره‌ای یافته نمی‌شود که ذکرش به میان آمده باشد، اما بعد از قرن دهم هجری بار دیگر این سلسله رونق گرفت و تاکنون نیز ادامه دارد.

از قرن دهم تا چهاردهم تذکره‌های بی‌شماری در هند تألیف شده که برای معرفی و شناساندن تمامی آنها باید کتابی لا اقل نزدیک به دو هزار صفحه نوشت. پس ناچار نام و سال تألیف یا تکمیل برخی از این تذکره‌ها بر اساس قون نگارش، در ذیل آورده می‌شود:

قرن دهم هجری

- ۱- روضة السلاطین: سلطان محمد فخری بن امیری هروی^۱ (م: اواخر قرن دهم)، سال تألیف ۹۵۸ هجری.
- ۲- جواهرالعجایب: سلطان محمد فخری بن امیری هروی^۲ (م: اواخر قرن دهم)، سال تألیف ۹۶۲ هجری.

۱. برای تفصیل رجوع کنید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۱۶۴۴ تذکره‌نویسی، ص ۹۱.

۲. جواهرالعجایب اولین تذکرهٔ زبان سخنور فارسی است که به زبان فارسی تألیف گردیده و به وسیله آن این افتخار نیز نصیب سرزمین هند شده که نخستین تذکرهٔ زبان شاعر به زبان فارسی هم در اینجا به وجود آمده است و همهٔ تذکره‌نویسان بعدی چه ایرانی و چه هندی در آبراه تراجم و اشعار زبان سخنور در آثارشان مستقیماً یا به واسطهٔ از این تذکره و مطالب آن استفاده حسته و مطالب آن را به خود نسبت داده‌اند؛ و اگر کسی اشاره‌ای به استفادهٔ خود از آن کرده، اصطلاح عامی تذکره‌الشیاء را بکار برده است (برای تفصیل رجوع کنید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۱۴۱۷، تذکره‌نویسی، ص ۹۶، روضة السلاطین و جواهرالعجایب، ص ۱۱).

۳- بغایس المآثر: میر علاءالدوله سیفی کامی قزوینی^۱ (م: اواخر قرن دهم)، سال تألیف ۹۸۲ هجری.

۴- مجمع الفضلاء: محمد عارف بقایی بخاری^۲ (م: اوایل قرن یازدهم)، سال تألیف ۱۰۰۰ هجری.

۵- بزم آرای: علی بن محمود حسین^۳ (م: اوایل قرن یازدهم)، سال تألیف ۱۰۰۰ هجری.

قرن یازدهم

۶- هفت اقلیم: امین احمد رازی^۴ (م: نیمه اول قرن یازدهم)، سال تألیف ۱۰۰۲ هجری.

۷- خلاصه الاشعار و زبدة الافکار: تقی الدین محمد حسین ذکری کاشانی^۵ (م: نیمه اول قرن یازدهم)، سال تألیف ۱۰۱۶ هجری.

۱. این تذکره از مهم‌ترین منابع در تألیف جلد سوم از منتخب‌التواریخ (عبدالقادر بدایونی) بوده است. سال وفات مؤلف آن (علاءالدوله کامی) در تذکره دوو روشن بدین گونه ثبت افتاده است: «در سنة ثنتين و ثمانين و تسعمائة (۹۸۲ هـ) درگذشت» که ظاهراً درست نیست، زیرا که این سال تکمیل بغایس المآثر است و مؤلف آن تا چند سال بعد از آن نیز زنده بوده است. برای تفصیل رجوع کنید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۲۲، تذکره‌نویسی، ص ۱۰۰.

۲. برای تفصیل نگاه کنید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۱۱۵۲، تذکره‌نویسی، ص ۱۰۹.

۳. برای تفصیل نگاه کنید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۹۲، تذکره‌نویسی، ص ۱۱۴.

۴. برای تفصیل نگاه کنید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۴۱۰، تذکره‌نویسی، ص ۱۱۶.

۵. به لحاظ فراوانی منتخبات اشعار، این تذکره (خلاصه الاشعار و زبدة الافکار) از مهم‌ترین تذکره‌های فارسی است. این تذکره حاوی نزدیک به چهار صد هزار (۴۰۰۰۰۰) بیت است که از سروده‌های ششصد و پنجاه (۶۵۰) شاعر، برگزیده شده و مطالعه آن خواننده را بی‌نیاز از جستار و دیدار صدها دیوان می‌سازد. در مورد این تذکره، نظر آقای احمد گلچین معانی (نویسنده تاریخ تذکره‌های فارسی) این است که در ایران نوشته شده، اما نویسنده کتاب تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان (دکتر علی رضا نقوی) آن را در ردیف تذکره‌های تألیف شده در هند شتاسانده است. برای تفصیل رجوع کنید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۵۲۴، تذکره‌نویسی، ص ۱۱۲۴، قاموس، ج ۳، ص ۱۱۹۹، ذوبعه، ج ۹، ص ۵-۱۷۲.

- ۸- عرفات العاشقین و عرصات العارفين: تقی‌الذین محمد اوحیدی حسینی بلیاتی
اصفهان^۱ (م: ۱۰۳۰ هـ)، سال تألیف ۱۰۲۴ هجری.
- ۹- میخانه: عبدالنبی فخرالزمانی متخلص به «علایی»^۲ (م: ۱۰۴۱ هـ)، سال
تألیف ۱۰۲۸ هجری.
- ۱۰- خزینة گنج: میر عمادالذین محمود الهی همدانی^۳ (م: ۱۰۶۳ هـ)، سال
تألیف ۱۰۵۲ هجری.
- ۱۱- لطایف الخیال: محمد دارابی شیرازی متخلص به «عارف»^۴ (م: بعد ۱۰۸۳ هـ)،
سال تألیف ۱۰۷۸ هجری.
- ۱۲- کلمات الشعراء: محمد افضل سرخوش^۵ (م: ۱۱۲۷ هـ)، سال تألیف
۱۰۹۳ هجری.

-
۱. این تذکره (عرفات العاشقین و عرصات العارفين) از نظر کثرت منابع از مهم‌ترین تذکرها می‌باشد. فارسی و برزنده‌ترین نشانه‌های این راه است. منابع فراوانی که مؤلف این تذکره استفاده
نموده، کمتر در دسترس تذکره‌نویس دیگری بوده است. جمله تذکره‌نویسان بعدی به طور
مستقیم یا غیر مستقیم از این تذکره استفاده نموده‌اند و مخصوصاً ریاض‌الشعرا
داغستانی بر این اقتباس از مطالب همین تذکره است. برای تفصیل نگاه کنید: تذکره‌ها، ج ۲،
ص ۱۳ تذکره‌نویس، ص ۱۵۱ قاموس، ج ۳، ص ۱۱۹۵۹ و میخانه، ج ۱، ص ۱۲۲، ذریعه، ج ۹،
ص ۲-۱۱۷۳، تاریخ، ص ۱۲۹، ص ۸۸.
 ۲. این تذکره مخصوص شعرائی است که ساقی‌نامه‌ای مستقل یا در ضمن سروده‌های دیگر
پدید آورده‌اند. برای تفصیل رجوع کنید: تذکره‌نویس، ص ۱۱۶۷، اسما، ج ۱، ص ۱۶۳۲
اردو کے تذکرے، ص ۱۷۹ میخانه (مقدمه - چاپ احمد گلچین معانی).
 ۳. نگاه کنید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۱۵۱۸ تذکره‌نویس، ص ۱۱۹۱ قاموس، ج ۲، ص ۱۱۰۲۷ آزاد،
ص ۸۵ ذریعه، ج ۹، ص ۱۹۳ اردو کے تذکرے، ص ۸۱.
 ۴. رجوع کنید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۱۸۷ تذکره‌نویس، ص ۱۲۰۲ اردو کے تذکرے، ص ۸۳.
 ۵. برای تفصیل در باب این تألیف و مؤلف ببینید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۱۳۶ تذکره‌نویس،
ص ۱۲۱۰ آزاد، ص ۱۱۴۳ خاتمه، ۲۱۷، میخانه، ج ۲، ص ۱۱۸۲ قاموس، ج ۲، ص ۱۲۵۱
تاریخ، ص ۱۳۴۴ اردو کے تذکرے، ص ۸۳.

قرن دوازدهم

- ۱۳- مرآة الخيال: شیر علی خان لودی^۱ (م: اوایل قرن دوازدهم)، سال تألیف ۱۱۰۲ هجری.
- ۱۴- سفینه خوشگو: بندر ابن داس خوشگو^۲ (م: در حدود ۱۱۷۰ ه)، سال تألیف ۱۱۴۷ هجری.
- ۱۵- ید بیضا: غلام علی آزاد یلگرامی^۳ (م: ۱۲۰۰ ه)، سال تألیف ۱۱۴۸ هجری.
- ۱۶- بهارستان سخن: صمصام الدوله عبدالرزاق خوانی، معروف به «شاهنواز خان»^۴ (م: ۱۱۷۱ ه)، سال اختتام تألیف ۱۱۹۲ هجری (بدست پسر مؤلف).
- ۱۷- ریاض الشعراء: علی قلی خان واله داغستانی^۵ (م: ۱۱۷۰ ه)، سال تألیف ۱۱۶۲ هجری.
- ۱۸- تذکره حسینی: حسین دوست حسینی سنبللی^۶ (م: نیمه دوم قرن دوازدهم)، سال تألیف ۱۱۶۳ هجری.

-
۱. رجوع کنید: تذکره هاج ۲، ص ۱۲۴۲ تذکره نویسی، ص ۱۲۲۰ اردو کے تذکرے، ص ۸۲.
 ۲. در مورد تألیف و مؤلف نگاه کنید: تذکره هاج ۱، ص ۱۷۱۳ تذکره نویسی، ص ۱۲۳۸ قاموس- ج ۳، ص ۲۰۱۹، ذریعہ، ج ۹، ص ۳۰۸ اردو کے تذکرے، ص ۸۷.
 ۳. برای تفصیل رجوع کنید: تذکره هاج ۲، ص ۴۱۸، تذکره نویسی، ص ۱۲۵۵ خواطر، ج ۶، ص ۱۲۰۳، آزاد، ص ۲۹۱، قاموس، ج ۱، ص ۱۱۷۵ و بیحانہ، ج ۱، ص ۱۲۰، ذریعہ، ج ۹، ص ۸ اردو کے تذکرے، ص ۸۷.
 ۴. نگاه کنید: تذکره هاج ۱، ص ۱۱۲۷ تذکره نویسی، ص ۱۲۷۵ خواطر، ج ۶، ص ۱۱۲۸، مشاہیر، ج ۲، ص ۱۱.
 ۵. برای تفصیل ببینید: تذکره نویسی، ص ۱۲۹۳، خواطر، ج ۶، ص ۱۱۹۰، قاموس، ج ۶، ص ۲۹۷، بیحانہ، ج ۲، ص ۱۲۷۳، عامر، ص ۱۶۱، فصاحت، ج ۲، ص ۱۵۵۱ اردو کے تذکرے، ص ۸۹.
 ۶. رجوع کنید: تذکره هاج ۱، ص ۱۲۱۰، تذکره نویسی، ص ۱۳۱۷، قاموس، ج ۳، ص ۱۹۵۸.

- ۱۹- مجمع التنایس: سراج الدین علی خان آرزو^۱ (م: ۱۱۶۹ هـ)، سال تألیف ۱۱۶۴ هجری.
- ۲۰- سرو آزاد: غلام علی آزاد بلگرامی^۲ (م: ۱۲۰۰ هـ)، سال تألیف ۱۱۶۶ هجری.
- ۲۱- مقالات الشعراء: میر علی شبر قانع^۳ (م: ۱۲۰۳ هـ)، سال تألیف ۱۱۷۴ هجری.
- ۲۲- مردم دیده: عبدالحکیم حاکم لاهوری^۴ (م: ۱۱۷۸ هـ)، سال تألیف ۱۱۷۵ هجری.
- ۲۳- خزائن عامره: غلام علی آزاد بلگرامی^۵ (م: ۱۲۰۰ هـ)، سال تألیف ۱۱۷۶ هجری.

۱. این تذکره به لحاظ اظهار نظرهای انتقادی درباره اشعار شاعران مذکور در آن، دارای ارزش ویژه‌ای در تاریخ ادبیات فارسی است که تذکروه‌های دیگر فاقد آن هستند. برای تفصیل در مورد این تألیف و مؤلف آن نگاه کنید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۱۵۸، تذکره‌نویسی، ص ۳۲۲، خواطر، ج ۹، ص ۱۹۶، آزاد، ص ۱۲۲۷، قاموس، ج ۴، ص ۲۵۲۲، رباعانه، ج ۱، ص ۱۱۹، تاریخ، ص ۱۷۹، اردوگه تذکره، ص ۹۱.
۲. ببینید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۱۷۰۶، تذکره‌نویسی، ص ۳۸۳، و نیز خواطر، ج ۹، ص ۱۲۰۳، آزاد، ص ۱۲۹۱، قاموس، ج ۱، ص ۱۷۵، رباعانه، ج ۱، ص ۱۲۰، ذریعه، ج ۹، ص ۵، اردوگه تذکره، ص ۸۷.
۳. برای تفصیل بیشتری رجوع کنید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۱۲۸۱، تذکره‌نویسی، ص ۲۰۱.
۴. نگاه کنید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۱۲۶۶، تذکره‌نویسی، ص ۴۱۵، قاموس، ج ۳، ص ۱۹۷۰، ذریعه، ج ۹، ص ۱۲۲۵، عامره، ص ۳۳۸.
۵. این تذکره از این رو از اهمیت خاصی برخوردار است که مؤلف در خلال احوان شاعران، وقایع تاریخی و سیاسی آن روزگار را بیان داشته و به بحث‌های ادبی و لغوی نیز پرداخته است. برای تفصیل ببینید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۵۱۳، تذکره‌نویسی، ص ۴۲۵، و نیز خواطر، ج ۹، ص ۱۲۰۳، آزاد، ص ۱۲۹۱، قاموس، ج ۱، ص ۱۱۷۵، رباعانه، ج ۱، ص ۱۲۰، ذریعه، ج ۹، ص ۵، اردوگه تذکره، ص ۸۷.

۲۴- گل رعنا: لجهمی نراین شفیق اورنگ آبادی^۱ (م: ۱۲۲۳ هـ)، سال تألیف ۱۱۸۱ هجری.

۲۵- شام غریبان: لجهمی نراین شفیق اورنگ آبادی^۲ (م: ۱۲۲۳ هـ)، سال تألیف ۱۱۸۲ هجری.

۲۶- انیس الاحباب: موهن لعل التیس^۳ (م: اوایل قرن سیزدهم)، سال تألیف ۱۱۹۷ هجری.

۲۷- خلاصه الکلام: علی ابراهیم خان خلیل^۴ (م: ۱۲۰۸ هـ)، سال تألیف ۱۱۹۸ هجری.

قرن سیزدهم

۲۸- صحف ابراهیم: علی ابراهیم خان خلیل^۵ (م: ۱۲۰۸ هـ)، سال تألیف ۱۲۰۵ هجری.

۲۹- خلاصه الافکار: ابوطالب خان تبریزی اصفهانی^۶ (م: ۱۲۲۰ هـ)، سال تألیف ۱۲۰۷ هجری.

۳۰- مخزن الغرائب: احمد علی خان هاشمی سندیلوی^۷ (م: اواسط قرن سیزدهم)، سال تألیف ۱۲۱۸ هجری.

۳۱- نثر عشق: حسین بن علی معروف به حسین قلی خان عشق عظیم آبادی^۸ (م: ۱۲۵۵ هـ)، سال تألیف ۱۲۳۳ هجری.

- ۱ رجوع کنید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۱۴۶ تذکره نویسی، ص ۱۴۲۸، تلخیص، ص ۳۹۹، شمع، ص ۲۳۵.
- ۲ ببینید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۱۷۴۱ تذکره نویسی، ص ۱۴۴۵ و نیز تلخیص، ص ۳۹۹، شمع، ص ۲۳۵.
- ۳ برای تفصیل نگاه کنید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۱۷۳ تذکره نویسی، ص ۱۴۵۰، صبح، ص ۴۷.
- ۴ رجوع کنید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۱۵۹۸ تذکره نویسی، ص ۱۴۵۶، خواطر، ج ۷، ص ۳۳۴.
- ۵ نگاه کنید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۱۷۵۹ تذکره نویسی، ص ۱۴۷۱، خواطر، ج ۷، ص ۳۳۴.
- ۶ ببینید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۱۵۶۲ تذکره نویسی، ص ۲۹۳.
- ۷ رجوع کنید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۱۱۷۶ تذکره نویسی، ص ۲۹۳.
- ۸ رجوع کنید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۳۵۷ تذکره نویسی، ص ۵۱۵.

- ۳۲- انیس العاشقین: راجا دتن سنگه زخمی لکهنوی^۱ (م: ۱۲۶۷ هـ)، سال تألیف ۱۲۴۴ هجری.
- ۳۳- گلدسته کز ناتکه: غلام علی موسی رضا رایق^۲ مخاطب به حکیم باقر حسین خان (م: ۱۲۲۸ هـ)، سال تألیف ۱۲۲۸ هجری.
- ۳۴- تاج الافکار: محمد قدرت الله گویاموی^۳ (م: نیمه دوم قرن سیزدهم)، سال تألیف ۱۲۵۶ هجری.
- ۳۵- آینه حیرت: احمد حسین سحر کاکوروی^۴ (م: ۱۲۸۹ هـ)، سال تألیف ۱۲۵۸ هجری.
- ۳۶- طوبه معنی: احمد حسین سحر کاکوروی^۵ (م: ۱۲۸۹ هـ)، سال تألیف ۱۲۵۹ هجری.
- ۳۷- نغمه عندلیب: محمد رضا نجم طباطبایی لکهنوی^۶ (م: اواخر قرن سیزدهم)، سال تألیف ۱۲۶۱ هجری.
- ۳۸- حقایق الشعراء: امیر بیگ بنارسی^۷ (م: نیمه دوم قرن سیزدهم)، سال تألیف ۱۲۶۲ هجری.

-
۱. نگاه کنید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۱۷۸ تذکره نویسی، ص ۲۱، خواطر، ج ۷، ص ۱۱۷۴ قاموس، ج ۲، ص ۱۲۲۱۲ مشاهیر، ج ۱، ص ۱۲۵۸ و بحانه، ج ۲، ص ۱۱۹.
 ۲. ببینید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۱۲۲ تذکره نویسی، ص ۵۲۷.
 ۳. راجع کنید به: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۱۵۳ تذکره نویسی، ص ۵۵۲ قاموس، ج ۵، ص ۱۳۶۰۴ و بحانه، ج ۳، ص ۱۲۸۰ صبح، ص ۳۹۲ خواطر، ج ۷، ص ۳۹۵.
 ۴. در همین مقدمه این هر دو تذکره و مؤلف آن متصلاً ذکر شده است.
 ۵. همان.
 ۶. برای التفصیل نگاه کنید: تذکره‌ها، ج ۲، ص ۳۶۰ تذکره نویسی، ص ۵۵۹ خواطر، ج ۷، ص ۳۵۰.
 ۷. رجوع کنید: تذکره‌ها، ج ۱، ص ۲۲۵ تذکره نویسی، ص ۵۶۲.

- ۳۹- آفتاب عالمتاب: محمد صادق خان اختر فُگلوئی لکهنوی^۱ (م: در حدود ۱۲۷۲ هجری)، سال تألیف ۱۲۶۹ هجری.
- ۴۰- هفت آسمان: احمد علی احمد دهلوی^۲ (م: ۱۲۹۱ ه)، سال تألیف ۱۲۸۵ هجری.
- ۴۱- شمع انجمن: نواب صدیق حسن خان قنوجی بهوپالی^۳ (م: ۱۳۰۷ ه)، سال تألیف ۱۲۹۲ هجری.
- ۴۲- نگارستان سخن: نورالحسن خان قنوجی بهوپالی^۴ (م: ۱۳۳۶ ه)، سال تألیف ۱۲۹۲ هجری.
- ۴۳- صبح گلشن: علی حسن خان قنوجی بهوپالی^۵ (م: اواسط قرن چهاردهم)، سال تألیف ۱۲۹۵ هجری.
- ۴۴- روز روشن: مظفر حسین صبای لکهنوی بهوپالی^۶ (م: اواسط قرن چهاردهم)، سال تألیف ۱۲۹۶ هجری.
- ۴۵- اختر تابان: ابوالقاسم محتشم شروانی^۷ (م: اواسط قرن چهاردهم)، سال تألیف ۱۲۹۹ هجری.
- قرن چهاردهم**
- ۴۶- ریاض العارفین: آفتاب رای لکهنوی^۸ (م: اواسط قرن چهاردهم)، سال تألیف ۱۳۰۱ هجری.

-
- ۱- ببینید: تذکرةها، خواطر، ج ۷، ص ۱۲۲۳ تعلیقات طور معنی، شماره ۳۶.
 - ۲- رجوع کنید: تذکرةها، ج ۱۲، ص ۱۲۰۸، تذکرة نویسی، ص ۵۸۵.
 - ۳- رجوع کنید: تذکرةها، ج ۱، ص ۱۷۵۱، تذکرة نویسی، ص ۵۹۲، خواطر، ج ۸، ص ۱۱۷۸، مشاهیر، ج ۱، ص ۳۸، نگار، ص ۱۱۲۵، روشن، ص ۸۴۳.
 - ۴- ببینید: تذکرةها، ج ۲، ص ۴۰۱، تذکرة نویسی، ص ۱۶۰۲، خواطر، ج ۸، ص ۵۰۵.
 - ۵- نگاه کنید: تذکرةها، ج ۱، ص ۱۷۵۶، تذکرة نویسی، ص ۱۶۰۸، شعراء که تذکیر، ص ۶۰۲.
 - ۶- ببینید: تذکرةها، ج ۱، ص ۱۶۲۰، تذکرة نویسی، ص ۶۱۲.
 - ۷- ببینید: تذکرةها، ج ۱، ص ۱۱۹، تذکرة نویسی، ص ۶۱۷.
 - ۸- نگاه کنید: تذکرةها، ج ۱، ص ۸۱۰، ریاض العارفین (مقدمه از حسام الدین).

- ۴۷- تذکره الخواتین: میرزا محمد ملک‌الکتاب^۱ (م: نیمه اول قرن چهاردهم هجری)، سال تألیف ۱۳۰۲ هجری.
- ۴۸- حدیقه عشرت: دُرگا پرشاد مهر سندیلوی^۲ (م: بعد ۱۳۱۵ ه)، سال تألیف ۱۳۱۱ هجری.
- ۴۹- تذکره الشعراء: عبدالغنی فرخ‌آبادی^۳ (م: ۱۳۳۲ ه)، سال تألیف ۱۳۲۸ هجری.
- ۵۰- سخوروان چشم دیده: ترک علی شاه توکی نور محلی^۴ (م: بعد ۱۳۳۳ ه)، سال تألیف ۱۳۳۲ هجری.
- ۵۱- سخوروان ایران در عصر حاضر: دکتر محمد اسحاق کلکتوی^۵ (م: اواخر قرن چهاردهم)، سال تألیف ۱۳۵۵ هجری.
- ۵۲- سخوروان یزد و توابع: اردشیر خاضع^۶ بن خدارحم مرزبان (م: ۱۴۰۷ ه)، سال تألیف ۱۳۸۲ هجری.
- ۵۳- حدیث حیات: دکتر رئیس احمد نعمانی^۷، (متولد ۱۳۷۷)، در قید حیات) سال تألیف ۱۳۹۹ هجری.
- در سطور پیشین به طور فشرده در باب تحول تذکره‌نویسی فارسی از اوایل قرن هفتم (آغاز تذکره‌نویسی در زبان فارسی) تا اواخر قرن چهاردهم هجری سخن رفت. از آن جایی که همواره رونق تذکره‌نویسی فارسی در هند بیشتر از ایران بوده است، بدیهی است نام تعداد زیادی از تذکره‌های نوشته شده در هند در اینجا به چشم بخورد.

- ۱ رجوع کنید: تذکره هاج ۱، ص ۱۲۲۳: تذکره نویسی، ص ۶۲۲.
- ۲ رجوع کنید: تذکره هاج ۱، ص ۱۲۵۷: تذکره نویسی، ص ۶۴۰.
- ۳ رجوع کنید: تذکره هاج ۱، ص ۱۲۸۲: تذکره نویسی، ص ۱۶۲۳: حواشی، ج ۱۸، ص ۲۷۳.
- ۴ نگاه کنید: تذکره هاج ۱، ص ۱۶۹۹: تذکره نویسی، ص ۶۲۷.
- ۵ نگاه کنید: تذکره هاج ۱، ص ۱۶۹۶: تذکره نویسی، ص ۶۶۲.
- ۶ نگاه کنید: تذکره هاج ۱، ص ۱۷۰۵: تذکره نویسی، ص ۱۶۹۹: محله آکادمی، ص ۹۷.
- ۷ ببینید: چاپ سنگی و کتب، ج ۱، ص ۱۹۹۸: پاسداری، ج ۲، ص ۱۳۹: حدیث، ص ۱۲۱: محله دانشگاه بریلی، ص ۶.

فهرستی که در بالا آورده شده است، تقریباً مجموعه‌ای از تذکرة‌های مهم از همه نقاط هند را دربرمی‌گیرد. نگارنده تذکرة طوری معنی که اینک با تصحیح و تدوین مصحح، در دست خوانندگان گرامی است. از اهالی اوده بوده و لذا بی‌مورد نخواهد بود چنانچه گاهی جداگانه به تذکرة‌های فارسی در اوده بپردازیم.

سیری در تذکرة‌های فارسی در اوده (Avadh)

تذکرة‌های مهمی که از زنان و مردان سخنور در اوده و نواحی آن به نگارش درآمده، عبارت‌اند از:

- ۱- ید بیضا، ۲- سرو آزاد، ۳- خزانه عامره، ۴- انیس الاحباء، ۵- مخزن الغرائب، ۶- انیس العاشقین، ۷- نتایج الافکار، ۸- آینه حیرت، ۹- طور معنی، ۱۰- نغمه عبدلیب، ۱۱- حدایق الشعراء، ۱۲- آفتاب عالمتاب، ۱۳- ریاض العارفین، ۱۴- حدیقه عشرت، ۱۵- حدیث حیات.

سه تذکرة اول تا سوم، از آثار علامه غلام علی آزاد بلگرامی است که نویسنده‌ای سرشناس در زمان خود بود. وی ده دیوان شعر به زبان عربی، یک دیوان به فارسی و تألیفات بسیاری در زمینه‌های تاریخ و سیر و بلاغت و غیر آن به عربی و فارسی دارد. تولد، نشو و نما و آموزش و پرورش آزاد، در خاک بلگرام صورت گرفته بود که قصبه‌ای است از قصبات اوده و این تذکرة‌ها همان نسبتی را به اوده دارند که نام بلگرام با نام آزاد، سرو آزاد و خزانه عامره به چاپ رسیده و در دسترس محققان است، ولی ید بیضا هنوز چاپ نشده و نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌ها موجود و مورد استفاده خوانندگان است. خزانه عامره که چندین بار چاپ شده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ از این جهت که در این تذکرة آزاد در خلال احوال شاعران بعضی از حوادث و وقایع سیاسی و تاریخی آن دوره را نیز به طور مفصل بر روی کاغذ آورده است و با نشان دادن اشتباهات لغوی و

فتی سرایندگان یکی از بارزترین مزیت‌های این تذکره را عرضه کرده است.

اینس الاجباء: تألیف موهن لعل اینس لکهنوی است که در لکهنو نوشته شده و سبک ویژه‌ای دارد. در این تذکره، احوال شاعر معروف عصر مؤلف سیرزا فاخر مکین دهلوی لکهنوی (م: ۱۲۶۱ هـ) و استادان و شاگردان و شاگردان شاگردان مکین بیان شده است.

مخزن الغرایب: از تألیفات احمد علی هاشمی سندیلوی و از تذکره‌های جامع شاعران فارسی است. احوال و نمونه اشعار بیش از سه هزار شاعر را در بردارد و مؤلف در ترتیب آن کمال احتیاط را بکار برده است. نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های مختلف نگاهداری می‌شود. این اثر چند سال پیش برای نخستین بار، به اهتمام دکتر محمد باقر از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد به چاپ رسید.

اینس العاشقین: تألیف مهاراجا رتن سنگه بریلوی سپس لکهنوی، متخلص به «زحمی» (م: ۱۲۶۷ هـ) که مردی فاضل بود و در دانشهای مختلف و زبانهای عربی، فارسی، ترکی، انگلیسی و سانسکریت ید طولا داشت. مدتی با دربار آصف‌الدوله و دیگر والیان استان اوده در ارتباط بود. مذاهب مختلف را با ژرف نگری مورد مطالعه قرار داده و پس از تحقیق، مذهب ثیاکانش را ترک گفته به دین اسلام گرویده بود. این تذکره شامل احوال نزدیک به دو هزار پانصد شاعر است و تاکنون به چاپ نرسیده و نسخه خطی آن در کتابخانه دانشگاه پشجاب لاهور محفوظ است.

نایح الافکار: تألیف محمد قدرت الله گوپاموی که دوبار به چاپ رسیده و از تذکره‌های بسیار مشهور شعرای فارسی است.

نغمه عدلیب: مؤلف این تذکره محمد رضا نجم طباطبایی است که متولد شهر پتنا بود ولی آموزش و پرورش وی در لکهنو صورت گرفت و این تذکره را در همان شهر به نام واحد علی شاه اوده نوشت. تذکره عمومی است و بخش

معاصر آن اهمیت دارد. نسخه خطی آن که به خط مؤلف است، در کتابخانه ایندیا آفس (لندن) نگهداری می‌شود و آن نسخه‌ای است که خود مؤلف به آقای البوت^۱ اهدا نموده بود.

حدائق الشعراء: نوشته امیر بیگ بنارسی است. وی از عهد نواب سعادت علی خان تا عصر نواب امجد علی خان، با دربار اوده ارتباط داشت. این تذکره شرح حال بیش از دو هزار و پانصد شاعر را دربردارد و نگارنده، اشعار منتخب را با رعایت ردیف ترتیب داده است.

آفتاب عالمتاب: از تألیفات قاضی محمد صادق خان اختر هگلوی سپهر لکهنوی است که از وابستگان دربار غازی‌الدین حیدر بود و کتاب محامد حیدریه را به نام او نوشت. این تذکره یکی از جامع‌ترین تذکره‌های شاعران فارسی است که در هند به رشته تحریر درآمده و در برگزیده شرح حال و منتخب اشعار نزدیک به چهار هزار و پانصد شاعر است. این اثر تاکنون به چاپ نرسیده و یگانه نسخه خطی شناخته شده آن در کتابخانه شخصی یکی از اهالی شمس‌آباد نگهداری می‌شود.

ریاض العارفین: نگاشته آفتاب رای لکهنوی است که در لکهنو نوشته شده و شامل احوال و آثار مختصری از ۲۱۵۵ شاعر است. نسخه خطی منحصر به فرد آن در کتابخانه انجمن ترقی اردوی پاکستان در کراچی محفوظ است و چند سال پیش شادروان حسام‌الدین راشدی آن را توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد در دو جلد به چاپ رساند.

حديقة عشرت: تألیف ڈرگا پرشاد مهر سندیلوی که جامع‌ترین تذکره زنان سخن‌سرا تا آن زمان است. در این تذکره، احوال و نمونه اشعار صد نفر زن سخنور فارسی درج شده و به سال ۱۳۱۲ هجری در سندیله به چاپ رسیده است.

۱. Elliot نویسنده تاریخ هند (انگلیسی)

حدیث حیات: در اصل گزارشی است از مسابقه غزل سزایی فارسی در سر تا سر هند که نگارنده این معطور شانزده سال پیش در زمان اقامت خود در لکهنو به آن اهتمام نموده بود. ولی اکنون این اثر مختصر به تذکره‌ای مستند و معتبر از فارسی‌گویان معاصر هند تبدیل شده، زیرا توضیحاتی که درباره زندگی و آثار بعضی شاعران در آن ایراد شده، کاملاً از نوشته‌های اردو یا انگلیسی خود شاعران استخراج و به فارسی برگردانده شده است. این کتاب به وسیله پرشین آکادمی به سال ۱۳۹۹ هجری، در لکهنو به چاپ و انتشار رسیده است.^۱

در فهرست تذکره‌های تألیف شده در اوده، نام طوبی معنی و آینه حیرت را نیز نوشته؛ لذا شایسته‌تر آن است که در ابتدا گفتاری در احوال و آثار مؤلف این دو اثر ایراد شده و سپس آثارش معرفی گردد.

نویسنده تذکره طوبی معنی

در دیباچه طوبی معنی آمده است:

«... این آشفته مزاج پریشان روزگار، احمد حسین متخلص به «سحر» که زیانزد خلاق است...»^۲

اما جای شگفت است که هیچ یک از تذکره‌نویسان معاصر یا متأخر یادی از وی نکرده است. چنانکه:

گلشن بیخوار، نواب مصطفی خان شیفته، سال تألیف ۱۲۵۰ هجری.

۱ طوبی معنی، ص ۲.

۲ «منشی بی‌مانندی، فخر خاقانی و ظهوری، و رشک ظهیر فاریابی بود». در این عبارت نویسنده تذکره مشاهیر کاکوری متوجه شده که به مدح شاعری سحر پرداخته یا شربنویسی او را مورد ستایش قرار داده است، چون در همه شرح احوالین، حتی واژه‌ای راجع به شاعر بودنش ننوشته، ظاهراً به مدح شربنگاری وی قلم رانده و به اشتباه او را رشک خاقانی و ظهیر فاریابی قرار داده است؛ زیرا که این هر دو به عنوان شاعر معروف و ستاراند نه به عنوان شربنویس.

- شایع الافکار، محمد قدرت الله گوپاموی، سال تألیف ۱۲۵۸ هجری.
- مدایح الشعراء، عثمان حسین مهجور، سال تألیف ۱۲۶۰ هجری.
- نغمه عندلیب، نجم طباطبایی، سال تألیف ۱۲۶۱ هجری.
- گلدسته نازنینان، کریم الدین، سال تألیف ۱۲۶۱ هجری.
- گلستان یخزان، قطب الدین باطن، سال تألیف ۱۲۶۱ هجری.
- خداق الشعراء، امیر بیگ بنارسی، سال تألیف ۱۲۶۲ هجری.
- حوش معرکه زیبا، سعادت خان ناصر، سال تألیف ۱۲۶۲ هجری.
- طبقات الشعراء هند، کریم الدین و فیلن، سال تألیف ۱۲۶۳ هجری.
- مراپا سخن، محسن علی محسن، سال تألیف ۱۲۶۹ هجری.
- همیشه بهار، کشتن چند اخلاص، سال تألیف ۱۲۷۰ هجری.
- ریاض الفردوس، محمد حسین خان، سال تألیف ۱۲۷۴ هجری.
- شمع النجم، نواب صدیق حسن، سال تألیف ۱۲۹۲ هجری.
- نگارستان سخن، نورالحسن خان، سال تألیف ۱۲۹۲ هجری.
- صبح گلشن، علی حسن خان، سال تألیف ۱۲۹۵ هجری.
- روز روشن، مظفر حسین صبا، سال تألیف ۱۲۹۶ هجری.
- بزم سخن، علی حسن خان، سال تألیف ۱۲۹۷ هجری.
- طور کلیم، نورالحسن خان، سال تألیف ۱۲۹۷ هجری.

اینها همه تذکرة‌های شاعران فارسی یا اردوست که در زندگی احمد حسین یسخر یا در سالهای نزدیک به پس از وفات او در قالب نگارش درآمده و انتظار می‌رفت مؤلفان این تذکرة‌ها حتماً شرح حال نویسنده‌ی خود را آورده باشند. ولی متأسفانه هیچ یک از آنها، از این مرد آشفته مزاج پریشان روزگار و زیان‌دخلاق، به هیچ گونه یاد نکرده‌اند. از آنجایی که احمد حسین به عنوان یک منشئ و تئرنویس شناخته شده بود، می‌توان چنین گمان کرد که تذکرة‌نویسان

مذکور از سخن سزایی او اصلاً خبری نداشته و به همین دلیل ذکرش را در تذکرة‌های شاعران نیاورده‌اند. با این حال، شگفت است، که زهدة‌الخواطر و بهجة‌المسامع و التواطر که کتابی است دایرة‌المعارف مانند در باب ادب، شعرا، اولیا، اطباء، امرا و رؤسای هند که نزدیک سی سال پس از وفات سحر در لکهنو تألیف گردیده و علی‌رغم آنکه حاصل تمام زندگانی قلمی احمد حسین سحر (یعنی نسخه خطی منحصر به فرد هر سه تذکرة‌اش) در کتابخانه شخصی حکیم عبدالحی (م) (۱۳۴۱ هـ) نگارنده کتاب نامبرده نگهداری می‌شده، ولی در سراسر کتاب هشت جلدی حجیم وی، حتی یک واژه درباره سحر نیامده است. متأسفانه در طی پنج - شش سالی که بیش از پنجاه کتاب را ورق زدم، موفق نشدم شرح حال مفصلی از احمد حسین سحر بدست بیاورم.

باری نخستین بار (و شاید هم آخرین بار) ذکر سحر را پنجاه و هفت سال پس از وفاتش، علی حیدر علوی کاکوروی در کتاب خود مرآة‌الاعلام فی مآثر الکرام معروف به تذکرة مشاهیر کاکوری (تألیف ۱۳۴۵ هـ) آورده است که تماماً در اینجا به فارسی برگردانده می‌شود:

«احمد حسین حجاجی، منشی احمد حسین بن شیخ عبدالحسین که مقیم قصبه دیوه از شهرستان باره بنکی بود، پدرش شیخ عبدالحسین بنا بر علاقة آبای مادری در کاکوری اقامت گزیده و تمامی نزدیکان و خویشاوندان به تبعیت از وی در همان جا ماندگار و کاکوروی خوانده شدند. در حال حاضر نیز خانواده بزرگشان در آنجا اقامت دارد. وی قرشی بوده و نسب‌نامه‌اش به قرار ذیل است:

شیخ عبدالحسین، ابن شیخ غلام محمد، ابن شیخ لطف الله، ابن شیخ غلام مجتبی، ابن شیخ محمد غوث، ابن قاضی عثمان، ابن قاضی عبدالنبی، ابن قاضی محمود، ابن قاضی الله داد، ابن قاضی خضر، ابن قاضی محمد، ابن قاضی ضیاء‌الدین، ابن امیر حسام، ابن عیسی، ابن یوسف، ابن امیر احمد، ابن امیر طاهر، ابن امیر مصطفی، ابن امیر دانیال، ابن عبدالعزیز، ابن حجاج، ابن عباس،

ابن اسحاق، ابن ابی عمره، ابن همام، ابن زبیر، ابن رضوان، ابن عبید، ابن ابی، ابن کعب، ابن عبد مناف جد رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - جناب منشی (احمد حسین) در علوم متعارفه توانایی کامل داشت و منشی بی‌مانندی، فخر خاقانی و ظهوری، رشک ظهیر قاریابی بود^۱. در نثر نویسی در حد کمال بود. بسیاری از مردم این قصبه، در فن انشاء و نثر نویسی شاگرد او بودند و به علت همین اشتغال، در اکثر اوقات جمع کثیری در منزل ایشان حضور داشتند و وی در این کار استاد دوره خود شناخته می‌شد. حضرت والد ماجدم مولانا حافظ شاه علی انور قلندر - قدس سره - نیز در انشاء پردازی و نثر نویسی افتخار شاگردی ایشان را داشتند و در بیشتر اوقات قابلیت و مهارتش را بر سبیل تذکره به معرض بیان می‌آوردند. ایشان در تاریخ ۱۶ صفر روز پنجشنبه ۱۲۸۹ هجری به سفر آخرت شتافت. علاقه و دوستی خاصی با مولوی محی الدین خان ذوق کاکوروی داشت؛ چنانکه از قطعه تاریخی که برای او سروده پیدا است:

فغان کز رحلت احمد حسین آن دوست صادق

فلک بنهاد بند نو به جان غم اسیر ما

به دزدش بسکه آمد شرحه شرحه سینه همچون نی

از این غم چون نیچند بر سر گردون فقیر ما

نیفتد چون به سر در قعر حسرت ناتوان جانم

که از پای حیات افتاد یار دست گیر ما

سراید زین دو مصرع ذوق در سال وفات او

به هجری و به فصلی ناله موزون از صریر ما

جو بگشاد او به شوق گلشن جاوید بال، اینک

۱۲۸۹ هجری

بجست زمزمه پرداز آمد هم صفیر ما

۱۲۷۹ فصلی

در آغاز عبارت بالا، خود نگارنده توضیحی برای واژه «حجاجی» در حاشیه داده است، بدین طوری:

«وجه تسمیه به «حجاجی» این است که از نیاکان ایشان امیر حسام از بغداد به هند آمده، اولاً در قصبه دیوه از شهرستان باره پنکی سکنی گزیده و عروسی پریش ضیاء الدین را در همان جا به عمل آورده و از طرف پادشاه وقت منصب قضا به وی اعطا گردیده، ایشان در ناحیه ای که از دیوه اقامت ورزیدند، بنابر تازہ وارد بودن ایشان، یا نام محلّه حجازی شهرت گرفت که بعداً در اثر کارکرد بسیار محلّه حجاجی گفته شده و فرزندان امیر حسام را نیز حجاجی گفتند و اینکه به شهرت رسیده که اینان از فرزندان عیال حجاج ابن یوسف ثقفی حاکم ظالم عراق بوده اند و حجاجی نسب هستند، تاکنون به تحقیق نرسیده. اهالی قدیمی قصبه دیوه همان را بیان می دارند که در بالا نوشته شده و همین است نتیجه تحقیق. والله اعلم بحقیقه الحال. ۱۲ مؤلف^۱»

آنچه را از تذکره مشاهیر کاکوری در بالا ترجمه گردیده، نکات ذیل را به دست خواننده می دهد:

- ۱- احمد حسین سحر از دودمان قریش و اصلاً عرب بوده و سلسله نسبش به سی واسطه به عبد متاف جدّ رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - می رسد.
 - ۲- نخستین کسی که از خاندان او به هندوستان مهاجرت کرد، امیر حسام بود که از بغداد آمده و در قصبه دیوه ماندگار شده بود و از سلاله ایشان دوازده پشت در همان جا اقامت داشتند.
 - ۳- در نسل سیزدهم وی شیخ عبدالحسین بن غلام محمد دیوه را ترک گفته، رخت اقامت در کاکوری افکنده و منشی احمد حسین سحر پسر همین شیخ عبدالحسین بود که در نسبت وطنی او به کاکوری نباید تردید داشت.
- اما در مورد نسبت حجاجی او (چنانکه دکتر حنیف نقوی نیز اشاره ای به آن کرده^۲) می توان گفت به حجاج بن عباس برمی گردد که نامش در شجره

نسب ایشان در طبقه هشتم پس از نام امیر حسام بیستم می خورد.

۴- احمد حسین سحر دستی توانا در دانشهای شناخته شده آن روزگار داشت و با عنوان استادی چیره دست در فن انشاء و نویسندگی در زمان خود شناخته می شد و جمع کثیری افتخار شاگردی او را در این فن داشتند.

۵- تاریخ وفات او محقق شد که ۱۲۸۹ هجری است. اما دو نکته در اینجا خواننده را دچار تردید می سازد: یکی آنکه مؤلف تذکره مشاهیر کاکوری هیچ تخلیصی برای او ذکر نکرده است و دیگر آنکه هیچ یک از تألیفاتش را در ضمن شرح احوال او نام نبرده است.

در این مورد شاید بتوان گفت چنانکه بر همه تذکره نویسان دیگر شاعر بودن سحر آشکار نبود بعید نیست که آنها نیز همچون علی حیدر علوی خبری از سخن سرایی او نداشته باشند. اما با اینکه او در صفحه «۵» از کتاب خود، نام تذکره بهار بیخوان و نام مؤلف آن احمد حسین سحر را ذکر کرده و در صفحه «۳۱۰» مطالبی از تذکره طویر معنی نقل کرده و منشی احمد حسین سحر را نگارنده آن خوانده، ولی در شرح حالش نام هیچ یک از آثار وی را نیاورده که شاید بر اثر شیوه بیان لاابالیانه خود سحر باشد؛ چون وی در هیچ یک از آثارش - حتی در یک مورد هم - نسبت خود به کاکوری را اعلام نکرده است. زیرا وی معتقد بود که زبانزد خلایق است^۱ و شاید همین نکته، مؤلف تذکره مشاهیر کاکوری را گرفتار این تردید ساخته که منشی احمد حسین، و احمد حسین سحر دو شخصیت جداگانه اند، در حالی که به دلایل ذیل چنین نبوده و نیست.

۱- خود سحر در دو مورد نسبت تلمذ خود را با غلام میا سحر کاکوری^۲ تذکر داده است؛ یکی در شرح احوال سحر در تذکره طویر معنی:

۱ به حشر قوی، مؤلف عمداً واژه هایی را که شخصیت شاعران را تعیین می کردند از ذیل اسمی شاعران محذوف ساخته است.

۲ رجوع کنید کاکوری، ص ۱۳۰۸ و ۱۳۰۸، دوش، ص ۱۳۳۸، نگار، ص ۱۳۷، طویر، ص ۱۶۱.

«ساحر تخلص الفضل المناشی استادی غلام مینا... و فقیر از یمن عنایت و تلمذ از حرف آشنا گردید...»^۱

و دیگر در تذکرة بهار بیخزان در ضمن شرح حال خود:

«... به نظر اینکه خوشه چین خرمن استفاده استادی غلام مینا ساحر هستم، ساحر تخلص پسندیدم...»^۲

۲- مؤلف تذکرة مشاهیر کاکوری، در فهرست شاگردان غلام مینا ساحر به شماره ۶۱ نام منشی احمد حسین ساحر را نوشته^۳ و در شرح حال غلام مینا ساحر، احمد حسین ساحر را مؤلف تذکرة طوبی معنی خوانده است.^۴ و در ضمن شرح حال محمد سعیدالدین خان بهادر، احمد حسین را مؤلف طوبی معنی و بهار بیخزان شمرده است.^۵

۳- در همان تذکرة مشاهیر کاکوری، مؤلف بیان داشته است که مولوی محی الدین ذوق کاکوروی (م: ۱۳۰۲ هـ) و منشی احمد حسین یا یکدیگر دوست و همدل بودند و قطعه دردناکی که ذوق مشعر بر تاریخ وفات دوست خود منشی احمد حسین سروده بود، ثبت کرده است.^۶

۴- در همان کتاب در فهرست شاگردان غلام مینا ساحر کاکوروی، نام ذوق (مولوی محی الدین خان) و نام ساحر (احمد حسین) در ردیف یکدیگر قرار دارد.^۷

از این چهار نکته آشکار می شود که:

الف- منشی احمد حسین ساحر، همان مؤلف تذکرة طوبی معنی و بهار بیخزان

است؛

- | | |
|-------------------|------------------|
| ۱. طوبی، ص ۲-۱۰۱. | ۲. بیخزان، ص ۴۲. |
| ۳. کاکوری، ص ۳۱۱. | ۴. همان، ص ۳۱۰. |
| ۵. همان، ص ۱۹۲. | ۶. همان، ص ۲۵. |
| ۷. همان، ص ۱۱. | |

ب - احمد حسین سحر و محی الدین خان ذوق کاکوروی هر دو شاگرد يك استاد (غلام مینا ساحر) بودند و میان این دو دوستی و یگانگی فراوانی بوده است؛ ج - منشی احمد حسین حجاجی (متخلص به سحر) همان کسی است که با محی الدین ذوق کاکوروی دوست و هم استاد بوده و پدرش از دیوه مهاجرت کرده و در کاکوری ماندگار شده و خود او نیز کاکوروی بوده است.

در اینجا باید یادآور شد که تخلص سحر را معمولاً سَحَر (به فتح اَوَّل و دَوَم) خوانند که اشتباه است و باید سحر (به کسر اَوَّل و سکون دَوَم) خوانده شود که صاحب تخلص همین طور به نظم آورده است:

سحر ایساگوئسا م جو تره جوهر کو دیکه

مثل آینه وه از سر تا به پا حیران نهی^۱

در این بیت اگر سحر را به فتحین بخوانیم، مصراع از وزن می افتد؛ بنابر این مشخص شد که تخلص منشی احمد حسین، سحر است و سَحَر نیست.

باری فشرده بخشی که تا اینجا آورده شد، این است که منشی احمد حسین سحر از اهالی کاکوری و همان کسی است که شرح احوالش در تذکره مشاهیر کاکوری با عنوان «احمد حسین حجاجی» آمده است. وی در علوم متداوله زمان خود تسلط داشت و در فن انشاء بی مانند ایام خود بود. شاگرد غلام مینا ساحر کاکوروی و مؤلف تذکره طور معنی و بهار یخزان است و سال وفاتش به طور قطع ۱۲۸۹ هجری است.

متأسفانه پس از تلاش و جستجوی بسیار دستم به منبعی نرسید که آشکار کننده تاریخ تولد و تفصیلاتی در باب نشو و نماي سحر باشد. اکنون باید دید که در تذکره های خودش چه اشاره هایی درباره مؤلف یافت می شود.

۱ - با اینکه در سطر ۱۶ از صفحه ۶۸ بهار یخزان چاپ دکتر نعیم احمد ابن بیت سحر موجود است، باز هم نامبرده در روی جلد کتاب به حروف انگلیسی Sahar نوشته که اشتباه است.

آینه حیرت: در این تذکره تنها در یک مورد از خود سخن گفته است:

- ۱- "نفس سوخته، آتش مزاج، احمد حسین، سحر تخلص که از فداییان حسن و ادا و جوهر و سلیقه این طایفه فتنه پردازان است"^۱

طوبی معنی: وی در این کتاب در چهار مورد به خود اشاره کرده است:

- ۱- "مؤلف این تذکره که از ابتدای سن شعور از صحبت شعرا مستفیض گردیده و کلام هر یک از شعرای سابقین و حال به قدر فهم خویش انتخاب زده... و این آشفته مزاج پریشان روزگار احمد حسین تخلص به سحر که زیانزد خلاق است... و چون از سلیقه شعرگویی زبان پارسی حرمان نصیب است، لهذا به زمره این نکته پردازان خود را محسوب نکرده است و گاه گاهی در زبان ریخته به مقتضای درد دل خود و گذار طبع به اصرار بعضی اتحاد پرستان محبت سرشت شعری که می گوید به حکم: «النادر کالمعدوم» است و بر تقاضای دیوانگی طبع که پابند سلسله محبت خانه براندازان بی وفا و آزاد از افکار دنیا و مافیهاست، اشعار عاشقانه و دردانگیز را مونس و غمخوار خود می داند..."^۲

- ۲- "ناطق... در زمانی که فقیر در لکهنو نبود، در آنجا رسیده، در تمامی شهر غلغله شاعری انداخته..."^۳

- ۳- "عزیزی تخلص سعیدالدین نام... با فقیر رشته اتحادش مستحکم است، به اقامت لکهنو از ملاقات یکدیگر خوش گذشت و حسب فرمایش فقیر سرپای محبوب دلنواز که دمساز من بود گفته..."^۴

- ۴- "ساحر تخلص افضل المناسی استاذی غلام مینا... و فقیر از یمن عنایت و تلمذ او حرف آشنا گردیده، سواقتحار از نسبت شاگردی او به فلک می رساند..."^۵

- ❖ بهار بیخزان: در یازده مورد اشارات و توضیحاتی درباره نویسنده دارد:
- ۱- "شکسته دل آشفته سر، فرق تا قدم داغ برشته جگر احمد حسین متخلص به سحر در مذاق شعر پریشان ساخته..."^۱
 - ۲- "آتش... به فقیر لطف و عنایت دارد..."^۲
 - ۳- "انوار تخلص، انوار حسین از رؤسای قصه سهوان است... با راقم السطور اتحاد دلی دارد، ما را هم به مزاج و طبع او نسبتی خاص حاصل است..."^۳
 - ۴- "خالق تخلص عبدالخالق نام... در اکبرآباد (با) فقیر ملاقی گردید از اتفاق ملاقات یکدیگر چندی خوش گذشت..."^۴
 - ۵- "زکی تخلص، مهدی علی نام، مرادآبادی است... در شهر لکهنو با فقیر ملاقی شد... شعرای لکهنو او را استاد مسلم می دانند..."^۵
 - ۶- "مفتون تخلص، منشی اصغر علی سرورشته دار عدالت قورجداری ضلع میروت (میرتھ) است، پیشتر به محکمه کمشنری^۶ پرلی به عهده منشی گری ممتاز بوده، از فقیر اتحاد به مرتبه داشت..."^۷
 - ۷- "مهر تخلص، از شاگردان ناسخ است، از فقیر به اکبرآباد ملاقی شد..."^۸
 - ۸- "ناسخ تخلص، شیخ امام بخش... فقیر از زبان سحر بیان و از دیوان پریشانش آنچه شنیده و دیده، مختصری از آن داخل این تذکره می سازد..."^۹
 - ۹- "مذاق تخلص، محمد دلدار علی نام از قاضی زاده های بدایون... با فقیر سر رشته اتحاد مستحکم است، از صحبت ناآشنایان، مذاق شوریده ای که من دارم، زنده در گور بودم، اکنون همدمی و سخن طرازی های او برای چاره سازی درد دل، کار اعجاز مسیحایی می کنند..."^{۱۰}
 - ۱۰- "نفس، مولوی اشرف علی بدایونی... به عهده تحصیلداری و پیشکاری ملازم سرکار کمپانی بود، روزی چند است که ترک و تحریر پسنجیده،

۱. بیخزان، ص ۲	۲. همان، ص ۴
۳. همان، ص ۲۸	۴. همان، ص ۳۳
۵. همان، ص ۳۵	۶. کمیسیون
۷. بیخزان، ص ۵-۵۴	۸. همان، ص ۵۵
۹. همان، ص ۷۱	۱۰. همان، ص ۸۰

طبعش از حسن پرستی‌های پری رویان به دیوانگی مبدلی دارد. به قیاس ناقص فقیر، همچو او عالی طبع نقاد معانی در این قرب و جوار پیدا نگردیده...^{۱۹}

۱۱- "سحر تخلص، کاتب الحروف احمد حسین، از ابتدای سن تمیز تا این دم، به تلاش کلام موزون عصری بسر کرده و با اکثری از شعرای فن زماننا سوگرم اتحاد پرستی‌ها بوده، و از سخن پردازی هر یک بهره‌ای برداشته، تذکرة‌های ميسوط در زبان پارسی و ریخته، زاید از پنجاه جلد دیده... تمی خواست که به سبک مستبان و منتظمان این معنی خود را به اتهام شعرگویی شهره دهد، و چون اتفاق موزون کردن اشعار، شاذ و نادر افتاده، به مقتضای: «النادر کالمعدوم» نیز مناسب نمی‌دانست که شعری از موزون کرده خود داخل تذکره کند. لیکن بعضی یاران طریقت که از فکر ناقص این تنگ خلائق آگاهی داشتند، نگذاشتند که از این معرکه دست کشیده با بیوون گذارد... از این پیش آشفته تخلص می‌کردم، اکنون به نظر اینکه خوشه چین خرم استفاده استادی غلام مینا ساحر هستم، سحر تخلص پسندیده‌ام..."^{۲۰}

عبارتهایی که در بالا به نقل از کتابهای خود سحر، رونویس گردیده، روشنگر نکات ذیل است:

- ۱- تلمذ سحر در نزد شیخ غلام مینا ساحر کاکوروی (اقتباس ۴ و ۱۱) و فقره (از یمن عنایت و تلمذ او حرف آشنا گردید) اشاره به این معنی دارد که علاوه بر اصلاح سخن سحر، تحصیلات ابتدایی خود را نیز در محضر ساحر فراگرفته و ساحر توجه خاصی به تعلیم و تربیت او مبذول داشته است.
- ۲- تخلص او در ابتدا آشفته بود و سپس به مناسبت تخلص استاد خود، سحر تخلص ورزیده است (اقتباس ۱۱).
- ۳- سحر اصلاً نمی‌توانست به فارسی شعر بسازد (اقتباس ۱ - طوبی معنی).

- ۴- گه‌گاه به اردو شعر می‌سروده است، ولی آن اشعار از نظر خودش بی‌ارزش بود؛ لذا خوش نمی‌داشت خود را به عنوان سخنور معرفی کند و اشعارش را در معرض داوری سخن‌سنجان گذارد (اقتباس ۱ و ۱۱- طور معنی).
- در این مورد که عقیده سحر در مورد شعر و شاعری خودش تنها جنبه انکسار و فروتنی ندارد جای تردید نیست، زیرا تنها غزلی که از سروده‌های سحر توسط تذکرة بهار بیخزان به دست ما رسیده، و زین نبوده و ارزش ادبی چندانی ندارد.
- ۵- سحر احیانا در شهرهای لکهنو، بریلی، بدایون و آگره اقامت داشته و یا سفرهایی به شهرهای فوق کرده و با برخی از شاعران معروف و غیر معروف آن نواحی دوستی داشته است (اقتباس ۲، ۳، ۴، ۱۱).
- ۶- هنگام اقامت در لکهنو مورد عنایت شیخ امام بخش ناسخ و میر حیدر علی آتش (شاعران بزرگ آن زمان در لکهنو) بوده و اشعارشان را از زبان خودشان شنیده بود (اقتباس ۲، ۸- بهار بیخزان).
- ۷- ظاهراً سحر برای مدتی به شغل منشی‌گری پرداخته و در دادگاه شهر بریلی هم کار کرده است (اقتباس ۶).
- ۸- سخنوران ذیل از دوستان یا اخلاص سحر بوده‌اند:
- سعیدالدین عزیز عظیم‌آبادی، انوار حسینی سلیم سهرسوانی، محمد دلدار علی مذاق بدایونی (اقتباس ۳، ۹- بهار بیخزان).
- ۹- سحر از ابتدای سن شعور به هم‌نشینی و صحبت با شعرا و مطالعه تذکرة‌های شاعران و گردآوری اشعارشان علاقه مفرطی داشته و همین عشق و علاقه بعدها سه تذکرة او را به بار نشاند (اقتباس ۱، ۱۱- طور معنی).
- ۱۰- در حسن پرستی و عاشق مزاجی، سحر به درجه کمال بوده (نفس سوختگی، آشفته مزاجی، شکسته دلی، برشته جگری؛ همه اینها از صفات عاشقان است). وی نه تنها طبعی حسن پرست و مزاجی عاشق پیشه

داشت، بلکه در ایام اقامت خود در لکنهو عملاً نیز در راه معاشقه قدم می‌زد و همان طوری که شمس الدین فقیر عباسی دهلوی داستان معاشقه علی قلی خان واله داغستانی با خدیجه سلطان داغستانی را به درخواست واله در قالب منظومهای ریخته بود، سعیدالدین عزیززی نیز قصه عشق سحر (یا...) را به خواسته او به رشته مثنوی کشید (اقتباس ۱ - آیه حیرت؛ ۱ - طوبی معنی؛ ۱ - بهار بخوان).

چنانکه واله داغستانی ابیات زیادی از مثنوی فقیر دهلوی را در تذکرة خود رباعی الشعراء آورده، سحر نیز ۲۳ بیت از منظومه عزیززی برگرفته و در تذکرة طوبی معنی وارد کرده است که دو بیت اول آن این چنین است:

صغیر شوق و مساز جگر گشت چو نی در استخوانم ناله سرگشت^۱



روم در وصف محبوبی در اینجا که شد در سینه سوز عشق پیدا^۲
و سه بیت آخر:

شفیعی هست سرگرم محبت جگر تفتیده وادی الفت
لقب احمد حسین، اما چو مجنون به لیلای دلش گردیده مفتون
مرا شد باعث این نظم دل سوز که گفتم من سراپای غم اندوز^۳

اما این چنین هم نیست که سحر در تمام زندگانی اش از شمع های انجمن دیگران روشنائی می گرفته یا همواره از جلوه های به عاریت گرفته، خانه خود را منور می ساخته است. وی به رسم معمول، ازدواج کرده و به آموزش و پرورش فرزندان خود نیز توجه داشته است. ترجمه حال یکی از پسرانش در تذکرة مشاهیر کاکوری بدین گونه آمده است:

۲. همان، ص ۱۰۰

۱. بخوان، ص ۲۲-۳

۳. همان، ص ۱۰۱

نظیر حسن: منشی نظیر حسن مشخلص به «اوج» ابن منشی احمد حسین حجاجی دیوه‌ای الاصل کاکوری الوطن تولدش در ماه صفر ۱۲۶۸ هجری صورت گرفت. تحصیلات فارسی را تماماً از پدر خود فراگرفت و کتابهای درسی عربی (را) در پیشگاه حضرت مولانا شاه علی اکبر قلندر - قدس سره - خواند. مردی بسیار قابل و فاضل بوده و گواهی نامه لسانس در علم حقوق بدست آورده بود. در شهر هردویس به وکالت اشتغال داشت در آنجا ترفه و ترفع بسزایی پیدا کرده و از حقوقدانان عالی‌رتبه به شمار می‌رفت. مرید شاه نقی علی قلندر - قدس سره - بود. شاعر شایسته‌ای بود و «اوج» تخلص می‌کرد. هم به فارسی و هم به اردو شعر می‌سرود. سرمایه شعر و سخن‌اش به واسطه دستبرد زمان از بین رفت. بعد از تلاش بسیار چند بیت فارسی از سروده‌هایش به دست آمده که اینک به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد:

لذت مرگم نشد از عشق تو حاصل هنوز

با همه پژمردگیها، زنده دارم دل هنوز

جلوه فصل بهاری هست پابند نقاب

شاخ می‌دارد ز غنچه در رهش محمل هنوز



دل که یاد مژه دیده جانان دارد

خلش نیشتری نیز به شریان دارد

پیش رویم فلک آینه خورشید گذاشت

تا به یاد رخ زیبای تو حیران دارد

پایم از جاده نوردی چو درآید به ستوه

عریده با سر هر خار مقیلاں دارد



رنج فراق جان گسل، جان ز وصال ناامید

باز به عاشقی چه سود، هر چه بود، زبان بود

راجا درگا پرشاد مشیلوی در بهارستان اوده درباره وی نوشته است

که:

ناظم بسیار تازک، طبع و خوش مقال بوده و در فارسی و اردو مهارت کامله داشت. راجعای سندیله (دوگا پرشاد مهر) ایشان را خیلی دوست و به سبب لیاقت علمی او عنایتی بسزا به حالش داشت؛ چنانکه پس از وفات او از راه قدرشناسی مشاهیرای برای پسر بزرگ و بیوه ایشان مقرر نموده بود که پیوسته به آنان می‌رسید. در سیزدهم ماه جمادی‌الآخر روز جمعه، سال ۱۳۱۶ هجری، وفاتش در هردیس اتفاق افتاد و در همان‌جا مدفون گردید.^۱

علاوه بر منشی نظیر حسن اوج کاکوروی فرزند منشی احمد حسین، ذکر اولاد و احفاد دیگرش در هیچ جایی به نظر نیامده، ولی ذکر دیگر افراد خانواده سحر در تذکره مشاهیر کاکوری به ترتیب ذیل آمده است:

۱- منشی سجاد حسین (م: ۱۳۳۳ ه) - انشاء پرداز و طنزنویس بنام اردو؛

۲- منشی حافظ سلطان احمد متخلص به «سلطان» (م: ۱۳۱۹ ه)؛

۳- خان بهادر منشی مولوی عنایت احمد (م: ۱۲۷۹ ه) (مؤلف نزدیک بیست کتاب سودمند به فارسی و عربی)؛

۴- منشی محمد رضا متخلص به «صبر» (م: ۱۲۹۷ ه)؛

۵- مولوی حکیم مسعود احمد (م: ۱۳۳۵ ه)؛

۶- مولوی مقبول احمد متخلص به «محو» (م: ۱۳۳۵ ه)؛

۷- منشی مقبول احمد متخلص به «نطق» (م: ۱۳۲۹ ه)؛

۸- منشی ولایت احمد (م: ۱۳۱۰ ه)^۲.

گذشته از این هشت نفر مشاهیر کاکوری که همگی از خویشاوندان نزدیک یا دور سحر بودند، ذکر دو تن از شاگردانش نیز در کتاب نامبرده درج شده است^۳:

۱- خان بهادر منشی محمد تاج‌الدین کاکوروی متخلص به «جذب»

(م: ۱۳۳۳ ه) که در قرن شعره شاگرد صبر کاکوروی (برادرزاده سحر) بود، ولی

تحصیلات ابتدایی فارسی را در محضر سحر فراگرفته بود.

۱. کاکوری، ص ۸-۲۵۷.

۲. برای آشنایی با این هشت نفر رجوع کنید کاکوری، ص ۱۲۴، ۱۸۳، ۲۸۹، ۳۲۵، ۳۹۸، ۴۰۹.

۳۷۵، ۴۱۰.

۳. برای تفصیل احوال این دو کس ببینید کاکوری، ص ۱۷۲، ۲۷۸.

۲- مولانا حافظ شاه علی انور قلندر کاکوروی (م: ۱۳۲۲ هـ) که پدر مؤلف تذکرة مشاهیر کاکوروی بود و در انشاء و نوپسندگی، به شاگردی سحر افتخار می‌کرده است.

مختصر اینکه در نتیجه تلاش و تحقیق چندین ساله، اطلاعاتی که مربوط به احوال منشی احمد حسین سحر کاکوروی بدست آمده است، در سطور بالا به محضر خوانندگان رسید. اما تاریخ تولدش تاکنون در هیچ مرجعی به چشم نخورده ولی براساس این قیاس که سحر اولین اثر موجود خودش را (آینه حیرت) در سال ۱۲۵۸ هجری به اتمام رسانده بود، می‌توان گفت که در آن وقت سنش نزدیک سی سال بوده است و بایستی تولدش میان سالهای ۱۲۲۵ تا ۱۲۳۰ هجری صورت گرفته باشد. والله اعلم بالصواب.

اکنون می‌پردازم به معرفی آثار سحر (بویژه طور معنی) و اظهار نظر درباره آنها.

آثار منشی احمد حسین سحر

چنانکه مؤلف تذکرة مشاهیر کاکوروی گفته است، منشی احمد حسین سحر نثرنویس و انشاء پردازی چیره دست بوده. می‌توان حدس زد، که وی آثار دیگری نیز از خود بر جای گذاشته که بر اثر دستبرد ایام از بین رفته است. آثاری که پس از صد و سی سال از درگذشت او باقی مانده و به دست دانشمندان و ادب دوستان رسیده، همین سه تذکرة آینه حیرت، طور معنی و بهار بیخزان است، که به گمان بیشتر ابتدا در کتابخانه حکیم سیّد فخرالدین خیالی رای بریلوی (م: ۱۳۲۶ هـ) مؤلف مهر جهانتاب^۱ بوده و سپس به وارث وی یعنی فرزندان نام آورده حکیم سیّد عبدالحی (م: ۱۳۴۱ هـ) - مؤلف اعلام نامه هشت جلدی معروف

۱. رجوع کنید: خواطر ج ۸، ص ۳۵۲ و نیز مقاله نگارنده این سطور با عنوان مهر جهانتاب در مجله تحقیق، لامبور.

به ترحمة الخواطر و مسئول سابق دارالعلوم ندوة العلماء لکھنؤ رسیده^۱ و پس از درگذشت وی، در دسترس پسرش پسر شهیرش دکتر سید عبدالعلی (م: ۱۳۸۰ هـ)^۲ و بعد از وفات او در اختیار کتابخانه شبلی نعمانی در دارالعلوم ندوة العلماء لکھنؤ قرار گرفته است و تاکنون در کتابخانه فوق در مجموعه عبدالعلی نگهداری می‌شود. این هر سه تذکرة تا چند سال پیش در یک مجلد بود و سپس در سه مجلد جداگانه آورده شد.

تا آنجا که معلوم است، برای نخستین بار این تذکرة‌ها به نظر مولانا عبدالسلام ندوی (م: ۱۳۷۶ هـ) مؤلف شعراهند یکی از نویسندگان معروف معاصر رسید و او در کتاب نامبرده مطالبی از تذکرة بهار یخزان را هنگام برشمردن ویژگیهای غزل سرایی میر تقی میر و میرزا سودا (دو استاد شعر اردو)، بدون ذکر نام مؤلف نقل کرده است که بیانگر قصه معاشقه میر تقی میر با دختری از خویشاوندانش در آگره است.^۳

پس از آن هنگامی که دکتر مختارالدین احمد آرزو^۴ کتاب شعراهند را ورق می‌زد، چشمش به پی‌نوشت صفحه ۵۵ آن با عبارت: (بهار یخزان قلمی، کتابخانه مولوی عبدالحمی ناظم دارالعلوم ندوة العلماء، لکھنؤ) افتاد و او به کشف این تذکرة خیلی دل‌شاد شد و دو نسخه از بهار یخزان را توسط کسی بدست آورد و یکی از آنها را جزو مجموعه شخصی خود ساخت و دیگری را به کتابخانه مولانا آزاد در دانشگاه اسلامی علی‌گڑه اهدا نمود^۵ و بر مبنای همین نسخه بسیار پر اشباه کتابخانه آزاد بود که دو چاپ از تذکرة بهار یخزان در

۱. سید حیات عبدالحمی، نوشته سید ابوالحسن علی ندوی.

۲. نگاه کنید: خواجہ ج ۸، ص ۲۶۱.

۳. نگاه کنید: شعراهند، ج ۱، ص ۵-۵۴، خواجہ ج ۸، ص ۲۵۲.

۴. استاد دانشکده دانشگاه اسلامی علی‌گڑه.

۵. تعارف، ص ۶۹.

سالهای ۹-۱۳۸۸ هجری به همراه غلطهای دیگری از تصحیح کنندگان، در دهلی صورت گرفت. متأسفانه محققانی که بر این دو چاپ پیشگفتار نوشتند، حتی جمله‌ای کوتاه درباره مؤلف یا دو تذکره دیگرش ننوشتند.

این چاپهای پر غلط را یکی از استادان دانشگاه هندوی پتارس به نام دکتر حنیف نقوی مطالعه کرد و سپس به سراغ اصل نسخه خطی بهار بیخزان موجود در کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء لکهنو رفت و دریافت در مجموعه‌ای که بهار بیخزان قرار دارد، دو تذکره دیگر (آینه حیرت و طور معنی) از همان مؤلف نیز وجود دارد. دکتر نقوی مقاله کوتاهی در معرفی سحر و تذکرة هایش در مجله بنادور لکهنو در سال ۱۳۹۶ هجری به چاپ رساند. دکتر اکبر حیدری کشمیری پس از مطالعه و استفاده از مقاله دکتر نقوی، مقاله‌ای در مجله دانش اسلام آباد در سال ۱۴۰۵ هجری منتشر ساخت و طور معنی و آینه حیرت را معرفی کرد. باری همان طوری که در صفحات قبلی آورده شد، تنها همین سه تذکره از نگاشته‌های احمد حسین سحر بر جا مانده است.

بهار بیخزان^۱

این اثر تذکره عمومی سخن‌سرایان اردو به زبان فارسی است که در سال ۱۲۶۱ هجری به تکمیل رسیده و نسخه خطی منحصر به فرد آن به خط نستعلیق شکسته به قطع ۷/۱۷×۲۱/۷ سانتی‌متر در مجموعه دکتر سید عبدالعلی در کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء لکهنو به شماره ۳۳۴ (ع) نگهداری می‌شود. ۹۴ صفحه (۴۷ برگ) دارد. رونوشتی بسیار پر اشتباه از آن در کتابخانه مولانا آزاد در دانشگاه اسلامی علیگره موجود است که برمیثای آن در سالهای

۱ برای اطلاعات بیشتر در مورد این تذکره و مؤلف آن رجوع کنید. تاراف، ص ۳۶، شعراء تذکرة، ص ۳۴۶، مجله تحریر، دهلی، ص ۶۵.

۹-۱۳۸۸ هجری با تصحیح و ترتیب دکتر محمّد نعیم و دکتر حفیظ عباسی چاپ شده است.

بهار یخزان شرح حال و نمونه اشعار ۱۱۲ شاعر در متن و چهار شاعر در فصلی به عنوان خاتمه (جمعاً ذکر ۱۱۶ تن) را در بردارد. مؤلف شرح حال شاعران را کوتاه و منتخب اشعار را به طور مفصل مکتوب ساخته است. انتخاب اشعار از ذوق و سلیقه شعری مؤلف حکایت می‌کند. متن تذکره با ذکر «آتش» آغاز می‌شود و با ذکر «یاس» اختتام می‌پذیرد، فصل خاتمه نیز با «عاصی» آغاز و با «سحر» پایان می‌یابد. منتخب اشعار آتش، میر تقی میر، ناسخ و غالب از دیگران مفصل‌تر است. اینک نمونه‌ای از شرح حال نویسی و عبارت‌گذاری در بهار یخزان می‌آید:

«مؤمن تخلص، مؤمن خان، امروز به شاهجهان‌آباد جمله سخن سنجان از گل چینان بهار معنی او بوده، صفحه نظم خویش را به یمن لطافت طبعش رشک گلزار می‌کنند. از گل افشانی‌های خامه بهارین رقمش مشام جان معنی آشنایان عطر ریز است و به وصف سخن لطافت زایش، مذاحان سخن طراز گهوریز، مردم دهلی به استادی‌اش افتخارها دارند. و در حقیقت مؤمن خان باعث مباحثات شهر و شهریان است»^۱.

آینه حیرت

این اثر تذکره زنان سخنور فارسی ایران و هند است که نگارش آن در سال ۱۲۵۸ هجری اتمام پذیرفت و نسخه خطی منحصر به فرد آن به خط نستعلیق شکسته و به قطع ۲۱/۷×۱۷/۷ سانتی‌متر در ۱۸ صفحه (نه برگ) در مجموعه دکتر سید عبدالعلی در کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ‌العلماء لکهنو به شماره ۳۳۳ (ع) نگاهداری می‌شود.

این تذکره در برگزیده شرح حال سی و هفت زن شاعر است که^۱ با ذکر «بی بی آرزوی سمرقندی»، آغاز و به «نور جهان بیگم» اختتام می‌یابد (نسخه‌ای که نگارنده تصحیح کرده، با «آتون» آغاز شده و به «نهای» پایان می‌پذیرد). پیش از احوال شاعران و منتخبات اشعار، مؤلف دیباچه‌ای بیست سطرگی نگاشته و در آن، پس از حمد و نعت، همه تذکرة‌های زنان شاعر را که پیش از آینه حیرت نوشته شده، مورد انتقاد قرار داده و به مدح و ستایش تذکره خود پرداخته و درباره خود چنین می‌گوید که «بیوسته دلدادۀ خوبان بوده است». درباره سبب تألیف این تذکره مؤلف چنین می‌نویسد:

«در کتب تذکره شعرا اکثری از حال زنان شاعره ذکر می‌یابم است، دو سه تذکره هم که آغاز و انجامش چون ابتدا و انتهای عشق خانه برانداز پیدا نبوده به نظر آمد. می‌خواستم که تذکره‌ای مختصر در بیان حال رنگین بیابان لطافت را و نزاکت بنان جوهر ادا، ترتیب داده، تخصیص کلام نساء از مردان معنی فهم ساخته، هر قسم اشعار منتخب ایشان را داخل تذکره ساخته به رنگ جمعی و تخته‌گذاری آراسته کنم»^۲.

در این تذکره بلندترین شرح حال متعلق به نور جهان بیگم و زینب النساء بیگم است (که شاعر بودن این دو از نظر تحقیق اعتباری ندارد)، سپس ذکر خدیجه سلطان (معشوقه و اله داغستانی) و مهستی (محبوبه خطیب گنجه که مؤلف به نقل غلط از تذکره حسینی وی را محبوبه سلطان سنجر خوانده است) قدری مفصل‌تر است. شرح حال بقیه شاعران خیلی کوتاه و حتی ذکر بعضی از آنها نیم سطرگی است. در آخر تذکره، این قطعه تاریخ سروده انوار حسین تسلیم مهسوانی درج شده است:

چون تذکره سحر به الطاف الهی دید آینه حال وی از خاتمه صورت
از غیب ندا شد، بی تاریخ تمامش آینه دلهاست چه آینه حیرت^۳
۱۲۵۸ هجری

۱. در شمارش دکتر اکبر حیدری سی و چهار است که ظاهراً درست است.

۲. همان، ص ۱۸.

۳. آینه، ص ۲.

در نگارش، مؤلف از سبک ریاض الشعرائی داغستانی پیروی کرده و در بعضی موارد مبالغه را از حد و مرز فزاینده (ترجمه حجابی استرآیادی) و در بعضی جاها قلم‌اش به رکاکت نیز آلوده گردیده است (ترجمه نهانی دختر یادگار). به هر حال، آینه حیرت اولین تذکره زنان سختور است که در سوزمین اوده تألیف گردیده و از این رو بسیاری از تذکرة‌های شاعران فارسی که در هند نوشته شده با ارزش‌تر است، لازم به یادآوری است تنها چند تذکره اختصاص به ذکر زنان شاعر دارد که جواهرالعجاب، حدیقه عشرت و اختر تابان معروف‌ترین آنهاست و بایستی آینه حیرت را نیز در برابر تذکره‌های نامبرده گذاشت. آینه حیرت نسخه خطی منحصر به فرد آن در کتابخانه دارالعلوم ندوۃ‌العلماء لکهنو نگهداری می‌شود و نسخه دیگری نیز تاکنون بدست نیامده است. دکتر علی رضا نقوی و آقای احمد گلچین معانی (مؤلفان تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان و تاریخ تذکره‌های فارسی) هم اطلاعی از وجود این تذکره ندارند، باقم این سطور از روی همان نسخه ندوۃ آن را تصحیح کرده و تعلیقات مفصلی بر آن افزوده و چاپ گردیده است.^۱

طوبه معنی

تذکره‌ایست که هم اکنون در دسترس خوانندگان گرامی قرار دارد. اصل این نسخه خطی منحصر به فرد به خط نستعلیق شکسته به قطع ۲۱/۷×۱۷/۷ سانتی‌متر در ۱۰۴ صفحه (۵۲ برگ) به شماره ۳۳۲ (ع) در مجموعه دکتر سید عبدالعلی در کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم لکهنو نگهداری می‌شود. درباره سبب تألیف این اثر نویسنده چنین مرقوم داشته است:

۱ آینه حیرت، تذکره شاعرات فارسی سده سیزدهم هجری، تألیف احمد حبیب سحر کاکوروی (م. ۱۲۸۹ هـ)، تصحیح و تعلیق از دکتر رئیس احمد نعمانی، مدیر مرکز مطالعات فارسی، علیگروه، هند، ناشر خدایشتن اورینتال پبلک لایبریری، پناه، ۱۹۹۶ م.

«مؤلف این تذکره که از ابتدای سن شعور از صحبت شعرا مستفید گردهیده و... اکثر از کتب تذکره و بیاض اشعار اسانده که دیده، از قضا طول و خارج از اصل مطلب، هر کتاب غیر از صداع بی سود پیدا شده، از هر یک [از] سخن سخنان محض به لطافت اشعار، گو یک بیت هم باشد، اکتفا کرده اشعارشان [را] در این تذکره داخل ساخته...»^۱

این تذکره به سال ۱۲۵۹ هجری سمعت نگارش یافته و مولوی الوار حسین تسلیم سهیلوانی دوست صمیمی مؤلف، قطعه تاریخ اتمام آن را سروده که در آخر تذکره مسطور افتاده است:

شده هر شعر تذکره دلکش که سوادش چو طرّه حور است
گفتمش فی البدیهه تاریخش «طوبی معنی چه مطلع نو است»
۱۲۵۹ هجری

از مصرع چهارم این قطعه ۱۲۵۹ هجری بدست می آید که همان سال تألیف تذکره است. ولی دکتر حنیف نقوی واژه «چه» را «چو» خوانده که از آنان شماره ۱۲۵۰ هجری بدست می آید^۲، و جناب دکتر اکبر حیدری کشمیری قدمی فراتر نهاده آن را «چون» ساخته که مشعر^۳ ۱۳۱۰ هجری است و این بیست و یک سال پس از تاریخ وفات مؤلف است.

از آن جایی که در آخر نسخه تذکره تاریخی نوشته شده، نمی توان به طور قطع گفت که سال کتابت این نسخه چیست، اما از کهنگی کاغذ و مرکب می توان حدس زد که این نسخه در همان زمان تألیف به قید کتابت درآمده و امکان هم دارد که به خط خود مؤلف باشد. خط تمام نسخه یکدست و تخلص شاعران به رنگ قرمز نوشته شده است، به خاطر قدمت، رنگ کاغذ عوض شده و نسخه کاملاً سالم و قابل استفاده است. تا این لحظه نسخه دیگری از این تذکره در

۲. تعارف، ص ۶۰.

۱. طوبی، ص ۸.

۳. دانش، ص ۱۶۵.

هیچ جایی یافت نشده و تألیفات دکتر علی رضا نقوی و آقای احمد گلچین معانی هم از نام و نشان این تذکره خالی است.

مندرجات طوبی معنی

طوبی معنی: یک تذکره عمومی است که مطالب آن حاوی شرح حال و نمونه اشعار دوستان و بود و پنج (۲۹۵) تن از سخنوران متقدم و متأخر فارسی ایران و هند است (دکتر اکبر حیدری تعداد شاعران را ۲۴۶ گفته که درست نیست)^۱.

مؤلف در این تذکره اولاً به ترتیب حروف هجا از «الف» تا «یا» به ترتیب فصول پرداخته و سپس با عنوان «فصل در خاتمه کتاب مشتمل بر تذکره متأخرین» شرح حال استاد خود شیخ غلام مینا ساحر کاکوروی و دوست خویش سعیدالدین عزیزی عظیم آبادی و میرزا محمد حسین قنیل و چند تن دیگر را به رشته نگارش کشیده است. (نگارنده در ترتیب این فصل ترتیب الفبایی را رعایت کرده است). اصل تذکره از «آفرین لاهوری» آغاز و با ذکر «ساحر کاکوروی» انجام می پذیرد، و بخش ترتیب حاضر نیز از «آرزو» آغاز شده و با نام «یقینی» پایان می یابد.

پیش از ذکر شاعران، مؤلف دیباجة‌ای را در بیست و چهار سطر نگارش کرده و در آن دیباجة پس از حمد خدا و لعنت حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه و سلم - جواز شرعی شعر و شاعری را مورد بحث قرار داده و شاعران را «تلامیذ الرحمن» خوانده، و پس از آن از ملاقات و هم نشینی های خود با شاعران آن روزگار و بی فایده بودن مطالعه تذکره های پیشین سخن به میان آورده و تذکره خود (طوبی معنی) را ستایش کرده است. سحر در ادامه از عاشق پیشگی خود سخن رانده و علت عدم شعر سرایی خود به فارسی را توضیح داده است.

ملولانی ترین شرح حال در طور معنی دربارهٔ شیخ علی حزین لاهیجی است (در ۴ صفحه) و بعد از حزین، شرح حال و منتخب اشعار سخنوران ذیل، قدری مختصر است.

- ۱- صائب تبریزی ۳ $\frac{1}{4}$ صفحه.
- ۱۳- لغالی شیرازی ۱ $\frac{1}{4}$ صفحه.
- ۲- واله داغستانی ۳ $\frac{1}{4}$ صفحه.
- ۱۴- فیضی اکبرآبادی ۱ $\frac{1}{4}$ صفحه.
- ۳- شیدا ۳ $\frac{1}{4}$ صفحه.
- ۱۵- ملا جامی ۱ صفحه.
- ۴- الفصل پانی پتی ۲ صفحه.
- ۱۶- حافظ شیرازی ۱ صفحه.
- ۵- پیدل ۲ صفحه.
- ۱۷- سلمان ساوجی ۱ صفحه.
- ۶- میر نجات ۲ صفحه.
- ۱۸- نعمت خان عالی ۱ صفحه.
- ۷- علی رضا تجلی ۱ $\frac{1}{4}$ صفحه.
- ۱۹- ناصر علی ۱ صفحه.
- ۸- عبدالرحیم خانخانان ۱ $\frac{1}{4}$ ص.
- ۲۰- علی شیر قانی ۱ صفحه.
- ۹- غلام مینا ساحر ۱ $\frac{1}{4}$ صفحه.
- ۲۱- میرزا قنیل ۱ صفحه.
- ۱۰- سرمد ۱ $\frac{1}{4}$ صفحه.
- ۲۲- هانفی ۱ صفحه.
- ۱۱- عزیززی ۱ $\frac{1}{4}$ صفحه.
- ۲۳- هلالی ۱ صفحه.
- ۱۲- فردوسی ۱ $\frac{1}{4}$ صفحه.

نگارنده شرح حال ۲۷۱ تن باقیماندهٔ شاعران را به اختصار آورده و حتی شرح حال بعضی از آنها را تنها در یک یا تیم سطر نوشته است.

فهرست کامل اسامی ۲۹۵ شاعر در آخر این مقال درج می‌شود. در اینجا اشاره به نکته‌ای را لازم می‌داند که دکتر اکبر حیدری کشمیری بدین طور داد تحقیق داده است:

«مؤلف دیگر بعضی از شعرای مشهور فارسی را قطعاً در طوبى معنی نیاورده است؛
برای مثال می‌توان خان آرزو و غالب را نامبرد»^۱.

این بیان دکتر حیدری درست و قابل قبول نیست، زیرا شرح حال خان آرزو در
اصل نسخه خطی طوبى معنی موجود در کتابخانه دارالعلوم ندوۃ که آقای حیدری
ادعای مطالعه آن را دارد - از سطر ۱۲ در صفحه ۸ تا آخر سطر اول از صفحه ۹
به بیت و ضبط درآمده است، البته ذکر غالب در متن نیست، ولی چندین بیت از
غالب (با تخلص سابق او «اسد») مرقوم است.

منابع طوبى معنی

مؤلف طوبى معنی از دیباچه تا خاتمه به این نکته که در جمع آوری مطالب و
ترتیب این تذکره از چه منابعی استفاده کرده، اشاره نداشته است. (و شاید عمداً
مراجع و مأخذ خود را مخفی کرده است) ولی نگارنده سطور عبارات طوبى معنی
را واژه به واژه یا عبارات چندین تذکره مقایسه کرده و سوانجام پی برده که
گردآورنده آن در بیشتر موارد از ریاض الشعرای واله داغستانی و تذکره حسینی
دوست سنهلی^۲ و در برخی موارد از مرآة الخيال شیر علی خان لودی استفاده کرده
و شرح حال چند تن از شاعران را هم بر مبنای اطلاعات شخصی به قالب نگارش
ریخته است. متأسفانه در مواردی که از واله یا حسینی نقل برداشته، اشتباهات
آنان را هم عیناً بدون هیچ تعرض و تصرفی روی کاغذ آورده است؛ مثلاً در ذکر
حال بدیع نصرآبادی، تاریخ مدرسه سلطانی را بدین گونه نوشته است:
نوشت کلک بدیع از برای تاریخش «گشوده شد به صفاهان در مدینه علم»

۱. دانش، ص ۱۷۸

۲. اتفاق عجیبی است که عبارتهای واله داغستانی و حسین دوست سنهلی در بیشتر موارد
واژه به واژه یک جور و یکنواحت افتاده؛ ظاهراً این هر دو تذکره نویس، از یک منبع
اقتباس مطالب نموده‌اند.

از ابن مصرع ۱۳۲۶ هجری بر می آید، در حالی که بنای مدرسه سلطانی اصفهان نزدیک به دوست سال پیش از این تکمیل یافته بود. ظاهراً بدیع تصرّیاتی تنها همین یک بیت را نوشته، بلکه ابیات دیگری هم سروده و با یکاربردن تعبیه و تخریج تاریخ درست را بدست داده است، ولی چون والہ داغستانی در ریاض الشعراء متهواً با عمداً همین یک بیت را نقل کرده، تذکره نویسی ما نیز بدون هیچ تأملی آن را رو نویسی کرده است (طور معنی، نسخه ندوه، ص ۱۲).

همچنین والہ داغستانی، محمد مؤمن میرزا را پسر سلطان حسین نوشته است، مؤلف طور معنی نیز همین مطلب را عیناً نقل کرده است (ص ۷۸)، در حالی که محمد مؤمن میرزا پسر سلطان حسین نبوده بلکه پسر فرزندش بوده است و یا این که تخلص جلال الدین عضد را جمله تذکره نویسان «جلال» نوشته اند، اما تنها والہ داغستانی تخلص وی را «جلالت» خوانده است. همچنان که مؤلف طور معنی نیز همان «جلالت» را درج کرده است (ص ۱۸)، از تذکره حسینی نیز می توان از این باب مثالها آورد.

اما آنکه دکتر اکبر حیدری کشمیری فرموده:

«مؤلف در ترتیب این تذکره از ریاض الشعراء و کعبه عرفان استفاده خوبی نموده است»^۱.

در این مورد باید اشاره شود که مؤلف طور معنی از کعبه عرفان - خوب باید - هیچ گونه استفاده ای نکرده، بلکه در همه موارد با ذکر نام تقی اوحدی سخن گفته؛ مانند:

«مولانا انوری، تقی اوحدی نوشته که سودایی بود» (ص ۵).

«مولانا جنتی... تقی اوحدی نوشته که نه عقل دارد و نه...» (ص ۱۹).

«خواجہ شعب جوشقانی، تقی اوحدی او را بسیار ستوده...» (ص ۴۵).

این عبارتها واژه به واژه کاملاً از نوشته‌های والہ داغستانی است و سحر ناقلی منحض است. کعبه عرفان و عرفات العاشقین را والہ دیده و خوانده بود، نه مؤلف طوَر معنی.

شیوۀ نگارش طوَر معنی نیز مانند آیینہ حیرت، تقلیدی است از سبک ریاض الشعراء داغستانی و تذکرہ حبیبی سنبللی و در ترتیب مطالب نیز همان اشتباهات راه یافته که در تذکرہ داغستانی و سنبللی قراوان است؛ مانند:

۱- ترجمۀ حال شاعر تفصیلاً مسطور افتاده اما از سروده‌هایش تنها یک بیت آورده شده است (حافظ شیرازی).

۲- در بعضی موارد هم احوال شاعر و هم ابیات منتخبی از او نوشته، اما نه نامش را آورده و نه از نخلص او یاد کرده (بساطی سمرقندی).

۳- در جایی نام شاعری را نوشته و در ذیلش شرح حال شاعر دیگری را آورده (مثلاً در زیر نام «خصمی» شرح حال خالص مشهدی را قلمی نموده و نام خالص را در هیچ جای تذکرہ نیاورده).

۴- در بعضی از موارد از یک شاعر، چند شاعر مستقل و جداگانه ساخته است (شریف تبریزی، سلیم تهرانی، شهیدی قمی).

۵- در بعضی جاها نام و احوال شاعر را نوشته، ولی یک بیت هم از او نیاورده (جنتی).

۶- در کوشش اختصار بی ضرورت کرده (و شاید به منظور پنهان داشتن منابع خود) و با تصرف نادرست، عبارت را منسخ کرده است (شرف جهان قزوینی، همایون پادشاه).

اما با همه این نقیصه‌ها، طوَر معنی اضافه‌ای است در تاریخ تذکره‌های فارسی نوشته شده در هند؛ زیرا:

۱- این تذکره دارای اشعار برگزیده از سیصد شاعر است و مطالب آن منتخبانی از چندین تذکره است.

۲- شرح حال بعضی از سخنوران برای اولین بار به عنوان شاعر در این تذکره آمده است. (مانند: عبدالباقی کاکوروی، عزیز سنبهلی، ناطق کرانوی و...).

۳- شاعری نیز در این تذکره مذکور است که به ادعای مؤلف از نسل انسان نیست، بلکه از قوم جن بوده و تنها یک مقطع از غزل این شاعر شامل تذکره شده است:

تا به دل تیر نگاهش ای صبوحنی خورده‌ایم

تکمه تار گریبان از لب سوفار بود

۴- ترجمه حال سخنوری با کمال مانند سعیدالدین عزیزی نیز تنها در همین تذکره بچشم می‌خورد و تذکره‌نویسان دیگر به او اعتنا نورزیده یا اصلاً آگاهی از احوالش نداشته‌اند. ولی ابیاتی که از مثنوی مرایای غم‌اندود او در طور معنی ایراد شده، لیاقت و مهارت او را در شعر فارسی کاملاً نشان می‌دهد.

و بالجمله، ارزش کلی طور معنی در این است که در قالب آن، تلخیص مرکب و عمده‌ای از ریاض الشعراء و تذکره حسینی برای اولین بار در معرض دید ارباب دانش و ادب قرار می‌گیرد و نگارنده کوشش کرده است تا به قدر توانایی، همه اشتباهات مؤلف را در تصحیحات و تعلیقات یادآور شود.

زحمات تدوین و مشخصات کار

کتاب مهم‌ترین وسیله برای تبدیل کردن مجهولات به معلومات و انتقال آن به خواننده است. بنابراین، در تصحیح متون هر چه اهتمام بیشتری شود، برای هیچ با هوشی مجال خورده‌گیری نیست. اما تصحیح متن و مخصوصاً تصحیح نسخه خطی چندان که حایز اهمیت است، همان قدر نیز دشوار است و مشکلاتی این راه را دانشمندانی که این راه را با دیانت و امانت‌داری کامل،

با آیه پای و صبر آزمایی پیموده‌اند، می‌توانند چنانکه باید، حدس بزنند.

کار نگارنده نیز از این رو دشوارتر بود، نسخه خطی‌ای را که تصحیح و تدوین کرده، تاکنون به چاپ نرسیده و در هیچ جایی نسخه خطی دیگری هم از آن مکتوف نشده است و به همین خاطر، نسخه منحصر به فرد است و بدین لحاظ موجب زحمت فراوان شد. چنانچه نسخه خطی دیگری در جایی بدست می‌آمد، تا حدودی تصحیح متن با مقابله هر دو نسخه به انجام می‌رسید، اما با وضعی که بود، به منظور نشان یافتن از اصل احوال و اشعار هر شاعر و مقابله آن، وادار به ورق زدن صدها کتاب شد (که فهرست آنها در آخر کتاب درج می‌شود). یعنی در هر صورت، ناگزیر شد که رنج تحقیق و تلاش برای دستیابی به احوال و آثار دوستان و نود و پنج (۲۹۵) شاعر را بر خود هموار کند، چنانکه:

۱- در هنگام تصحیح، اشعار هر شاعر را با اصل دیوانش مقایله کرده و در این خصوص کوشش خود را بکار برده تا هر چه از نسخه‌های خطی یا چاپی دیوان شاعر مربوطه در دسترس است مطالعه و پس از مقابله اشعار با همه آنها، درست‌ترین صورتی را که در حیطة ادراک و شعور از هر بیت می‌تواند بیابد، در متن قرار داده و باقی را تحت عنوان «اختلاف نسخه» در پایان درج ساخته.

۲- اگر موفق نگردید که نسخه خطی یا چاپی دیوان شاعری را به دست بیاورد، اشعارش را با همان اشعار موجود در تذکرة‌های دیگر مقایله کرده و کوشیده تا درست‌ترین قرائت آنها تعیین گردد.

۳- در اصل نسخه خطی طوبی معنی احوال عده‌ای از شاعران به طوری نوشته شده که نام (اگر نام موجود است) و تخلص آنها اصلاً نیامده است. نگارنده پس از تفحص در تذکرة‌های مختلف، نام و تخلص و... آنان را در پراکنده اضافه کرده است.

۲- در عبارات نشر، نیز در چند مورد ترمیم‌های لازم را به عمل آورده و در اختلاف روایت اشاره به آن کرده و یا در تعلیقات توضیح داده است. خلاصه آنکه، تا حدود صحت متن ان شاء الله اشتباه مهمی در چاپ حاضر این تذکره دیده نخواهد شد.

تعلیقات

چنانکه در تصحیح متن، رنج و ژرف‌بینی را بر خود هموار کرده، همان طور در نوشتن تعلیقات نیز توجه کامل مبذول داشته و سیصد و دوازده (۳۱۲) تعلیقه نوشته که مربوط به دویست و نود و پنج (۲۹۵) شاعر مذکور در این تذکره می‌شود و همگی گواه سعی و اهتمامی است که در نوشتن آنها به کار رفته است. در این تعلیقات کوشش کرده تا:

- ۱- نام و تخلص درست هر شاعر تعیین گردد.
- ۲- درست‌ترین قول در مورد تاریخ وفات هر شاعر معلوم گردد، و در صورت مکشوف نشدن تاریخ، از عهد یا قونی که شاعر در آن زندگی می‌کرده است، آگاهی بدست آید. (شایان ذکر است که مؤلف تذکره از نزدیک به سیصد شاعر، تنها سال وفات دو سه نفر را مکتوب داشته است).
- ۳- معلوم شود که شاعر مورد ذکر دیوانی دارد یا نه، و اگر دارد چاپ شده است یا خیر، اگر چاپ نشده، نسخه خطی آن در کجا قرار دارد.
- ۴- سعی شده است با کمک تذکروه‌های مختلف، معتبرترین احوال و اشعار منتخب از هر شاعر اضافه شود. در این خصوص از تذکره خاصی پیروی نکرده، بلکه تذکروه‌های مختلف را خوانده و خلاصه بهترین مطالب را به عبارت خود درج کرده.
- ۵- تلاش شده است تا اشتباهاتی که در ضمن احوال و اشعار شاعران مذکور در این تذکره، در بیان مؤلف راه یافته است، تصحیح گردد و اشاره‌ای نیز به بیان

خلط تذکروه‌های دیگر در مورد همان شاعران بشود (در مورد تقریباً همه شاعران به منبع اصلی مؤلف نیز اشاره شده است).
در هر حال، این ۳۱۲ تعلیقه، محصول سالها مطالعه و پژوهش و برگزیده‌ای از صدها منابع خطی و چاپی است.

ترتیب

مؤلف اصل تذکرة در ترتیب مطالب نیز قدم به قدم داغستانی و سنبللی نهاده است؛ یعنی فصلها را به ترتیب حروف الفبا نوشته، اما تنها حرف اول نام یا تخلص شاعران را در نظر گرفته و حروف بعدی را اصلاً در نظر نداشته است. برای جیم عربی «ج» و جیم فارسی «چ» یک فصل باز کرده و به همین شیوه برای کاف فارسی «گ» و کاف عربی «ک» نیز یک فصل باز کرده است؛ یعنی همان ترتیبی که در تذکرة والله و حسینی بکار رفته، در تذکرة طوبی معنی نیز دیده می‌شود (کلیم، کمال، گرامی، کاتبی، گلخنی، کمال، کوکی).

مصحح ترتیب تذکرة را کاملاً درست کرده و آن را به سبک فرهنگهای امروزی درآورده و سعی کرده تا خواننده از ترتیب اصلی مؤلف نیز آگاه گردد و برای حصول این مژدها:

(الف) در جانب راست تخلص هر شاعر شماره‌ای گذارده که ترتیب کنونی را (که توسط مصحح به عمل آمده) نشان می‌دهد.

(ب) در جانب چپ تخلص هر شاعر، داخل دو قلاب []، دو شماره گذاشته، که شماره سمت راست ترتیب مؤلف متن را نمودار می‌سازد و شماره سمت چپ، نشان‌دهنده شماره صفحه متن اصلی (مؤلف) است.

به عنوان مثال:

۱- آرزو [۱۷/ص ۸]

شماره ۱: ترتیب کنونی (ترتیب مصحح)

شماره ۱۷: ترتیب متن اصلی (ترتیب مؤلف)

ص ۸: شماره صفحه متن اصلی که شرح حال «آرزو» در آن آمده.

این نکته را قبلاً به وضوح آورده که فصل بی ترتیب خاتمه را نیز در خلال متن گنجانده است.

همچنین درخور ذکر است که شماره‌هایی که بر روی کلمات و بدون پیرائیز نوشته شده است اختلاف روایت (ضبط) را [که در پانویست درج شده] نشان می‌دهد و نشانه * که بر روی بعضی کلمات و عبارات و ابیات قرار گرفته، راه به سوی تعلیقات درباره آنها می‌نماید.

لازم است در اینجا به این نکته اشاره شود که در همه مواردی که در این مقدمه یا تعلیقات ارجاع به طور معنی یا آینه حیرت یا بهار یخزان داده شده است، همان صفحات نسخه‌های ندوه مورد نظر است.

بازی، این است آنچه که از دست این هیچمدان ساخته آمد و اینک در دسترس خوانندگان گرامی قرار می‌گیرد. اگر خوانندگان ارجمند به اشتباهاتی برخوردند، یا پیشنهادهایی دارند، مصحح را آگاه سازند تا در چاپ دوم اصلاحات لازم بعمل آید و از همه کسانی که مصحح را مورد لطف قرار خواهند داد تشکر می‌نماید.

در پایان از مسئولان محترم رابری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و مرکز تحقیقات فارسی آن رابری که زمینه‌ای مساعد برای تصحیح نسخ خطی در هند فراهم نموده‌اند تشکر می‌کنم و توفیق روزافزون آنان را از خداوند متعال خواهانم.

علایم اختصاری و منابع مقدّمه مصحّح

الف: اختصارات

۱. آتش = آتشکده، بهجة السامع و النواظر.
۲. آزاد = سرو آزاد، ۱۴. دولت = تذکرہ دوششاه.
۳. آیینہ = آئینہ حیرت، ۱۵. ذریعہ = الذریعة الی تصانیف
۴. اردو کے تذکرے = شعراء اردو کے الشیعة.
۵. اسماء = اسماء المؤلفین و آثار المصنّین.
۶. بیخزان = بہار بیخزان، ۱۶. روشن = روز روشن.
۷. پاسداران = پاسداران زبان و تذکرہ، ۱۷. ریحانہ = ریحانة الادب.
۸. تذکرہ نویسی = تذکرہ نویسی، ۱۸. سلاطین = روضة السلاطین.
۹. تذکرہ ہا = تاریخ تذکرہ های فارسی، ۱۹. شعراء کے تذکرے = اردو شعراء کے
۱۰. تعارف = تلاش و تعارف، تذکرہ اور تذکرہ نگاری.
۱۱. چاپ سنگی و کمیاب = فہرست ادبیات فارسی در ہند، ۲۰. شمع = شمع انجم.
۱۲. حدیث = حدیث حیات، ۲۱. صبح = صبح گلشن.
۱۳. خوافطیر = ترویجہ الخوافطیر و ۲۲. طور = طور معنی.
۲۳. عامرہ = خزائن عامرہ، ۲۳. عامرہ = خزائن عامرہ.
۲۴. فصحا = مجمع الفصحا، ۲۴. فصحا = مجمع الفصحا.
۲۵. قاموس = قاموس الاعلام، ۲۵. قاموس = قاموس الاعلام.
۲۶. کاکوری = تذکرہ مشاہیر کاکوری، ۲۶. کاکوری = تذکرہ مشاہیر کاکوری.
۲۷. مشاہیر = قاموس المشاہیر، ۲۷. مشاہیر = قاموس المشاہیر.
۲۸. نفحات = نفحات الانس، ۲۸. نفحات = نفحات الانس.
۲۹. نگار = نگارستان سخن، ۲۹. نگار = نگارستان سخن.

ب: منابع

۱. آذر بیگدلی، حاجی لطف علی بیگ: آشکده، چاپ پیمیش، ۱۳۷۷ هجری.
۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: خزانه عامره، نسخه دستنویس دکتر سعید خان، علیگره.
۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: سرو آزاد، چاپ حیدرآباد (هند).
۴. آفتاب رای لکهنوی: ریاض العارفین، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد (پاکستان)، ۱۳۹۶ هجری.
۵. آقا یزید تهرانی، آقا محسن: الذریعة الی تصانیف الشیعة، (بخش اول از ج ۹)، چاپ اول، تهران.
۶. ابن خلکان: وفيات الاعیان، مطبعة المیمنة، مصر، ۱۳۱۰ هجری.
۷. ابن ندیم: الفهرست، چاپ بیروت.
۸. اسماعیل پاشا بغدادی: اسماء المؤلفین و آثار المصنفین، استانبول، ۱۹۵۱ م.
۹. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: نفحات الانس، مطبع نول کشور، لکهنو، ۱۳۳۳ هجری.
۱۰. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله: کشف الظنون عن اسامی الکتاب و الفنون، استانبول، ۱۳۶۰ هجری.
۱۱. حسنی لکهنوی، حکیم عبدالحمی: نزهة الخواطر و بهجة السامع و النواظر، حیدرآباد، ج ۶، ۱۳۹۰ هجری، ج ۷، ۱۳۹۸ هجری، ج ۸، ۱۳۹۹ هجری.
۱۲. حنیف نقوی، دکتر: تلاش و تعارف، نصرت پبلیشرز، لکهنو، ۱۹۸۷ م.
۱۳. حنیف نقوی، دکتر: شعری اردو کے تذکرے، نسیم یکدیو، لکهنو، ۱۹۷۶ م.
۱۴. حیدر کاکوروی، محمد علی: تذکرہ مشاہیر کاکوروی، اصح المطابع، لکهنو، ۱۳۴۵ هجری.
۱۵. دهمدای قزوینی، علی اکبر بن خالابا خان: لغت نامه دهمدای، مؤسسه لغت نامه دهمدای، تهران، ۱۳۴۲ هجری.

۱۶. رئیس نعمانی، دکتر رئیس احمد: حدیث حیات، پرشین آدکاسی، لکھنؤ، ۱۳۹۹ هجری.
۱۷. رضا نفوی، دکتر سید علی: تذکرہ نویسی فارسی در ہند و پاکستان، مؤسسہ مطبوعاتی علمی، تہران، ۱۳۸۳ هجری.
۱۸. زرکلی لبنانی، خیرالذین: الاعلام (قاموس تراجم)، دارالعلم للملایین، بیروت، لبنان، ۱۹۸۹ م.
۱۹. سحر کاکوروی، احمد حسین: آئینہ حیرت (خطی)، کتابخانہ شبلی نعمانی، دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ.
۲۰. سحر کاکوروی، احمد حسین: بہار بیخزان (خطی)، کتابخانہ دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ.
۲۱. سحر کاکوروی، احمد حسین: طور معنی، نسخہ خطی کتابخانہ ندوۃ العلماء، لکھنؤ.
۲۲. سلیم بھوپالی، سید علی حسن خان: صبح گلشن، مطبع شاہجہانی، بھوپال، ۱۲۹۵ هجری.
۲۳. شفیق تیریزی، دکتر صادق رضا زادہ: تاریخ ادبیات ایران، ترجمہ سید مبارز الدین رفعت، دارالعلوم ندوۃ المصنفین دہلی، ۱۳۹۲ هجری.
۲۴. شمس الدین سامی: قاموس الاعلام، استانبول (ترکیہ)، ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۶ هـ.
۲۵. صبا لکھنوی، محمد مظفر حسین: روز روشن، کتابخانہ رازی، تہران، ۱۳۴۳ ش.
۲۶. عارف نوشاہی، دکتر سید: فہرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کباب کتابخانہ گنج بحث، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد (پاکستان)، ۱۴۰۶ هجری.
۲۷. عبدالرشید نعمانی: لغات القرآن، ندوۃ المصنفین، دہلی، ۱۳۷۹ هجری، ج ۲.
۲۸. عبدالسلام ندوی، مولانا: شعر الہند، دارالمصنفین، اعظم گڑھ، ۱۹۴۹ م.

۲۹. علایی سمرقندی، دولتشاه تذکرہ دولتشاه سمرقندی، چاپ بمبئی۔
۳۰. علی ندوی، سید ابوالحسن: حیات عبدالحمی، لاہور، ۱۹۸۰ م۔
۳۱. عمید خراسانی، حسن: فرهنگ عمید، تہران، ۱۳۳۶ ش۔
۳۲. عوفی بخارایی، سدیدالدین محمد: لباب الالباب، چاپ بریل، لیڈن، ۱۹۰۳-۶ م۔
۳۳. فخری ہروی، سلطان محمد: روضۃ السلاطین و جواهر العجائب، سندھیں ادبی بورڈ، حیدرآباد (پاکستان)، ۱۹۶۸ م۔
۳۴. فرمان فتحپوری، دکتر: اردو شعراء کے تذکرات اور تذکرہ نگاری، مجلس ترقی ادب، لاہور، ۱۹۷۲ م۔
۳۵. قدرت گویاموی، محمد قدرت اللہ: نتائج الافکار، مطبع سلطانی، بمبئی، ۱۳۷۷ ہجری۔
۳۶. گلچین معانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر: تاریخ تذکرہ های فارسی، انتشارات دانشگاه تہران، ۱۳۴۸ ش، ج ۱، ۱۳۵۰ ش، ج ۲۔
۳۷. مدرّس تبریزی، شیخ محمد علی: ریحانۃ الادب، تہران، ۱۳۲۶-۳۳ ش، ج ۱ تا ۴۔
۳۸. نظامی بدایونی، مولانا نظام الدین: قاموس المشاہیر، نظامی پریس، بدایون، ۱۹۲۲ و ۱۹۲۶ م، دو مجلد۔
۳۹. نواب قنوجی بخارایی، امیرالملک سید محمد صدیق بن حسن: شمع انجمن، مطبع شاہجہانی، بھوپال، ۱۲۹۳ ہجری۔
۴۰. نور قنوجی، سید نورالحسن خان: نگارستان سخن، بھوپال، ۱۲۹۳ ہجری۔
۴۱. ہدایت تہرانی، رضا قلی خان، مجمع الفصحا، مؤسسۃ امیرکبیر، تہران، ۱۳۳۶ ش۔
۴۲. یسوعی، لوئیس: المنجد فی الادب و العلوم، چاپ بیروت۔
۴۳. اردو دائرۃ معارف اسلامیہ، دانشگاه پنجاب، لاہور، ۱۹۶۲ م، جلد ششم۔

۴۴. پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، مرکز تحقیقات فارسی در هند، خاتمه فرهنگ ایران، دهلی نو، ۱۴۰۶ هجری، ج ۲.
۴۵. تحریر (مجله سه ماهه)، علمی مجلس، دهلی، ۱۳۹۱ هجری، شماره اول، ج ۵.
۴۶. دائرة المعارف الاسلامیه، انتشارات جهان، تهران، ج ۵.
۴۷. دانش، فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد (پاکستان)، شماره پنجم ۱۴۰۵ هجری و شماره هشتم، ۱۴۰۶ هجری.
۴۸. مجله آکادمی (دو ماهه)، اردو آکادمی، لکهنو، شماره مارس و آوریل ۱۹۷۶ م.
۴۹. مجله تحقیق، (شماره ۳۹ تا ۴۹)، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۸۹ میلادی.
۵۰. مجله دانشکده بریلی، دانشگاه روهیلکهند، بریلی، ۹۱-۱۹۹۰ م.
۵۱. مجله سهرورد (سه ماهه)، لاهور، شماره اکتبر ۱۹۸۹ م.

فهرست نامهای شاعران

حرف الالف		۲۰. املی	۹۰
۱. آرزو	۷۹	۲۱. املی	۹۱
۲. آزاد	۸۰		
۳. آفرین	۸۰	حرف الباء	
۴. آهی	۸۱	۲۲. باقر	۹۲
۵. احسان	۸۲	۲۳. بدیع	۹۲
۶. اختر	۸۲	۲۴. بدیعی	۹۴
۷. ادایی	۸۳	۲۵. بساطی	۹۵
۸. اسد	۸۳	۲۶. بیدل	۹۵
۹. اسیر	۸۳	۲۷. بینش	۹۸
۱۰. اشرف	۸۴	۲۸. بیبختی	۹۸
۱۱. اظهري	۸۴		
۱۲. اعجاز	۸۵	حرف الباء الفارسیة	
۱۳. افضل	۸۵	۲۹. پیام	۹۸
۱۴. الهام	۸۸	۳۰. پیامی	۹۹
۱۵. انجام	۸۸		
۱۶. أنسی	۸۹	حرف التاء	
۱۷. انوار	۸۹	۳۱. تأثیر	۹۹
۱۸. انوری	۸۹	۳۲. تاج	۹۹
۱۹. انوری	۹۰	۳۳. تجلی	۱۰۰

۳۴	تجلّی	۱۰۰	حرف الحاء	
۳۵	تذروی	۱۰۲	حافظ	۱۱۱
۳۶	تسلّی	۱۰۲	حدّاد	۱۱۲
۳۷	تقی	۱۰۳	حزین	۱۱۳
۳۸	تقی	۱۰۳	حسابی	۱۱۹
۳۹	تقی	۱۰۳	حسن	۱۱۹
۴۰	تقی	۱۰۴	حسن	۱۲۰
۴۱	تنها	۱۰۴	حسن	۱۲۱
		۶۰	حسن	۱۲۱
	حرف الثاء	۶۱	حمیدی	۱۲۲
۴۲	ثابت	۱۰۵	حیاتی	۱۲۲
۴۳	ثاقب	۱۰۵	حیرتی	۱۲۲
	حرف الجیم			
۴۴	جامی	۱۰۵	حرف الخاء	
۴۵	جعفر	۱۰۸	خادم	۱۲۳
۴۶	جعفری	۱۰۸	خسرو	۱۲۳
۴۷	جلالت	۱۰۸	خصالی	۱۲۴
۴۸	جلالی	۱۰۹	خصمی	۱۲۵
۴۹	جلالی	۱۰۹	خضری	۱۲۶
۵۰	جمالی	۱۰۹	خضری	۱۲۶
۵۱	جنتی	۱۱۰	خلیل	۱۲۶
	حرف الجیم الفارسیه		حرف الدال	
۵۲	چاکری	۱۱۰	دانش	۱۲۶

۱۳۷	۹۰. زلالی	۱۲۷	۷۲. ذآوری
۱۳۷	۹۱. زمائی	۱۲۷	۷۳. دردمند
۱۳۷	۹۲. زیبایی	۱۲۸	۷۴. درکی
		۱۲۸	۷۵. دهکی

حرف السین

۱۳۷	۹۳. ساحر
۱۴۱	۹۴. سالک
۱۴۱	۹۵. سامی
۱۴۲	۹۶. سامی
۱۴۲	۹۷. سپاهی
۱۴۲	۹۸. ستار

حرف الذال

۱۲۹	۷۶. ذره
۱۲۹	۷۷. ذوقی
۱۳۰	۷۸. ذهنی

حرف الراء

۱۳۰	۷۹. رازی
۱۳۱	۸۰. راسخ
۱۳۱	۸۱. راهب
۱۳۲	۸۲. رحیم
۱۳۴	۸۳. رضایی
۱۳۴	۸۴. رضی
۱۳۵	۸۵. رضی
۱۳۵	۸۶. رودکی
۱۳۶	۸۷. رهایی
۱۳۶	۸۸. رهایی
۱۰۹. سلیم	

حرف الزاء

۱۱۰. سلیمی	
۱۱۱. ستایی	۱۳۶
	۸۹. زلالی

۱۶۴	۱۳۲. شوکتی	۱۵۳	۱۱۲. سنجری
۱۶۲	۱۳۵. شهاب	۱۵۳	۱۱۳. سوزی
۱۶۲	۱۳۶. شهودی	۱۵۳	۱۱۴. سوزی
۱۶۵	۱۳۷. شهیدی	۱۵۳	۱۱۵. سهیلی
۱۶۶	۱۳۸. شیدا	۱۵۲	۱۱۶. سیری
		۱۵۴	۱۱۷. سیمی

حرف الصاد

۱۷۰	۱۳۹. صاحب
۱۷۱	۱۴۰. صائب
۱۷۶	۱۴۱. صبوحي
۱۷۶	۱۴۲. صفیری
۱۷۷	۱۴۳. صیدی

حرف الضاد

۱۷۷	۱۴۴. ضمیری
-----	------------

حرف الطاء

۱۷۷	۱۴۵. طالب
۱۷۸	۱۴۶. طاهری
۱۷۸	۱۴۷. طاهری
۱۷۹	۱۴۸. طغرا
۱۷۹	۱۴۹. طوسی
۱۸۰	۱۵۰. طهماسب

حرف الشین

۱۵۵	۱۱۸. شاپور
۱۵۶	۱۱۹. شادمان
۱۵۶	۱۲۰. شاکر
۱۵۶	۱۲۱. شاهي
۱۵۶	۱۲۲. شرف
۱۵۷	۱۲۳. شرمی
۱۵۷	۱۲۴. شریف
۱۵۹	۱۲۵. شریف
۱۵۹	۱۲۶. شریف
۱۶۰	۱۲۷. شعوری
۱۶۰	۱۲۸. شعيب
۱۶۰	۱۲۹. شفايي
۱۶۱	۱۳۰. شفيعا
۱۶۲	۱۳۱. شکوهی
۱۶۲	۱۳۲. شکيب
۱۶۳	۱۳۳. شوکت

۱۹۵	۱۷۲. عنصری	حرف الظاء	
۱۹۵	۱۷۳. عهدی	۱۵۱. ظهوری	۱۸۰
۱۹۶	۱۷۴. عهدی		
۱۹۶	۱۷۵. عیسی	حرف العین	
		۱۵۲. عارف	۱۸۲
		۱۵۳. عارف	۱۸۲
	حرف الغین	۱۵۴. عالمگیر	۱۸۲
۱۹۶	۱۷۶. غباری	۱۵۵. عالی	۱۸۳
۱۹۷	۱۷۷. غروری	۱۵۶. عبدالباقی	۱۸۵
۱۹۷	۱۷۸. غزالی	۱۵۷. عبدالجلیل	۱۸۵
۱۹۷	۱۷۹. غزالی	۱۵۸. عبدالله	۱۸۵
۱۹۷	۱۸۰. غزالی	۱۵۹. عبیدالله	۱۸۶
۱۹۸	۱۸۱. غمّاز	۱۶۰. عرفی	۱۸۶
۱۹۸	۱۸۲. غنی	۱۶۱. عزّت	۱۸۸
۲۰۰	۱۸۳. غنی	۱۶۲. عزّتی	۱۸۸
۲۰۰	۱۸۴. غنیمت	۱۶۳. عزیز	۱۸۸
۲۰۰	۱۸۵. غیاث	۱۶۴. عزیز	۱۸۸
۲۰۱	۱۸۶. غیرت	۱۶۵. عزیززی	۱۸۹
۲۰۱	۱۸۷. غیوری	۱۶۶. عصمت	۱۹۱
		۱۶۷. عطا	۱۹۲
	حرف الفاء	۱۶۸. عطایی	۱۹۲
۲۰۱	۱۸۸. فانی	۱۶۹. علا	۱۹۲
۲۰۳	۱۸۹. فخر	۱۷۰. علی	۱۹۳
۲۰۳	۱۹۰. فخر	۱۷۱. عماد	۱۹۴
۲۰۳	۱۹۱. فدایی		

٢١٩	٢١٤. قاضى	٢٠٤	١٩٢. فراخى
٢١٩	٢١٥. قبولى	٢٠٤	١٩٣. فرج
٢٢٠	٢١٦. قنيل	٢٠٥	١٩٤. فردوسى
٢٢٢	٢١٧. قدسى	٢٠٧	١٩٥. فوقتى
٢٢٣	٢١٨. قوسى	٢٠٧	١٩٦. فروغ
		٢٠٨	١٩٧. فصيحى
	حرف الكاف	٢٠٨	١٩٨. فطرت
٢٢٣	٢١٩. كاتبى	٢٠٩	١٩٩. فطرتى
٢٢٤	٢٢٠. كامل	٢٠٩	٢٠٠. فغانى
٢٢٤	٢٢١. كلیم	٢١٢	٢٠١. فغفور
٢٢٦	٢٢٢. کمال	٢١٢	٢٠٢. فقیر
٢٢٧	٢٢٣. کمال	٢١٣	٢٠٣. فکرت
٢٢٧	٢٢٤. کوکبى	٢١٤	٢٠٤. فکرى
		٢١٤	٢٠٥. فنگارى
	حرف الکاف الفارسیة	٢١٥	٢٠٦. فهمى
٢٢٨	٢٢٥. گرامى	٢١٥	٢٠٧. فیاض
٢٢٨	٢٢٦. گلخنى	٢١٥	٢٠٨. فیضى

حرف اللام

حرف القاف

٢٢٩	٢٢٧. لاغرى	٢١٨	٢٠٩. قاسم
٢٢٩	٢٢٨. لذنى	٢١٨	٢١٠. قاسم
٢٢٩	٢٢٩. لسائى	٢١٨	٢١١. قاسم
٢٢٩	٢٣٠. لطفى	٢١٩	٢١٢. قاسم
٢٣٠	٢٣١. لطيفى	٢١٩	٢١٣. قاضى

۲۴۲	۲۵۵. شمع	حرف المیم
۲۴۲	۲۵۶. منوهر	۲۳۲. مانعی
۲۴۳	۲۵۷. مؤمن	۲۳۳. مانی
۲۴۴	۲۵۸. مهدی	۲۳۴. ماهر
۲۴۴	۲۵۹. مهری	۲۳۵. مجذوب
۲۴۴	۲۶۰. میر	۲۳۶. مجرم
۲۴۵	۲۶۱. میرم	۲۳۷. مجنون
۲۴۵	۲۶۲. میی	۲۳۸. محتشم
		۲۳۹. محمود
	حرف النون	۲۴۰. محوی
۲۴۶	۲۶۳. ناجی	۲۴۱. مخفی
۲۴۶	۲۶۴. نادم	۲۴۲. مسیح
۲۴۷	۲۶۵. ناطق	۲۴۳. مشکى
۲۴۸	۲۶۶. ناظم	۲۴۴. مصحفی
۲۴۹	۲۶۷. نافع	۲۴۵. مطلعى
۲۴۹	۲۶۸. نامى	۲۴۶. مطیعى
۲۵۰	۲۶۹. نجات	۲۴۷. مظهر
۲۵۳	۲۷۰. نرگسی	۲۴۸. مظهری
۲۵۳	۲۷۱. نزاری	۲۴۹. معصوم
۲۵۴	۲۷۲. تسبیحی	۲۵۰. مقصود
۲۵۴	۲۷۳. نشاطی	۲۵۱. ملک
۲۵۴	۲۷۴. نشانی	۲۵۲. منصف
۲۵۵	۲۷۵. نصیرا	۲۵۳. منصف
۲۵۵	۲۷۶. نظام	۲۵۴. منصور

٢٦٦	حرف الهاء	٢٥٦	٢٧٧. نظام
٢٦٦	٢٨٨. هانفى	٢٥٦	٢٧٨. نظيرى
٢٦٨	٢٨٩. هدايت	٢٥٧	٢٧٩. نكهت
٢٦٩	٢٩٠. هلالى	٢٥٨	٢٨٠. نورس
٢٧٠	٢٩١. همايون	٢٥٨	٢٨١. نورى
٢٧١	٢٩٢. همايون	٢٥٨	٢٨٢. نورى
٢٧١	٢٩٣. هوايى		

حرف الواو

	حرف الياء	٢٥٨	٢٨٣. واقف
٢٧٢	٢٩٤. يعقوب	٢٦٠	٢٨٤. واله
٢٧٢	٢٩٥. يقينى	٢٦٥	٢٨٥. وامق
		٢٦٥	٢٨٦. وحشى
		٢٦٥	٢٨٧. وحيد

طور معنی

گلدسته‌بندی از هزار شکفته معانی، نثار حمد سخن آفرینی است که نغمه سنجان گلستان سخن به هزار زبان ترانه سنج رنگ و بویش گشته، ناله موزون بسراییده‌اند، و خمیازه‌کشی‌های نیرنگ عشق فسون ساز آشفته‌گان ادای معنی طرازی، وارفته معنی آرای است که مشاطگان معنی به خم و پیچ طره شکن در شکن آویخته به شیفتگی آن سراپا، محو آرایش شده، سرمویی وانکرده‌اند. زبان آرای بیان حیرت آفرین در این وادی گنگ، و تیز دستی کلک معنی طراز به عجز معترف است و همچنان در نعت جناب خیرالوری، محبوب بارگاه کبریا، خاتم المرسلین، نخبه متقدمین (و متأخرین^{*}) و اهل بیت و اصحاب کبارش غیر از حرف «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ^۱»^{*} به زبان راندن خود را به مداحان جناب مستطاب قرار دادن مقتضای کج فهمی است. لاجرم از این وادی سوارگذاز آبله به پا گذاشته، مرحله دیگر طی می‌کنم.

آیین ضمیر صافی مشربان باد که سخن موزون و کلام نظم در عالم ایجاد دولتی است پایدار و نعمتی است یادگار. افسرده مزاجان مرده دل را حکم مسیحایی دارد و تب زدگان سرسام عشق را الخلخه ایست که از شمایم نشر عطر مضامینش جان در قالب همچو بو در گل آید:

سخن گز نه جانست بنگر به هوش چرا مردم مرده ماند خموش
اکثری از علما در جواز^{*} شعر اختلافها دارند. مگر قول فیصل در این باب حدیث نبوی است صلی الله علیه و سلم: «الشعر^{*} کلام^۲ حسنه حسن و قبیحه قبیح»

۱ ترجمه: نشأحتم ترا چنانکه حق شناختن نت

۲ اصل کلام حسن حه.

پس از اینجا مستفاد است که هجو مؤمن صالح و اشعار صلاّت و ترغیب به فسق و فجور و سوء^۱ ادب به جناب انبیا و اولیا که از مدموم ترین کلام بل مضعف الاسلام بوده در قبایح شعر مراد است، و کلام حسن به نحو تعریف و مدح اگرچه به مبالغه^{*} شاعرانه باشد، رواست و برهان تاریخ (قاطع؟) در این خصوص قصیده بانت سعادت^{*} به مدح آن حضرت صلعم است که خودش بعد شتیدنش به اصلاح بعضی مواضع مزین فرموده به صله آن ردایی از فرق مبارک عطا کردند. الحاصل اباحت^{*} شعر از احادیث ثابت است و شعرای عالی مرتبه را تلامذة الرحمان^{*} دانستن همچو تصدیق ایمان است. و انصاف این است که تمامی ذی قنون و اهل کمال علوم دیگر در امری خاص که موجد و مخترع شده اند، سرافتنار به فلک می فرسایند. به خلاف شعرای خورشید ضمیر که از صفای باطن و انجلای طبیعت به حکم فیضان مبداء قیاض هزار مضامین تازه یافته این همه به میزان مراتب اهل کمال دیگر قنون خود را نستجیده به عجز و انکسار پرداخته اند. صفات و مفهوم تلامذة الرحمان از اینجا می توان دریافت، و هر فرد بشر را غیر از مجانبین و بهایم طبع مذاق شعر در سراسر است و به جان خواستگاریها می کنند.

مؤلف این تذکره که از ابتدای سن شعور از صحبت شعرا مستفیض گردیده و کلام^{*} هر یک از شعرای سابقین و حال به قدر فهم خویش انتخاب زده، خاکپای این جوهر شناسان گنجینه معنی است. اکثر^{*} کتب تذکره و بیاض اشعار اساتذّه که دیده از قصه طول و خارج از اصل مطلب هر^{*} کتاب غیر از صداع بی سود حاصلی نپنداشته از هر یک (از) سخن سنجان محض به لطافت اشعار گو یک بیت^{*} هم باشد، اکتفا کرده اشعارشان در این تذکره که موسوم به طور معنی است به کمال ایجاز و اختصار داخل ساخته، چشم از ناظرین عالی طبع آن دارد که تواریخ شعرا (را) مفهوم این تذکره نفهمیده، غایت از ذکر^{*} شاعر غیر از نام مصنف^{*} شعر لطیف ندانسته حرز جان خویش دارند و از هر شعر انتخابش هزار

لطافت و تازگی مضمون دریابند. و فصلی* در باب خاتمه کتاب رقم زده کلکی معنی نگار است که کیفیت شاعری شعرای متأخرین به قید تخلص که بلا رعایت حروف تهجی است، بی تکلف سرمه دیده اهل بصیرت شود.

و این آشفته مزاج پریشان روزگار، احمد حسین متخلص به «سحر» که «زبانزد»* خلاق است، غرض از تألیف تذکره فارسی استفاده از تلاش و فکر عالی اساتذۀ فارسی که موجد و مخترع این فن* شریف‌اند دارد. و چون از سلیقه شعرگویی زبان پارسی حرمان نصیب است، لهذا به زمره این نکته پردازان خود را محسوب نکرده است. و گاه گاهی در زبان ریخته (اردو) به مقتضای درد دل خود و گذاز طبع به اصرار بعضی (از) اتحادپرستان محبت سرشت شعری که می‌گوید، به حکم النادر کالمعدوم است و بوتقاضای دیوانگی طبع که بایند سلسله محبت خانه براندازان بی وفا و آزاد از افکار دنیا و مافیها است، اشعار عاشقانه و دردانگیز را مونس و غمخوار خود می‌داند:

این رفیقان زنج و شادی من همدم عیش (و) نامرادی من
ساقی و ساغر و شراب من‌اند در شب تار ماهتاب من‌اند
و من الله التوفیق و الیه المرجع و المآب.

حرف الالف

۱- آرزو [۱۷/ص ۸]

شمع شبستان اقسام گفتگو سراج‌الدین* علی خان آرزو، وطنش گوالیار* است و سخنش لآلی آبدار، صاحب تصنیفات نامی و تألیفات گرامی است. در ترتیب نظم قدرت کامله دارد. دیوان حزین* را قریب پانصد محل* ایراد و اعتراض برآورد، و در شاهجهان آباد در فن شعر و دیگر علوم کوس استادی^۱ نواخته. سلسله نسبش* به شیخ محمد غوث گوالیاری می‌رسد. از اشعار آبدارش تمامی تذکرها

معلو اند، لهذا اکثفا به یک بیت او کرده شد:

نماند* همچو خنا هیچ اختیار مرا سپرده، بسته، بدست تو روزگار مرا

۲- آزاد* [۰۰۰/بیاض]

دهد* ایام اگر فرصت ایامی چند

من و ساقی و می و صحبت بدنامی چند



چو* می بینم کسی از کوی^۱ تو دلشاد می آید

فریبی کز تو اوّل خورده بودم باد می آید



بازم* هوای آن لب میگون گرفته است

معلوم می شود که مرا خون گرفته است

از سراپا*:

به عصمت خانه آن در ناسفت دو ماه نو بیک دیگر شده جفت

۳- آفرین [۱/ص ۳]

شاعر متین، شاه فقیرالله* آفرین، لاهوری بوده، بر اقسام شعر قدرت کامله داشت، ازوست:

حجاب عشقم نداد رخصت سؤال بوس از لب^۲ تو ما را

ز تو^۳ نمی آید این مروت ز من نمی آید این نقاضا



۲. کلمات آفرین از دهان تنگش

۱. اصل: از کوی او.

۳. همان: ازو نمی آید.

شه سپاه تغافل پی صف آرایی است
نقیب ناله، صدایی، که اشک مجرای است



جان* حاضر است جانان، دل می‌کنی طلب؟ نیست
یک شیشه بود، بشکست، پهلوی ما حلب نیست



شب^۱ که با شانه‌ای آن زلف پریشان کردیم
هر گره یوسفی آزاد ز زندان کردیم

۴- آهی [۱۳/ص ۶]

مولانا آهی*، از سخنوران عالی مقدار و بلند رتبه بوده است. نهایت شیرینی و
نازگی و پختگی و شکفتگی از کلامش مستفاد است. و له:
ای صد خجالت از گل روی تو لاله را

مانند غزال چشم تو، چشم غزاله را



شب* چنان گریه کنم بی تو که همسایه^۲ به روز
دست من گیرد و بیرون کشد از آب مرا



شدم سرشک^۳ فشان چون به رخ نقاب گرفت
شود ستاره نمایان چو آفتاب گرفت

۱. اصل شب با شانه‌ای آن زلف، کثرت آفرین: دوش با شانه‌ای آن زلف.

۲. واله: همسایه هنوز. ۳. همان: سر اشک.

ز غصه قامت آهی خمیده شد که چرا
دم سوار شدن دیگری^۱ رکاب گرفت

۵- احسان [۱۵/ص ۶]

مقیمای^{*} احسان، از شعرای مشهد مقدس است. در لطف طبع و معانی فهمی مشهور. و له:

در خلونی که بند^۲ نقاب تو واشود بی اختیار آیینه دست دعا شود



از ضعف ناله ام چو ز دل بر زبان رسید
رنگم چنان شکست که نا استخوان رسید

۶- اختر [۲۸۸/ص ۱۰۰]

اختر^{*} تخلص، قاضی محمد صادق خان، در نثر^۳ ید بیضا و در نظم ید طولی داشته، از عماید روزگار و به همت وجود محسوب و مشهور است. از تصنیف محامد حیدریه به مدح غازی الدین^{*} حیدر پادشاه جم مرتبه لکهنو، به خطاب ملک الشعرا یی سر بلند ی یافت، و رساله «صبح صادق» به وضع آشوب زمانه تصنیف کرده اوست. مرد ذو فتون و صاحب کمال است. آری، در این زمانه کسی که به مرثیت عالی و مکارم اخلاق رسیده، غنیمت می توان شمرد. یک بیت او به یاد فقیر بود، می نگارد:

شد بسکه سرمه سای خوشی بیان^۴ ما

انگشت^۵ حیرت است زبان در دهان ما

۱. منابع: لطف نقاب

۱. اصل: دیگر رکاب

۲. غزلیات اختر: بیان ما، اصل: زبان ما

۳. اصل: اثر تألیفی

۴. غزلیات اختر: گلبرگ سوسن است زبان در دهان ما

۷- ادایی [۱۲/ص ۶]

میر محمد مؤمن، ادایی^{*}، و له:

در گلستان جهان نیست گیاهی بیکار من که خارم گل دستار سر دیوارم
هر که آمد نظری کرد و^۱ خریدار نشد گویی، آینه‌ای^۲، آویخته^۳ در بازارم

۸- اسد [= /بیاض]

مرزا نوشه^{*}، اسد تخلّص:

یارب به زاهدان چه دهی خلد رایگان جور پشان ندیده و دل خون نکرده کسی



با پری چهره غزالان و ز مردم رم‌شان دل مردم به خم طرّه خم در خم‌شان
رشد بر تشنه تنهار و وادی دارم نه^۲ بر آسوده دلان حرم و زمزم‌شان

۹- اسیر [۲/ص ۳]

مرزا جلال، اسیر^{*}، به مصاهرت شاه عباس^{*} ماضی صفوی ممتاز بود و مجلس
او گاهی از ارباب کمال خالی نمانده. در انشای اشعار تازگی به کار برده، لیکن
چون پیوسته مست باده ارغوانی می‌بود، و هم در آن حال فکر شعر می‌کرد،
عرایس افکار او بیشتر از حلیه معنی معری مانده‌اند، و له:

از^{*} کاسه شکسته نخیزد صدا درست احوال ما میرس که ما دل شکسته‌ایم



سایه^{*} خم شوخی ابر بهاران می‌کند گل بدن‌ها در گل میخانه پنهان کرده‌اند



۱. والله: «و» ندارد. ۲. اصل: آینه آویخته.

۳. اصل: آویخته بازارا، والله: آویخته در بازار.

۴. اصل: بی ز آسوده دلان؛ کلمات غالب: بی بر آسوده دلان.

از عکس ثلث جیب قبا آینه وار^۱ است
پیراهن از اندام تو لبریز بهار است

۱۰- اشرف (۳/ص ۳)

ملاً محمد سعید، اشرف^{*} مازندرانی، صبیبه زاده ملاً محمد تقی بوده، در زمان
عالمگیر پادشاه به هند آمده، باز به^۲ اصفهان رفت، و له:
از تفاقلهای پس در پس مگر^۳ یارش کنم
پا به بخت^۴ خود زخم چندان که بیدارش کنم

۱۱- اظهري (۲/ص ۳)

واقف آیین سخن گستری، شاعر ماهر ملاً اظهري^{*}، اصمى بوده، و ملاً شیدا در
کلامش دخل می کرد. لهذا در مجمعی که شیدا می بود، اشعار خود نمی خواند.
روزی که اجتماع سخن فهمان معنی بود، اظهري را تکلیف شعرخوانی دادند،
وی نخواند و گفت که زردگوشی در اینجا خواهد بود. گفتند، مخلصان شمايند.
آخر غزلی بر خواند که مطلعش این است:
دیده را بر رخ زیبای تو حیران کردم
عشق داند که به این دیده چه احسان کردم

چون به مقطعش - که این است - رسید:

خواه با اظهري و خواه به بیگانه نشین من همین شرم ترا بر تو نگهبان کردم
شیدا^{*} گفت چه خوش گفته اند، مثل هندی است: زن ناپسند را خدا نگهبان
است و زردگوش قلنبان^۵ را می گویند.

۱ اصل آینه دار، والله آینه زار.

۲ اصل در اصفهان

۳ اشرف (خ) بخود یارش

۴ همان: تحت خود دم

۵ اصل قلنبان

۱۲- اعجاز [۶/ص ۲]

سرآمد شعرای گردن فراز، محمد سعید، اعجاز^۱، از اهالی شاهجهان آباد بوده، و له:
از نظر پنهانی و درد تو در دل آشکار
آشکارا می‌کند این درد پنهانی مرا

۱۳- افضل [۱۶/ص ۶]

مجنون صحرا نورد، ملامتی، محمد افضل پانی پتی، افضل^۲ تخلص می‌کرد و
به حلیه فضایل صوری و معنوی آراسته، و از چاشنی و مذاق عاشقی سرشته،
اشعار فارسی و هندی به غایت خوب می‌گفت. به عشق خانمان خراب زن
پریچهره هندوی کافری، متاع زهد و اتقا به تاراج سپاه نظاره چشم رعنا غزالی
داد، و فرهاد^۳ مثال به قمار عشق و محبت آن شیرین ادا، دل و جان باخت، لیل و
نهار همچو ابر بهار، به کوی یار، زار زار می‌گریست، و غزلهای عاشقانه در عالم
بیخودیها می‌گفت که این مطلع از آن است:

عالم خراب حسن قیامت نشان کیست دور کدام فتنه گراست و زمان کیست
آخر از فرط جنون سراپای خود را در کوی او به خاک و خون آغشته، با این همه
نگاه لطفی از چشم غضبناک محبوبه بی‌رحم و ناآشنا دید، و آن گل توخاسته را،
بری صفت از نظر عاشق به شیشه مکر مخفی کردند، و غیر از اینکه در رسوم
معهود و اعیاد هنود، قامت افراز و جلوه پرداز شود، رخصت بیرون رفتن ندادند،
تا آنکه عاشق زارش یکباره از لقای دل آرامش مایوس گشت و در کوچه او یاد دل
خون گشته، سر به دیوار حسرت زده بنشست. عاقبت کار، اعزّه او به صلاح
یکدیگر، به نظر شهرت و بدنامی (و) ننگ خانمان، آن بلای جان را در شهر
متنوا به خانه یکی از اقربایش^۴ فرستادند.

چون آن ماه حسن (و) دلبری از آنجا به متهوا رفت و این خبر جانکاه به گوش آن دیوانه طرّه عنبریش رسید، جامه شکیبایی را صد چاک زده بادل مضطرب جاده پیمای منازل شوق گشته، بعد از چندی به متهوا رسید (و) در آنجا به تلاش و ترداد شب و روز بسر می‌کرد روزی در چشم خون بارش، جمعی از لیلی عذاران خورشید رخسار درآمدند که آن غیرت ماه و رشک قمر در آن میان جلوه گر بود. به انبساط تمام مصروف تماشا بود، بی‌خواسته طپش دل مضطربش بر آن داشت که خود را در آن باغچه^۱ رسانیده، به مشاهده آن گل رخسار نظاره را جلایی (جلانی) داده و دیده انتظار را نوری بخشیده این شعر حالی به بر خواند:

خوشا رسوایی و حال^۲ تنهایی سر راهی و آهی و نگاهی

آن جفاکار بعد از تعارف، لب به جواب درشت گشاد و گفت که ترا شرم از محاسن مفید نیست که سودای عشقبازی چون من جوانی در سرداری؟

مولوی با خاطر کبیده و پریشان از آن مقام باز آمد و به خاطرش خظور کرد که تا حلیه‌ای^۳ نیانگیزد، و قلب ماهیت خویش تسازد، آن وحشی غزال رعنا به دام نخواهد افتاد. لهذا ریش تراشیده و ژنار آویخته به لباس برهنان برآمد و تحصیل علوم هندی شروع کرد، و در اندک زمان حاوی جمیع علوم و کمالات^۴ آن مسلک گردید و مرتبه معلوماتش در آن وادی به جایی رسید که خدمه بتخانه، نایب مناب^۵ مرشد خودش تصور می‌کردند و آخر بعد از فی الثار شدن مرشد آن بتخانه، او را از حسن لیاقت و تیخر علمی به جایش مسند آرا کردند و آداب و عقیدت کیشی که با مرشد می‌ساختند زیاده از آن به تقدیم رسانیدند.

۱. اصل: در آن غنچه ۲. همان: حال و

۳. همان: حلیه نه انگیزد ۴. همان: کمال.

۵. همان: مناب.

مولوی دام شید آویخته مرغ دل‌های عوام آن مقام صید می‌کرد و سگان آنجا را اعتماد و ارادت به خدمتش بهم رسید، و عادت مردم آنجا بود که در سالی روزی به طریق زیارت بشخانه می‌آمدند و نذر و نیاز می‌گذرانیدند و آن را از اعظم خیرات و مبرات می‌دانستند. قصه مختصر، چون آن روز موعود رسید، جمعی از عورات هند به رسم زیارت پیر آمدند و قدم‌بوس آن پیر طریقت کردند، چون به پایبوس آن مشتاق منشای عشق و جنون رسید، مولانا دست او را به کمال شوق و محبت گرفت و به چشم خود مالید، و به زبان آورد که مرا می‌شناسی؟

چون آن شوخ چشم، نظر به بالا کرد، بشناخت که همان^۱ خانه بر انداز است که اکنون به جای پیر و مرشد است. متحیر آینه سان زمانی دچار^۲ حیرت بوده، آخر الامر تأثیر عشق بر دلش کار کرد و پی‌خواسته اشک افشان گردید و گفت که به پاس خاطر چون من ناقص، این همه تصدیع و رنج کشیده‌ای، حالا آنچه رضای تست؟ و آنچه ارشاد فرمایند^۳ طاعة^۴ قبول است.

چون آثار سعادت بر ناصیه^۵ حالش پیدا گشت، مولانا اسلام بر او عرضه کرد و به تلقین شهادت پرداخت، و آن زن به خیر و برکت عشق بازی او به شرف دین مبین مشرف گشت. هر دو از لباس کفر معرا و از آن آیین میرا گشتند و از آن دیار مراجعت کرده مدت حیات باهم بسر کردند. این چند ابیات از اشعار اوست:

غمّت هر دم به دل‌های شکسته بود چون سنگ بر پای شکسته
و این رباعی در عالم جنون گفته بود:

با زلف تو، توده‌های عنبر چه کنم با خال تو مشک‌های اذفر چه کنم
تو کافر و زلف کافر و دل کافر من نیم مسلمان به سه کافر چه کنم

۱. همان دوچار

۲. همان طاعته

۳. اصل: آن

۴. همان فرمایند

۱۴- الهام (۵/ص ۴)

سپید اشرف، الهام* اصفهانی بود، به هند آمد و باز به صفاهان رفت ازوست:
دل عیث لب به شکوه وا نکند شیشه نا تشکند صدا نکند
وعده گر یک نفس کند، عمریست بلکه، عمر این قدر وفا نکند

۱۵- انجام (۷/ص ۴)

عمده سخن سنجان شیرین کلام، نواب عمده الملک^۱ امیر خان انجام*، فهم و فراستش به حدی بود که احوال بشر از بشره می دریافت، و مزاج پادشاه* را چندان متوجه خود کرده بود که هیچ کس را آن قرب و منزلت میسر نبود. به اقسام اختراعات ممتاز بوده است، و در لطیفه گوئی و بذله سنجی بی نظیر بوده.

روزی نواب پاجامه کمخاب^۲ سرخ پوشیده بود و رنگش از ته دامن به رنگ شعله از فالنوس می درخشید. نوربایی که از فواحش حاضر جواب هند بوده است، دیده گفت: "نواب صاحب، چه کافر پاجامه است." نواب گفت: "تنها کافر نیست، مسلمانی نیز با خود دارد."

روزی نواب میل خوردن فواکه داشت. اقسام میوه جات چیده بودند، نواب از جمله فواکه نظر به سوی انگوری که «خایه غلامان» نام داشت، انداخته گفت که: گاهی «خایه غلامان» دیده ای؟ نوربایی گفت: "ندیده ام، مگر امروز به سفره نواب."

انجام کار سپاهی سوخته روزگاری، به قلعه محمد شاه، به ضرب کتاری پهلو گداز، کارش تمام ساخت و پادشاه تاریخ وفاتش «غم عمده دریافت. من کلامه: گر بر سر من دست کرم تاک ندارد مینای دلم شعله ادراک ندارد
فریاد که پیراهن دیوانگی من چون دامن صحرا خبر از چاک ندارد

۱۶- آنسی [۸/ ص ۴]

سید قطب الدین، امیر، آنسی* تخلّص می‌کرد. معاصر سلطان حسین* میرزا و امیر* علی شیر بوده. چهل غزل امیر خسرو* را که امیر علی شیر طرح کرده بود، در یک جلسه (جواب) گفته موسوم به «اربعینیه» کرده بود. امیر علی شیر به خدمتش صله نمایان گذرانید. و له:

ز عکس روی خود افروختی زلف پریشان را

کجا زین گونه آتش می‌توان زد کافرستان را

۱۷- انوار [۲۸۳/ ص ۹۹]

انوار*، ظهور الله خان نام، از بدایون است. شهرت شاعری او محتاج شرح و بیان نیست، در زبان فارسی کلامش مستند و معتبر است. به^۱ ایران رفته و با شعرای آنجا هم طرح گردیده، آوازی پیدا کرد. دیوانش مشهور است. و له:

آنکه او از لب او بوسه تقاضا می‌کرد

دیدم امروز که دشتام تمنا می‌کرد

۱۸- انوری [۹/ ص ۵]

مولانا انوری*، تقی اوحدی در تذکرة عرفات نوشته که سودایی بوده. و این معنی را به صدق این قول شاهد آورده که یا وصف شهرت حکیم انوری، این تخلّص اختیار کرده. ازوست:

ای ز تاب می‌ترا صدگونه بر رخسار گل

سبزه باغ جمالت اندک و بسیار گل

۱۹- انوری (۱۰/ص ۵)

مولانا انوری* بخارایی، از خوشنویسان و خوشگویان بوده، تقی اوحادی او را هم به همین دلیل دیواله می‌گوید، و له:
به گفت هر کس از خواب صبحی برونمی‌خیزد
مگر در دست و پای آن پریز آفتاب افتد
مگر این مضمون دیگری خوشتر از آن بسته است:
کجا از خواب ناز آن فتنه دور قعر خیزد
مگر در دست و پایش آفتاب افتد که برخیزد

۲۰- اهلی (۱۱/ص ۵)

اهلی* خراسانی، از شعرای مشهور و ندمای معروف سلطان حسین مرزا است. اگرچه در عالم* سخنوری به مولانا اهلی شیرازی نمی‌رسد، لیکن استاد^۱ است. ارباب تذکره نقل کرده‌اند که از عاشقان* محمد مؤمن مرزا بود. مرزا روزی در باغی طرح خلوت داشته، بخت نام غلامی را به درباغ نشانده بود که سد راه نعاماشایان باغ باشد. مولانا از این معنی و قوفی یافته، غزلی گفته، در سببی تعبیه کرده و سبب را بر تخته گذاشته، به نهری که اندرون باغ می‌رفت، سرداد، تا به میرزا رسید. میرزا مولانا را طلب داشته التفات بسیار کرد. این دو بیت از آن غزل است:
دو چشمم فرش آن منزل که سازی جلوه‌گاه آنجا
به هر جا پا نهی، خواهم که باشم^۲ خاک راه آنجا
عجب^۳ بزمی است دلکش محفل جانان، چه سود اما
که نتوان شد سفید از شومی بخت سیاه آنجا



۱. اصل استاد.

۲. اهلی ح (ب). گزدم خای راه

۳. اهلی ح (ج). چه خوشی بزمی است رنگین مجلس جانان، چه سود اما

ماییم^۱ و صد ملامت و از دور یک نگاه
آن هم چو بنگری سبب صد الم شود

۲۱- اهلی [۱۲/ص ۵]

اهلی* شیرازی، قدوة بلغاء و زبدة فصاحت. در مراتب سخنوری سحر
سامری داشته. گواه این دعوی مثنوی سحر حلال اوست و وی با حافظ و
سعد گل و مرزا نظام در مصالای شیراز در یک مضجع است، و این غزل بر سنگ
مزارش کنده است:

جایم به روز واقعه پهلوی او کنید
او^۲ قبله من است، رخم سوی او کنید

✽

بهم متاب دگر^۳ سنبیل پریشان را
یکی مساز^۴ به قتلیم دو نامسلمان را

✽

از آن شبی که چو گل در کنار من بودی
هنوز خرقه صد پاره مشکبوست مرا

✽

زهی زعارض تو گل رخان حجاب زده
شکست رنگ چو گلهای آفتاب زده

۱. اصل: ماییم صد اهلی خ (خ): ماییم و صد.

۲. اهلی ش (خ): او را رحم من است ۳ همان: بهم متاب رگ سنبیل.

۴. اصل: یکی مساز اهلی ش (خ): یکی مساز.

حرف الباء

۲۲- باقر [۲۰/ص ۱۱]

نقاد چارسوی مضمون تلاشی، محمد باقر* خرده^۱ کاشی. اجدادش
به خرده^۲ فروشی* مشهور بودند، لهذا به این لقب شهرت یافته. باقر تخلص
می‌کرد. و له:

یا رب آن سوز فکن در دل دیوانه ما

که کلیم آید و آتش بود از خانه ما



ای* خوشتر آن ساعت که چون از دیدنت ببخود شوم

بر سر من آبی و بویت به هوش آورد مرا



در* زلف تو هر دلی که بنشست آشفته‌تر از نسیم برخاست

۲۳- بدیع [۲۵/ص ۱۲]

مرزا بدیع* نصرآبادی^۳ که متصل اصفهان است، بدیع تخلص می‌کرد و سلیقه او
به شعر و انشا به مراتب اعلی بود. لحظه‌ای در تمامی عمر از فکر شعر فارغ
نبوده، و زندگانی هم از بدایت تا نهایت به کام رسانید. در نهایت مکنت و جاه
بسر کرد، و در کمال بی تکلفی و وسعت مشرب با همه صحبت داشت. طبعش
در اقسام سخن گستره قدرت تمام داشت، خصوصاً در تاریخ‌گویی کار را
به جایی رسانید که احدی از اسلاف به آن رتبه نرسیده باشد، و مثنویاتی^۴ در
نهایت بلاغت به نظم کشیده که از اول تا آخر آن هر مصرع تاریخ بود. و با وجود

۲. همان.

۱. اصل و حبشی خرده

۳. همان. مثنویات

۴. همان. نصرآبادی

آن صنعتی^۱ به کار برده که عقل حیران است. اعداد تاریخ در کثرت از آن بیشتر است که تخمین آن کرده شود. در اتمام عمارت چهل ستون دولتخانه اصفهان که حسب فرمان خان مالک الوقاب* تجدید یافته بود، قصیده‌ای در مدح آن پادشاه والایا و توصیف آن عمارت گردون اساس که مسلم جهانندگان است و در روی زمین نظیری ندارد، گفته بود که از صد بیت متجاوز و هر مصرع^۲ تاریخ بود. مصرع^۳ اول تاریخ شروع عمارت و مصرع^۴ ثانی تاریخ اتمام که یک سال بعد از شروع بود، و در هر بیت مناسبت مصرع^۵ اول را با شروع در بنا و مناسبت ثانی را با اختتام مرعی داشته و ساحری کرده، و آن پادشاه عالی همت هنر پرور بعد از اتمام و صلوة وافر و خلعت گرانمایه و بخشیدن خالصه پادشاهی قریه نصرآباد^۶، منصب جلیل القدر ملک الشعرا و محصول^۷ یک ساله از خزانه عامره به آن نکته‌دان مکرمت فرموده و در اتمام مدرسه سلطانی که ساخته معمار همت آن خاقان بود، نیز تاریخ خوب گفته و آن، این که:

نگاشت کلک بدیع از برای تاریخش

گشوده* شد به صفاهان در مدینه علم

خاقان به حضور خودش طلب داشته، امر به خواندنش کرد، و بعد عطای صلوة وافر حکم فرمود که تاریخ را به حاشیه آن دروازه به طلا نقش سازند. و له:

یاد ایامی که عشقم شور سودایی نداشت

داشتم دیوانگی اما تماشایی نداشت

۲ عمان: مصرعه

۳ عمان

۴ عمان نصرآبادی

۱ اصل صنعت

۳ عمان

۵ عمان

۷ والله: هر سوم همد ساله

۲۲- بدیع الزمان [۲۲/ص ۱۱]

بدیع الزمان^{*} مرزا بن سلطان حسین مرزا، خورشید سپهر حسن و جمال، پدر
فلک هنرمندی و کمال بود. محمد مؤمن^{*} میرزای مقتول، خلف امجد اوست
که بعد از خلاف با جد و اتفاق با پدر و هزیمت یافتن از مظفر حسین^۱ میرزا عم
خویش، و گرفتار شدن، به سعایت عم نامهربان سنگدل به شهادت (رسیده) این
غزل را بدیع الزمان در مرثیه فرزند دل پسند خویش گفته. و له!

وزیدی ای صبا برهم زدی گلهای^۲ رعنا را

شکستی زان میان شاخ گل نورسته ما را

چمن پژمرده گشت و عندلیب از نغمه خوانی شد

پریشان ساختی یکبارگی اوراق گلها را

فغان کز صرصر دوران به خاک افتاد شمشادی

که ننماید، مگر روز قیامت، سر و بالا را



همچو شمع رفته جان سوخت آتش پاره‌ای

آه، چون سازم که جز مردن ندارم چاره‌ای



پیش عاشق نبود قیمت جانان، جز جان

نرخ معشوق شکست آنچه زلیخا می‌کرد



بسکه دیدم^۳ به حیا جانب او شد حیا، باعث رسوایی من

۱. اصل: حسن، والد و سلاطین حسین ۲. اصل: گل‌های شیدا، سلاطین: گل‌های رعنا

۳. اصل: دیدم ز حیا، والد و روشن: دیدم به حیا.

۲۵- بساطی [۱۹/ص ۱۱]

طوطی شکرستان معنی بندی، شاعر شیرین سخن بساطی* سمرقندی،
حصیر یافی می کرد و سلطان خلیل* بن میرانشاه هزار دینار صله این بیت به وی
اعطا فرمود:

دل شیشه و چشمان^۱ تو هر گوشه برندش
مستند، مبادا که پناگه^۲ شکستندش

۲۶- بیدل [۱۸/ص ۹]

بحر بی ساحل، مرزا عبدالقادر بیدل*، ترک روزگار اعظم* شاه کرده بر بوریای
بهجت توکل مربع نشسته. کلیاتش به وزن یازده آثار است. صاحب طرز خود
است.

گویند مرزا در عمر دوازده سالگی، با شاهد پیری که غنچه دهانش به بوی
قرنفل و مشک، دبستان را رشک گلستان^۳ می داشت، سری داشته، در صفت
نقحه جانفزایش این رباعی نگاشته:

یادم^۴ هر گاه در سخن می آید بوی عجیش^۵ از دهن می آید
این بوی قرنفل است یا نکهت گل یا رایحه مشک ختن می آید
اکثر امرای عظام مثل نواب عاقل* خان رازی، صاحب این مطلع:
سالها شد که دلم معتکف کوی تو بود

روی چون قبله تما، از همه سوء سوی تو بود

و نواب شکراالله* خان خاکسار مالک این مطلع:

تلافی همه بی رحمی و جفای شما بیک نگاه ادا شد، زهی ادای شما

۱ والله چشمان تو هر سوی کشدش. ۲ والله و حسنی ناگه دولت شوخی.

۳ اصل: گل جهان می داشت: حسنی گلستان می داشت.

۴ حسنی هر گاه یادم در سخن ۵ کلیات بیدل عجیش

به خدمت مرزا اعتقاد تمام داشتند و دقیقه‌ای از دقایق احترام فرو نمی‌گذاشتند. مرزا به صحبت اکثری از مجازیب رسیده، و ریاضت‌های شاقه کشیده، و سفرهای دور ورزیده، عجایبات دیده، در چار عنصر^۱ چند افسانه نقل کرده که عقل و فهم نارسایان به آن نمی‌رسد، و در بادی النظر غیر از نسخه‌ای مفرح، دیگر دقایق آن بفهم نمی‌آید، و خلاف قیاس ارباب فهم و فراست است، و لیکن از اسرارش آگهی نیست، خدا داند که چه سزای در آن پنهان داشته‌اند. خود از زبان مرزا نقل است که: «وقتی در سفری راه گم کردم و در صحرایی ناپیداکنار افتادم، مدت سه روز پریشان می‌رفتم و راه به جایی نمی‌بردم، روز چهارم نشنگی غلبه کرد، از طاقت طاق شدم، در این اثنا، شخصی دچار^۲ شد، از وی نشان آب پرسیدم، او به طرفی نشان داد و برفت، چون آن سو شتافتم، دیدم، حوضی است وسیع از سنگ، لبریز آب مصفا و هر چهار گوشه آن چهار پنگله. به آب خوردن مصروف شدم که نظرم ناگاه به سمت پنگله‌ای افتاد. دیدم، غورتی با لباس سرخ آراسته و به زیور مکمل پیراسته، در غایت حسن و جمال، و نهایت لطف و اعتدال، گویا این بیت در شان اوست:

ز صورت آفرین هم این^۳ گمان است که پنهان در تماشای تو باشد
محو تماشای آن حور لفا گشتم و نزدش رفته پرسیدم که ای پری پیکر، یگو
که کیستی و از کجایی و در اینجا چگونه افتادی؟ وی روی به من آورده این بیت بر خواند:

سالها در طلب روی نکو دریدم روی بنما و خلاصم کن از این در بدی
از اصغای این کلام بیخود شدم و از پای در افتادم. چون به خود آمدم، به جز همان صحرای لق و دق هیچ به نظر نیامد^۴ و بعد طی مسافت به معموره‌ای رسیدم.

الفَصَّه مرزا از کاملان عصر خویش بوده، مزارش در دهلی واقع است. روزی عرس او کلیاتش بر می آرند^۱ و اهل زیارت اشعارش می خوانند.

نقل است که شخصی بر مزار مرزا حاضر آمده، بعد از فراغ فاتحه، به دل گفت که آیا مرزا را بعد از ممات، از آمدن، همچو من مخلص صادق، و فاتحه خوانی من بر قبر خبر می باشد یا نه؟ این بگفت و دیوان مرزا را از خلوص قلب برداشته نگاه کرد سر صفحه این بیت برآمد:

چه مقدار خون در جگر خورده باشم که بر خاکم آبی و من مرده باشم
وله:

اگر به گلشن زناز گردد قد بلند تو جلوه فرما

ز پیکر سرو، موج خجلت شود نمایان جومی زمینا



ز غنچه^۲ او دمید بیدل بهار^۳ خطی نظر فریبی

ز معجز^۴ حسن گشت آخر رگ زمرّد ز لعل پیدا



بیدلان چند خیال گل و شمشاد کنید

چون^۵ شوید آینه از خود چمن ایجاد کنید



خدا به مسند فرماندهیش^۶ جا ندهد که آشنا بود و داد آشنا ندهد

مخواه حاجت خود را از هیچ کس بیدل که هیچ کس ندهد هیچ، تا خدا ندهد



۱ اصل: می برآورد.

۲ کلمات بیدل: ر عارض او دمید.

۳ حسنی: چهار.

۴ کلمات بیدل: به معجز.

۵ کلمات بیدل: خون شوید آینه: حسنی: خون شود گر همه این خود چمن.

۶ حسنی: فرماندهش.

طفلی که بساط بازی می‌آراست دامن افشاند
وانگاه جوانی که داغش پیداست گل کرد و نماند
اکنون پیروی نفس شماری دارد بیدل چه علاج
زین نسخه هم آخر ورق چندی هست باید گرداند

۲۷- بیهوش [۲۲/ص ۱۱]

بیهوش* کشمیری است. و له:

در این بهار نشد نوگلی^۱ و چار مرا که زیر سایه خود جا دهد چو خار مرا
کسی که کشته ابروی او مرا داند به جای شمع زند تیغ بر مزار مرا

۲۸- بیهقی [۲۶/ص ۱۳]

بیهقی*، شاعر مشهور است. قصیده‌ای در مدح پادشاه زمان گفت. پادشاه شاد و
خرم^۲ گردیده اسپی پیش قیمت تیز رفتار با ساز طلا و نقره مکمل به جواهر به او
بخشید. از اتفاق اسب مذکور (در) همان شب به خانه وی فوت کرد. بیهقی صبح
آن، رباعی*^۳ هذا در عرضی (عریضه؟) خود نوشته به حضور پادشاه فرستاد:
شاه اسپی به بیهقی بخشید باد صرصر به گرد او نرسید
آن چنان تند بود در رفتار که به یک شب به عاقبت برسد

حرف الباء الفارسیة

۲۹- پیام [۲۳/ص ۱۱]

شرف‌الدین، پیام*، از موزونان بوده. و له:

۱. اصل: نوگل دوچار، و له: نوگلی دچار.

۲. اصل: خورم.

ناله می‌رقصده، مگر گوشش به فریاد من است
می‌طلبد دل، شاید آن بی‌رحم در یاد من است

۳۰- پیامی [۲۱/ص ۱۱] °

شاعر گرامی، شیخ اسلام، پیامی*، این شعر ازوست:
بزمی که در آن روی سخن جالب ما نیست
ای دی کمی از ماست که بسیار نشستیم

حرف التاء

۳۱- تأثیر [۳۷/ص ۱۷]

مرزا محسن، تأثیر*، شاعر شیرین مقال تازه خیال بود:
هزار شکر که هنگام رفتن از در تو جو استخاره نمودم به اشک، راه نداد

۳۲- تاج [۲۷/ص ۱۳]

تاج‌الدین*، تمران شاه، از شاهزادگان عالی مقدار بوده، شهره دانش و فرهنگ و
ططنه شوکتش به اطراف عالم رسیده. با ظهیرالدین* سرخسی مراسلات و
مکاتبات داشته. وقتی ظهیرالدین به رقعهای منظوم گهر ناسفته از وی طلبید،
پادشاهزاده درجی از مروارید ناسفته و مسوده بعضی از ابتکار افکار خود و دختر
بکری و به وی فرستاد، و این قطعه نوشت:

چون به الماس طبع در سفتی در ناسفته‌ات فرستادم
قوتی^۱، از خدای عزّ و جل که ز بی‌قوتی به فریادم

۱- اصل: قوت از خدا، والله: قوت تو خدای

به حسب اتفاق بعد از وقوع مقاریب، کشیز بمرده، تاج‌الدین (بعد) از دریاغت این
خبر به سید ظهیرالدین نوشت، قطعه:

علوی، کافران^۱ هندی را زود از اسلام سپرخواهی کرد
پدرت غزو کرد با^۲ شمشیر تو غزای...

۳۳- تجلی [۲۹/ص ۱۴]

موسی طور خوش بیانی، ملا علی، تجلی^{*}، به هند آمده بود و با مولانا نظیری^{*}
صحبت‌ها داشته و در سال هزار و بست و یک هجری دست تعلق از این جهان
فانی برداشته، بارقه نظم عالی او، خرمن هستی هنگامه آریان معنی (را) پاک
سوخته. در زمانی که بوده، غیر او شهرتی نداشت. و له:

تو کشی باده و تجلی آه آتش آنجا بلند و دود اینجا

۳۴- تجلی [۳۰/ص ۱۴]

ملا علی رضا، تجلی^{*}، شعله شمع فطرتش نمونه تجلی طور، و کوکب سپهر
ادراکش چون مهر انور پرنور، در مثنوی^{*} به سراپای محبوب طبع آزمایی کرده و
اکثر اشعار تازه برآورده که به جنب آن سراپایی دیگر نمی‌رسد:

دلبری برد از دلم صبر و قرار کز رخس برقع بود ایر^۳ بهار
فته جویی، آفت صبر و شکیب نو گلی، چشم غزالش عندلیب
زلف پرچین کرده^۴ عمر دراز نوک میگان خانه تصویر نا
گردش چشمش چو دور روزگار صد هزاران فتنه‌اش در هر کنار
تا بنا گوش ابروش^۵ دنباله تاب تیغ خود را ز آتش گل داده آب

۱. اصل کافران، والله کافران.
۲. همان، برقع بود صبح بهار.
۳. همان، برقع بود صبح بهار.
۴. همان، برقع بود صبح بهار.
۵. همان، ابروش.

از زلخندان بر کباب دل^۱ به زور
 از صفا سبب ذفن کوکب شده
 افتد^۲ از سروش اگر عکسی در^۳ آب
 چشم جادویش گه تسخیر جان
 کرده بر گل جلوه گاه حسن تنگ
 از خیال آن دو لعل آبدار
 از سخن نوح حیات اوزان کند
 مرغ جان از سحر چشمش در نفس
 گوهر از گوشش کند کسب شرف
 گردن و رخسار چون حورش^۴ نگر
 از صفای گردنش مه در گداز
 لعل خندان روح بخش مرد و زن
 زلف و کاکل سنبل گلزار طور
 مهر^۵ از شوقش دل آواره ای
 صبح را در خون گل حل کرده حسن
 از نگاه آن دو چشم نیم خواب
 غمزه اش در سینه ناوک می زند
 می تراود از بنا گوشش صفا
 غیر از سودای زلفش تر دماغ
 از خیال سرو قد آن صنم

سرتگون کرده نمک دانی^۱ ز دور
 گشته شبنم هاله و غیب شده
 قمری آرد بیضه لوح حباب
 از نگه سازد تبسم را عیان
 غنچه اش از شبنم مهتاب رنگ
 بوسه بر لب می طبد بی اختیار
 یک نفس را قالب صد جان کند
 می دود تا دل نگاهش چون نفس
 سینه مالد بر کف پایش صدف
 شاهد نور علی نورش نگر
 غیبش از آب گوهر طوق ساز
 عقد دندان غنچه های یاسمن
 ساق و ساعد ماهی دریای نور
 قرص مه از سینه اش انگاره ای
 تا بنا گوشش چنین پرورده حسن
 آب، دریا قوت می گردد کباب
 خنده اش بر بوسه چشمک می زند
 آه از این آینه مهتاب را
 سینه ماهی ز پشت پاش داغ
 گشته قمری چشم آهوی حرم

۲. همان: نمکدان بلور

۱. والله: دل ز دور

۳. همان: به آب.

۴. اصل: چون نورش نگر، والله: چون حورش نگر.

۵. اصل: ماه از شوقش، والله: مهر از شوقش.

دست زر افشانش افتد از صفا
بسکه جان بخشد خوام آن پری
صاف مروارید و مه را بیختند
سینه‌اش از بسکه باشد نرم و صاف
سینه‌اش دل برده در خوبی زحور
یاسمن بر یکدگر پیوسته‌اند
بوی گل در نسترن پنهان شده
صفحه سیم شکم جان بخش دُر
حش از موی میان آویخته
وَه* چه خرمن، بهتر از ماه تمام
ز آب^۱ و رنگ لعل گر بنده حنا
ساز از نقش قدم کبک دری
طرح لوح سینه‌اش را ریختند
بوسه از لغزش نه استد تا به ناف
در صفا سرچشمه آب بلور
یا ز شیر صبح قرصی بسته‌اند
غنچه‌سان بالیده و پستان شده
ساعر ناف از زلال صبح پُر
خرمنی از ماهتاب بیخته
داده از نرمی طراوت را قوام

۳۵- تذروی [۳۴/ص ۱۶]

مولانا تذروی*، قزوینی است، همشیره‌زاده مولانا نرگسی* بوده. به سبزه زار
هندوستان افتاده، طوق بندگی سرو قدان برگردن جان انداخته و در بوستان
عاشقی، فاختگی ها کرده است:

گرد هستی رفت بر باد و هنوز از آب چشم

خاکساران ره عشق ترا پا در گل است

۳۶- تسلی [۳۵/ص ۱۶]

تسلی*، شیرازی است، نامش ابراهیم، و له:

شاید که گفتگوی تو باشد در آن میان

هر قصه‌ای که هست به عالم شنیدنی است



اگیر خاک کوی تو بهتر ز کیمیاست کائنجا دل گداخته آرند و جان دهند



بر مراد خود تو قسم تیم گام از دست دل
همچو آن پیناکه عمری دست نابینا گرفت

۳۷- تقی [۳۱/ص ۱۶]

آغا تقی^{*}، اصفهانی، به نزاکت بلیغ و صفای ذهن و حسن خلق مشهور و در عهد جهانگیر شاه به هندوستان رسیده:

گر تو از رخ نقاب دور کنی لعل در سنگ پیرهن بدرد

۳۸- تقی [۲۸/ص ۱۴]

شاعر عالی دستگا، میر تقی الدین^{*}، المشهور به تقی اوحدی، صاحب تذکره^۱ مسنی به «کعبه عرفان» است. اشعار آیدارش مشهورتر از آفتاب اند. ابتجا به همین دو بیت اکتفا شد:

عالمی^۱ درد خدا با چو کرامت کردی طاقتی نیز به اندازه آن می بایست



نه رفو گشت چاک سیئه من بخیه دل به روی کار افتاد

۳۹- تقی [۳۳/ص ۱۶]

تقی همدانی^{*}، صاحب کمال بوده، در عهد جهانگیر پادشاه به هند آمده:

به کویت گر هجوم بوالهوس بینم نمی رنجم

که گلین گرز بلبل پر شود، گل پاک دامان است

۴۰- تقی [۳۲/ص ۱۶]

تقی نیشابوری*، جوانی پاکیزه گویش، بوده است:

ننگ آیدش که باز نشیند به شاخ گل مرغی که در هوای تو از آشیان پرید

۴۱- تنها [۳۶/ص ۱۶]

مرزا محمد سعید قمی تنها*، در فضایل کمالات گوی سبقت از اقوان ربوده،
فکرش صحیح و طرزش عاشقانه، القصه کلامش فتنه راست:

او چو در آینه آن آینه رو بنماید او در آینه و آینه در او بنماید



ز بوی گل سحر از هوش رفتم گمان بردم که گرد راه یار است



چه احتیاج به سیر چمن که ساغر^۱ من گل همیشه بهار است بزمستان را



بیداری من شب فراق^۲ زان تو گس نیم خوابه پیداست



داده ام دل به وحشی که هنوز به نگاه خود آشنا نشده است



چه شیرین گفتگوها کرده باشی دهان قاصد از پیغام تلخ است



به فکر دوست چنان غنچه کرده ام خود را

که از شکفتن بوی یار می آید

حرف الثاء

۴۲- ثابت [۳۸/ص ۱۷]

میر محمد افضل، ثابت* تخلص، اصلش از بدخشان است و تولدش در دهلی واقع شده:

قسم به مصحف گل، عندلیب باغ توام به مرگ شمع که پروانه چراغ توام

✱

به گریبان نمی رسد دستم آه، از دست نارساییها

۴۳- ثاقب [۲۸۱/ص ۹۹]

قاضی القضاة^۲ مولوی نجم الدین* علی خان، کاکوروی الاصل، روزی غزل قتل^۳ (* ششیده غزلی گفته که مطلعش^۴ این است:

آنکه زود از بر من همچو نفس آمد و رفت

شعله ای^۵ بود که گرم از پی خس آمد و رفت

(و مطلع قتل:

صد رهم، بی تو، به لب جان چو نفس آمد و رفت

تو چه دانی که بلا بر سر کس آمد و رفت

حرف الجیم

۴۴- جامی [۴۰/ص ۱۷]

مولوی نورالدین عبدالرحمن، جامی*، عالمی به کیفیت کلامش مدهوش، و جهانی غاشیه اعتقادش بر دوش. سلطان حسین میرزا و امیر علی شیر، اعزاز و احترامش می کردند^۵. در عذوبت کلام، و شیرینی سخن و صفای تقریر و

۲. اصل: قاضی القضاة

۴. همان: شعله

۱. ثابت (خ): داد از دست.

۳. همان: مطلع اش

۵. همان: می کرد.

شستگی فکر و پختگی بیان، و حسن ادا، و نزاکت معانی، و ملاحظه الفاظ، و فصاحت گفتگو، و بلاغت طرز، عذیم‌المثال است. طبعش به سوی بذله‌سنجی میل تمام داشته. روزی شاعری که این مطلع ازوست:

تا شنیدم که توان لعل ترا جان گفتن آتشی در دلم افتاد که نتوان گفتن
پیش مولوی آمده بر خواند و تحسین یافت. از غایت خوش حالی استدعا کرد که این مطلع به دعوی هر^۱ چهار سو بیاویزند. مولوی گفت، ترا نیز پهلوی آن باید آویخت، تا معلوم شود از کیست.

چون مولوی در سفر حجاز به سمتان رسید، راهداران، قافله‌اش را تشویش دادند و گفتند که شما بعض چیز از ما پنهان کرده‌اید، ما شلوارهای شما^۲ را خواهیم دید، مولوی فرمود، هر چه در شلوارهای مایان برآید بگیرید، از آن شماست.

نقل است که قاضی غور مرد سیاه چرده^۳، قبیح‌الوجه، پرمو، و فربه اندام بود و مدتی جهت کفایت مهمات خود در هرات مانده بود، روزی پیش مولوی آمد. مولوی گفت، تو در این شهر بسیار ماندی، چرا به ولایت خود نمی‌روی؟ گفت، در ولایت ما خوکان بسیار شده‌اند. مولوی گفت، این زمان که تو اینجا آمده‌ای کمتر شده باشند.

نقل است که شخصی فضایل مولوی شنیده از راه دور به خدمتش شتافت، و در معما هم دخلی داشت. بعد معافه به^۴ مولوی گفت که قطع نظر از فضایل دیگر جناب در معناگویی عدیلی ندارند، می‌خواهم که از زبان مبارک معنایی ارشاد کنند. مولوی گفت، معنای قولی شنیده‌اید یا معنای عملی؟ گفت، معنای قولی شنیده‌ام، مشتاق معنای عملی‌ام. مولوی گفت که نام سامی

۱ اصل: بر سر چهار سو حیثی، هر چهار سو.

۲ اصل: شما خواهیم دید، حیثی. شما را باز خواهیم جست.

۳ اصل: چرده، حیثی. چرده. ۴ اصل: از مولوی.

چیست؟ او گفت که ادریس، به مجرد سماعش مولوی برخاست و سایل را پشت خم ساخته سلام کرد و ریش خود را چند بار از دست حرکت داده بنشست و فرمود که از این فعل نام شما برآمد. سایل پرسید که چگونه؟ مولانا فرمود که چون راست برخاستم صورت الف شد، چو پشت خم کرده سلام کردم صورت دال نمایان شد و چون ریش خود را چند بار حرکت دادم نقطه‌های سین از حرکت دست افتاد و دندان‌های سین مهمله گردید، و نام شما برآمد. سایل و حضار محفل از این جواب حیران گشته هزار آفرین کردند.

من افکار آبداره^{*}، و این دو شعر در نعت سیدالمرسلین صلعم گفته و هر جا که در نعت سخنی گفته از عشق و درد دل خود که از جناب مستطاب آفرینش داشته، خبری داده. و له:

تو همایی، و نیست ظل هما جز دو زلف تو دام ظلهما



گاه درد دل ساز و گه در دیده جا هر دو جای تست یا بدرالدجی



بر من از خوی^۱ تو هر چند که بیداد رود

چون رخ خوب تو بینم همه از یاد رود



بی‌درخت^{*} چون به چمن راه کنم سوی گل بنگرم و آه کنم



من و خیال تو شبها و کنج خانه خویش

سرود بیخودی و آه عاشقانه خویش



میان را چنان خواهم در آغوش که موئی هم نگنجد در میانه

۱. اصل و حسبی: جور تو؛ جامی (خ): خوی تو.

۴۵- جعفر (۴۱/ص ۱۸)

محمد جعفر* قزوینی:

آماده گشته‌ام دگر امشب نظاره را پیوند کرده‌ام جگر پاره پاره را

۴۶- جعفری (۴۲/ص ۱۸)

صد برگ گلستان سخن گستری، شاعر زیبا فکر، جعفری* خوشگوست:
دل رفته و جانم هدف ناوک ناز است اینها همه از شومی اظهار نیاز است

۴۷- جلال (۴۳/ص ۱۸)

سید جلال الدین بن عضدالدین، جلال*، وزارت محمد مظفر* کرده، مولدش
دارالعباده، به غایت دانشمند بوده، این قطعه را نوشته و از نظر محمد مظفر
گذرانیده:

چار چیز است که در سنگ اگر جمع شود

لعل^۱ و یاقوت شود سنگ بدان خرابی

پاکی طینت و اصل^۲ گهر و استعداد

تربیت کردن مهر^۳ از فلک مینایی

بنده^۴ را این سه، صفت هست ولی می‌باید

تربیت از تو که خورشید جهان آرای

او به صله وافر محفوظ کرد و تا دیر به مدحش متکلم بود. و له:

۱. اصل: لعل و یاقوت، والله و دولت: لعل یاقوت.

۲. اصل و دولت: اصل گهر، والله: اصل و گهر.

۳. اصل و والله: مهر، دولت: جریح.

۴. اصل: بنده را این صفت، والله: بنده را این سه صفت، دولت: با من، این هر سه صفت.

ادب عشق تقاضا نکند بوس و کنار
دو نگه چون بهم آمیخت همان آغوش است

۴۸- جلالی [۴۴/ص ۱۹]

مولانا جلالی*، از شعرای زمان سلطان حسین مرزا بوده. و له:
از یار دور مانده‌ام و از وطن جدا کس از دیار و یار مبادا چو من جدا
گشتم چو سایه مهرمت ای آفتاب حسن دیگر به تیغ از تو نخواهم شدن جدا

۴۹- جلالی [۴۵/ص ۱۹]

جلالی، هندی*، از شعرای زمان همایون* شاه است. تقی اوحدی نوشته که
نادیدن دیوانش بهتر از دیدنش بود، و این بیت از وی نقل کرده:
زاهد ز جام باده لعل تو مست شد
روی تو دید عاشق و آتش پرست شد

۵۰- جمالی [۳۹/ص ۱۷]

فاضل کامل، صاحب دیوان قصاید و غزل و مثنوی، قلندری جهانگرد، جلال
خان، جمالی* کنبوه، دهلوی است. در عهد بابر* شاه ترک منصب نمود
به زیارت بیت الله شتافته و کتابی موسوم به سیر العارفين در بیان احوال بعضی از
مشایخ نگاشته. چون به خدمت مولوی جامی رفت، به تفاوت یک وجب بنشست.
مولوی که مرد محتشم بود، بی دماغ گشته گفت، میان سگ و تو چه فرق است؟
گفت یک وجب. مولوی انفعال کشید و دانست که جمالی است، پرسید چه نام
داری؟ مآلا گفت: "جمع مال".* مولوی گفت: "جمال". از این بر می آید و یایی
باقی است. گفت: "و عده". مولوی عذر خواست و به اعزاز و احترامش پرداخت
و استعدای اشعار طبع زاد از او نمود. جمالی دو مطلع خود بخواند:

ما را از خاک گویت^۱ پیواهنی است بر تن
آنهم ز آب دیده صد چاک تا به دامن

✽

مرا از تیورهای او پر از برگ است هر پهلوی
کنون پرواز خواهم کرد سوی آن کمان ابرو

و له:

از سینه بر کشم دل محنت رسیده را تا هر زمان به خون نکند غرق دیده را

۵۱- جنتی [۴۶/ص ۱۹]

مولانا جنتی^{*}، از خراسان است. تقی اوحدی نوشته که نه عقل دارد و نه طالع، و
علی قلی خان داغستانی می نویسد که این معنی معقول فقیر نیست، چه هر کرا
دیدم عقل نداشت، طالع داشت. و مرزا صائب خوش گفته:

دانش به هر که داد، ز زر بهره ای نداد

چون آسمان درست حسابی ندید کس

حرف الجیم الفارسیة

۵۲- چاکری [۴۷/ص ۱۹]

مولانا چاکری^{*} شیرازی، گویند از هر دو پا لنگ بود و به دلالتی اوقات
می گذرانید. و له:

فلک هر شب چراغی چند افروزد ز کوکبها

که تا بیند مه رخسار جانان در دل شبها

✽

ز مشک خال سیاهی که بر رخ بار است
بنفشه ایست^۱ که بر روی گل نمودار است



هر تیر که آن شوخ زند بر دل چاکم
سروی شود و سایه کند بر سر خاکم



تو می بینی مه عید و من ابروی تو می بینم
هلال عید را ای ماه بر روی تو می بینم

حرف الحاء

۵۳- حافظ [۴۹/ص ۲۰]

مست می‌کند راز، شمس‌الدین * محمد خواجه شیراز، سرحلقه عارفان صاحب
حال بوده و در فصاحت و بلاغت عظیم‌المثال، در علم قرائت نیز مهارتی تمام
داشته، هر شب جمعه در صحن جامع شیراز تردد کردی و کلام مجید ختم
می‌ساخت. اکثر کسانی که در حالت اضطراب فال از دیوالش برگرفته‌اند، بی‌کم و
کاست برآمده، کلام سراپا الهامش به «لسان‌الغیب» مشهور است.

عزیزی را فرزند گم شده، مدتی در جستجویش بود؛ چون التجا به دیوان
خواجه آورد، سر ورق این بیت برآمد:
فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

حیران بماند و ندانست که خواجه چه می‌فرماید، بعد چندی در تکیه فقیری
وارد گردید و پسر را در لباس آزادگان نشسته دید. آب در چشم گردانید و او را

۱. اصل: بنفشه است؛ والله، بنفشه‌ای است.

دوکنار گرفت و پرسید که ای جان پدر چه حال داری و در اینجا چگونه افتادی؟ او گفت که بعد از سراسیمگی بسیار در اینجا رسیدم و در فرقه آزادگان مرید شاه عشق الله شدم. شاه چون این ماجرا شنید، پسرش را بدو حواله کرد. آن زمان وی را یاد آمد که خواجه حافظ قاش گفته بود که وی آزاد شده است و بنده عشق الله است.

و از غریب اینکه شخصی، برادرش از مدتی محبوس بود و رخنه‌های رهایی او ناپیدا، پیش فقیر آمده گفت که اگر دیوان (حافظ) بودی، فالی از آن^۱ برگرفتمی. همین که این حرف از زبانش برآمد، از غیب به گوش فقیر این مصرع خواجه فرو خواندند^۲: که دم همت ما کرد ز بند آزادش. با وی گفتم که دل قوی‌دار که خواجه وی را آزاد کرد. و همچنان شد که بعد یک پاس آن عزیز پیش فقیر آمده تسلیم کرده گفت که فرموده شما به وقوع آمد، برادرم نجات یافت.

مزار مبارکش در مصلاهی شیراز است و «خاک مصلی» تاریخ وصال اوست. کلیاتش پهلوی مزارش نهاده می‌باشد، مردمان زائر^۳ از آن^۴ فال می‌گیرند. و له: سالها^۵ دل طلب جام جم از ما می‌کرد

و^۶ آنچه خود داشت ز بیگانه معنا می‌کرد

۵۴- حداد (۵۳/ص ۲۲)

میر حداد^{*}، قزوینی، ازوست:

امروز به بزم سخن آن شوخ شرابی است

هر گل قدح باده و هر غنچه گلایی است

- | | |
|-----------------|--------------------|
| ۱. اصل: ازو | ۲. همان: خواند |
| ۳. همان: زائرین | ۴. همان: از او |
| ۵. همان: بارها | ۶. همان: «و» ندارد |

۵۵- حزین (۵۸/ص ۲۲)

شیخ محمد علی، حزین^{۴۶}، اصلش از لامیجان است. علی قلی خان داغستانی در تذکره می نویسد که آبا و اجدادش از طلبه علوم بودند. در اکثر علوم مهارت کلی داشته و خطوط شیرین می نگاشت، در حسن تفریر و صفای تحریر یگانه عصر، و در سخنوری فسانه دهر، پایه سخن را به مرتبه ای رسانیده که شهباز اندیشه در تصور معنی او پرمی ریخت. سیاحت بسیار کرده و با کاملان صحبتها داشته، حاصل سیاحی و سرگذشت خویش در نسخه مسمی (به) موالح حزین خودش نگاشته، به تهمت قتل ولی محمد خان شاملو، و حدوث این فتنه در لار، حضرت شیخ خود را به هزار رحمت به سواحل عمان رسانید و به اطراف کرمان و دیگر بنادر بوده، بعد از آن عزم هندوستان کرده به لاهور آمد، چندی در آنجا مقیم بوده به دهلی رسید. و در زمانی که قهرمان ایران به هندوستان آمد و تا به دارالخلافه رسید، شیخ مخفی گشت و بعد نهضت موکب شاهی به طرف ایران، خود را ظاهر ساخته. پادشاه و امرای شمال مراعات نسبت به وی داشتند. از آنجا که مروت جلی و انصاف ذاتی شیخ بوده، از همین حسن سیرت، صدمات عظیم برده و گوارا کرده، از خانمان آواره شد و عموم اهل این دیار را از پادشاه و امرا و غیره، هجوهای رکیک که لایق شان شیخ نبود، گفت. دوستانش منع کردند، از حسن سرشت مجبور بود، باز نیامد^{۴۷}. با این همه بزرگواران شهر به رعایت احوالش خود را معاف نداشتند و این معنی زیاده تر موجب انفعال عقلای ایران که به بلای غربت مبتلا بودند، گردید. القصه بعضی از غیوران این مملکت، کمر انتقام بسته، تیغ هیجا بر او کشیده، درنظر ارباب خرد غرق آب انفعال کردند. از آن جمله سراج الدین علی خان آرزو که از شعرای مشهور بوده، بسیاری اشعار غلط از دیوان شیخ برآورده در رساله تنبیه العاقلین نوشته، و ابیات

مذکور را یک یک ذکر کرده، تعریضات مناسب نموده، و به این طرز آغاز رساله مذکور ساخت:

بعد از حمد کلام آفرین کلیم، و قایل قول "فوق کلّ ذی علم علیم" جلّ شأنه و صلوة افصح الفصحی که فاتحه کتاب خلقت (و) خاتمه رساله نبوت است علیه و علیّ آله التحیات، عرض می شود که در این ایام مطالعة دیوان بلاغت نشان جناب فصاحت مآب، پیشوای اوج نکته پردازی، دبیر فلک سخن سازی، بقیة السلف، حجة الخلف، تنمۀ متقدمین، خاتم متأخرین، شیخ محمد علی متخلص به حزین، که تخمیناً از مدّت ده سال، به سبب هنگامه ایران وارد هندوستان جنت نشان که داخلش «مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^۱ گویان است، گردیده، و از طعنة شاعریش گوش اکابر و اصاغر پرگشته، افاده و استفادة تمام بهم داده، لیکن در بعضی اشعار که به سبب قصور ذهن به معانی آن نرسیده، تردیدی رو داده، ناچار در تحریر آن، قلم مشوش رقم خود گشاده و نیز پاره ای مصرع که از نارسایی فهم خویش نارسا فهمیده و گاهی به اندک تغییر و تبدیل گردانیده و گاهی خود گفته و رسانیده، پس این عالم را از عالم خطای بزرگان گرفتن که در واقع خطایی بزرگ است، تصور نباید فرمود، بلکه برای غلط خود که دست مایه اهل هند است، مستندی پیدا کرده امیدوار است که اگر به نظر شریف او درآید، از خلل برآید. قوله:

دل بی تو جو شیشه شکسته در گریه های هاست ما را^۲

از لفظ «های ها» که جمع های (است) مقصود ناظم نیست، و اگر منظوره های هاست، به حذف یای ثانی مسموع^۳ نیست، سند می باید. های های و هاهاوای ضبط کرده اند، های ها در هیچ جا دیده نشد. قوله:

۱ ترجمه: هر که در آن خانه درآید ایمن است. (آل عمران (۳)، آیه ۹۷)

۲ اصل مسموع

«گران جان تو ز شبنم نیست جسم ناتوان من
اگر می‌بود با من روی گرمی آفتابش را»
در ربط جز او شرط حیرانی است. مرزا صائب گوید:
به اندک روی گرمی پشت هر گل می‌کند شبنم
چرا در آشنایی این قدر کسی بی‌وقا باشد
قوله:

«صف میزگان تو گر سایه به دریا فگند

خار^۱ قلاب شود در بدن ما^۲ می‌خار»

اگر لفظ صف در مصرع ثانی هم دخل در معنی ندارد، بل مخل اصل مطلب است، چه مدعا این است که میزگان تو اگر سایه به دریا افکند، خار در بدن ماهی به سبب خار خار و جذبه عشق حکم قلاب بهم رساند، در این صورت لفظ از مطلب بر روی آب افتاد.

القضه در صدها شعر حزین، اعتراض به جا کرده و رساله‌ای ترتیب داده که زهمت افزای خاطره معنی آفرینان است. در اینجا اکتفا به همین قدر کرده شد. ملخص اینکه با وصف این حال بیان واقع آن است که شیخ در زمان خود سرآمد سخنوران عالم بوده است.^۳ و له:

تب گرمی چو شمع از داغ آتش طلعتی دارم

بر پروانه سازد^۴ نبض من دست مسیحا را



ز هجران دیده‌ام حالی که کافر از اجل بیند

خدا کوتاه. سازد عمر ایام جدایی را



۲. همان: مار.

۱. اصل: چار.

۳. اصل: زده کفایت حزین: سازد.

جنون را کارها باقیست با مشیت غبار من
که بازی گاه طفلان می شود خاک مزار من



از کدامین چمن آن سرو خرامان برخاست
کز پیش عمر ابد برزده دامان برخاست
فتنه روز جزا در قدم جلوه اوست
با قیامت قد او دست و گریبان برخاست
حرفی از لعل لب او به کتابت گفتم
خضر لب تشنه ز سرچشمه حیوان برخاست



جان رفت و سوگرانی نازت چنان که بود
دل خون شد و غرور نگاهت همان که هست



می گرفتیم به جانان سر راهی گاهی
او هم از لطف نهان داشت نگاهی گاهی



گله از تو آه دارم که چه کرده ای تو با من
به فلک ترا رساندم که اثر کنی، نکردی



می رود لیلی و مجنون به فغانی از پی
ناقه آتش قدم و سوخته جانی از پی



ما را هوای گلشن و باغی نمانده است
ای بوی گل برو که دماغی نمانده است



ای وای پس از مرگ دگر مشکلم این است
آرام به گورم ندهد اگر دلم این است



صبا را گرد سرگردم که از کوی تو می آید
سمن را جان بر افشالم کز و بوی تو می آید



نسرین به چمن بر ندمد گوی بدن این است
از غنچه صبا دم نزدند گوی دهن این است
زلف تو پی چاره آشفته دماغی
بوید کف پای تو که برگ سمن این است



در میکشی^۱ نگار من از پس حجاب داشت
پیمانه در کفش عرق آفتاب داشت
زان پیشتر که چهره زمی ارغوان کنی
داغت چو برگ لاله دلم را کباب داشت



سبزه دور از تو مغیلاں به نظر می آید
غنچه بی روی تو پیکان به نظر می آید



گل بی تو مرا به دیده خار است
هر سبزه چو تیغ آبدار است



تا دیده ام آن^۲ طرّه طرار پریشان
خاطر شده آشفته و گفتار پریشان



۱. اصل: بیکسی^۱ حزین (خ): میکشی
۲. حزین (خ): از

قامت نهال^۱ و چهره گل و طَزه یا سمن
گلشن تویی، ترا^۲ به تماشا چه احتیاج

✽

ریشک آیدم و گرنه نقابت گشودمی دست ترا گرفته به ناصح نمودمی

✽

به شهر حسن ندانم چه فتنه برپا شد
که قاصد آمد و آمی کشید و هیچ نگفت

✽

دیر آمدی به خاکم و این از تو دور بود
دامن فشاندنی به مزارم ضرور بود

شیخ در سوانح خود می‌نگارد که در عین ولوله طبیعت از تکلیف بعضی سخن سنجان فکر شعر می‌کردم، و جناب والد مانع می‌آمدند، لهذا به کمال اخفا اگر شعری موزون می‌کردم، غیر از جلیسان همدم به دیگری اظهارش گوارا نداشتیم. روزی ذکر طرح مشاعره‌ای به حضور جناب والد گردید، و نهایت پست خاطر والایشان آمد، از من ارشاد رفت که می‌دانم هنوز مذاق شعر از خاطرت نرفته است، اگر به این طرح فکری کرده باشی، بخوان. با این همه که شعری به طرح مشاعره نگفته بودم، این مطلع همان دم به خاطریم بدیهه گذشت و برخواندم:

صید از حرم کشد خم جعد بلند تو

فریاد از تطاول مشکین کمند تو

جناب والد پس از استماع این مطلع به کمال احتیاط مرا در برگرفتند و قلمدان تفره‌ای به صله این شعر بخشیدند و اجازت شعرگویی دادند، و حصار

۱. اصل: نبات، حزن (ح): نهال. ۲. اصل: مرا، حزن (خ): ترا.

مخفل لب به تحسین گشادند، و آخر به همان مجلس غزلی تمام کردم و هر شعرش مطبوع طبع نادره فهمان آمد.

۵۶- حسابی [۵۵/ص ۲۲]

حسابی *، بی نظیر است و اشعارش دلپذیر. و له:

به خانه اش روم و این کنم بهانه خویش

که مست بودم و کردم خیال خانه خویش

۵۷- حسن [۴۸/ص ۱۹]

خواجه حسن *، دهلوی، در مقامات درویشی یگانه و در حسن معاملات بی بدل زمانه، روزی امیر خسرو دهلوی رحمه^۱ الله یا شیخ نظام الدین *^۲ اولیا به قصد نماز جمعه از پیش دکان^۳ خواجه می گذشت، دید، جوانی خوش منظر بر دکان^۴ نان می فروشد، پیش رفت و گفت: نان به چند می فروشی؟ گفت: یک طرف در پله ترازو، زر، و یک طرف نان. گفت، اگر کسی زرتداشته باشد؟ گفت، از او به عوض زر، محبت^۵ می گیرم. امیر متعجب ماند و به شیخ عرض داشت، شیخ نگاهی کرد و روان شد. خواجه بیتاب گشت، و عقب شیخ به مسجد بشافت، و سر در قدم گذاشت، و مرید گشت، و شیخ را هرگاه که ذوق سماع بودی به قوالان فرمودی که شعر خواجه حسن بگویند. خواجه صاحب را چند دیوان است و اهل هند، وی را سعدی هندوستان می گویند، و مولوی جامی معتقد غزلیاتش بوده. القصه «مخدوم الاولیاء» *^۶ تاریخ^۷ (وصال) آن زبدة الاصفیا است. و له:

۱. اصل: رحمه

۲. اصل: دوکان، حبشی: دکان

۳. همان

۴. حبشی: سخت بگیرم

۵. اصل: تاریخ آن، حبشی: تاریخ وصال آن

به وصل^۱ می دهم و عده چشم^۲ او، لیکن
به قول^۳ مردم مست اعتبار نتوان کرد



حسن دهای تو گریست مستجاب، مرنج
ترا زبان دیگر، و دل دیگر، دعا چه کند

۵۸- حسن (۵۱/ص ۲۱)

مولانا شرف الدین، حسن^{*}، ابن ناصر علوی، غزنوی است. از اهل کمال بوده. روزی وعظ می گفت و هفتاد هزار کس در پای منبرش حاضر بودند که می گریستند و اعتقاد به وی می داشتند. چون بهرام^{*} شاه از این حال آگاه شد، منزلزل گشته دو شمشیر برهنه در یک غلاف بر وی فرستاد، پس سید عزم حجاز کرد و ترجیعی گفته به مرقد حضرت رسول مقبول صلعم می خواند، چون به این بیت رسید:

لاف فرزندى تبارم ز بدین^۴ حضرت ولیک^۵

مدحتی^۶ آوردم، اینک خلعتی بیرون فرست
از روضه مطهر^۷ و مقدس آن سرور، خلعتی بیرون آمد، جمیع خادمان از کشف این کرامت معتقد وی گشتند. بعد زیارت حرمین شریفین به بغداد آمده و توطن گزیده.

۱ اصل و حبشی به وعده می دهم وصل دیوان حسن به وصل می دهم و عده

۲ اصل و حبشی چشم او لیکن دیوان حسن: عمرهات لیکن

۳ اصل حدیث مردم مست حبشی: حدیث مردم مست دیوان حسن به قول مردم مست

۴ اصل و حبشی: در این حضرت حبشی (خ): بدین حضرت

۵ اصل و حبشی: ولی حبشی (خ): ولیک

۶ حبشی (خ): خدایى کردم ز حضرت خلعتی بیرون فرست

۷ اصل و حبشی: مطهره مقدس، والله: مقدس مطهر

۵۹- حسن [۵۰/ص ۲۱]

مولانا حسن کاشی^{*}، اصلش از کاشان است، حسن ثقلیس داشت. در تمامی عمر خویش، مدح کسی، جز جناب امیر (علی) بن ابی طالب علیه السلام نکرده، قصایدش همچو آفتاب شهرتی دارند. گویند مولانا بعد زیارت مکه شریف و حرم رسول مقبول صلعم به آستانه بوسی جناب امیر کرم الله وجهه مشرف گردید، و این منقبت به روضه مبارک آن جناب بر خواند که این مطلع از^۱ آن است:

ای زیدو آفرینش پیشوای اهل دین

وی ز عزت^۲ ماح تو حضرت روح الامین

در آن شب، آن حضرت را به خواب دید که عذرخواهی کرده فرمایند که ای کاشی از دور آمده‌ای و ترا دو حق بر ماست، یکی مهمانی و دیگر صله شعریه به بصره برو، و در آنجا بازوگانی است، خواجه مسعود نام، بعد سلام من بگو که امسال در سفر بحر عمان کشتی تو غرق می‌شد، یک هزار دینار نذر من کردی، دعا کردم که مال تو به ساحل رسید، آن وجه را از او به انعام بگیر و صرف نمای. چون مولانا به بصره آمد، خواجه را دریافت و پیغام آن حضرت رسانید. بازوگان از غایت خرمی^۳ در پیرهن ننگجید و قسم خورد که همین نذر کرده بودم. فی الحال آن زر تسلیم کرد و خلعتی گران مایه بر آن پیفزود^۴.

۶۰- حسن [۵۴/ص ۲۲]

مولانا حسن^{*}، از مصوری بهره داشته و ساکن قندهار بوده، و این مطلع ازوست:

۱- حبیبی ز عزت تا به اوج حضرت

۲- حبیبی پیفزود

۳- اصل ازوست

۴- اصل خوری

چون نالتم که در این^۱ سینه دل زاری هست
راحتی نیست در آن خانه که بیماری هست

۶۱- حمیدی [۵۶/ص ۲۲]

حمیدی^{*} کشمیری، خوشگوست:

مروتضی آنکه شه مسند عالی نسبی است
آفتابی است که برج شرفش دوش نبی است

۶۲- حیاتی [۵۷/ص ۲۲]

سر دفتر شعرای عظام، مولانا حیاتی^{*} گیلانی، در زمان اکبر شاه و جهانگیر شاه
به هند بوده. یک بار جهانگیر او را به زر وزن کرده بود:
ترا هرگز گریبانی نشد چاک چه دانی لذت دیوانگی را

۶۳- حیرتی [۵۲/ص ۲۲]

تماشای قدرت بیچونی، شاعر شوخ طبع، ملا حیرتی^{*} تونی ازوست:
خدا^۲ چو سوژه یوسف چنان^۳ لطیف رقم کرد

برای صورت خوب تو امتحان قلم کرد



حیرتی یک سخن از من بشنو تا همه عمر ترا بس باشد
شعر خوب^۴ و پسر زیبا را معتقد باش زهر کس باشد

۱. حبی: این بد آزاری

۲. حبی: خدا چو صورت یوسف: تعفه: فدا که صورت یوسف

۳. اصل و حبی: چنان: تعفه: چین ۴. حبی: شعر نیکو پسر نیکو را

حرف الخاء

۶۴- خادم (۶۵/ص ۲۷)

نظیر بیگ، خادم^{*}، از تلامذه محمد افضل ثابت است:

گر کند از قفس آزاد مرا می‌کشد دوری صیاد مرا
صورتش دید و ز شرم آب نشد حیرت از آینه روداد مرا

۶۵- خسرو (۵۹/ص ۲۶)

حضرت امیر خسرو رحمه الله علیه، مرید حضرت شیخ نظام الدین اولیا بوده و شیخ را کمال توجه نسبت به امیر خسرو بوده. خود حضرت شیخ می‌فرمودند که چون حق تعالی از من پرسد که چه آورده‌ای؟ خواهم گفت: سوز (سینه) خسرو آورده‌ام. در فضایل و فنون هنرمندی سرآمد عالم گردیده، تصانیف عالیه در هر فن به یادگار گذاشته، در نظم و نثر صاحب اعجاز بوده و اعجاز خسروی بر این معنی دلیل روشن است. در فن موسیقی کمال داشته و اختراعات کرده. جواب خسته نظامی گفته که مشهور است. سه دیوان دارد مسمی به تحفة الصغر و وسط الحیات و غرة الکمال. الحق نقش افکار بلاغت آثارش چنان واقع شده که یک بیت با صد هزار بیت برابری می‌کند. «طوطی شکر مقال» تاریخ وفات اوست و در پایین مزار شیخ خود مدفون است. با شیخ سعدی قدس سره نستهای معنوی داشته و این مصرع^۱ او مؤید این قول است، ع:

خسرو^{*} از میخانه‌ای مستم که در شیراز بود

و له:

اشکم بیرون می‌افکند راز درون پرده را آری، شکایتها بود از خانه بیرون کرده را

بود همیشه جان من رسم تو بی گله کشی
ای که مرا نمی کشی من چه گناه کرده ام



دیوانه می کشی دل و جان خراب را
مشکن به ناز سلسله مشک ناب را
تا گفتمش بکش، به مژه^۱ تیغ^۲ رانده بود
ما بنده ایم غمزه حاضر جواب را



آن ترک نازنین که جهانی شکار اوست
جانها اسیر سلسله مشکبار اوست
ما را ز آرزوی^۳ لبی جان به لب رسید
خوش^۴ بخت آنکه همچو تویی در کنار اوست



جراحت جگر خستگان چه می پرسی؟
ز غمزه پرس که این شوخی از کجا آموخت

۶۶- خصالی [۶۰/ص ۲۶]

مولانا خصالی* کاشی، از شاگردان ملا محتمش است از اوست:

۱. خسرو (خ): به مژه.
۲. اصل: تیغ داده خسرو (خ) و کلمات خسرو: تیغ رانده.
۳. اصل: آرزوی لب: خسرو (خ): آرزوی لبی.
۴. خسرو (خ): ای بخت.

وصیت^۱ می‌کنم، قاصد، چو باز آری پیامش را
اگر من مرده باشم یک به یک بر خاک من گویی

✽

زامساک^۲ ره عیش به محفل^۳ ندهی
در دل به خیال دوست منزل ندهی
از تو عجبی هست که از غایت بخل
عاشق شده باشی و به کسی دل ندهی

۶۷- خصمی [۶۳/ص ۲۷]

میر خصمی^{*}، در زمان عالمگیر شاه از ایران به هند آمده و به تدریج ترقی کرده
به خطاب امتیاز خان، علم امتیاز برافراشت و مدام اوقات او با اهل کمال
بسر می‌رفت. آخر به اراده^۴ (زیارت) عتبات عالیات از هند برآمد و دویست هزار
روپیه به سبیل زاده^۵ با خود داشت. در راه خدایار خان رهن آن سید را شهید کرده
زر را به تاراج برد و معلومش را آن مجهول متصرف شد:

بلبل تازه به دام آمده‌ام ای صیاد
با قفس یک^۶ دو سه روزی به گلستانم بر

✽

دل و دیده از چه سازم که تو یک نفس ز شوخی
نه به دیده می‌نشینی نه به دل قرار داری

۱. عرفات: نصیحت می‌کنم؛ اصل و والله: وصیت می‌کنم.

۲. عرفات: در خاک؛ اصل و والله: بر خاک.

۳. اصل: زامساک. ۴. والله: منزل.

۵. همان: زاد راه یا خود.

۶. اصل: یک دو روزی؛ والله: یک دو سه روزی.

۶۸- خضری [۶۱/ص ۲۷]

خضری خوانساری*، مثلی فرهاد و شیرین به کمال عذوبت معالی و چاشنی
الفاظ نظم کرده و در ۹۹۹ هجری به سرای جاودانی شتافته. والده و همشیره اش
تمامی اشعار وی را پاره پاره کرده، بر سر تابوتش افشاندند. او راست:
برهم نژم اگر بمیرم چشمی که در انتظار یار است



ز رفتن تو دلی باز پس نمی ماند

تو می روی و در این شهر کس نمی ماند

۶۹- خضری [۶۲/ص ۲۷]

خضری قزوینی*:

سیاه بختی از این بیشتر نمی باشد

که مجلس دگری روشن از چراغ من است

۷۰- خلیل [۶۴/ص ۲۷]

باقرای خلیل*، کاشی است:

تا به پای دار آمد از بیم شیون کنان هیچ جا در حق من زنجیر کوتاهی نکرد

حرف الدال

۷۱- دانش [۶۶/ص ۲۷]

میر رضی، دانش*، از تربیت^۱ کردگان داراشکوه* است. شاهزاده در صله^۲ حسن^۱
مطلع این (غزل) یک لک روپیه به میر رضی مرحمت کرده:

۱- همان: حسن ابن مطلع یک

۱- اصل: تربیت کرده های

نوبهار^۱ آمد که ابر تر چمن پرور شود
 نکهت گل مایه شور جنون در سر شود
 تاک را سیراب^۲ کن ای ابر نیسان در بهار
 قطره تا می می تواند شد چرا گوهر شود
 ناله بلبل نهان در پرده برگ گل است
 بی دماغم کاش زین یک پرده نازکتر شود
 ما به ذوق گریه منی در این بزم آمدیم
 می بده ساقی به قدر آن که چشمم تر شود

۷۲- داوری [۶۸/ص ۲۸]

قاضی داوری^۳، کاشانی، شخصی را^۴ در مشهد مقدس مدح کرده، ممدوحش^۴
 گفت که مدح ما معنی ندارد، در آن باب این قطعه گفته:
 در خراسان مدحتی گفتم نه از روی طمع
 از غلط فهمید و گفتا مدح ما معنی نداشت
 گفتمش، بسیار نیکو گفتمی، این انصاف بود
 بنده هم دانسته‌ام، مدح شما معنی نداشت

۷۳- دردمند [۷۰/ص ۲۸]

شاعر ارج‌مند، محمد فقیه، دردمند^۵، شاگرد میرزا مظهر جانجنان است:
 یار چون لطف کند، حوصله پشاپ شود
 خبر از شیشه بگیرد چو سنگ آب شود

۱. اصل: موسم آن شد که ابر تر؛ والله نوبهار آمد که ابر تر.

۲. اصل: سیراب ساز؛ والله. تاج، آزاد و عامره: سیراب کن.

۳. والله او را ۴. همان: ممدوحش می‌گوید که مدح ما

۷۴- درکی [۶۷/ص ۲۸]

مثلاً درکی* قسمی، از اوست:

در شرح بی‌زبانی نامهربان ما طومار شکوه‌ایست زبان در دهان ما



ما را به مهربانی صیاد الفتی است

ورنه به لیم ناله قفس می‌توان شکست



به روزگار تو هر دل که بود پر خون شد

ستم تو کردی و تهمت نصیب گردون شد

۷۵- دهکی [۶۹/ص ۲۸]

دهکی*، زُر سخن را محک بوده است و ساکن محلهٔ دهک از قزوین، گاهی

به کسب جولاهگی و گاهی به خشت مالی معیشت کرده، و دیوان خود را

پیوسته بر میان بسته می‌داشت، هر جا که در محاوره یا در اصطلاح کسی را

مشکلی و یا شکی پیش می‌آمد، دیوان از کمر گشاده، سبند می‌نمود.

در ایام عزیمت مولوی جامی را طرف حجاز، از دهکی ملاقات گردید، و

وی مولوی را در فن شعر واقعی نهاد و دزد اساتذہ قرار داد، چنانچه در این باب

گفته. قطعه:

ای باد صبا بگو به جامی کای دزد سخنوران نامی

بودی اشعار کهنه و نو از سعدی و انوری و خسرو

اکنون که سر حجاز داری و^۱ آهنگ حجاز ساز داری

دیوان ظهیر فاریابی در مکه بدزد اگر بیابی

وله:

به مستی چاک کردی پیرهن در بزم می خواران
دری^۱ بگشودی از فردوس بر روی گنهکاران



دهن به^۲ خنده گشود و میان ز لطف گشاد^۳
بناز گفت، مرا^۴ هیچ از تو پنهان نیست



در نسخه‌ای که وصف لب^۵ را بیان کنم
جان در میان نهم^۶ چو ورق را نشان کنم

حرف الذال

۷۶- ذره [۷۳/ص ۲۹]

مرزا عبدالله، ذره^{*}، فرزند محمد باقر^{*} مجلسی است؛
چون شاخ خشک دستم از آغوش گل جداست
داغی به دل زلاله رخی یادگار ماند

۷۷- ذوقی [۷۱/ص ۲۹]

ذوقی^{*}، اردستانی است و نام وی علی شاه؛
دلم زان عنبرین مو می‌گریزد جراحات دیده از^۷ بو می‌گریزد



۲. والله: ز خنده؛ اصل و حسین: ز به خنده.

۴. والله: مرا از تو هیچ.

۶. همان: نهم که ورق.

۱. اصل: در.

۳. اصل: گشود؛ والله و حبیبی: گشاد.

۵. عرفات: لب او بیان.

۷. والله: از رو.

همزه در ایغ زدن بوده که موگان دریافت
قسمت این بوده که مقتول دو قاتل باشم

۷۸- ذهنی [۷۲/ص ۲۹]

مولانا حیدر، ذهنی*، اصفهانی، در خدمت عادل شاه بود. و له:

ذهنی از کام^۱ تو حاصل نشود، شکوه میکن

کز تمنای تو بوی هوسی می آید

حرف الراء

۷۹- رازی [۸۲/ص ۳۱]

نواب عاقل خان، رازی*، از سادات صحیح الشبب است. اصلش از خواف^۲ است. تولدش در هندگردیده. از معشوران و عمایده عهد عالمگیر شاه بوده است. در ایام تسخیر دکن به صاحب صوبگی دهلی ممتاز بود. در تربیت شعرا و ادبای با کمال به قدر استطاعت می پرداخت. قصه پدماوت را از هندی به فارسی نقل کرده، مثنوی مهر و ماه و دیگر مثنویها دارد. نواب زیب التماسیگم حبیب پادشاه عالمگیر انواع نظر عنایت و پرداخت به حال او داشت، در حسن و ملاحات بی نظیر بود و همواره به تیکو بیانی مایه امتیاز داشته. در ایام شهادت حضرت عالمگیر شاه، یکی از پرستاران خاص که در شیوه دلبری و مزاجدانی بی مثل بود، (و عالمگیر به) موسیقی خوش آهنگ (او) وارفته بود، از قضای الهی رحلت کرد و پادشاه را رنج مفارقتش نهایت دشوار آمد، روز دیگر به جهت شکار برآمده، نواب عاقل خان همراه عالمگیر بود، در تخلیه عرض داشت که با این همه خاطر حزین، قصد شکار فرمودن چه حکمت دارد؟ پادشاه فرمود:

۱. اصل این کام تو: عرفت. او کام تو. ۲. اصل: خاف.

ناله‌های خانگی دل را تسلی بخش نیست
در پایان می‌توان فریاد خاطر خواه داشت
عاقل خان این بیت از اشعار خود را بر خواند:
عشق چه آسان نمود، آه چه دشوار بود
هجر چه دشوار بود، یار چه آسان گرفت

حضرت (عالمگیر) را رقت آمد و زمانی دراز در آنجا استاد، چون افاقه^۱
یافت پرسید که این شعر از کیست؟ گفت، از شخصی که نمی‌خواهد به محضر
پادشاه به نام شاعری موسوم گردد. پادشاه... و له:
عشق از معموره می‌خواند به ویرانی مرا
عاشق ویرانه کرد این گنج پنهانی مرا

۸۰- راسخ [۸۰/ص ۲۹]
مرزا راسخ^{*}، از مردم سرهند بوده. در آخر عهد عالمگیر از این جهان رفت. و له:
ز گل گشت چمن بیرون جو آن سرو خرامان شد
گشاد بال^۲ قمری باغ را چاک گریبان شد

۸۱- راهب [۸۳/ص ۳۱]
ناقوس نواز دیر سخندان، مرزا محمد جعفر راهب^{*} اصفهانی، مجموعه دانش
و بینش است و گل سرسید سخن سنجان آفرینش، گاهی از صفاهان به جای
دیگر حرکت نکرده. و له:

ضعف تن بسکه مرا مانع شبگیر شده است
 سایه ام همچو خط جاده زمین گیر شده است
 به^۱ اسیران بلا هیچ نمی پردازد
 غمزه یار ز خون خوردن^۲ ما سیر شده است
 مدتی شد که در این میکده خمیازه کشم
 تا رسد دور به من دختر رز پیر شده است
 می رود رو به قفا صید زنجیرگهش
 شوق آن حلقه فتراک گلوگیر شده است
 راهب از میکده گر پا نکشم معذورم
 خط^۳ پیمانه مرا حلقه زنجیر شده است
 گاهی به جهت^۴ تفریح طبع، توسن قلم را به میدان هجاء نیز جولان می داد
 چنانچه این رباعی در هجو خانی... از اوست:
 میلیم به گشت فزون رفتم^۵ به برش، گفت که ای ساده درون
 هر کس که در این چاه افتد چون بیژن مشکل که ز^۶ سعی رستم آید بیرون

۸۲- رحیم [۸۱/ص ۲۹]

نواب خانخانان*، عبدالرحیم، شمع دودمان نواب بیرم خان است. فی الجمله این
 پسر و پدر دو گوهر بی بهای عالم وجود بوده اند که به سنگ حوادث بشکستند:
 یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت

۱. اصل: با اسیران؛ والله و معانی: به اسیران.
۲. اصل: خوردن من سیر؛ معانی: خوردن ما شیر.
۳. اصل و حیثی: خط میخانه؛ والله و معانی: خط پیمانه.
۴. اصل: بجهت
۵. اصل و حیثی: گفتیم؛ والله: رفتم.
۶. اصل: از سعی؛ والله: ز سعی؛ حیثی: به سعی.

از قوط دانش و کمال و همت و شجاعت به حضور اکبر شاه به عنایت وی کمر چست بستند و آن پادشاه بی مروت، سخن ارباب حسد را به سمع قبول جا داده، همت به قلع و قمع او گماشت تا آنکه به تدابیر و لطایف الحیل وی را از دکن طلب داشته مغضوبش کرد و اولاد رشید او را در نظرش به قتل رسانید و اهانت بسیار کرد و رئیس دشمنان او ابوالفضل بود که آخر او هم به سزای اعمال خود رسید و به جهنم شتافت.

القصة نواب نامدار از اسخیای زمان بوده. سپاهیان را در اوایل بر شکال تنخواه چهار ماهه پیشگی داده رخصت می داد تا (به) خانه خودها رفته دادعیش می دادند و باز آمده دلنهاد تردد مهمات می شدند. نوبتی بر سر مهی اتفاق رخصت نیفتاد، سر آدم یک یک اشرفی تقسیم کرد که همین جا کنیزکان بگیرند و حظ و سرور بردارند. یکی از آن میان دو اشرفی طلبید. خبر این معنی به نواب رسانیدند. نواب او را به حضور طلبیده پرسید که همگنان یک یک اشرفی بگیرتند، تو دو اشرفی چرا می طلبی؟ گفت، تا یک اشرفی را اینجا کنیزک بگیرم و عیش رانم و یک اشرفی بفروستم تا در خانه غلامی بخرند و عیش کنند. نواب بخندید و همه سپاه را رخصت داد.

نقل است که جوانی شنیفته وضعی از راهی می گذشت. شخصی گفتش که ای عزیز تو بسیار متفکر می نمایی چه حال داری؟ گفت، چه گویم دردی را که درمان ندارد، باری باید شنید که به معشوقه ای دل از دست داده ام، و وی گفته تا که لک رویه نیاری به وصل من دست نیابی. پس وصل محال:

گلرخان زر طلب و سیمبران زیور دوست

وای بر عاشق بیچاره که مغلس باشد

گفت درمان دردت سهل است، اگر چیزی استعداد داری، قطعه ای در عرض حال خود به نواب خانخانان بگذران، در چشم زدن مرادت به حصول انجامد. وی این قطعه تضمین کرده بگذرانید. قطعه:

ای چشمه فیض خان خانان دارم صنمی که مه جبین است
گر جان طلبید مضایقه نیست و زر طلبید سخن در این است

نواب بعد از ملاحظه تبسم کرد و گفت چه قدر زر می خواهید؟ گفت: لک
روپیه فرمود تا همین قدر زر به او تسلیم کردند و سپس هزار روپیه زاید عطا کرد
و فرمود که آن مقدار مطلوب از مطلوبه تست، و به این قدر داد عیش بده و
به صرف سامان صرف کن. و له:

تمام مهر و محبت شدم، نمی دانم که دل کدام و محبت کدام و یار کدام
رباعی:

خواهم ز دلت روم، مروت نگذاشت و آن گرمی اختلاط صحبت نگذاشت
اینها همه عذر است، چه پنهان از تو قربان سرت روم، محبت نگذاشت

۸۳- رضایی [۷۵/ص ۲۹]

مولانا رضای* کاشی و له:

سینه^۱ من چاک شد از بس که امشب دل طپید

و عده وصل تو کم از زخم شمشیری نبود

۸۴- رضی [۷۷/ص ۲۹]

قاضی رضی الدین*، صفاهانی، در حدت ذهن و دقت فهم اعجوبه زمان بوده، و
تخلّص رضی می کرده. و له:

نه هر که چهره بر افروخت از غم آزاد است

که سرخ رویی گل از طپانچه^۲ باد است

۱- والله: سینه من چاک شد امشب ز بسکه دل طپید؛ صبح، ص ۱۷۷. سینه ام شد چاک چاک از
بسکه امشب دل تپید. ۲- والله و عرفات: طپانچه.

۸۵- رضی (۷۲/ص ۲۹)

رضی الدین نیشابوری^{*}، از شعرايي است که صیث استادیش^۱ از شرق تا غرب
رسیده، تخلص رضی می‌گردد. و له:

حال شبهای مرا همچو منی داند^۲ و بس

تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد

این رباعی از اوست:

این ابر مرا در آتش نیز نشاند وین آب دلم ز دیده‌ها (پم)^۳ افشاند
گو ابر ز غنچه گل به صحرا^۴ آورد باری گل ما ز ابر در غنچه بماند

۸۶- رودکی (۸۶/ص ۲۹)

حکیم محمد رودکی^{*}، سمرقندی، نامش عبدالله و کنیتش ابو جعفر و ابو الحسن
بوده، از قدمای طبقه بلغا و فصحای طایفه شعراست. جمیع شعرای زمان، آیین
بلاغت گستری و شیوه سخنوری از او اخذ کرده‌اند، مرشد و موجد این فن
اوست. از خدمت امیر نصر سامانی، آن قدر ترقی یافته که شرح نتوان کرد.
اشعارش به سبب انقلاب زمان از میان رفته و هم عصر و تحریر آن دشوار بود.
چون اشعار مرزا صائب که یکصد هزار باشد، کسی نمی‌نویسد و به مختصری از
آن که بست هزار باشد اکتفا کرده‌اند، نه از راه انتخاب است بلکه برای تسهیل، این
روش را پسندیده‌اند، ورنه اشعار مرزا صائب اکثر انتخاب و کمتر قابل ترکی^۵
است:

دشوار تمایی رخ و دشوار دهی بوس^{*} آسان بریایی دل و آسان ببری جان

۱. اصل استادیش.

۲. والله داند بس.

۳. والله و عرفات ز دیده‌ها خون افشاند.

۴. والله لب به صحرا آورد.

۵. اصل ترکی‌اند.

۶. اصل بوسه: دیوان رودکی و والله بوس.

۸۷- رهایی [۷۸/ص ۲۹]

رهايي، اردستاني* بوده. و له:

در کشتن اسیر محبت گه عتاب^۱ شمشیر^۲ کار جنبش ابرو نمی‌کند

۸۸- رهایی [۷۹/ص ۲۹]

مولانا رهایی*.

غنچه را در سخن آورده، دهن می‌گوید

می‌فشانند گهر از لعل و سخن می‌گوید

حرف الزاء

۸۹- زلالی [۸۵/ص ۳۱]

مولانا زلالی، خوانساری*، زلال افکارش، اکثر دود آمیز است، اما آنچه صاف است، کوثر را در آب خجالت نشانده. در زمان شاه عباس ماضی بوده. مداحی میر باقر داماد بسیار کرده و نوازشها یافته - چند مثنوی دارد - این اشعاری چند ازوست:

نواکت بسته موی میانش	عدم گم گشته راه دهانش
لبی ^۳ چون غنچه لبریز ^۴ تبسم	دهانی، راه خندیدن در ^۵ آن گم
لب او گر نمی‌شد خنده آلود	ملاححت تا قیامت بی‌نمک بود
نواکت آنچنانش نخل ^۶ بستی	که بار رنگ شاخ گل شکستی

۱. اصل: نگه متاب: عرفات، والله و روشن: گه عتاب

۲. اصل و والله: شمشیر کار خویش کند، کار خویش کن، عرفات و روشن: شمشیر کار جنبش

۳. والله: لب

۴. عرفات: لبریز از -

۵. اصل و والله: دروگم

۶. عرفات و والله: نقش

۹۰- زلالی [۸۶/ص ۳۲]

زلالی*:

مست آن چشمم که می‌خواری به عیاری کند
چون ببیند^۱ محتسب را عذر بیماری کند

۹۱- زمانی [۸۷/ص ۳۲]

مولانا محمد زمان، مشهور به زمانی*، یزدی، در عهد عباس ماضی بوده و له:
بوستان را نرسد پای زشادی به زمین چون سر زلف تو باد صبا بگشاید



ای لبث خوش، دهنت خوش، قد و بالای تو خوش
این^۲ دل ناخوش من هم به تمنای تو خوش

۹۲- زیبایی [۸۴/ص ۳۱]

عشوه آموز معشوقه سخن سزایی، شاعر زیبا سخن، زیبایی*، از استادان گرامی
است. و له:

قامت شیوه رفتار چو بنیاد کند سرو را بنده خود سازد و آزاد کند

حرف السین

۹۳- ساحر [۲۹۰/ص ۱۰۱]

ساحر*، تخلص افضل المتاشی*، استادی، غلام مینا، ابرنیشان گهرریزی معانی
آبدار، محیط اعظم سخن آفرینی لطافت در کنار، گل شاداب بهارستان سخن،
شمع انجمن افروز معانی روشن، هنگامه گرم کن معانی، نقاد جواهر نکته دانی

بوده. کلام رنگینش شور قیامت به دلها انداخته و سخن سحر آفرینش تصور جادوی سامری از خاطر برداشته. طُورِ کلام نظم دلکش او به وضع گفتگوی شیخ علی حزین است. فلک ناتوان بین و سقلمه پرور، با وصف شهرت کمالات، آن خجسته صفات (را) در مکروهات دنیاوی مبتلا داشته، صورت اقتدار جلوه گر ساخت. در ستم یک هزار صد و پنجاه هجری داعی اجل را لبیک گفت و عالمی را به ماتم عظیم گذاشت. حجله نشین معنی پرده به رخ کشیده به ماتم نشست و شمع روشن بزم سخن خاموش گشته. در نشر ظهوری وقت خویش بوده، و فقیر از یمن عنایت و تلمذ او حرف آشنا گردیده سرافراز از نسبت شاگردی او به فلک می‌رساند، تاریخ وقایعش اکثر اعزه و تلامذه جناب مغفور گفته‌اند، از آن جمله تاریخ عزیزی که ماده آن به استخراج فکر فقیر بوده است، صفحه کاغذ را از سواد تحریرش به رنگ ماتمیان سیاه می‌کند. تاریخ:

ساحر جادو بیان شیرین مقال	شاعر نازک خیال عهد بود
طبع پاکش مطلع خورشید فکر	خامه‌اش عقد ثریا می‌گشود
دل چو مینایی پر از غمهای عشق	لب چو ساحر سحر معنی می‌نمود
مثل خورشیدی که در نصف النهار	از کسوف چرخ گردد بی‌نمود
وقت در عین جوانی زین جهان	داغ حسرت بر دل یاران قزود
از پی تاریخ سال فوت او	نوعروس فکر من ماتم نمود

مر پریشان کرده تاریخش (بگفت)

ساحر روح حزین رحلت نمود

از لفظ «مر» تخریج جهل و شش عدد فاضل است.

از کلام نظم او چند ابیات که به یاد فقیر بوده، مترشح قلم شکسته رقم است.

و لعل:

زیباغ رفتی و افسرده شد چمن بی‌تو

قبای گل شده بردوش گل کفن بی‌تو

موا شکنج قفس خوشتر از چمن بی تو
چراغ گور به از شمع^۱ اتجمن بی تو
نه پرتو رخ ماهی نه جلوه^۲ شمعی
نشسته‌ایم در این تیره الجمن بی تو
به شهر و بادیه ما را قرارگاهی نیست
گذشته‌ایم غریبانه از وطن بی تو
گلی که از چمن دل گرفتگان خیزد
به خنده و نکتد غنچه سان دهن بی تو
جو میل سرمه به چشم سیه نماید شمع
به رنگ دیده کور است اتجمن بی تو
به رنگ خار به^۳ پای نظر خلد رگ گل
اگر نظاره کنم جانب چمن بی تو
به کوه^۴ و بادیه مجنون به بی ستون فرهاد
به خاک و خون نطیید آنقدر که من بی تو
زبزم گاه سخن رفته‌ای^۵ کجا ساحر
نماند گرمی هنگامه سخن بی تو



دیشب سرم زبالتش آرام دور بود
آن خواب مرگ چاره دردم ضرور بود



۱. ساحر (خ): چشم
۲. همان: شعله
۳. ساحر (خ): به پایم خلد رگ هر گل
۴. همان: به دشت
۵. اصل: رفته

در این بهار که هر گل بلای جان من است
نثار برق بلا بخار آشیان من است



بی حجابانه به روی تو نگاهی می‌کرد
می‌توان گفتم که آینه گناهی می‌کرد



گل مزار مرا هر کسی که بو می‌کرد
زیس فسرده دلی مردن آرزو می‌کرد
در آن زمین که به هر گوشه سنگ می‌بارید
ز خاک من فلک فتنه‌گر سیو می‌کرد
ز بیم خنجر تیز تو کلک صورت گر
شبهه را دم تصویر بی‌گلو می‌کرد
رهین منت آن ترک ناوک اندازم
که زخم دل به خدنگ ستم رفو می‌کرد



آن دم که یار زد به دل داغدار تیغ	مانند تیغ صاعقه شد بی‌قرار تیغ
دارد هوای سایه شمشیر هر سری	گویا پر هماغه در این روزگار تیغ
ترکان تیغ باز برای نشان قتل	عریان گذاشتند مرا بر مزار تیغ
شمشیر ناز بر دگران میکشی، مکش	آلوده کن به خون من دل فکار تیغ
گرد در چمن گذار من ناتوان فتد	بر پیکرم زند دم باد بهار تیغ

پهلوی زخم خورده نگرده ز زخم سیر
گرفی المثل خورد دل ساحر هزار تیغ

۹۴- سالک [۱۰۸/ص ۳۸]

سالک * قزوینی، و له:

کبک از حیرت رفتار قیامت زایش

بسکه افتاده به ره^۱ ریخته خون از پایش



استخوان من و مجنون به تفاوت بردار^۲

ای هما، چاشنی درد قواموش مکن

۹۵- سامی [۹۴/ص ۳۳]

سام * مرزا بن شاه اسماعیل بن سلطان حیدر صفوی است. در شجاعت و سخاوت و قدرشناسی ارباب کمال و استعداد نظیری نداشت. از بدگمانی برادر خود شاه طهماسب به قید بوده، بعد از وساده آزایی اسماعیل مرزا اسببند شد و تذکره موسوم به تحفه سامی تألیف کرده اوست که خوشتر از آن تذکره‌ای به عذوبت و سلاست نباشد. سامی تخلص می‌کرد. و له:

ز بی صبری مراد از هیچ یاری بر نمی‌آید

زدست صبر هم دیدیم کاری بر نمی‌آید

رباعی:

خون در جگرم ز لعل جان پرور تست

تنگی دلم ز حقه گوهر تست

هر تار ز کاکلت جدا^۳ فتنه‌گری است

حاصل که تمام فتنه‌ها بر^۴ سر تست

۱. والله: بگذارد.

۲. همان: در.

۳. کلمات: افتاده برد.

۴. ضایع: چه افتاده اگر می.

۹۶- سامی [۱۰۹/ص ۳۸]

مَلا سامی*، بسیار خوشگوار است. و له:

شب که آن مه نیم رخ در پرده مست خواب بود

یک طرف در خانه ابر، و یک طرف مهتاب بود

۹۷- سپاهی [۱۱۱/ص ۳۹]

قیلان بیگ، سپاهی*، با مرزا صائب صحبتها داشته، از اوست:

رسید یار من از گرد راه^۱، می خواهم

کمر گشاید و خنجر به من حواله کند

۹۸- ستار [۱۱۰/ص ۳۸]

ستار* تبریزی، و له:

کیا بم می کند در می پرستی همت میثا

که گر یک ساغرش کمتر دهی ز نار می بندد

۹۹- سراجی [۱۰۳/ص ۳۷]

شمع شبستان نکات رنگین، شاعر شعله طبع، میر سراج الدین، متخلص

به سراجی بوده و قمری* نیز تخلص می کرد. بعضی وی را از خوش طبعان

قزوین گفته اند و بعضی از شعرای ماوراءالنهر نوشته اند. القصه همان است که

مطارحه اش با خواجه سلمان مرقوم شد.

گویند که در عهد سلطان ابوسعید در شهر اهر ضعیفه ای بود صغیه نام،

به زهد و عبادت مشهور و به طاعت و ریاضت معروف، زن و مرد آن حوالی

معتقد وی بودند. روزی خواهر رضاعی^۱ سلطان به زیارت بی بی صفیه رفت، سراج‌الدین هم در مجلس حاضر بود، چون طعام حاضر کردند، خاتون گفت: قدری از نیم خورده بی بی صفیه به من بدهید تا تبرکاً به خاله یوم، سراج‌الدین گفت: ای خانم، اگر شما رغبت نمائید، من تمام خورده بی بی که در پیش دارم، به شما بدهم. خاتون از این سخن بهم برآمد و فرمود (تا) سیلی چند بر سرو روی سراج‌الدین زدند. سراج‌الدین (با) سر دردی به مجلس سلطان آمد و گفت: ای خداوند، لطیفه‌ای از شعرا به هزار درم می‌خریدند، خاتون از من به ده سیلی خرید، و حال باز نمود. هرگاه سلطان خاتون را (می)دید، می‌خندید و می‌گفت: لطیفه از شاعران ارزان خریدی و سراج‌الدین را نعمت داد، و لعل:

خورشید رخت چون ز سرکوی برآید

فریاد زن و مرد ز هر سوی برآید

۱۰۰ - سرخوش [۱۰۵/ص ۳۸]

محمد افضل، سرخوش^{*}، در عهد عالمگیر شاه بوده و در زمان فتح سیر رخت هستی از این جهان بریست. این چند اشعار از تذکرة مسمی به کلمات الشعرا نوشته شد. تا زنده بود در فکر معاش گذرانید به زمانه پریشانی نشو و نما یافته: تبخاله نیست در شب هجران ز تب مرا کز فرقت تو خیمه زده جان به لب مرا



در عدم هم ز عشق شوری هست گل گریبان دریده می‌آید

و این مطلع از دیگری است، مگر خوش گفته:

دامن از گل کشیده می‌آید مگر آیینه دیده می‌آید

۱۰۱- سرشکی (۹۵/ص ۳۴)

سرشکی* کابلی راست:

من و اندیشه وصلی^۱ که به صد عمر دراز

دست اندیشه به دامان^۲ خیالش نرسد

۱۰۲- سرمد (۱۰۱/ص ۳۵)

مقبول حضرت احد، حکیم سعیدای سرمد*، از یهودان کاشان بوده، و بعضی برآنند که از فرنگیان ارمنی است. به هرحال شرف اسلام دریافته و به امر تجارت اشتغال داشته، چون به ملک تنه^۳ آمد، شیفته حسن هندو پسری ابهی چند نام گردید. چنانچه در این باب گفته:

نمی دانم در این چرخ کهن دیر خدای من ابهی چند است یا غیر

همه اسباب و^۴ مال به تاراج یغماییان داد، حتی که ستر عورت هم با خود نداشت و برهنه می گردید. چون به شاهجهان آباد رسید، داراشکوه خلف شاهجهان پادشاه به سبب کلام موحدانه اش معتقد گشت. روزی به حضرت پادشاه شمعهای از کشف و کراماتش اظهار کردند، پادشاه عنایت خان را برای تفحص حال او فرستاد. خان موصوف وی را دیده به خدمت پادشاه در عرض حال او این بیت بر خواند:

بر سرمد برهنه کرامات نهمت است

کشفی که ظاهر است از کشف عورت است

چون اورنگ سلطنت به جلوس عالمگیر تزیین یافت، پادشاه نظر^۵ به گفتگوی سرمد که داراشکوه را پادشاه گفته بود، رنجی و غباری به خاطر

۱. اصل وصل

۲. عرفات: دامان خیالش اصل و والله: دامان خیالش

۳. اصل تنهت ۴. همان: به نظر گفتگوی

داشت، ملاً قوی قاضی الفضاة^۱ را فرمود که سبب برهنگی از سرمد تحقیق سازند. قاضی به حکم پادشاه نزد سرمد رفته پرسید که با وصف فضیلت و کمال، مکشوف العورة^۲ بودن از چیست؟ سرمد گفت: شیطان قوی است، و این رباعی بر خواند:

بالای خوشی کرد چنین پست مرا چشمی به دو جام برد از دست مرا
او در بغل من است و من در طلبش دزد عجیبی برهنه کرد دست مرا
قاضی قوی برنجید و به^۳ پادشاه گفت که واجب القتل است. پادشاه حکم داد که وی را حاضر آورند، و علمای پایتخت با^۴ او مباحثه کنند، اگر واجب القتل ثابت شود گردنش بزنند. چون حاضر آوردند، اول پادشاه پرسید که تو می گویی، داراشکوه پادشاه خواهد گشت، غلط برآمد. سرمد گفت: غلط نیست، او پادشاهی ملک ابد یافت. این قول زیاده تر باعث عتاب پادشاه گردید. باز پرسید که کلمه زاید از لا اله نگفتن^۵ چه معنی دارد؟ گفت: هنوز مستغرق نفی هستم و اثبات بعد از نفی می شود. هر چند به او، برای استغفار و توبه و ستر عورت هدایت کردند، قبول نکرد و این بیت بر خواند:

عمریست که آوازه منصور کهن شد

من^۶ بار دگر جلوه دهم دار و رسن را

آخر به حجت شرعی به قتلش امر کردند و به شهادتگاه بردند. چون جلاد تیغ کشید، تبسم کرد و گفت:

رسیده^۷ یار حریان تیغ این دم — به هر رنگی که آید^۸ می شناسم

۱. اصل و حینی: القضاة. ۲. اصل: العورت.

۳. همان: از. ۴. همان.

۵. اصل: به گفتن؛ حینی: به گفتن. ۶. حینی: من از سر نو جلوه دهم.

۷. اصل: این مصرع را ندارد.

۸. اصل: آبی ترا می شناسم؛ حینی: آبی می شناسم.

پس مردانه سرو^۱ به زیر تیغ گذاشت. چو سرش از تن جدا گشت، از سر بریده سه بار صدای الا الله برآمد. غفرالله له، القصة سرمد از سرآمد اولیای عصر خود بوده. در شاهجهان آباد پیش دروازه شرقی مسجد جامع آسوده است و سبزه هر چهار فصل از خاک تربت او می‌روید.

۱۰۳- سروی [۹۱/ص ۳۳]

مولانا سروی^{*}، در چمن رعنائی فصاحت سرو آزاد بوده است. حسن معنی، علاوه (بر) حسن صورت داشت. و له:
کاشکی دامن فشان آید قد رعنائی او تا نبیند دیده غیری، نشان پای او

۱۰۴- سعد [۱۰۶/ص ۳۸]

خواجه سعد^{*} گل از معتقدان حافظ شیراز بوده و متصل مرقد مولانا اهل بیت شیرازی در مصلاهی شیراز آسوده، بسیار خوشگو بود. و له:
برگ گل نیست که افتاده به طرف چمن است
پنبه داغ دل بلبل خونین کفن است
تم از ضعف چنان شد که اجل جست و نیافت
تاله هر چند نشان داد که در پیرهن است

۱۰۵- سعدی [۱۰۰/ص ۳۲]

شیخ مصلح‌الدین سعدی^{*}، شیرازی، صد و دو سال عمر یافت. سی سال به طاعت و سی سال به سیاحت بسر کرده لفظ «خاص» تاریخ انتقال اوست. موجد و مخترع نظم و نثر او بوده. همچو سعدی تا این زمان شاعری مخلوق نگشته. و له:

۱ اصل سربه تیغ حبیبی سربه زیر تیغ

ز من مهرس که از دست او دلت^۱ چون است
از او بهرس که انگشتهاش در خون است



بی زلف و رخ و لعل لب او شده سعدی
آهی و سرشکی و غباری و دخانی



سرخ پوشی به میان آمد و رخشان برخاست
گرد پادی است که از خاک شهیدان برخاست



صد کس به محفل آمد و هنگامه گرم نیست
تنها نشسته‌ایم که پیدا شود کسی

۱۰۶ - سلطان [۸۹/ص ۳۲]

خازمان، تخلص او سلطان^۲ و نامش علی قلی خان، در سخاوت و همت و پرداخت اهل کمال بی نظیر بوده است. در اوایل حال از امرای همایون پادشاه بود، آخر الامر مدتها خود سر حکومت به دعوای سلطنت در سر کرده با اکبر شاه علانیه طبل مخالفت می زد، حتی که اکبر پادشاه، خود بر سرش مشتافته، نخل دولتش (را) از پا درآورد. و له:

عینی نفسی که زار^۳ و حیرانم کرد چون طره خویش^۴ پریشانم کرد
از کفر سر زلف خودم کافر^۴ ساخت وز مصحف روی خود مسلمانم کرد

۱. اصل: دلم، حسی و سعدی (خ): دلت.

۲. اصل: زار و ناتوانم و الله و عرفات: زار و حیرانم.

۳. اصل: خویش و الله و عرفات: خویش.

۴. اصل: کاری و الله و عرفات: کافر.

به اکبر پادشاه نوشته بود، رباعی:

ای سد سکندر زمانه در^۱ تو
در دور تو آثار قیامت پیدا است
اکبر به جوابش نوشت، رباعی:

ای خان زمان که پر بود لشکر تو
کمتر باشم^۲ از خرد جال امروز
خانزمان به جوابش نوشت:

تا هست اثر خالصه^۳ در کشور تو
بگذر ز زر و سیم که تا نوکر^۴ تو
اکبر پادشاه به جوابش گفت:

با آنکه بود خاک درم افسر تو
از دولت من هست تراسیم ورزی
خانزمان باز به جوابش پرداخت:

ای شاه زمان منم کمین نوکر^۵ تو
از دور چو قصد کشتن من داری
اکبر پادشاه به او نوشت:

گفتی چو تو راستی خدا یاور تو
تغییر مده تو سگه و خطیئه من
صد رحمت حق بر پدر و مادر تو
تا من نکنم آرزوی کشور تو

۱. والله: از. ۲. اصل: منم؛ والله و عرفات: باشم.

۳. اصل: فرداش اگر؛ والله و عرفات: فردا من اگر.

۴. عرفات: خالص. ۵. عرفات: نو بر؛ والله: لشکر.

۶. والله: از زور زر است قدرت لشکر تو. ۷. اصل: افسر؛ والله: سر.

۸. اصل: از زور مراست؛ والله: از زور زر است.

۹. اصل و والله: لشکر؛ عرفات: نوکر. ۱۰. اصل: بر.

۱۰۷- سلمان [۱۰۲/ص ۳۶]

فاضل کامل، شاعر محکم بیان^۱، ابن علاء الدین^۲ ساوجی، خواجه جمال الدین، سلمان^۳، در فن شعر سرآمد شعرای روزگار خود بود، و شیخ علاء الدوله^۴ سمنانی می فرمود که همچو انار^۵ سمنان و شعر سلمان در هیچ جایست، و امیر خواجه را به اعزاز ممتاز و سرفراز می فرمود، چنانچه خواجه گفت:

من از یمن اقبال این خاندان گرفتم جهان را به تیغ زبان

شبی سلمان در مجلس اویس به شرب خمر مشغول بود، در وقت برآمدن شمعی با لگن زر همراهش دادند. چون روز شد، قراش لگن زر طلب کرد، سلمان این بیت گفته به سلطان فرستاد:

شمع خود سوخت به زاری شب دوش و امروز

گر لگن می طلبد شاه زمن می سوزم

سلطان بخندید و گفت، به همان طامع بخشیدم.

روزی خواجه سلمان بر کنار دجله بغداد که در نهایت جوش و خروش می رفت، تماشا می کرد که خواجه ناصر قلندر نمد پوش بخارایی، مالک این مطلع و مقطع (وارد شد^۶):

ما را هوس صحبت جان پرور یار است

ورنه غرض از باده نه مستی نه خمار است



ناصر اگر از هجر بنالد عجیبی نیست

مهجور زیار است و پریشان زیار است

خواجه برای امتحان طبعش این مصرع بگفت^۷:

۱ اصل و حبیبی: بیان بن علاء

۲ حبیبی: علاء الدین اصل: علاء الدین

۳ اصل: انار حبیبی: انار

۴ اصل: «وارد شد» ندارد

۵ حبیبی: که

۶ اصل: «وارد شد» ندارد

۷ اصل: «وارد شد» ندارد

دجله را امسال رفتار عجیب مستانه‌ایست^۱

لاصغر بدیده این مصرع رسانید ع:

پای در رنجیر، گف بر لب مگر دیوانه‌ایست^۲

خواجه بر طبعش آفرین گفت و همواره خود برد (و) تا بزیست باهم گرم
اختلاط بودند^۳.

و خواجه را با خواجه شیراز نیز سلام و پیام بوده و مسودات اشعار خود را
به^۴ یکدیگر مرسول می نمودند، (و) از آن است (که) اکثر ابیات غزل خواجه
حافظ که مطلعش این است:

ز^۵ باغ وصل تو باید ریاض رضوان آب

ز تاب هجر تو دارد شوار^۵ دوزخ تاب

بیا و یک دو قلع کش، چه می کنی آتش^۶

که در شنا نرسد هیچ آتشی^۷ به شراب

۱۰۸ - سلیم [۹۹/ص ۳۴]

محمّد قلی، سلیم^{*}، تهرانی^۱، شاعر مستقیم بوده. دیوانش تخمیناً هشت هزار
بیت باشد. بسیار معانی‌های تازه یافته. در زمان شاهجهان به هند آمده. پادشاه
تفحص حال او از کلیم کرد. وی به عرض رسانید که شاعر خوب است، لیکن کم
مایه است، چه مثنوی در صفت شهر گیلان گفته بود و در اینجا همان مثنوی
(را) به نام کشمیر کرده، اگر مایه داشتی مثنوی دیگر می گفت. پادشاه تفقدی
به حالش نکرد و طبع سلیم از بیان کلیم رنجید، غزلی به ابوطالب کلیم گفته که

۱ اصل: مستانه است.

۳ اصل: بود: حبیبی بودند.

۵ اصل: شررا حبیبی: شوار.

۷ همان آتشی.

۲ همان: دیوانه است.

۴ اصل: و حبیبی: با.

۶ حبیبی: آتشی.

۸ اصل: طهرانی.

شعری از آن (این) است:

بریده باد از آن طور، پای همت من که گر عروج کند کار من، کلیم شوم
وله:

ز*ناز و غمزه در آن چشم هر چه خواهی، هست
ولی چه سود؟ اسپوان نگاه می‌خواهند



نصیب* من دم آبی نشد ز همت من چو سبزه‌ای که به جای بلند می‌روید



برای* شبشته من هیچ کس نیست که از دل در بغل سنگی ندارد
بخون ما نگردد تیغ رنگین سلیم از ما کسی رنگی ندارد



به صورتی^۱ که تویی کمتر آفریده خدا
ترا کشیده و دست از قلم کشیده خدا



به عیش آباد هندستان^۲ غم پیری نمی‌باشد
که مو نتواند از شرم کمرها شد سفید اینجا^۳



شب* وصال اگر روز کرده‌ای، دانی که آفتاب قیامت ستاره صبح است



بت پرستان ز کمال تو که داری در حسن
چو ببینند تو، نام خدا می‌گویند



۱ اصل و حبیبی به صورت تویی سلیم (ح) به صورتی که تویی

۲ اصل هندوستان، حبیبی هندستان. ۳ سلیم (ح) اینجا

چشم تو ز بیماری خود بر سر ناز است
مژگان تو همچون شب بیمار قرار است

۱۰۹- سلیم | ۹۰/ص ۲-۳۳، ۳۸ |

مروا محمد قلی، سلیم* مطلعی از مروا گل دستار اشتهار داشت، هر چند یاران
به جوایش پرداختند، بر گلگونه همسری چهره نتوانستند بر آراست
نویهار است و چمن در پی سامان گل است
ایره، بر روی هوا، دود چراغان گل است

۱۱۰- سلیمی | ۹۶/ص ۳۴ |

سلیمی*، قلندر، ترکان بوده:
بغیر من همه کس داغدار^۱ این چرخ اند
به اینکه داغ نیم، چرخ داغدار من است

۱۱۱- سنایی | ۸۸/ص ۳۲ |

حکیم سنایی*، غزنوی، نامش محدود بن آدم است و کنیت ابوالمجدد، دبدبه
کوسر ولایتش گوش کروبیان کر ساخته و طنطنه صیت هدایتش غلغله در گنبد
گردون انداخته. در توصیفش به قول علی قلی خان همین بیت کافی است:
کتاب فیض وزا، آب بحر کافی نیست که توکی سرائگشت و صفحه بشمار
در عهد سلطان محمود غزنوی بوده. وفاتش در سنة ۵۲۵ هجری در غزنی بوده.
و له:

ای از پشته ساخته بر گل مثالها در آفتاب کرده ز عنبر هلالها

۱۱۲- سنجری [۹۷/ص ۳۲]

سنجری* نام شاعری بوده، و له:

درد خود را به طیبی^۱ چو یگفتم، گفتا

سنجری کار تو اکنون به خدا افتاده است

۱۱۳- سوزی [۱۰۷/ص ۳۸]

مآلا حسن علی، کلامش از سوز خالی نبوده و سوزی* تخلص می‌کرد، و له:

همچو مویی است تن من ز غم مهرویی

دل سودا زده‌ام چو گرهی در مویی

۱۱۴- سوزی [۹۸/ص ۳۴]

مولانا سوزی*، ساوجی است، در صفاهان بوده، و له:

سوزی چه مرگ می‌طلبی از خدا که نیست

آسودگی نصیب تو در زیر خاک هم

۱۱۵- سهیلی [۹۲/ص ۳۳]

امیر نظام‌الدین احمد شیخ، سهیلی* و گاهی سهیل تخلص می‌کند و شیخ

آذری این تخلص را به وی داده است، و له:

تا نظر دزدیده^۲ بر رخسار زیبایش کنم

می‌کند عمداً تغافل تا تماشایش کنم

✽

۱. اصل: به طیبی گفتم؛ والله و عرفات: به طیبی چو یگفتم.

۲. عرفات: در دیده و رخسار.

بروز^۱ بیکسی جز سایه من نیست یار من
ولی آن هم ندارد طاقت شبهای تار من

۱۱۶- سیری [۱۰۴/ص ۳۸]

سیری* مشهدی، در زمان سلیمان شاه به صفاهان آمده بود و در آنجا
می گذرانید. گداز طبعش از کلامش می توان دریافت:
به فکر زلف تو در خانه فراق گذشت هزار شب که یکی در میانه روز نشد



بی تو در دیده حسرت زده ام نور نگاه
چون چراغی است که در حلقه ماتم سوزد



پرتو عمر چراغیست که در بزم وجود
به نسیم مژه برهم زدنی خاموش است



ز سوز دل خبرم نیست این قدر دلم
که هر که می گذرد پیش من، کباب شود

۱۱۷- سیمی [۹۳/ص ۳۳]

مولانا سیمی* نیشابوری، در معما و اکثر فضایل مهارت خوب داشته و در
سرعت کتابت وحدت فهم عذیم النظیر بود. و له:
بر لب بام آمد آن مه، گفت باید مردنت
کآفتاب عمر ایتک بر لب بام آمده است

گویند که این معنایی است که اسمای لامتناهی از آن^۱ اخراج می شوند. در
مثنوی لیلی و مجنون او به صفت بیماری لیلی این بیت خوش برآمده:
گویی دقش ز حال گشته مانند سیب سال گشته

حرف الشین

۱۱۸- شاپور [۱۲۴/ص ۴۵]

آقا شاپور^{*}، نامش ارجاسپ است. اوّل فریبی^۲ تخلص می کرد. به هند آمده و
بعد از مراجعت (از) هند، شاپور تخلص می کرد. با تقی اوحدی معاصر و
مصاحب بوده:

تو خود چون سوی مشتاقان نخواهی آمدن، باری
گریبان بازکن تا باد^۳ بوی پیرهن گیرد



ز خط زایل نگردد جانفزایی روی جانان را
ز خاصیت نیندازد غباری^۴ آب حیوان را



به شوخی تو سواری به صدر زین نشست
تو تا سوار شدی^۵، فتنه بر زمین نشست
سرم غبار ره نازنین سواری باد
که گرد تو سش از ناز بر زمین نشست

۱ اصل: او ۲ اصل و والله: فریبی عرفات و آزاد: فریبی

۳ اصل: باد پیرهن: والله، آزاد و شاپور (خ): باد بوی پیرهن.

۴ شاپور (خ): غبار ۵ اصل: شوی: والله و آزاد: شدی.

۱۱۹- شادمان [۱۳۲/ص ۲۶]

شادمان* از رؤسای قوم کهکمر که طایفه ایست مابین ولایت پنجاب و در این طایفه غیر از شادمان ناطقی بهم نرسیده و این دو بیت به نام او شنیده شد، الحق معنی نازک برآورده، و له:

شاخ شکسته گل ندهد، لیک زلف یار هر جا شکست خورد، گل آفتاب داد



به باغ می روی و همچو بیدمی لرزم که از شگفتن گلها ترا هوا نرسد

۱۲۰- شاکر [۱۱۳/ص ۳۹]

نواب آصفجه، نظام الملک، شاکر* تخلص:

از خضایم نبود مطلب دیگر حاصل آن قدر هست که آمو نگهان یم نکنند
روزی لشکر نواب را وقت کوچ از راه مغاک که آن را به هندی ناله می گویند،
گذر افتاد و شور مردم از تنگی راه به فلک رسید. نواب بدیده فرمود:
مردمان از دست من در ناله ای من ز دست خویشتن در ناله ام

۱۲۱- شاهی [۱۱۵/ص ۴۰]

شاهی* سبزواری، در فن شعر استاد^۱ عالی هست:

هر کس که شبی نشست^۲ با تو بسیار به روز نانشیند

۱۲۲- شرف [۱۲۳/ص ۴۴]

مرزا شرف* قزوینی، از سادات حسینی بود. مدتها صدرالصدور* ایران بوده و
مرزا شرف به یمن توجه شاه طهماسب ماضی صفوی به اعلی مدارج رسیده:

۱- اصل: استاد

۲- اصل: نشست پیشم حسینی: نشست با او، والد، عرفات و شاهی (خ)، نشست با تو

بهار شد، نکشد^۱ دل به سپر باغ مرا
شکوفه بی تو بود پنبه‌های داغ مرا

۱۲۳- شرمی [۱۲۰/ص ۴۱]

جامه زیب تراکت آفرینی، ملّا شرمی* قزوینی، سوزن مقراض طبیعت بوده و به خیاطی شاه عباس پسر بوده. بسیار کوتاه قامت بود و شاه بر او التفات می فرمود.

روزی ملّا از اشتر خود جهت...^۲ فرود آمد و اشتر گریخت، ظریفان تهمتش کردند که ملّا می خواست که با اشتر خود کار بد کند، او یگریخت. رفته رفته این سخن به پادشاه رسانیدند. ملّا این قطعه طرح کرده در عذرش گذرانید:

ای که می گویی به شرمی، اشتری...^۳

این سخن گراست باشد، قید^۴ از آن می بایدم

لیک^۵ باور کی توان کردن که با این کوتاهی

گر^۶ یکی بزغاله...^۷ نردبان می بایدم

۱۲۴- شریف [۱۱۴ و ۱۲۳/ص ۳۹ و ۴۴]

مولانا شریف* تبریزی، از سخنوران عالی مقام است. کسب استعداد از مولانا لسانی شیرازی کرده، اما بعضی ابیات مغشوش وی را برآورده نسخه‌ای ساخته و سهواللسان نام نهاده. استاد رنجیده و زبان به تفرین او گشاده. وقتی قصیده‌ای

۱. والله نکشد دل حبیبی، نکشد دل شاعری (ع): نکشد دل.

۲. اصل سانه حبیبی: شاشا.

۳. اصل: اشتری کاییده، حبیبی: اشتری کاهیده.

۴. حبیبی: قید زندان بایدم ۵. اصل: لیکه، حبیبی: لیک.

۶. اصل: گر کسی حبیبی: گر کسی ۷. اصل: کایم، حبیبی: کایم.

در مدح غیاث^۱ گهره کبود چشم مستوفی شاه طهماسب گفته و طباعی را جلوه داده و صله نیافته، لاجرم ترکیب بندی در هجو (او) گفته، شاه به قتلش فرمان داد. شریف عرض کرد که پادشاه یک مرتبه آن هجو را اصفا نمایند، بعد از آن هر چه^۲ خواهند حکم کنند. القضا بعد از استماع^۳ آن هجو غریب پادشاه خیلی منبسط گردید و حکم داد که شریف به عذر خواهی خواجه غیاث الدین برود و خواجه در عذر تأخیر صله سی تومان^۴ به شریف دهد. این بند از آن ترکیب بند است:

کسی به چشم کبود تو کم نمودار است
چرا که آیینه‌ات در حجاب زنگار است
مرا گمان که زئیل است داغ بر زرنیخ
ترا خیال که گل کرده زعفران زار است
ز آتش دل^۵ ما در گرفته گو گردی است
کز آن^۶ همیشه فروزان چراغ ادبار است
زلاجورد نگیبند^۷ هر دو ناکنده
اگر کنند اشارت^۸، کننده بسیار است
بوقت گریه دو قاروره شکسته بود^۹
کز آن دو شیشه روان...^{۱۰} دو پیمار است

۱. اصل: غیاث گروه کبود چشم حبیبی: عنایت گهره کبود چشم: عرفات: خواجه غیاث الدین علی گهره شیرازی.
۲. اصل: هر چه خواهند حکم کند: حبیبی: هر چه خواهند حکم فرمایند.
۳. اصل: استماع هجو: حبیبی: استماع آن هجو.
۴. اصل: تومان: حبیبی: تومان ۵. عرفات: دل تو.
۶. اصل: کزو.
۷. اصل: نگیب هاست نسکه ناکنده: حبیبی: نگیب هاست لیک ناکنده: عرفات: نگیب اند هر دو ناکنده.
۸. عرفات: اگر اشاره نمایی کنند.
۹. همان: شود.
۱۰. اصل: ساشه: عرفات: شاشه.

نه چشم و روست به زردی و ازرقی شهره
پدید گشته ز یک کهر^۱ یا، دو خر مهره
وله:

بیخودی کاش گذارد که به مضمون برسم
بعد عمری که ز جانان خبری می آید
*

تا کی ای گریه بلای دل زارم باشی
آبی و مانع نظاره یارم باشی
چون شوم کشته^۲ عشق تو چنان کن که اگر
نخل ماتم نشوی، نخل مزارم باشی

۱۲۵- شریف [۱۲۵/ص ۴۵]

مرزا شریف، طهران، فرزند گرامی جهانگیر شاه است. در کابل در سنه ۱۰۱۴
هجری به شهادت رسید. وله:

تا نامهات رسید به دستم، شدم ز دست
در بیخودی مگر به شرابش نوشته ای

۱۲۶- شریف [۱۳۱/ص ۴۶]

میر شریف^۳ از معروفان شیراز است. وله:

غرض از باده گر مستی است، چشم^۴ یار هم دارد
گر از گل رنگ مطلوب است، آن رخسار هم دارد

۱. حبیبی گهر باد خر مهره.

۲. اصل ص ۴۰: کشته عشق، اصل ص ۴۲: کشته تیغ، حبیبی کشته عشق.

۳. اصل روی بار.

نمی دانم چرا گردون به کام من نمی گردد
اگر عیبم پریشانی است، زلف یار هم دارد

۱۲۷- شعوری [۱۲۶/ص ۴۵]

شعوری* نیشابوری:

به یک کرشمه کزان چشم نیم باز کنی هزار همچو مرا نیم گشت^۱ ناز کنی
ز من بغیر خیالی نمانده است و^۲ هنوز به خاطر تو چو رسم از من احتراز کنی

۱۲۸- شعیب [۱۲۷/ص ۴۵]

خواجہ شعیب* جوشقانی، ثقی اوحدی او را بسیار ستوده و نیز نوشته که این
دو بیت مرا به نام خود می خواند و می نوشت:

منم* که عشق فروزنده از چراغ من است

فتیله ایست محبت که بهر داغ من است

مزن به شمع دلم آستین محرومی

که دودمان وفا روشن از چراغ من است



چو شب گیرم خیالش را در آغوش سحر از بسترم بوی گل آید

۱۲۹- شقایب [۱۲۸/ص ۴۵]

حکیم شرف الدین حسن، شقایب*، شهرت او از شرق تا غرب رسیده. در علم
توحید راست نظری بود که دیگر نظیرش خلق نگردیده. اهاجی بسیار در حق
معاصرین خود گفته، شاه عباس از این جهت شکایت او داشته و باقر داماد نوشته که:
عقل شقایب را طبابت، و طبابت را شاعری، و شاعری را اهاجی پوشیده:

بروز وصل ز نظاره‌ام حجاب مکن به یک نگاه سراسیمه کن نگاه مرا



مژگان آفتاب بهم ژان نمی‌رسد کز دور ایستاده و حیوان حسن تست



به غمزه آن که زند راه عقل و دین این است
به جلوه آنکه بود محشر آفرین این است



به غلط هم نرود بر سر مجنون لیلی
عاشق^۱ این بخت ندارد سخنی ساخته‌اند



از پس که شدم محور تماشای جمالش
خود بر سر ذوق آمد و آینه طلب کرد



خاطر من از تو تسلی به نگاهی نشود
چشم لطف از تو به اندازه حسرت دارم

۱۳۰- شفیعا [۱۱۹/ص ۴۱]

شاعر دلگشا، میر شفیعا^{*}، مخترع خط شفیعا^۲ اوست:

نسیم می‌رسد از کوی آن نگار امروز

به دیده نور نظر می‌دهد غبار امروز

به مرگ تو به نشیتم، به خون زهد طیم^۳

زدست ساقی اگر نشکنم^۴ خمار امروز

۲ اصل: شفیعہ

۱ اصل: عشق، شقایق (خ) عاشق

۴ اصل: نشکنم، حبیبی: بشکنم

۳ اصل و حبیبی: طیم، روشن: تیم

بنفشه^۱ خط و ریحان زلف و غنچه لب

به روی یار شکفته است تو بهار امروز



چرا امشب به بزم ای شوخ بی پروا نمی آیی

نمی آید به^۲ ساغر می زمینا تا نمی آیی

۱۳۱- شکوهی [۱۲۱/ص ۴۱]

مربع نشین مستد سخن دانی، ملا شکوهی^{*}، همدانی، شاگرد ملا ابراهیم بود. و له:

گوهری^۳ چون لب لعل تو نیارد بیرون

نیغ خورشید اگر خون بدخشان ریزد



ما بی دلان به باغ جهان همچو برگ گل

پهلوی یک^۴ دگر همه در خون نشسته ایم



تا سحر آمد^۵ شد هم صحبتانم گرم بود

شعله بر می خاست از دل، داغ حرمان می نشست

۱۳۲- شکیب [۱۱۲/ص ۳۹]

مولانا، محمد علی، شکیب^{*} تخلص:

ز پیری در جوانی شد چنان آشفته کار من

که چون ریش دو مو، درهم بود لیل و نهار من

۱. اصل: بنفشه با خط و ریحان و زلف حسی: بنفشه خط و ریحان زلف.

۲. ووش: ز ساغر می به مینا. ۳. والله: گوهر.

۴. اصل: یک دگر حسی: یکدگر. ۵. اصل: آمد و شد، والله: آمد شد.

چو^۱ نور و سایه می خواهد دلم تا متصل باشد
 سر^۲ من در کنار او، سر او در کنار من
 شکیب^۳ از آتش من، هیچ کس هرگز نمی سوزد
 به دشمن دانه یاقوت می ریزد شرار من

۱۳۳- شوکت (۱۳۰/ص ۴۶)

مولانا شوکت^{*} بخاری در سنه ۱۰۸۸ هجری به هرات آمده و از آنجا به مشهد رفت. نزاکت افکارش به حدی رسیده که بعضی از آنها در طریقه اعتدال نمانده است. وفاتش در صفاهان واقع شد:

نباشد آستین و ساعدش را امتیاز از هم^۴
 صفای ساعد او پسکه شد از آستین پیدا^۵



فلک حسن ترا از حسن یوسف کرده گلگون تر^۶
 که رنگین تر کند شاعر ز مطلع حسن مطلع را



ترسم به یک تغافل بیجا خورد شکست
 پامس دلم بدار که بسیار نازک است



حاصل از شعر مرا غیر پریشانی نیست
 چون دو مصرع بهم آرم کف افسوس من است

-
۱. والله: چو نور و سایه می باشد دلم تا متصل خواهد
 ۲. همان: من و سر
 ۳. همان: شکست
 ۴. همان: امتیاز از من
 ۵. اصل: درد والله: از
 ۶. اصل و والله: گلگون تر شوکت (ح) رنگین تر

۱۳۴- شوکتی [۱۱۶/ص ۴۰]

ملا شوکتی*، محمد ابراهیم نام، به هند آمده و به نیمچه عشق راجپوت پسری شهید گردیده. خوشگوار است:
دیدنی از دورم و دانسته تغافل کردی خوب کردی که ترا خوب تماشا کردم

۱۳۵- شهاب [۱۱۸/ص ۴۰]

شاهر رنگین، مولانا شهاب الدین*، نقطه دایره گفتگوست و این قطعه در هجو حکیم اصیل از اوست. قطعه:

ملک الموت از اصیل طبیب می‌نالد به بارگاه خدای
که جهان راز خلق خالی کرد اندرین دورگم شده سر و پای
یا از^۱ این شغل دور کن او را یا مرا خدمتی^۲ دگر فرمای
لطیفه: طبیبی بود، گویا این بیت در شأن اوست:

نبض هر کس که دید کشت او را مرگ گویا در آستین دارد
چون به گورستان رفتی دامن بر رو کشیدی، گفتندش، چرا روی پوشی؟ می‌گفت
که از این مردگانم شرم می‌آید که به هر که می‌نگرم ضربت من خورده است و از
ضربت من مرده.

۱۳۶- شهودی [۱۲۹/ص ۴۶]

مولانا شهودی*، خراسانی است، در صفاهان نشو و نما یافته، ریاضی و رمل خوب می‌دانست، لیکن همیشه انقباض خاطر داشته و گاهی سهواً متبسط نشده:
خنده صراحی نه دمامد کند گریه بر این شادی حالم کند
چیت جهان، نادل دانا در آن^۳ آرزوی خاطر خرم^۴ کند

۱. غزل: اندرین شغل، والله و حسنی: از این شغل.

۲. حسنی: خدمت و گریه. ۳. اصیل: او.

۴. همان: خورم.

۱۳۷- شهبیدی [۱۱۷ و ۱۲۳/ص ۲۰ و ۲۱]

مولانا شهبیدی* قس، در طرز سخنوری مسلم زمان و ملک الشعراء سلطان یعقوب بود. بعد فوتش به هند آمد و در گجرات سکنی گزید. در دکن به خدمت عادل شاه شتافته و رعایتهای کلی یافته.

روزی پادشاه حکم کرد که به خزانه برو، و یک کورت، هر قدر زر که از دست برداشته شود، بگیر. چون مولانا به سبب سفر ضعیف و ناتوانی داشت، به عرض رسانید که روزی که متوجه این درگاه شده‌ام دو چندان^۱ قوت داشتم، اگر بعد از چندی که طاقت به حالت اصلی اعاده کند به این خدمت جان‌پرور سرفراز شوم؟ پادشاه نکته فهم تبسم کرد و گفت:

"که آفتهاست در تاخیر و طالب را زیان دارد، دوبار به خزانه روی و آنچه به دست آید بگیر و تقصیری نکنی." چون همین مراد مولانا بود، شگفته و خندان برخاست و به خزانه شتافت و در دوبار همانهای^۲ بیست و پنج هزار من (طلا^۳) برآورد. چون این خبر به پادشاه رسید، گفت: راست می‌گفت که طاقت ندارم، آری جانب خوش طبعی همت ضرور است. در گجرات بر جوانی عاشق گشته شهید شد. و له:

بر سرخ جامه‌ای نظر از دور دوختم

پنداشتم تویی، تو نبودی بسوختم



ز خواب ناز چون آن سرو نازنین برخاست

علم کشید بلا، فتنه از زمین برخاست



۱. حبشی: چند از این. ۲. اصل: همیانی‌ها حبشی: همیانیها.

۳. اصل: «طلا» ندارد. حبشی: هزار من طلا بیرون آورد.

زده گل بر سر و در دست هم گلدسته‌ای دارد
به گلشن رفته و خود را گلستان کرده می‌آید



رفتم از هوش وقت رفتن یار او چنان رفت و من چنین رفتم
نقل است، فاسقی* در شب تاریکی مالوفه خود را به شوهرش غلط کرده،
دفعه پایش برداشت و بدخول پرداخت. شوهرش از خواب برجست و دزد، دزد
گفته بگیرفت. زنش حال دریافته گفت، چراغ بیار که منش محکم گرفته‌ام. تا که او
چراغ بیارد، زن یار را گذاشته، گوساله را در برگرفته بنشست. شوهرش این حال را
دیده سخت متحیر گشت و گفت: ای... این بدبخت چه طور گوساله‌ایست که
زبان درازی... فشرده بود؟ گفت: چون نمک نمی‌یابد لیسیده باشد.

۱۳۸ - شیدا [۱۲۲/ص ۴۱]

شاعر غزاء، ملأ شیدا، مولدش فتحپور سیکری است من (از) توابع اکبرآباد.
سرعت اندیشه او به جایی بوده که در یک ساعت نجومی صد بیت در سلیک نظم
می‌کشید. اما از جاده خلق بعید افتاده اکثری را هجو کرده، چنانچه این قطعه در
هجای میر الهی همدانی گفته. قطعه:

ای میر من که کرده الهی تخلصی از مرد لاهی ارچه الهی شدن خطاست
این رطب و یابسی که بود در کلام تو مگر متکرر کلام الهی شوم رواست
و بر هر بیت قصیده‌ای (از) حاجی^۱ محمد جان قدسی از اول تا آخر اعتراض
کرده. در هجو مطلعش، ابیات او قلمی می‌گردد. قدسی گفته:

عالم از ناله من بی‌نو چنان تنگ فضاست

که سپند از سر آتش نتواند برخاست

شیدا گوید:

ای هنرمند سخن سنج به اندیشه بسنج
نقد هر حرف به میزان سخن بی‌کم و کاست
ناله در سینه هوایی است که بی‌قصد رود
چونکه از سینه هواگیر شد از حسن^۱ هواست
عالم از وی نشود تنگ و لیکن ز ملال
خلق^۲ عالم گر از آن^۳ تنگ نشینند بجاست
روزی در بلدة طيبة اجمیر به اردوی جهانگیر شاه به خانه ملا فیروز استاد
لطف الله خان که اکثری از شعرای معاصر مجتمع بودند مثلاً ملا اتور لاهوری
صاحب این مطلع:
در این حدیقه بهار و خزان هم آغوش است
زمانه جام بدست و جنازه بردوش است
و ملا عطایی جوینپوری قایل این دو بیت:
مرگ آمد و بی‌هیچ بدر رفت ز کاخم چون غارتی از خانه ارباب توکل
هر لحظه خطش^۴ در نظرم خوب تر آید همچون خط استاد که بینی به تأمل
و ملا مخترع مصنف این بیت:
در شکستم^۵ چند کوشی ای بت نامهرمان

من پریشان خاطر، زلف پریشان نیستم
و ملا طفیلی صاحب مثنوی مهر^{*} و ماه و دیگر فضلا که ناگاه ملا شیدا از دور
پیدا شد. چون از لاف و گراف^۶ او رنجه خاطر بودند و می‌دانستند مضامین

۱. اصل: حسن، حبیبی: حسن.
۲. اصل: خلق و عالم، حبیبی: خلق عالم.
۳. اصل: او.
۴. والله: خطش خوبتر اندر نظر آید.
۵. حبیبی: شکم.
۶. اصل و حبیبی: گداز.

دیگران^۱ را مانند فرزندان مثنوی به لباس زیبا آراسته در نظر مردم جلوه می‌دهد. همه (آنها) قرار دادند که استدهای خواندن اشعار تازه از شیدا نمایند، و ملا فیروز که بسیاری از اشعار متقدمین و متأخرین در خاطر دارد با او هم زبانی کند. وقتی که قریب بزم گاه که فی الحقیقت رزم گاه قرار یافته بود، رسید، همگنان تعریف ذکاوت و طباعی شیدا کرده الشماس خواندن اشعار تازه و برجسته از او نمودند. ملا شیدا اول این بیت بر خواند:

چيست دانی باده گلگون؟ مصفا جوهری

حسن را پروردگاری، عشق را پیغمبری

ملا فیروز گفت: این شعر به از شعر رودکی است که گفته:

عشق را می پیغمبری^۲، لیکن حسن را آفریدگار تویی

شیدا به این حرف التفات نکرده^۳ این شعر بر خواند:

ز بس که کرده غمت بند در جگر ناخن چو پشت ماهیم از پای تا به سیر ناخن
ملا فیروز گفت: این مطلع از شعر غیاثی حلوائی چست و شیرین تر است که گفته:

از بسکه سینه گندم^۴ و ناخن بر^۵ آن نشست

چون پشت ماهی است سراپای سینه ام

شیدا برهم شد و طعنه بر شعر فهمی ملا فیروز و غیره کرده این بیت بر خواند:

گر به صحرا مو فشانی، دشت پر^۶ سنبل شود

و ربه دریا رو^۷ بشویی، خار ماهی گل شود

۲. اصل و داله: پیغمبری؛ حبشی: نمیرد.

۳. حبشی: گندم.

۴. حبشی: بر.

۱. اصل: دیگر؛ حبشی: دیگران.

۳. اصل و حبشی: نکرد.

۵. اصل: بر نشست.

۷. همان: رو بشویی.

ملّا فیروز گفت که ملّا کاتبی دو یست سال پیش از این به مولوی توارد داده
گو به دریا افتد از عکس جمال او فروغ

خار^۱ ماهی آورد در قعر دریا پار گل

همین که این بیت از زبان ملّا فیروز برآمد، هرزه گویی آغاز نهاد و گفت که
یاران اگر ستم ظریفی نکنند در برابر این بیت شعری بخوانند که در نعت گفته‌ام:
ذات تو بود صحیفه کون که کرد از روی ادب، مهر، خدا بر پشت
ملّا فیروز گفت: یاران، انصاف فرمایند، هرگاه ملّا هاتقی صد و پنجاه سال
پیشتر، این گوهر آبدار که از خزانه گفتار مولوی درآمده، دزدی کرده بوده باشد،
گناه مولوی چیست؟

نبوت را تویی آن نامه در مشت که از تعظیم دارد^۲ مهر بر پشت
یاران بی اختیار به قهقهه درآمدند. از آنجا که بدخوبی و درشت گویی سرشت
او بود، بر سر دشنام آمده هر چند وی ناسزا می گفت، یاران عذرهای خواسته،
استدعای شعر تازه از او می کردند که این بیت بر خواند:
زلف او را رشته جان گفتم و گشتم خجل

زانکه این معنی چو زلفش پیش پا افتاده است
ملّا فیروز گفت: از فرط مهمان آزاری اندیشه می کنم و الا عزیزی شعر گفته:
کس نیابد مصرع پیچیده زلف کجبت

لیک این مضمون ترا در پیش پا افتاده است
الفصله چند بیت دیگر خواند که ملّا فیروز در برابر هر بیت، بیت استادی^۳
رسانید. ناچار مهر خموشی بر لب زده بنشست، هر چند اعزه درخواست اشعار
تازه از او می کردند، غیر از سکوت جوابی نداد، تا مجلس آخر شد و صحبت

۱. حسی خار ماهی را آورد در قعر دریا پاره گل.

۲. همان تعظیم است آمد.

۳. اصل: اوستاد رساند؛ حسی: استاد رسانید.

منقضي گشت. بعد از این تادم زیست در محلی که ملا فیروز می بود، شعر خود نمی خواند.

روزی در کشمیر ملا شیدا به خانه ملا فیروز آمده سر حرف واکرد که از اشعار من هیچ بیتی پسند خاطر عالی افتاد؟

ملا فیروز گفت: این یک شعر:

ای به روی تو گرو^۱ آینه را چشم نیاز

شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز

ملا شیدا دست دعا دراز کرده گفت:

عمرت دراز باد که این هم غنیمت است

وله:

گاهی دلم به طره و گاهی به کاکل است

دیوانه هر کجا که شب آمد سرای اوست



ز اهل مدرسه اسرار معرفت مطلب که نکته دان نشود کرم گر کتاب خورد

حرف الصاد

۱۳۹ - صاحب [۱۳۶/ص ۵۰]

مسیحای کاشی، متخلص به صاحب^{*}، از تلامذه آقا حسین خوانساری است:

پیوند الفت تو چو تاب نظاره است^۲

تا چشم می زنی بهم^۳ این رشته پاره است



۲. والله نظاره است.

۱. حیثی: کرد.

۳. همان، بهمین رشته.

بسکه خوش زلف و کاکل افتاده است تاب در جان سنبل افتاده است
یار سرگرم عشق همچو خودی^۱ است برق در خرمن گل افتاده است

۱۴۰- صائب [۱۳۳/ص ۴۷]

فرمانروای سلطنت معانی، و سواد اشعارش سرمد اصفهانی، مرزا محمد علی صائب^{*}، تبریزی، در زمان خود مقتدای فن بوده است و همچو او شاعر عالی رتبه‌ای برنخاسته. کلیاتش زیاد از لک (صد هزار) بیت باشد. با ظفر خان احسن، صباحی چند در کابل و خطه جنت نظیر کشمیر بسر نمود. آخرها در رکاب ظفر انتساب به ملک دکن با ظفر خان بسرکرد. در این اثنا والدش از وطن قدم رنجه کرده به مستقرالخلافة آمد. مرزا به دریافت خبر تشریف آوری والد، قصیده‌ای مشعر رخصت خود به خان موصوف گذراند، شعری چند از آن ریخته خامه معنی نگار است. قصیده:

هفتاد ساله والد پیری است بنده را کز تربیت بود به منش حق بی شمار
آورده است جذبه گستاخ شوق من از اصفهان به اکره و لاهورش اشکیار
زان پیشتر کز اکره به معموره دکن آید عنان گسته تر از سیل بی قرار^۲
این راه دور را ز سرشوق طی کند با قامت خمیده و با پیکر نزار
دارم^۳ امید رخصتی از آستان تو ای آستان کعبه امید روزگار
خان موصوف از دریافت خبر رخصت او از خویش رفت و به ناچار به وداعش رخصت جان شیرین انگاشت و به خدمت گزاریش^۴ پرداخت.

مشهور است که شاه عباس برای امتحانش اکثر مصرعی^۵ مهمل جهت ترتیب مصرع ثانی به خدمت مرزا می فرستاد و از آن جمله این مصرع یادگار

۱. اصل خود، والد خودی

۲. صائب (ن): اشکیار

۳. اصل داریم، صائب (ن): دارم

۴. اصل گذاریش

۵. همان: مصرع

است که مصرع ثانی آن از مرزا است و شعری درست شده:

"از گوش کنم گریه و از چشم کنم آه"

از مرزا: "نادیده ز بس دیده و نشنیده شنیدم"

مصرع: "عجب سرا گججه‌ای دارم شرابم می‌توان گفتن"

از مرزا: "دل‌م می‌سوزد ای ساقی کبابم می‌توان گفتن"

شاعری امتحاناً (این) مصرع پیش مرزا گفت، تا مصرع دیگر مرزا بگوید.

مصرع خود این است:

"شمع گر خاموش باشد آتش از مینا گرفت"

و از مرزا: "امشب ای ساقی چنان گرم است محفل، می‌توان" در عهد

شاهجهان پادشاه به هند آمده از پیشگاه پادشاه جم جاه به منصب شایسته‌ای و

خطاب مستعد خانی عز امتیاز یافته، با ظفر خان موصوف مالک این مطلع:

زهد خشکم چنگ و نی را در خروش آورده است

توبه من خون مینا را به جوش آورده است

و خواجه ابوالحسن تربتی صاحب این مطلع:

یاده عمر خضر می‌بخشد گل پیمانه را سرد مینا سبز دارد گلشن میخانه را

صحبته داشته و آنها همگی همت به قدردانی مرزا برگماشته و دقیقه‌ای

فرو نگذاشتند. چنانچه از (این) اشعار او این معنی مستفاد است:

کلاه گوشه به خورشید و ماه می‌شکنم به این غرور که مدحت گر ظفر خاتم

بلند بحث نهالا، بهار تربیت^۱ که از نسیم هواداریت گلستانم

حقوق تربیت را که در ترقی باد زبان کجاست که از^۲ حصر آن سخن رانم

ز روی گرم تو جوشید خون^۳ معنی من کشید جذب تو این لعل از رگ کانم

۱. اصل: «سره ندارد». ۲. اصل: تربیت، حسنی: تربیتها، آژا: تربیتها.

۳. حسینی و صاحب (ن): از حضرت سخن آژا: هر حضرت سخن

۴. اصل: چونکه حسینی و آژا: خون.

ز دقت تو به معنی، چنان شدم باریک که می توان به دل مور کرد پنهانم
 چو^۱ زلف سنبلی ایبات من پریشان بود^۲ نداشت طره شیراز روی دیوانم
 تو غنچه ساختی اوراق باد برده من وگرنه خار نمی ماند از گلستانم
 و هنگامی که خان موصوف را صوبه داری کابل و کشمیر مفوض شد، مرزا
 صائب را نیز همراه خود می داشت. روزی در محفل خان موصوف اشعار خود
 می خواند که ناگاه کشمیری که به «علت مشایخ»^۳ اشتها داشت، وارد گردید و
 گفت که شعرای زمان ما را^۴ (غیر از) تغییر و تبدیل حروف کاری دیگر نموده
 است که پیشینیان همه مضمونهای رنگین بسته اند. مرزا بدیده بر وی خواند:

اهل دانش جمله مضمونهای رنگین بسته اند

هست مضمون بسته بند تذبذب^۵ شما

ظفر خان بسیار خندید و به مرزا صله گرانمایه بخشید.

روزی در مجلس خان موصوف مرزا صائب و ابوطالب کلیم از اشعار خود
 می خواندند که خان معزی^۶ الیه فرمود که ببینی در صفت لبی که زخم دندان
 داشته باشد طرح باید کرد. اول کلیم این مطلع بدیده بر خواند:

زخم دندان خوب تر کرد آن لب پر خنده را

قیمت آری بیش^۷ می باشد عقیق کنده را

اهل مجلس تحسین و آفرین کردند. باز مرزا صائب گوهر این مضمون (را)
 بدین گونه سفت:

باشد به لبش نشان دندان نقشی که به مدعا نشسته

۱. اصل و آواز: چو زلف سنبلی حسینی: چو سنبلی.

۲. اصل و آواز: بود: حسینی: بودند. ۳. اصل: مشایخه: حسینی: مشایخته.

۴. اصل: را در تغیر و تبدیل حروف: حسینی: را غیر تبدیل و تغیر حروف.

۵. حسینی: تذبذب. ۶. اصل: معزی: حسینی: موسی.

۷. حسینی: بیش می باشد، صائب (م): بیشتر گردد.

مجلسیان تحسین بلیغ کردند و کلیم تاب نیاورده گفت:

پیش این^۱ جوهریانی که در این بازارند قیمت^۲ شیشه فزونتر بود از گوهر ما
مرزا صائب بر خود پیچیده این شعر گفت:
تیره^۳ روزی بین که می خواهد کلیم بی زبان

پیش شمع طور اظهار زبان دانی کند

کلیم دست به خنجر گذاشت و مرزا صائب هم مستعد جنگ گردید. خان
موصوف گفت، این عرصه اشعار است نه میدان کارزار، و باهم صلح داد.
مشهور است که در ایام طفلی، مرزا به اتفاق پدر خود که از اعظم تجار
صفاهان بوده، به دکان^۴ یکی از اهل الله که به امر صحافی اشتغال داشته، وارد شد.
آن ولی کامل کاغذ ریزه‌هایی که در دکان^۵ ریخته بود، در کاسه شیرش
مخلوط کرده به مرزا گفت، بخور، مرزا به^۶ اشارت (پدر) ثلث از آن بخورد. شیخ
کامل به والد مرزا گفت: اگر تمام بخوردی، کلامش تمام عالم را گرفتی، اکنون
به ثلث عالم خواهد رسید.

بعد مرگ صائب پسرش به خواب دید که با چهره درخشان است، حالش
پرسید. گفت که بعد مرگ من فرشتگان عذاب مرا تنگ گرفتند^۷، غیر از
سیدالکونین (ص) پناهی ندیده التجا کردم، دیدم که جناب می فرمایند که در
تمامی عمر کارخبری کرده‌ای؟ گفتم: یاد ندارم، فرمودند که در تعریف من شعری

۱ اصل و حسی: از این جوهریانی صائب (م): این جوهریانی

۲ اصل: قیمت شیشه برابر کنند از جوهر ما! حسی: قیمت رشته مروی بر بود از گوهر ما،
صائب (م): قیمت رشته فزونتر بود از گوهر ما

۳ اصل: تیره روز است اینکه می خواهد کلیم بی زبان! حسی: تیره روزی بین که می خواهد
کلیم بی زبان! صائب (م): شوخ چشمی بین که می خواهد کلیم بی زبان.

۴ اصل: دکان! حسی: دکان. ۵ همان.

۶ اصل: با اشارت ثلث بخور! حسی: به اشارت والد ثلث بخورد.

۷ اصل: گرفته

گفته‌ای؟ گفتم: در مرثیه جناب سیدالشهدا، علیه التحیه و الثنا چیزی گفته‌ام.
مطلعی از آن یادم آمد، خواندم و هو^۱ هذا. مطلع:

ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک

گیسوی شب گشاده، گریبان صبح چاک

بعد از استماعش فرمودند که مکرر بخوان، و به جناب سیدالشهدا ارشاد فرمودند که برای مدّاح خویش دعای مغفرت بخوانید^۲ و من آمین می‌گویم.
جناب مستطاب دست به دعا برداشتند، همان دم ملائکه رحمت رسیدند و درهای خلد بگشادند و من کلامه:

شب که صحبت به حدیث سرزلف تو گذشت

هر که برخاست زجا، سلسله برپا برخاست

هیچ مستی زپی رقص نخیزد از جای^۳

به نشاطی که دلم از سر دنیا برخاست

✽

سبک به چشم تو از شیوه وفا شده‌ام سزای من که به^۴ بیگانه آشنا شده‌ام

✽

تا رخ از باده گلرنگ برافروخته‌ای جگر لاله عذاران چمن سوخته‌ای

من کجا، هجر کجا، ای فلک بی‌انصاف^۵ به همین داغ بسوزی که مرا سوخته‌ای

✽

اگر شبها خبریابی ز درد انتظار من ز خواب ناز رو ناشسته آبی کنار من

✽

۱. اصل: و می. ۲. همان: بخوانید.

۳. اصل و حسی: جا صاف (خ): جای. ۴. حسی: ز بیگانه.

۵. اصل و حسی: ناانصاف؛ صائب (خ): بی‌انصاف.

اگر بی پرده خود را دیده باشی گل از فردوس اینجا چیده^۱ باشی
لباس شرم صد چاک است، ترسم^۲ که در خلوت به^۳ خود چسبیده باشی
بعد از مراجعت هندوستان در ایران ترقی تمام به احوالش بهم رسیده و در
زمان شاه عباس ثانی ملک الشعرا گشته و روز جلوس شاه سلیمان که حسب
فرمان^۴ قضا جریان به خواندن قصاید مأمور شد. این مطلع بر خواند:
احاطه کرد خط آن آفتاب تابان را گرفت خیل پری در میان سلیمان را
چون پادشاه در عین شباب و کمال و جاهت و حسن بود از استماع این شعر
متغیر شده و اصلاً مادام الحیات تکلم با مرزا نکرد و شعری از او نشنید.

۱۴۱- صبوحي [۲۸۷/ص ۱۰۰]

صبوحي* تخلّص از خلقت اجته* است که با ساده عذاری تعشق داشته. از
کیفیت مذاق شاعری خود با شخصی که هم جلیس او بود، نشان داده:
تا به دل تیر نگاهش ای صبوحي خورده‌ایم
تکمه ما در گریبان از لب سوزان بود

۱۴۲- صفیری [۱۳۵/ص ۵۰]

صفیری* جونپوری، تقی اوحدی نوشته که به عدم رجولیت کدخدا شده، از
طعن مردم خود را و زن خود را به کاردکشت، و له:
به یاد لعل تو چون غنچه غرق خونایم^۵ اگر ز چشمه حیوان خضر دهد آیم
ز عشق زادم و عشقم بکشت زار، در یغ خیر نداد به رستم کسی که سهرابم

۱. همان: است ز بیم

۲. اصل: القرمات

۳. حسنی: دیده

۴. همان: بدو چسبیده

۵. اصل: خون نایم، واله: خونایم

۱۴۳- صیدی [۱۳۲/ص ۵۰]

میر صیدی* طهرانی، در ملازمت جهان آرا بیگم صبیبة شاهجهان پادشاه بسیر می‌برد و اکثر مورد عنایات می‌گردید.

روزی سواری شاهزاده^۱ (خانم) به باغ می‌رفت. میر مذکور از بالای بام خود را نزدیک به فیل سواری بیگم رسانیده این مطلع به آواز بلند بر خواند:

برقع به رخ افکنده برد^۲ ناز به باغش تا نکست گل پیخته آید به دماغش^۳

بیگم بشنید و هزار اشرفی همان دم صله فرستاد و فرمود که چون مرتکب سوء ادب شد و از گستاخی نزدیک سواری آمد، لهذا همین قدر به صله آن دادم، و اگر به وساطت می‌فرستاد، لک روپیه می‌بخشیدم.

حرف الضاد

۱۴۴- ضمیری [۱۳۷/ص ۵۰]

ضمیری* اصفهانی، رمل خوب می‌دانست. شاه عباس صفوی وی را ضمیری تخلص فرموده، بسیار خوشگو بوده است:

ای خوش آن منتظر وعده دبدار که تو به سرش آبی و از شوق ترا نشناسد

حرف الطاء

۱۴۵- طالب [۱۴۳/ص ۵۱]

طالب* آملی، از مستعدان روزگار بوده. خطوط هم خوب می‌نوشت. به خدمت جهانگیر پادشاه رسوخ داشت، در آخر خطبی به دماغش راه یافت و فتوری در افکارش بهم رسید. این مطلع او مشهورتر از آفتاب است:

۱. اصل: شاهزادی

۲. والله: برد شرم به باغت؛ عامره و صیدی (خ): برد ناز به باغش

۳. والله: به دماغش؛ عامره و صیدی (خ): به دماغش

به تن بویا کند گل‌های تصویر نهالی را
 به^۱ پا بیدار سازد خفتگان نقش قالی را
 کسی کیفیت چشم ترا چون من نمی‌داند
 فرنگی قدر می‌داند شراب پرتگالی را



ز غارت چمن بر بهار مبتهاست که گل به دست تو از شاخ ناز تو ماند
 شعری در نعت گفته که نظیری ندارد:
 آن سبز ملیحی که زیستان عرب خاست
 هر سبزه به تعظیم او از حسن ادب خاست

۱۴۶- طاهری [۱۴۱/ص ۵۱]

طاهری* بخارایی، خوشگو است و له:

تا آرزوی آن لب می‌گون کند کسی بسیار غنچه وار جگر خون کند کسی

۱۴۷- طاهری [۱۳۹/ص ۵۰]

طاهری*، شاعری معنی‌باب بوده و گاهی اشعار جلایا خواهرزاده خود را به نام
 خود می‌خواند و از این جهت مطعون می‌زیست و به یکی از ملازمان شاه عباس
 تعشقی داشت، روزی او را به حجره برد، شاه آگاه شد و فرمان داد تا لب و دندان
 او و دیگر اعضایش بسوختند. در این حال این مطلع گفته:

آنکه دایم هوس سوختن ما می‌کرد

کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد

و له:

خون شد دلم ز غصه که آن غنچه امید
با دیگران شکفته و با من^۱ گرفته است

۱۴۸- طغرا [۱۴۰/ص ۵۱]

فرمانروای ملک معانی دلگشا، ملّا طغرا^{*}، در زمان شاهجهان به هند آمده و در
خطه جنت نظیر کشمیر پا به دامن کشیده و در اینجا رحلت ورزیده:
یوسف از خجالت بهتان زلیخا داغ است^۲
ورنه خودداری او نیز کم از دندان تیست



ز جعد پر شکنت دل به صد فغان افتد چو کودکی که ز بالای نودیان افتد
تو آن گلی که شب از دیدن چراغ رخت تذر و باغچه طور ز آشیان افتد



میانش بیشم و چیزی به دستم در نمی آید
چو آن عکسی که افتد در دل آینه از مویی

۱۴۹- طوسی [۱۴۲/ص ۵۱]

طوسی^{*} خراسانی:

مردم آزاری مفرمانرگی عیار^۳ را کار فرمودن شاید مردم بیمار را



آنکه بر روی چو مه زلف دوتا می آرد
عاقبت بر سر این شهر بلا می آرد

۱. حسی-عاقبت

۲. شایع: ما

۳. اصل و حسی: عیارا طوسی (خ): خونخوار

۱۵۰- طهماسب [۱۳۸/ص ۵۰]

صاحب اشعار دلچسب، شاه طهماسب^{*}، لفظ «دوازده امام»^{*} تاریخ رحلت اوست:

زلف سربرده به گوش تو سخن می‌گوید

مو^۱ به مو حال پریشانی من می‌گوید

حرف الظاء

۱۵۱- ظهوری [۱۲۲/ص ۵۲]

ظهوری^{*} ترشیزی، داماد ملا قمی و معاصر فیضی بوده، و عادل شاه پادشاه صاحب دکن (او را) به صلوات گرامی به نواخته. نثرش از نظم بلند(تر) و نظمش از نثر بهتر بوده و زبان دانی مثل او خلق نشده:

گرچه ما را نرسد پرسیدن چیست^۲ آخر سبب رنجیدن

نیست در کیش مروت جایز لذت^۳ خنده ز لب دزدیدن



اگر احوال ما پرسیده باشی ز زخم خود خجل گردیده باشی

ظهوری نامه‌ای^۴ دادی به قاصد چه حسرتها^۵ در آن پیچیده باشی



هر که بروی ز غم عشق تو بیداد رود چون ببیند رخ خوب تو هم از یاد رود



به ظاهر از سخنان گرچه بوی خون آید نگاه‌های نهانی مروت آلود است



۱. حسینی: سر به مو حال پریشان. ۲. ظهوری (ج): چیست دیگر سبب

۳. همان: رعیت خندان. ۴. اصل: نامه داری

۵. ظهوری (ج): حیرتها

عشق آورده پی به خانه ما سر^۱ ما خاک آستانه ما
 بلبلان بهار رخساریم شکن طره آشیانه ما
 نرگست خواب ناز می فهمید می شنیدی اگر فسانه ما
 عشق آن خانمان خرابی هست^۲ که ترا آورد به خانه ما



ترا خورشید گفتن آنچنان است
 که کس خورشید را گوید که ماهست



به دل سخت جان خود نازم نازکی های خوی او دارد



ظهوری در غریبی مرد و شاد است
 که مرگش خاطری^۳ غمگین ندارد



ظهوری این همه دیوانگی کرد نگفتی هیچ گاه دیوانه من



مرگ چو منی اگرچه سهل است
 گنجایش لب گزیدنی داشت



زرشک غیر ظهوری به مرگ نزدیکی
 بمیر زود که قربان غیرت تو شوم

۱. ظهوری (ج): سر ما وقف آستانه ما؛ ظهوری (خ): ما همه وقف آستانه ما.

۲. ظهوری (خ): نیست؛ ظهوری (ج): هست.

۳. اصل: خاطری.

حرف العین

۱۵۲- عارف [۱۵۶/ص ۵۷]

شیخ عارف^{*}، نام وی بایزید است و اصلش^۱ (از توران است). در عهد عبیدالله^۲ خان در بخارا متوطن شده و حسب گفته عبیدالله^۳ خان جمع اشعار و دیوان خود کرده. نهصد و سی و هشت تاریخ تدوین دیوانش بود؛
به لاله چون نگرد دیده‌ای که پر خون است
ز گل چگونه گشاید دلی که محزون^۴ است

۱۵۳- عارف [۱۶۲/ص ۵۹]

عارف لاهوری^{*}:

ز تاب جلوه سرور^۵ روانش مگر افتاد بر^۶ موی میانش

۱۵۴- عالمگیر [۱۴۵/ص ۵۳]

اورنگ‌زیب کشور قنون، فضایل مآب، علامه‌الدهر، نکته‌دان، سرآمد سلاطین^۷ اولی‌العزم، عالمگیر^{*} بن شاهجهان، تاریخ تولدش «آفتاب عالم‌تاب» است. چون در عمر چهل سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمود «میمی» بیفزود و گفت: «آفتاب عالم‌تابم».

شخصی از منصب‌داران عرضی کرد که تمام موضع کلوزه در جاگیر من تنخواه شود، پادشاه این بیت دستخط کرد:

۱. اصل اصلش بی‌تور در عهد: والله: اصلش تورانی است؛ روش: اصلش از توران است.

۲. اصل عبدالله: والله و عیبه: عبیدالله. ۳. عمان.

۴. والله: محروم.

۵. اصل: سروی روانش: کلمات و روش: سر و روانش.

۶. کلمات: در ۷. اصل: سلطان: حبیبی: سلاطین.

کافی که بر کلووه است آن کاف را کنند

باقی هر آنچه^۱ مانده (است) آن شیخ را دهند

چون فرد به دفتر رسیده، متصدیان استهزا کردند (که) چون کاف را از کلووه دور کنند نام عضو تناسل باقی ماند، شیخ خفیف گردید. آخر متصدیی گفت که غرض پادشاه این است که بست هزار درم از آن موضع کم کرده باقی به جاگیر شیخ دهند. همچنان کردند تا تسلی شیخ شد. القصه این رباعی از کلام عالمگیر است:

دیروز پی گلاب می‌گودیدم پزمرده (گلی^۲) بر سو آتش دیدم
گفتم که چه کرده‌ای که می‌سوزندت؟ گفتا که در این باغ دمی خندیدم

۱۵۵ - عالی (۱۲۸/ص ۵۲)

دیباجة دفتر خوش خیالی، نعمت خان عالی^۳، به منصب بگاهلی^۴ عالمگیر شاه سرفراز بوده و در زمان بهادر شاه به خطاب دانشمند خان مخاطب شده. بر فضل و بلاغت و شوخی طبیعت او تصانیفش دلیل است. امرای آن زمان از جودت طبعش بسیار لحاظ او می‌کردند، و خان سخندان به اندک کم التفاتی، در هجو صغیر و کبیر چه‌ها که نمی‌کوشید. در وقایع حیدرآباد، به هجو ملیح اورنگ‌زیب و خان فیروز جنگ را ستود تا به دیگوان چه رسد. آخر پادشاه از شوخی طبعش از لشکر خود بدر کرد. بعد فتح چار محل از نگاه خلافت برلیغ معلی نزول اجلال فرمود که تاریخ (این) فتح خداداد، شعرای پایتخت از نظر اقدس بگذرانند. به صدور حکم جهان مطاع هر یکی نقد قابلیت بر محک امتحان زده، مطبوع نگردید، نعمت خان هم بذریعة قطعه تاریخ حصول قدمبوس سراق اقبال نمود و به غفو تفصیر قرب منزلت یافت.

۱. اصل و حسی: آنچه ماند آن شیخ ۲. اصل «گلی» ندارد؛ حسی: پزمرده گلی

۳. والله نکاولی! اصل و حسی: بگاه لی.

تاریخ

زهی الباطل است و جاء الحق معنی فتح شاه عالمگیر
 سال تاریخ از خرد جستم قطعه‌ای گفت عقل خوش تقریر
 بوالحسن داشت جا به چار محل بدرش^۱ کرد زین مکان تقدیر
 چون برون رفت او بجاش نشست شاه اورنگ‌زیب عالمگیر
 الحق نعمت^۲ خوب یافته و مورد الطاف خسروانه گردید. روزی در سرکار
 زیب النساء بیگم جیغه مرصع خود به فروختن داد. مدتی بگذشت که وجه^۳
 قیمت جیغه نیافت. رباعی گفته به خدمت بیگم فرستاد، بیگم پنج هزار روپیه با
 همان جیغه انعام فرمود. رباعی:

ای بندگیست سعادت اختر من

در خدمت تو عیان شده جوهر من

گر جیغه خریدنی است، پس کوزر من؟

ور نیست خریدنی، بزَن بر سر من

وله:

کسی دیوانه باشد کز سر کویت^۴ رود جایی

دل اینجا، دوست^۵ اینجا، مدعا اینجا، امید اینجا



مکیدن، لب‌گزیدن، بوسه چیدن، غنچه گردیدن

کلام الله یاقوت لبش تفسیرها دارد



۱. والله: کرد بیرونش از مکان تقدیر. ۲. اصل: نعمت.

۳. اصل: نعمت.

۴. والله: سر کویت؛ عالی (خ) و عالی (ج): سر کویش

۵. عالی (خ)، عالی (ج) و والله: دولت.

بی تو هر گه که تماشای گلستان کردم^۱
هم چو گل دامن خود پر ز گریبان کردم^۲



رشک^۳ گلشن به زمینی که نگاهش ریزد
نقش پا برگ^۴ گل تازه به راهش ریزد

۱۵۶ - عبدالباقی [۰۰۰/بیاض]

عبدالباقی^{*}، برادرزاده عبدالحمی کا کوروی:
نکته روح فزایم به مشامی نرسد منم آن گل که سرگور غریبان ماند

۱۵۷ - عبدالجلیل [۰۰۰/بیاض]

عبدالجلیل^{*} بلگرامی:
یک دل و در پی قتل اند پرزادی چند
وای بر صید که یک باشد و صیادی چند

۱۵۸ - عبدالله [۱۵۵/ص ۵۸]

عبدالله^{*} فرنجودی، از معنی آفرینان عالم سخنوری است. معشوقه‌ای داشت که
نام وی مستی بوده و از برای او گفته:
چه پرستی از من و مستی و می پرستی من
که رفت در سرمستی متاع^۵ هستی من

۱. والله: کردیم. ۲. همان.

۳. والله، عائی (خ) و عالی (ج): رنگ گلشن به زمین طرز نگاهش ریزد.

۴. عالی (ج) و عالی (ج): برگ. والله: طرح.

۵. اصل: تمام، والله: متاع.

۱۵۹- عبیدالله [۱۵۲/ص ۵۷]

عبیدالله^۱ خان^{*}، پادشاه توران بوده و پسر محمود سلطان:

در تکلم از دهان چون شنجه خندان می شود

ور تبسم می کند، عالم گلستان می شود



اگر قدم نهد آن سر و ناز بر سر من

سر من و قدم سر و ناز پرور^۲ من



دست به زیر روی خود مانده شبی به خواب شد

عارضش از نشان آن پنجه آفتاب شد

۱۶۰- عرفی [۱۴۷/ص ۵۳]

مولانا عرفی^{*} شیرازی، در عهد اکبر پادشاه به هند دل پستد آمد و به قرب پادشاه رسید.

(روزی) مولانا و شیخین (ابوالفضل و فیضی) به خدمت پادشاه حاضر آمدند که فیضی از مولانا پرسید که در مذهب شما خوک حلال است؟ مولانا طرح داد (جواب نداد)، باز شیخ ابوالفضل پرسید که در مذهب شما زاغ حلال است؟ باز مولانا به جواب نپرداخت. پادشاه گفت: اینها چه می پرسند؟ جوابش نمی دهی. عرض کرد: جهان پناه، جواب بدی می است که هر دو گه^۳ می خورند. کلیاتش پانزده هزار بیت است و ملاً فیروز می گوید که عرفی صاحب یک^۴ لک بیت است:

۱. اصل: عبیدالله، والله و دیگران: عبیدالله. ۲. اصل: در هر دو مصراع: بر سر من.

۳. همان: گهه. ۴. حبیبی: سه.

به ضبط^۱ گریه مشغولم، اگر کاوی^۲ درونم را
زدل تا پرده چشمم دو شاخ ارغوان بینی



سنبل کو لاله را در بر کشد گیسوی تست
لاله ای^۳ کو در کنار سنبل آید روی تست
مشهدی کائجا مسیح آید^۴ به امید هلاک
در^۵ کمال، بیکسی شرمنده میرد، کوی تست



چشم نه بهر خویش دم نزع بر شود
ترسم که من بعیرم و غم در بدر شود



آنچنان مست جمالست که شب تا به سحر
می کشد جام وز کیفیت می آگه نیست



گفتی که دلت شکسته کیست؟ در زیر لبم جواب بشکست
در حالت نزع این رباعی بر زیانش بود:
عرفی دم نزع است و همان مستی تو آخر به چه مایه بار^۶ بریستی تو
فرداست که یار^۷ نقد فردوس به کف جویای متاع^۸ است و تهی دستی تو

۱. عرفی (ق): حفظ؛ حبشی: ضبط. ۲. حبشی: کاوی؛ عرفی (ق): بینی.

۳. اصل و حبشی: لاله. ۴. حبشی: آمد.

۵. عرفی (د): در گمان تا کسی شرمنده گرد کوی تست.

۶. اصل: بار پستی؛ عرفی (د): بار بر پستی.

۷. عرفی (د): دوست.

۸. اصل: متاع است و همان تهی دست؛ عرفی (د): متاع است و تهی دستی.

۱۶۱- عزّت [۱۹۳/ص ۵۹]

شیخ عبدالعزیز، عزّت^{*}، از استادان عالمگیر شاه بود. در فضل و کمال
عَدیم المِثال، گاهی به نظم شعر توجه می‌کرد:

صدایی بونمی‌خیزد دم بسمل ز نخچیرش
مگر زد آن شکار افکن به سنگ سرمه شمشیرش

۱۶۲- عزّتی [۱۵۷/ص ۵۸]

مرزا جانی، عزّتی^{*}، قزوینی است. در عهد شاه عباس ماضی بوده:

پَریشان ساز زلف مشکبوی و جلوهای^۱ سرکن
دو عالم را خلاص از انتظار روز محشر کن



داغم ز اختلاط پَریشان زلف او کآخر شکست قدر خود و با صبا نشست

۱۶۳- عزیز [۱۵۶/ص ۵۸]

میر عزیز^{*} در عهد طهماسب ماضی بوده:

باز از تازه گلی سینه فگار است مرا خار خار عجبی در دل زار است مرا



بزم ترتیب دهی باده چو بنیاد کنی چشم دارم که ز محرومی من یاد کنی

۱۶۴- عزیز [۰۰۰/بیاض]

انتظام علی، سنبهلی، عزیز^{*} تخلص:

سنگ بر فرقی که تسلیم در یاری نشد

تیشه برپایی که نقش کوی دلداری نشد

۱۶۵- عزیزی [۲۸۹/ص ۱۰۰]

عزیزی* تخلص، سعیدالدین نام، از عظیم آباد است. طبعش عالی و فکرش با مزه بود. مشق تازه دارد، با این همه خوشگو و تازه گو است. با فقیر سر رشته اتحادش مستحکم است. به اقامت لکهنو از ملاقات یکدیگر خوش گذشت. حسب فرمایش فقیر، سرایای محبوب دلتواز که دمساز من بود، گفته، و داد سخنوری داده، از سرای:

صفیر شوق دمساز جگر گشت	چو نی از استخوانم ناله سرگشت
روم در وصف محبوبی در اینجا	که شد در سینه درد عشق پیدا
چو زلفش دود آه اخگر دل	سواد شام هجران را مقابل
چو عمر خضر زلف او دراز است	رخش محمود و زلف او ایاز است
کمند گردن حوران جنت	سوادش آیه قرآن رحمت
جیش صبح عشرت را سپیده	دو چشم مست در خواب آرمیده
دو ابرو شهپر عنقای خوبی	دو خنجر در قواب آینوسی
دو چشم مست او آهوی نخچیر	دو ابرویش مثال تاخن شیر
دهانش آبتی از مصحف رو	لبش چون مد شنجرقست دلجو
دهانش تنگ چون دلهای مشتاق	لبش خندان چو صبح وصل عشاق
رخش چون چشمه خورشید روشن	چو ماهی ساعد او عکس افکن
صفا ریز است از مه تا به ماهی	بیاض گردن او چون صراحی
صفای سینهاش خجلت ده حور	شکم شفاف او نور علی نور
دو پستان سرنگون جامی ^۱ زبلور	سوادش خال روی شاهد حور
قرنگی زادگالتد ناج بر سر	کله بر فرقشان از مشک اذفر
بهار آن غنچه را تا در چمن ریخت	صبا در دامنش ^۲ برگ سمن ریخت

ز نافش غنچهٔ نسرين هويدا
نگین نخائم دست سليمان
نه نافش دیده چشم پرزاد
کمر نازکتر از تار رگ گل
ردای ماه بر فرخش گران است
ز گل نازکتر تو
نظر انداخت تا بر ساق بانو
زانگشت حنایی ناخن پا
سر و پا گم کند آینه‌سان دل
جلای آینه از خاک پایش
ز رفتارش خجل کبک خرامان
نگاه ناز را از ضعف سر^۱ گم
به مریم می‌رسد نسبت لبش را
محیط خون عاشق خندهٔ او
عزیزی دست و پا گم کرد اینجا
در این ره دست بر سر می‌گذارد
چو خورشیدم ز گردون دل گرفته
دل پژمرده چون برگ^۲ خزانی
سر پوشور مثل کاسهٔ گل
الم چون سایه‌ای بر جا همین است
دلم چون ریگ جانم همچو مامی
سخن را گرم تر هنگامه از من

ز بحر حسن چون گرداب پیدا
بعینه نور چشم حور و غلمان
جنون از سایه‌اش گروید ایجاد
قدش موزون چو آه سود بلبل
کمر نازکتر از تار کتان است
گل نشکفته باغ جوانی
پری درپیش او ته کرد زانو
هلالی درپیش گردید پیدا
کف پایش اگر گردد مقابل
به فرخش دیده معنوب حناپش
ز نقش پا زمین را گل به دامان
لب لعین نمک پاش تبسم
که می‌زاید از او اعجاز عیسی
تموج اندر آن از نیش ابرو
عصای ضعف گیرد دست او را
که راه عشق اوج چرخ دارد
چو مه در سینه کاهیدن نهفته
فغان گرم چون آتش بجانی
دل شوریده تالان همچو بلبل
دلم در حلقهٔ غم چون نگین است
ز عشق آمد جهازم را تباهی
ز داغ سینه‌ام صد گل به خرمن

و لیکن اختر بد در تباهی^۱ سوز گرید به من^۲ گرمهر و ماهی
در این شبون کجا فکر سخن بود که تار جان من تار کفن بود
شفیقی هست سرگرم محبت جگر تفتیده وادی الفت
لقب احمد حسین اما جو مجنون به لیلایی دلش گردید مفتون
مرا شد باعث این نظم دل سوز که گفتم من سراپای غم اندوز

۱۶۶- عصمت [۱۵۰/ص ۵۶]

خواجه عصمت^{*} بخارایی، از اولاد جعفر طیار بود و مداح سلطان خلیل. بسیار به صفای وقت بسر برده. در مدح اسپ عنایتی ممدوح خود گفته و آن این است، قصیده:

دیدم به گورد مستند عوّث فراشته چتر^۳ سعادت می که کم از آسمان نبود
بنشسته بر حکومت دیوان آصفی کاندر بسیط خاک چو او نکته دان نبود
دانای عهد میر میازک که هرگزش در لطف طبع حاجت هیچ امتحان نبود
کردم ادا به مدح و ثنائش^۴ قصیده‌ای کآن نوع در به مخزن آخر زمان نبود
اسپی کرم نمود که از جنس وحش و طیر چون او ضعیف جانوری در جهان نبود
اسپی که چون کمان شکسته وجود او سر تا قدم بغیر پی و استخوان نبود
بگشادمش دهان که به دندان نظر کنم چیزی جز آب حشرش اندر دهان نبود
گفتم در^۵ این جهان نو به دور که آمدی؟ گفت آن زمان که ز آدم و عالم^۶ نشان نبود
ناگاه از وزیدن بادی کمر شکست بی چاره را تحمل بار گران نبود
الفصّه چون به راه عدم رفت، عقل گفت:

۲ همان به ما گرمهر و ماهی است

۳ همان چتر سعادت می

۴ اصل: حوا و الله عالم

۱ اصل: تباهی است.

۳ همان چتر سعادت می

۵ اصل: به و الله در.

۱۶۷ - عطا [۱۵۸/ص ۵۸]

قاضی عطاءالله* رازی، بسیار خوش صحبت و عیاش بوده. در هنگامی که فیما بین شاه طهماسب و خوندکار روم صلح واقع شد، ماده صلح «الصلح خیر» یافته و در این بیت موزون کرده:

معنی^۱ اقبال در این کهنه دیر غلغله اذداخت که الصلح خیر

این بیت (هم) از اوست:

ز کارهای جهان عاشقی خوش است مرا

وگرنه کار در این کارخانه بسیار است

۱۶۸ - عطایی [۱۵۹/ص ۵۸]

عبدالکریم جوئیوری، از شیخ زادگان هندوستان بود و عطایی* تخلّص می کرد: بهار حسن تو دامن اگر برافشاند^۲ چمن چمن گل خورشید بر زمین ریزد

۱۶۹ - علا [۱۶۰/ص ۵۸]

قاضی علا* از افاضل زمان بود:

بازان برای خود همه با او سخن کنند کس نیست تا کند سخنی از برای ما مولانا لسانی شیرازی غزلی دارد که مطلعش این است:

امروز پریشان تر از آنم که توان گفت و ز درد^۳ جدایی نه چنانم که توان گفت قاضی مذکور مصرعی^۴ به جهت مصرع^۵ اول بهم رسانیده و خوش گفته:

دیروز پریشانی خود را به تو گفتم

امروز پریشان تر از آنم که توان گفت

۲. اصل: بپشاند، روشن: برافشاند.

۳. اصل: مصرعه

۱. والله منهی

۳. تحفه: داغ

۵. همان

۱۷۰- علی (۱۲۹/ص ۵۵)

ناصر علی* سرهندی، استاد سخنندان فصیح و بلیغ بوده. رتبه والایش نه به مرتبه ایست که حرفی در تعریف او از زبان برآید؛

روزی دوستی در صحبت حناپندی تکلیفش داده، حضار محفل گفتند، یا علی، وقت آن است که شعری موزون فرمایید. بدیهه گفت:

بیا ساقی بگردان جام مل را حناپندی است امشب شاخ گل را
یاران گفتند که ای علی، جز فکر جام و مینا ذکر نمی کنی، فردای محشر
به ساقی کوثر چه روخواهی نمود؟ گفت: به یادش قدح می گیرم، يوم الحساب
نیز قدح از کوثر به دستم خواهد بود.

روزی یاران در اله آباد^۱ از جانب مرزا صائب و ناصر علی سخن می کردند،
شخصی از میان برخاست و گفت که سیرگویی مرزا به کم گویی علی نمی رسد.
دیوان علی رویه کار برده^۲ شد، نگاه کردند، این بیت برآمد:

هر بیت من برابری دیوان صائب است

از بسکه اهل طبع مکرر نوشته اند

وله:

تو چون در جلوه آیی، مغز جان سیماب می گردد
تجلی می کند برقی که آتش آب می گردد



دلی در^۳ سینه دارم از کتان یک پرده نازک تر
که بر زخمش نمک تا می زنم مهتاب می گردد



۲. همان: بوده برده شد، نگاه کرد.

۱. اصل: اله آباد.

۳. علی (ج): از.

دل^۱ حیران ندارد تاب حسن بی جمالش را

که باشد صافی آینه شبشم آفتابش را
در این بحر اکثوان دست و پا زده‌اند، لیکن به مطلع صائب نمی‌رسند^۲،
صائب گفته:

گل اندامی که می‌دادم به خون دیده آبش را

چسان بيشم که آخر دیگری گیرد گلابش را
بعد از وفات سیف خان ممدوح خود، متوجه اردوی معلی عالمگیر پادشاه
که در دکن بود، گردید و قصیده‌ای در مدح نواب ذوالفقار خان بن اسد خان وزیر
بگذرانید و چون این مطلعش بر خواند:
ای شان حیدری ز جبین تو آشکار

نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار

نواب یک زنجیر قبل و مبلغ خطیر به صلّه داد و گفت، پس کن که مرا طاقت
صلّه ابیات دیگر نیست. و له:

از وسمه ابروان ترا تاب داده‌اند

این تیغ را به زهر ستم آب داده‌اند

ناز^۳ این قدر به نعمت دنیا ز بهر چیست؟

این تحفه را به دست تو در خواب داده‌اند

۱۷۱- عماد [۱۵۳/ص ۵۷]

میر عمادالدین^{*}، شیرازی است، از معاصرین شاه اسماعیل بن سلطان حیدر
صفوی:

۱ علی (ج) و شایع: ندارد حیرت دل تاب، علی (خ): دل حیران ندارد تاب.

۲ اصل: نمی‌رسد.

۳ اصل: باز این قدر محبت دنیا علی (ج) و علی (خ) و حینی: ناز این قدر به نعمت دنیا

گفتم ای مه با رقیب روسیه کمتر لشین
زیر لب خندید و گفت او نیز می گوید همین

۱۷۲- عنصری [۱۵۱/ص ۵۷]

حکیم ابوالقاسم عنصری*، ملک الشعرا و مرجع الامرا بود. افاضل عصر
خوشه چین خرمن تربیت او بودند. به خدمت سلطان محمود غزنوی بر چهار
صد شعرا که هر یکی یگانه* و اعجوبه روزگار بود^۱، فضیلتی و ثروتی داشت و
جملة شعرا به^۲ استادی او اعتراف داشتند. جاه و مکنت او به حدی بود که چهار
صد ترک زرین کمر، به خدمتش دامن به میان زده بودند و چهار صد اشتر اسباب
طلایی او را می کشیدند. گویند که جمیع ادوات و ظروف بر کار او حتی که
دیگدان و غیره از طلا و نقره بود. از جمیع امرا و سلاطین* سامان امارتش افزون
بود. مولدش بلخ و مرقدش غزنین است وفاتش در سنه ۶۳۱* هجری در زمان
مسعود بن محمود بوده است:

تو آن شاهی که اندر شرق و در غرب جهود و گبر^۳ (و) ترسا و مسلمان
همی خوانند در تسبیح و تهلیل الهی عاقبت محمود گردان

۱۷۳- عهدی [۱۴۶/ص ۵۳]

مولانا عهدی*، ساوجی بوده:

به چه اندیشه ام از خاطر ناشاد روی چه به خاطر گذرانم که تو از یاد روی

✽

به زیر پیرهنش هر که دید حیران شد

چه کرد خانه خرابی که دید و عریان شد

۲. همان: بر.

۱. اصل: بودند.

۳. همان: گبر ترسا.

۱۷۴- عهدی [۱۶۱/ص ۵۹]

مولانا عهدی* از شعرای زمان شاه طهماسب بود:

به آن لطافت گردن نگر که آب حیات بلند گشته ز قواره گریبانش

۱۷۵- عیشی [۲۸۵/ص ۹۹]

عیشی* تخلص، طالب علی خان نام، لکهنوی است. کلام فارسی او کمتر از قتیل نباشد. مثنویهای رنگین و دیوان فارسی داشته، و جمله کلام فارسی او انتخاب است:

دلم چو قبله نما فارغ از طپیدن نیست

به عالمی که مشم، رسم^۱ آرمیدن نیست

✽

دستان* زن وصف گل خندان تو آید گر بلبل تصویر به بستان تو آید
این است اگر لذت بیداد اسیری آزادی کو بیش به زندان تو آید

✽

حسن معنی را به عشق صورنی^۲ دریافتم

چشمه و آینه می جستم، سکندر یافتم

حرف الغین

۱۷۶- غباری [۱۷۰/ص ۶۰]

غباری* کرمانی است:

ز روزگار وصال دمی نکردم یاد که پاره‌ای^۳ جگرم در کنار ناله نریخت

۲. اصل: صورت.

۱. عیشی (خ): بحث.

۳. اصل: پاره جگر.

۱۷۷- غروری [۱۷۳/ص ۶۱]

میر غروری * کاشی:

شده دلگیر ز آزادی خود مرغ چمن می‌کشد ناله و برگرد نفس می‌گردد

۱۷۸- غزالی [۱۶۶/ص ۶۰]

شاعر شوخ طبع، مولانا غزالی *، معاصر شیخ فیضی بود:

در * عهد جمال تو بگیرند ز گل آب

عکس تو به هر آب که افتاد گلاب است

۱۷۹- غزالی [۱۶۸/ص ۶۰]

غزالی هروی *، مرد ظریف بود. اشعار برجسته بسیار طرح کرده:

غم از هر جا که ^۱ در ماند، فتد در جستجوی من

بلا از هر که سرگردان شود، آید به سوی من

۱۸۰- غزالی [۱۷۴/ص ۶۱]

مولانا غزالی *، از حقایق و معارف آگاه و در صفای طبع غیرت خورشید و ماه

بود. مدتها به خدمت خان زمان ^۲ بهادر خان بسر کرده، بعد از آن به حضور اکبر

شاه اعزاز تمام یافته و در سنه ۹۸۰ هجری درگذشت. شیخ فیضی تاریخ فوتش

گفته:

قدوة نظم غزالی که سخن همه از طبع خداداد نوشت

نامه زندگی او ناگاه آسمان بر ورق باد نوشت

عقل تاریخ وفاتش به دو طور سنه نهصد و هشتاد نوشت

۱- اصل: که ماند؛ و اله و حیثی: که در ماند.

۲- اصل و واله: زمان و.

کلیاتش به هفتاد هزار بیت می‌رسد، مثنوی اسرارالمکتوم^۱ و مثنوی
رشحات الحیات از تصنیفات اوست:

من به ویرانه غم مردم و هر دم طفلان

سنگ در دست که دیوانه بیاید بیرون



ای صبا آن زلف را بر عارض زیباش نه

آنچه بی‌رخصت زجا برداشتی بر جاش نه



چشم^{*} که به خون‌ریزی عشاق سری داشت

می‌کشت یکی را و نظر بر دگری داشت

۱۸۱- غمّاز [۱۶۵/ص ۵۹]

غمّاز^{*} سمرقندی:

آورد شبی جذبه سنبل سوی باغش

در هر قدمی لاله برافروخت چراغش

۱۸۲- غنی [۱۶۴/ص ۵۹]

شاعر ماهر، محمد طاهر، غنی^{*} کشمیری، آب و رنگ گلستان سخندانی است و
شاگرد محسن فانی، گویند مرزا صائب این بیت او شنیده عزیزمت کشمیر نمود:
موی میان تو بود کراپن^۲ کرد^۳ جدا کاسه سر را ز تن

۱. اصل: اسرارالمکتوب؛ والله: اسرارالمکتوم

۲. اصل: کراپین؛ حسینی: اگر لین.

۳. اصل: کرد جدا رشته جان را ز تن؛ حسینی: کرد جدا کاسه سر را ز تن.

گراپنه رشته ای است که کوزه گران کاسه را از چرخ بدو جدا می سازند. غنی دیوان خود را که از لک^۱ بیت انتخاب کرده ده هزار^۲ بیت به بیاض نگاهشته و باقی را به آب داده (بود) پیش مرزا گذاشت. مرزا از مطالعه آن بسیار محظوظ شد، خصوصاً بر بیتی حسرتها خورده گفت که (کاش)^۳ این همه که در تعامی عمر خود گفتم به این کشمیری می دادند و این بیت به من:

حسن سبزی^۴ به خط سبز مرا کرد اسیر

دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

وله:

گشت^۵ چون رشته عمرم کوتاه معنی سالگوه فهمیدم



بر نداریم ز اشعار کسی مضمون را

طبع نازی سخن کس نتواند برداشت



آب بود معنی روشن غنی خوب آگوسته شود گوهراست



تمی کند به من ناتوان نگه آن شوخ

ز بیم آنکه بگویند^۶ ناتوان بین است

۱. اصل: رشته است که کوزه گران کاسه را از چرخ بدو جدا می کنند؛ حینی: رشته است که کوزه گران کاسه را از چرخ بدو جدا می سازند.

۲. اصل: لکه؛ حینی: لک.

۳. حینی: از لک بیت برگزیده و هزار بیت بیاض نگاهداشته و باقی را.

۴. اصل: «کاش» ندارد؛ حینی: که کاش این

۵. اصل: سبزه؛ حینی و غنی (ج): سبزی.

۶. اصل: شد غنی رشته عمرم کوتاه؛ غنی (خ) و غنی (ج): گشت چون رشته عمرم کوتاه.

۷. واه: نگویند؛ غنی (خ)، غنی (ج) و حینی: بگویند.

۱۸۳- غنی [۱۷۵/ص ۶۱]

غنی * پیگ همدانی، طبع عالی داشت. به هندوستان رسیده، مدت‌ها بسر کرد. آخر به^۱ جهتی اکبر پادشاه او را هلاک کرد:

چنانکه راحت پروانه سوختن باشد شب مصیبت من روز عیش^۲ من باشد
مرا به وعده تسلی مده که طالع من اگر بهار شود آفت چمن باشد

۱۸۴- غنیمت [۱۶۹/ص ۶۰]

غنیمت *، از مفتی زاده های کنجه^۳، از مضافات گجرات بود. در عهد عالمگیر شاه به خدمت نواب مکرم خان بسر برده. مثنوی متضمن عشق عزیز، پسر نواب و حسن، پسر رفاص، شاهد نام، بسیار بمزه گفته، لیکن معانی بلند را به مطلب پوچ صرف کرده:

بوسه بی ادبم آنقدر آورد هجوم که لب لعل ترا فرصت دشنام نداد



از^۴ یس که نازکی است قد دلربای او گل شیشه شکسته بود زیر پای او



مستم از آن نگاه که آید به روز حشر بوی شراب از دهن دادخواه او

۱۸۵- غیاث [۱۷۲/ص ۶۱]

مولانا غیاث الدین * مشهدی، رنگز بود. از اوست:

خویان که ز جام^۵ حسن مستند همه هر عهد که بستند، شکستند همه

یا عاشق خویش آشنایی نکنند بیگانه و بیگانه پرستند همه

۱. اصل: از: والله به

۲. اصل: عین: والله و روشن: عیش

۳. اصل: گتجاه: حبیبی و بیضا: کنجه

۴. حبیبی: از بسکه بازگشت قد دلربای تو

۵. اصل: ز حسن جام: والله: ز جام حسن

۱۸۶- غیرت [۱۶۷/ص ۶۰]

شیخ محمد علی غیرت*، از قوم مزامیر نوازان بوده و از خدمت مرزا بیدل کسب سخن نموده:

گر نگاهش به غلط سوی بیابان افتد

سرمه خون گردد و در چشم غزالان افتد

جز به درویش کجا شور محبت یابی

عشق برقی است بر خانه ویران افتد

۱۸۷- غیوری [۱۷۱/ص ۶۰]

غیوری*، کابل:

شوق چون ره بر آن در اندازد رسم باز آمدن بر اندازد

حرف الفاء

۱۸۸- فانی [۱۷۶/ص ۶۱]

نظام الدین، علی شیر، فانی*، با^۱ فضایل صوری و معنوی پیراسته (بود). در تربیت اهل فضل و بنای مدارس و مساجد و بقاع اوقات بسرکردی. اهل جوهر را از خوان احسانش نصیب وافر بوده. به تربیت هر حرفه می پرداخت. چنانچه اکثری از هنرمندان آن عصر تربیت یافته وی بودند، بلکه اکثری از مساعی جمیله او تا حال باقی است. یعنی تربیت کرده های وی از طلبه علوم و فضیله کرام و شعرای ذوی الاحتشام و مذهببان شیرین کار و مصوران سحرنگار و صحافان بی نظیر و زرگران بی عدیل، قریب به دوازده هزار کس می رسند، و گویند دوازده هزار مسجد و مدرسه و خانقاه و رباط و پل و چاه و مزار، از یمن همت عالی او

تعمیر^۱ یافته. اصل او از سلاطین زاده‌های جهان است. در خدمت مولوی جامی ارادت و اعتقاد تمام داشته. چنانچه بعضی از مثنویاتش را به نام وی گفته. هنگام رفتن مولوی به حجاز این رباعی گفته به مولوی فرستاده بود:

رفتی که جو آفتاب^۲ یکتا باشی وز پرتو نور عالم آرا باشی
ناشاد گروهی که تو زیشان ببری آباد داری که تو آنجا باشی

به سه زبان یعنی عربی و ترکی و فارسی، متعدد مثنویها دارد، خسرو و شیرین، و فرهاد و شیرین، و لیلی و مجنون و نظم الجواهر و نوادر الشباب، و سکندرنامه و غیره، مجموع منظومات وی از ترکی و فارسی و عربی بست (و^۳) سه جلد است.

مولانا هلالی گفته که چون به خدمت امیر علی شبر رسیدم، طالب شعرم شد، این مطلع خواندم:

چنان از پا فکند امروز آن رفتار و قامت هم

که فردا برنخیزم، بلکه فردای قیامت هم

مرادر آغوش کشید و عزتم کرد و از تخلصم پرسید. گفتم هلالی، گفت بدری، و بعد از آن تمشیت امور معاش من کرد و هرگز از احوال من غافل نشد و ترغیب به تحصیل علوم فرمود. و له:

نیست دل این که من زار بلاکش دارم از تو در سینه خود پاره‌ای آتش دارم

رباعی *

ای که گفتی بر یزید و آل او لعنت مکن

زانکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش

آنچه با آل^۴ نبی او کرد، اگر بخشد خدای

هم ببخشاید ترا گر کرده باشی لعنتش

۲. همان: آفتاب عالم‌آرا.

۴. همان: آل و.

۱. اصل: عبارت.

۳. همان: «و» ندارد.

۱۸۹- فخر [۱۷۸/ص ۶۳]

فخرالدین* خطاط هروی، از سخنوران بلند مرتبه و در خوشنویسی مسلم زمان
و در وعظ نادره دوران بوده:

بر گل از سنبل چلیپا می‌کنی	بس مسلمان را که ترسا می‌کنی
می‌ستانی عمر و عشوه می‌دهی	راستی را نیک سودا می‌کنی
باده بی‌ما می‌خوری و طرّفه آنک ^۱	عربده همواره با ما می‌کنی

۱۹۰- فخر [۱۸۲/ص ۶۴]

مولانا فخر* اردستانی:

هزار نکته به من گفت چشم غمازش
چو سرمه خورده که بیرون نیاید آوازش



کنون که بر دلت از دیگران غباری هست
مگر به خاطر آید که خاکساری هست



کدام دل که بر او زخمی از خدنگ تو نیست
تو صلح گر نکنی، کس حریف جنگ تو نیست

۱۹۱- فدایی [۱۹۲/ص ۶۷]

مرزا سید محمد، فدایی*، همدانی است. به خدمت برهان‌الملک می‌بود:
کند خیال^۲ تو شرم از رخ نقاب هنوز
ترا حجاب ندیده است بی حجاب هنوز

ز یک نظر که به آن عارض چو گل کردم
به جای اشک ز چشمم چکد گلاب هنوز

۱۹۲- فراخی [۱۷۹/ص ۶۳]

قاضی فخرالدین، فراخی^{*}، از فضلا و دانشمندان زمان بوده:

گر بمانیم^۱ زنده، بردوزیم جامه‌ای کز فراق چاک شده
ور^۲ بمردیم، عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده

۱۹۳- فرج [۱۸۰/ص ۶۳]

مولانا فرج الله^{*} شوشتری^۳، در هند بوده، دیوانش به هفت هزار بیت می‌رسد.
اشعار خوب دارد:

آب و رنگم، در بر دُرّ عدن خوابیده‌ام
نکھتم، در ناف آهوی ختن خوابیده‌ام
شکر هجران^۴ چون نگویم زانکه شبها تا به روز
با خیال یار در یک پیرهن خوابیده‌ام



آرایش مینا و صراحی می‌ناب است
عریان شود آن شیشه که خالی ز شراب است



از قضا سایه خود را اگر آواز کنی
صد چمن سرو زهر رهگذری برخیزد

۱. روشن بماندیم. ۲. همان: ور نماندیم.

۳. اصل: شوشتری، والله، تایج و خمیر: شوشتری.

۴. والله: هجران تا بگویم.

۱۹۲- فردوسی [۱۹۶/ص ۷۰]

ابوالقاسم فردوسی* موسوم به حسن از دهقان زاده های طوس بوده و وجه^۱ تخلص او آن است که عمید نام والی آنجا باغی در غایت لطافت ساخته به فردوس نامیده بود و پدر فردوسی یاغبانش می کرد. چون به غزنین آمد به مجمع عنصری و عسجدی شاعران طبع آزمایی کرد و تاریخ دانی او بر همگنان ثابت شد، و چند ابیات در صفت محمود غزنوی گفته، از آن جمله است:

چو کودکی لب از شیر مادر پشت ز گهواره محمود گوید نخست

پادشاه پستد کرد و برای نظم شاهنامه* حکم کرد. در مدت چهار سال از نظم شاهنامه فارغ گردید و سلطان شصت هزار درم نقره در وجه^۲ صلوة تسلیم^۳ فرمود. فردوسی آن نقد را حقیر دانسته به تاراج فقرا داد و به حيله از کتابدار شاهنامه را به دست آورده در مذمت سلطان چند بیت هجو که مشهور است، الحاق کرد و از آنجا گریخته در پناه اسپهبد جرجانی^۴ والی ولایت رستم داد شتافت. سلطان دریافته به اسپهبد نامه نوشت، مضمونش آنکه اگر آن قلتیان^۵ را به بارگاه، پاسته نمی فرستی، آن قدر پیلان بیارم که ملک تو پایمال کنند. اسپهبد در جواب بر حاشیه نامه این آیت نوشته فرستاد:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ»^۶

سلطان بعد مطالعه آن از سر آن اراده درگذشت.

وقتی سلطان محمود به پادشاه دهلی نامه می نوشت، به خواجه حسن میبندی گفت: اگر جواب با صواب نیاید چه باید کرد؟ خواجه این بیت از

۱. اصل: وجهه.

۲. همان.

۳. اصل: تعلیم؛ حبینی: انعام.

۴. اصل: غراسانی؛ حبینی: شایح و دولت؛ جرجانی: غامره؛ جرجان.

۵. اصل: قلتین؛ حبینی: شایح و دولت؛ قلتیان.

۶. ترجمه: آیا ندیدی - تداسی - که پروردگارت با پیلداران - ابرمه و لشکرش - چه کرد.

[الفیل (۱۰۵)، آیه ۱]

شاهنامه بر خوانند:

اگر جز^۱ به کام من آید جواب من و گرز^۲ و میدان و افراسیاب
سلطان را نهایت قلق پیدا گردید و گفت: در حق فردوسی جفا کردم. پس
شصت هزار دینار^۳ بر شتران بار کرده با خلعتهای خاصه به طوس فرستاد.
فردوسی در گذشته بود، برخواهش عرض کردند، وی دست رد گذاشته،
گماشتگان سلطان چار طاقی بر سر مرقدش که به راه^۴ مرو و نیشابور واقع است
بنا ساختند. وفاتش در سال چهار صد و ده وقوع یافته.
محمد صادق القا گفته که صاحب شاهنامه مالک این بیت است که
به^۵ مثلش شتران یافت:

به دنبال چشمش یکی خال بود که چشم خودش هم به دنبال بود
و این بیت در صفت همان معشوقه خوب گفته:
بهم بست مو را به صد پیچ و تاب گره داده شب را پس آفتاب
گویند، تیمور لنگ پادشاه، هنگامی که ایران را فتح کرد، بر مزار فردوسی
رفت. چون فردوسی در شاهنامه غیر از مداحی ایرانیان سخنی نگفته بود، به طور
طعن این شعر بخوانند:

سوار خاک بردار و ایران ببین به دست دلبران توران ببین
همان دم به دلش آمد، شاهنامه را که بر مزار فردوسی گذاشته بودند، برداشت و
نگاهی کرد. این بیت که همانا جواب شعر از پرده غیب گفته باشد، از شاهنامه برآمد:
چو شیران برفتند از این مرغزار کند رو بهی لنگ اینجا شکار
از مشاهده آن نهایت خجل گشت.

۱. اصل و حسینی: نه؛ تلخیص و دولت: جز ۲. اصل: زمینان؛ حسینی و شایخ: زمینان

۳. اصل: درم؛ حسینی و دیگران: دینار.

۴. اصل: راه مرور پشاور؛ حسینی: مرو و نیشابور.

۵. حسینی: «به» ندارد.

۱۹۵ - فرقتی [۱۷۷/ص ۶۳]

ابو تراب* بیگ فرقتی^۱، با^۲ فضایل صوری و معنوی پیوسته، ... اهل فضل و ...
انجدانی است. از ملازمان شاه عباس ماضی بود. اول کافی تخلص می کرد و آخر
به فرقتی^۳ تبدیل کرد:

ز بهنایی بسی شب گرد کویت تا سحر گشتم
سحر^۴ همچون دعای بی اثر نومید برگشتم
بسی شب از هجوم آرزو در کنج تنهایی
ترا حاضر تصوّر کردم و برگرد سرگشتم

۱۹۶ - فروغ [۱۹۳/ص ۶۷]

مرزا محمد علی، فروغ*، خلف مرزا محمد رضا است:

باده رنگین می نماید روی تابان ترا
آبیاری می کند آتش گلستان ترا
از خدنگت هر نفس دل را نشاطی رو دهد
داده اند از باده گویا آب پیکان ترا
گر از این هم برگ گل یک پرده نازکتر شود
باز کی دارد صفای طرف دامن ترا



به یاد چشم مخمور کسی در انجمن رفتم
گرفتم ساغری بر کف و (من) از خوابش رفتم

۱. اصل: فرقی؛ آزاد، شایع، روشن و خمر: فرقتی

۲. اصل: «با» ندارد ۳. همان: فرقی

۴. شایع: سحر که چون دعای ۵. اصل: به کف و از

۱۹۷- فصیحی [۱۸۱/ص ۶۳]

مرزا فصیحی* انصاری هروی، معاصر شاه عباس است. با^۱ حکیم شغایی
مشاعرات و مهاجرات داشت:

غمهای مرده در دل ما زنده کرد هجر گویا شب فراق تو روز قیامت است



لبی کو نازکی یار تبسم بر نمی‌تابد
به خون غلظم که امروزش به دشنام آشنا کردم



چشم ترا ز مستی ناز آفریده‌اند زلف ترا ز عمر دراز آفریده‌اند



هزار بار قسم خورده‌ام که نام ترا نیاورم بلب، اما قسم به نام تو بود



ای روی ترا ترجمه در دین مصحف وز خال و خطت یافته تزیین مصحف
یک نقطه سهو در همه روی تو نیست گویا به خط مصنف است این مصحف

۱۹۸- فطرت [۱۹۰/ص ۶۷]

مرزا معز، فطرت*، خلف مرزا فخرای قمی، از سادات موسوی است. به هند
آمده، به عهد عالمگیر پادشاه به مدارج اعلیٰ رسیده. گاهی فطرت و گاهی معز
تخلّص می‌کرد:

پیش فاصد چون دلم اظهار^۲ بی‌صبوری کند

نامه را پرواز رنگم کاغذ ابری کند



کجا رفت آنکه لطفی^۱ در لباس ناز می‌کردی
به تقویب دریدن، لایمه‌ام را باز می‌کردی

۱۹۹- فطرتی [۱۸۴/ص ۶۴]

مولانا فطرتی* کشمیری، در خدمت اکبر پادشاه می‌بود. چون شاه به دستور
هنود گاهی تعظیم آفتاب می‌کرد، در آن باب گفته:
قسمت نگر که درخور هر جوهری عطاست
آیین به سکندر و یا اکبر آفتاب
او کرد اگر ملاحظه خلق از آینه
این می‌کند مشاهده حق در آفتاب

۲۰۰- فغانی [۱۹۵/ص ۶۸]

بابا فغانی*، مرشد مهوسان کیمیا بوده و نقد عمر گرامی به بازار تلاش صرف
کرده. تا حال طالبان این فن بر سرموارش مجتمع می‌شوند و معاملات^۲ خودها
با یکدیگر عرض می‌کنند. در اوایل حال به خراسان آمد. چون به هرات رفت،
شعرائی که در عصر سلطان حسین مرزا بودند، تمکینش نکردند، بلکه به طعن و
تمسخر بیازدند. چنانچه کسی که شعر پوچ می‌گفت، می‌گفتند که فغانی گفته
است. وجه^۳ این بود که گفتگویشان به طرز دیگر و بندش شعر فغانی به وضع
دیگر بود. آخر انداز تازه‌اش پسند نکته سنجان آن چنان شد که جمله سخنوران
معنی‌پرور مثل وحشی و عرفی و ثنایی و حکیم رکنای مسیح و حکیم شقایق
متبع و مقلد طرز وی شدند و مرزا صائب آن شیوه را تغییر داده اجتهاد به طرز
خاص نمود.

۱. فطرت (خ): به لطفی بر هوای ناز. ۲. حسینی: معلومات.

۳. اصل: وجهه.

بابا فغانی در آخر حال از شراب توبه کرده، روی نیاز به آستان^۱ رضوی علی مرتضی علیه التحیه و الشاء آورد و قصد زیارت کرد، گویند خادمان جناب رحمت مآب^۲ متفحص و متفکر بودند که به جهت خاتم مبارک آن سرور مظهر که در نوشته جات^۱ و افراد و وظایف ضرور می شود، اختیار کدام سجع باید نمود، شبی^۲ متولی^۳ به خواب دید که آن حضرت می فرمایند، قلندری نمود پوش احرام عتبه ما بسته و قصیده ای در مدح ما گفته همراه آورده، مطلع آن قصیده (را) سجع مهر ما بکنی و صباح برخاسته به استقبال شتافته به اعزاز تمام بیاری. متولی همچنان کرد، بابا فغانی را دریافت و به موجب ارشاد به جا آورد. تا حال مهر^۴ مبارک آن حضرت همان مطلع است. و آن این است:

گلی که یک ورقش آبروی نه^۵ چمن است

نشان خاتم سلطان دین ابوالحسن است

وله:

فصل^۶ گلم تمام به آه و فغان گذشت

چون بگذرد^۷ خزان که بهارم چنان گذشت



بردوش گلرخانست^۸ فغانی جنازهات

این^{۱۰} مرتبت سزای تن بسمل تو نیست



۱. اصل و حبشی: نوشتجات. ۲. اصل و حبشی: شب.

۳. حبشی: متولی در واقع می بیند. ۴. حبشی: نقش مهر.

۵. اصل، واله و حبشی: ورقش؛ فغانی (خ)؛ رقمش.

۶. اصل: نه. ۷. اصل: فصل؛ واله و فغانی (خ)؛ وقت.

۸. اصل و فغانی (خ)؛ بگذرد؛ واله؛ بگذرد.

۹. اصل: سملانست؛ واله و فغانی (خ)؛ گلرخانست.

۱۰. اصلی و واله: این مرتبت؛ فغانی (خ)؛ این تربیت.

مقیدان تو از یاد^۱ غیر خاموشند به خاطری که تویی، دیگران فراموشند
 برون خوام که بسیار شیخ و دانشمند خواب آن شکن طره^۲ و بنا گوشند
 هزار سوزن الحاس بر دل است مرا از آن^۳ حریر قبايان که دوش برده‌وشند



مقصود صحبت است ز گل وزنه بوی گل
 انصاف اگر^۴ بود، از صبا می‌توان شنید



نماند در جگرم آب و این سیه چشمان هنوز از این^۵ ده ویران خراج می‌طلبند



به بستر افتم و مردن کنم بهانه خویش
 بدین^۶ بهاله مگر آرمش^۷ به خانه خویش
 بسی شب است که در انتظار مقدم تو

چراغ دیده نهادم بر آستانه خویش



به بوی صبحدم نالان^۸ به گلگشت چمن^۹ رفتم
 نهادم روی بر روی گل و از جویشتن رفتم
 دلی می‌باید و صبری که آرد تاب دیدارش
 فغانی گر دلی داری، تو باش اینجا که من رفتم

۱. اصل: باده؛ والله و فغانی (خ) یاد.

۲. اصل: شکن و طره؛ والله و فغانی (خ) شکن طره.

۳. والله این؛ اصل و فغانی (خ) آن ۴. فغانی (خ) مگر.

۵. والله هنوز زین ۶. اصل: به این؛ حیثی، بدین.

۷. اصل: آورم؛ حیثی: آرمش؛ والله و فغانی (خ) آرمش.

۸. اصل و والله نالان؛ فغانی (خ) مگر بان.

۹. والله جو شبنم در چمن؛ اصل و فغانی (خ) به گلگشت چمن.

مرزا صائب به جای «الان» در مصرع اول لفظ «گریان چو شبنم» برآورده
تصرف بجاکرده:

به بویت صبحدم گریان چو شبنم در چمن رفتم
بس نازه و تری، چمن آرای کیستی؟ نخل امید و شام نعتای کیستی؟

۲۰۱- فغفور [۱۸۵/ص ۶۴]

حکیم فغفور* لاهیجی، خاقان ترکستان سخنوری و مسیح بیمارستان
معنی پروری است. در موسیقی هم مهارت داشته، در اوایل به ایران رستمی
تخلص می کرد:

روز محشر چون برآرم^۱ ناله کاینک قاتلم

شور برخیزد که تهمت بر مسیحا بسته ای



بر روی همچو گل چه فشانی گلاب را شبنم چه حاجت است گل آفتاب را
خون از کرشمه در دل تنگم چه می کنی در شیشه شکسته چه ریزی گلاب را



بر تو همه شب همچو شب گل گذرد بر من همه روز، روز بلبل گذرد
زان طره به آشفته گیم عمر گذشت چون آب که در سایه سنبل گذرد

۲۰۲- فقیر [۱۹۴/ص ۶۸]

میر شمس الدین، فقیر* عباسی، دهلوی است. با علی قلی خان واله صحبتها
داشته. مثنوی عشق واله و خدیجه سلطان به کمال فصاحت و بلاغت گفته. در
سوز محبت و جذبه عشق با پنج شش معشوق سروکاری داشته و گاهی تحقیق
داده به یک کس قناعت می کرد:

گفتی دلا که دلبر ما ظلم پیشه نیست
ایمن مباش از آن بت نامهربان که هست
از کف ربود مصرع^۲ واله، دل فقیر
ما^۳ را دلی نمانده و او را گمان که هست



بر عارض تو خط اثر دود آه کیست این شام، تیره کرده بخت سیاه کیست
گشتن اسیر حلقه زلفت گناه من غافل شدن ز حال اسیران گناه کیست



به هر گوشه صد فتنه بیدار شد^۴ ز چشمت که در سرمه خوابیده است



به یاد روی تو صبر از دلم کنار^۵ کند
به حیرتم^۶ چو درآیی ز درچه کار کند

۲۰۳- فکرت [۱۹۱/ص ۶۷]

مرزا غیاث الدین منصور، متخلص به فکرت^{*}، در زمان شاه سلیمان به صفاهان
رسیده، به صحبت ناهلان به ترانه‌های خارج از مقام منصوری مترنم گردیده،
ساز عزتش از نوا افتاده، رخت به هندوستان کشید:

همچو من مسکین^۱ شهیدی هیچ کافر دیده است؟

صبح محشر هم دمید و خون من خوابیده است



-
- | | |
|------------------------------------|-------------------------------|
| ۱. اصل: زان واله و فقیر (خ): از آن | ۲. اصل و واله: مصرعه. |
| ۳. واله: با من دلی | ۴. فقیر (خ): گشت |
| ۵. اصل: کنار: واله: کنار | ۶. واله: بحیرتم که درآیی ز در |
| ۷. همان: بیکس | |

عمر آخر می شود تا می کنی دل از جهان
کاروان رفته است تا خاری تو از پا می کنی

۲۰۴- فکری [۱۸۳/ص ۶۴]

خواجه محمد رضا، فکری* صقاهانی، در پیروانه سری معشوقه خود را برداشته
به دکن آمد و در اینجا رحلت کرد. با حکیم شقایب مهاجرات رکیکه داشت:
تو هم زانوی غیر و من ز غیرت به خون دیده تا زانو نشسته



زان دهان تنگ فکری آرزوی بوسه چیست
آرزو خوب است در جایی که گنجد آرزو

۲۰۵- فگاری [۱۸۶/ص ۶۵]

قاضی احمد فگاری*، از فضلالی مشهور اسقراین است و معاصر پادشاه
طهماسب بوده:

غمّت تا با دلم هم خانگی^۱ کرد دلم از بی‌عمان بیگانگی^۲ کرد
زافسونش به چنگ آورده بودم دل بی‌طاقتم دیوانگی کرد
بلند اقبالی دشمن بلا شد وگرنه کوهکن مردانگی کرد
به هر جا شمع من مجلس نشین شد فرشته دعوی پروانگی^۳ کرد



به این خوشم که سخنهای غیر در حق من
چو آه و ناله من در دل تو بی‌اثر است



مرا نخل قدش از جا درآورد خوام قامتش از پا درآورد
همین تأثیر تنها مالدگی بس که او را از درم تنها درآورد^۱

۲۰۶- فهمی [۱۸۷/ص ۶۵]

فهمی* کاشانی، کرپاس فروش بوده، مهاجرات و مناظرات با مولانا حاتم و دیگر معاصرین خود کرده، و مرگ عقرب کاشانه تاریخ فوت او شده، این ابیات از اوست:

کشیده‌ام دو سه جام از شراب بی شرمی
خدا کند که دچارم^۲ شوی به این گرمی



مرا شبی است که چون طره تو دلگیر است
که طفل یک شب تا صبحدم رسد پیوست

۲۰۷- فیاض [۱۸۹/ص ۶۷]

مولانا عبدالرزاق فیاض*، مشهور به قمی، از افاضل عصر بود. شرح فارسی بر فصوص الحکم مصنفه شیخ محی الدین ابن عربی نوشته^۳، و کتاب گوهر مراد از تصانیف اوست:

علی را قدر پیغمبر شناسد که هر کس خویش را بهتر شناسد

۲۰۸- فیضی [۱۸۸/ص ۶۵]

شیخ فیضی*، بن شیخ مبارک و برادر مهین شیخ ابوالفضل است. مولدش ناگور از مضافات اجمیر است. در ایران به دکنی شهرت داشت (که) غلط بوده است.

۱. اصل برآورد، و اله درآورد.

۲. اصل: دوجار.

۳. همان ابن عربی گفته.

به خدمت اکبر شاه تقریبی که داشت مشهور است. شیخ ابوالفضل برادرش به منصب وزارت اعظم اکبر پادشاه سرفراز بود.

چون اکبر پادشاه مست عقیده بود و در بعضی رسوم مراعات هنود می‌کرد، نسبت انحراف او از جاده عقیدت شریعت به^۱ افغوی فیضی می‌دهند. علی قلی خان داغستانی می‌نویسد که من این قول را اعتباری نداشتم تا آنکه از نواب عمده‌الملک امیر خان شنیدم که می‌گفت: بیاضی به خط فیضی دیدم، در آن نوشته بود که:

«اینکه مردم به من الحاد و زندقه را نسبت می‌کنند به این دلیل که اکبر پادشاه را از جاده اسلام منحرف کرده‌ام، وجهش آنکه هر چند خواستم که اکبر شاه را به مذهب اثنا عشریه درآورم، از قوط تعصب که در طبعش مخمر بود، صورت نگرفت، اندیشه کردم که می‌آدا به جهت تعصب ضروری به شیعیان رسد، لهذا حیل‌های برانگیختم و اعتقاد او به مذهب اهل اسلام ضعیف کردم، و چنان وانمودم که او را داعیه نبوت و دغدغه رسیدن بشارت سماوی شد، از این جهت از شیعه و سنی او را کاری نماند، و به مذهب هنود هم نگذاشتم که استقامت یابد و به مسلمین آفت رساند».

چون سواطع‌الالهام تفسیر بی‌نقط به زبان عربی نوشت، در فکر افتاد که به جای بسم الله چه نویسد، بربل گفت که کلمه «هو» بتو رسید. مثوی نل و دمن او نظیری ندارد، هر قدر که شستگی نظم اوست همان قدر قصه آن^۲ نداشت و روست. دیوانش متداول است.

چون خانجهان به امر ایلچی‌گری پیش شاه عباس رفت، پادشاه پرسید که سرآمد شعرای هندوستان کیست؟ گفت: ملک‌الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی است. گفت از اشعار وی بخوانید. نواب این بیت بر خواند:

بانگ قلم در این شب تار بس معنی خفته کرد بیدار

پادشاه آفرین کرد و به قنایت محفوظ گشت و مثلنویس (را) طلبید و به آب
(ز نوپسایید. این بیت در توحید نیز نیکو گفته:

ذات^۱ صفت صفت گرفته حیرت ره^۲ معرفت گرفته

در سنه یکهزار و چهار هجری در لاهور از این جهان رفت:

با قامتش^۳ سری است من تیره بخت را مانند هندوی که پرستد درخت را



غمزه آموزد به چشمت شبوه بیداد را طرفه شاگردی که می گوید سبق استاد را



آنکه بنشست به راحت^۴ ز سر دل^۵ برخاست

و آنکه افتاد در این بادیه مشکل برخاست

رشد صد ناله^۶ زنجیر بود مجنون را

بانگ خلخال که از دامن محمل برخاست

ای خوش آن صبح که عاشق ز شکر خواب وصال

دست در گردن معشوق حمایل برخاست



قربان آن تغافل و آن پرسشم که دوش فریاد^۷ من شنیدی و گفתי فغان کیست؟



رویت^۸ افروخت از عتاب امروز طرفه گرم است آفتاب امروز



۱. اصل: ذات؛ مند (خ) و مند (ج): ذات.

۲. مند (ج): رو معرفت؛ مند (خ) و حسینی: ره معرفت.

۳. اصل: طاعتش؛ واله، شایع و فیضی (خ): قامتش.

۴. فیضی (خ): به راحت ۵. اصل: جان؛ واله و فیضی (خ): دل.

۶. فیضی (خ): نعره. ۷. اصل: آواز؛ واله و شایع: فریاد.

۸. فیضی (خ): رویش.

چون سخن زان دهن و زلف مسلسل گویم
سبق مختصر و درس مطول گویم

حرف القاف

۲۰۹- قاسم [۱۹۸/ص ۷۱]

شاه قاسم انوار^{*}، اسمش معین الدین علی است. از انوار معارف جهان را معمور ساخته:

ره^۱ بیابان است و شب تاریک و پایم در گل است
عشق و^۲ بیماری و غربت، مشکل اندر مشکل است

۲۱۰- قاسم [۲۰۰/ص ۷۱-۲]

مرزا قاسم^{*}، ابن مرزا مراد دکنی:

بلا ہی نگہ از دیدن تو بر می گشت
کہ هر دو چشم به فرمان یکدگر می گشت

۲۱۱- قاسم [۲۰۲/ص ۷۲]

قاسم خان، گویند از امرای جهانگیری بوده:

بر زبان باده نوشان پیچ و^۳ تاب افکنده ای^۴
زلف را گویا به مستی در شراب افکنده ای^۵



آزردۀ هجرت شود از نامه تسلی چون رنج خماری که زافیون بنشیند

۱. واله: ره بیابان است، شب تاریک، پایم در گل است.
۲. واله و قاف (خ): «و» ندارد.
۳. واله: «و» ندارد.
۴. اصل: افکنده.
۵. همان.

۲۱۲- قاسم [۲۰۵/ص ۷۳]

مرزا قاسم دیوانه^{*}، وطنش مشهد و سخن سنج او شده، شاگرد رشید مرزا صاحب است:

لبش مکیدم و خاموش آرزویم کرد کبودی لب او سرمه در گلویم کرد

♦

رنگ از چهره گل شوق پریدن دارد می توان یافت که آن شوخ حنا می بندد

۲۱۳- قاضی [۱۹۷/ص ۷۱]

عبدالله رازی، قاضی^{*} تخلص:

دو روز شد که وفا می کند، نمی دانم

در^۱ این چه مصلحت آن شوخ بی وفا دیده

۲۱۴- قاضی [۱۹۹/ص ۷۱]

امیر قاضی رازی^{*}، به هند آمده به خدمت اکبر شاه بسربرده، باز به وطن مراجعت کرد:

در خرد^۲ سالی این همه بیداد می کنی

فریاد از آن زمان که تو مسند^۳ نشین شوی

۲۱۵- قبولی [۲۰۴/ص ۷۲]

قبولی^{*}، مرد فقیر بوده و غزل فروشی می کرد. شاعر هم عصر مولوی جامی است. شبی جمعی را وصیت کرد که امشب از عالم می روم و جهت تجهیز و تکفین چیزی ندارم، دیوان مرا صبح پیش سلطان محمد صاحب تذکرة الشعرا که

۱. حی و الله که تا چه مصلحت. ۲. اصل: خورد.

۳. والله مجلس.

سوال بوسه شاید داشت از تو لبش می‌جنبید و جانی ندارد



این لاله نیست بر سر خاک مزار ما بیرون فتاده است دل داغدار ما



جست نبضم همه شب عیسی^۱ و حیران برخاست

مرگ با دست تهی سر به‌گریبان برخاست



خواهم آینه به روی تو رسیدن ندهم

رشد من بین که ترا روی تو دیدن ندهم



تا چند زکاکل کنی آرایش گردن ای بی‌خبر از روز سیاه من شیدا

من کاشته در راه تو تو گس به دودیده^۲ تو خار غم افکنده^۳ به راه من شیدا



دوش در بزم کسی گل به‌گریبان کردم

امشب آن گل شرری گشته و دامانم سوخت



این چه حرف است، ناصحا خاموش من و ترک بتان، خدا نکند



نه دشمنی سر نهم نه آشنایی هست

غریب واقعه و طرفه ماجرای هست



۱. اصل: عیسی حیران؛ قنیل (خ): عیسی و حیران.

۲. قنیل (خ): زد و دیده. ۳. همان: افکنده.

قدت سامان تصویر پری سر تا قدم دارد

خدا را بنده باید شد که سحری در قلم دارد

✽

از یار علاج دل شیدا شدنی نیست جلاد منتم پیشه مسیحا شدنی نیست

✽

چگونه روز کند^۱ کس شب جدایی را خدا سیاه کند روی آشنایی را

✽

در آغوشی لعل چندان گرم خوابیدی که تب کردی

نترسیدی که سوز دل اثر دارد، غضب کردی

۲۱۷- قدسی^۲ [۲۰۱/ص ۷۲]

حاجی محمد جان، قدسی^{*} مشهدی، از فصیحای زمان بوده. به هند آمده و از محرمان بارگاه شاهجهان پادشاه شده به منصب ملک الشعرائی سرفراز شده و شاهنامه‌ای به جهت پادشاه گفته (که) ناتمام مانده (و) بعد از فوت وی ابوطالب کلیم شاهجهان نامه خود گفته و تمام کرده:

دارم دلی، اما چه دل، صد گونه حرمان در بغل

چشمی و خون در آستین، اشکی و طوفان در بغل

باد صبا^۳ از کوی تو گر بگذرد سوی چمن

گل غنچه گردد تا کند بوی تو پنهان در بغل

✽

زود به کردم من بی صبر^۴ داغ خویش را

اول شب می کشد مقلس^۵ چراغ خویش را

۱. قیل (خدا) کند شئی ۲. قدسی (خ) بهار

۳. اصل: بی پیرا و الله، حبیبی و قدسی (خ) بی صبر

۴. قدسی (خ) پیشین

۲۱۸- قوسی [۲۰۳/ص ۷۲]

قوسی *، تبریزی است، از پیروی خم در قامتش راه یافته بود:

تا در آغوش خیال است آن قد رعنا مرا

آستین از دور بوسد عالم بالا مرا

داغ فوزندی کند فرزند دیگر را عزیز

تنگ تر گیرد ز مجنون در بغل صحرا مرا

حرف الکاف

۲۱۹- کاتبی [۲۰۹/ص ۷۴]

مولانا کاتبی * نیشابوری، نام وی محمد بن عبدالله است. از فضایل زمان بوده و در شاعری کوس استادی^۱ نواخته، به مداحی امیر تیمور صاحبقران و امروا شاهرخ داد سخنوری داده و فاتهش در سنه ۸۲۸ هجری در طاعون استرآباد بوده. قصه ناظر و منظور مسمی به مجمع البحرین که مشتمل بر دو بحر و ذوقافیتین است. نظم کرده:

هر کرا چون تو به خلوت چمن آوایی هست

یاد دارد آن که برون باغی و صحرائی هست

کاشکی اهل تمنّا همه را خون ریزی

تا بگویم که مرا نیز تمنّایی هست



بری رخی^۲ به شکر خنده قتل مردم کرد چو گفتمش که مرا هم بکش، تبسم کرد



۲ اصل: نه آردم کاتبی (ع) نیارد.

۱ اصل: استادی

۳ حسینی و مسمی

گفتش پوشیده رخ مگذر ز آه^۱ کاتبی
گفت هر جا باد باشد شمع را پنهان برند

✽

چشم تو نرگس است کزو خواب می چکد
لعل^۲ تو آتش است کزو آب می چکد
چون غنچه پاک دامنی ای نو بهار حسن
هر^۳ چند از لب تو می ناب می چکد
هر لحظه صد کرشمه رنگین ز غمزات
مانند خون ز خنجر قصاب می چکد

۲۲۰- کامل [۲۱۳/ص ۷۵]

قوام الدین، عبدالله، کامل^{*}، تقی اوحدی نوشته، وی پسر استاد علی طبّاخ است
که در شیراز بود، به هند آمد و تجارت اختیار کرد. مثنوی محمود و ایاز هم گفته:
خزان رسید و^۴ دم بلبل از نوا خفته است
فغان کنید که گل مرده و صبا خفته است
مدار گرمی بازار ما به غمزه تست
گهی که چشم تو خفته است، بخت ما خفته است

۲۲۱- کلیم [۲۰۶/ص ۷۳]

موسی طور سخندان، ابوطالب، کلیم^{*} همدانی، از شاهجهان پادشاه منزلتی
یافته و بعد قدسی به منصب ملک الشعرائی علم افتخار می افراشت. شاعر
والا رتبه (ای) بوده و مضمون عالی از فکر صحیح او پیدا می شد:

۲. همان. روی.
۴. والاف. «و» ندارد.

۱. کاتبی (خ): ز راه.
۳. همان: با آنکه از.

کلیم بوسه چه خواهی به این تھی دستی

از آن حریف که دشنام رایگان ندهد



فصل گل روی تو جوان ساخت جهان را

حسن تو از این باغ برون کرد خزان را



کی^۱ تمثای تو از خاطر ناشاد رود

داغ عشق تو گلی نیست که بر باد رود



آکه از عیش^۲ جوانی نشدم در ره عشق

همچون آن عید^۳ که بر مردم زندان گذرد



خم زلفی است دگر دام گرفتاری دل

که درو موی نگنجید^۴ ز بسیاری دل

یک نفس فرصت و صد حرف گره در خاطر

وای گر^۵، گریه نیاید به مددکاری دل



با من آمیزش او الفت موج است و کنار

روز شب با من و پیوسته گریزان از من

۱. کلیم (خ).

حلقه سنبل زلف تو کی از باد رود داغ عشق تو گلی نیست که بر باد رود

۲. اصل: عشق؛ حسینی و کلیم (خ): عیش. ۳. اصل: عهد؛ حسینی و کلیم (خ): عید.

۴. والله: نگنجیده.

۵. اصل: بر گریه؛ والله: گر گریه؛ کلیم (خ): اگر گریه.

۲۲۲- کمال (۲۰۷/ص ۷۳)

کمال‌الدین^۱، اسماعیل، صفاهانی، ملقب به خلاق‌المعانی، قدوة سخنوران جهان بود. بعضی جمال‌الدین را بر کمال‌الدین ترجیح داده‌اند. در این خصوص مرزا ابوطالب سیوستانی رقعهای به شیخ علی حزین نوشته و او را در این امر حکم قرار داده، حزین (به) جوابش رقعهای منظوم به تحقیق آن نوشته که شهرتی دارد، و ملخص آنکه خلاق‌المعانی در عجم به منزله حسان است در عرب، جمیع بلغا و فصحا به استادیش اعتراف دارند. در فتنه هلاکو خان به اصفهان شهید شد و این (دو)^۲ رباعی به خون خود بر دیوار نوشت:

این کشته نگر کمال اسماعیل است قربان شدنش نه از ره به تبعیل است
قربان تو شد کمال اندر ره عشق قربان شدن^۳ از کمال اسماعیل است



دل خون شد و رسم^۴ جانگدازی این است

در حضرت تو^۵ کمینه بازی این است

با این همه^۶ هیچ می‌نیارم^۷ گفتن:

شاید که تو^۸ بنده نوازی این است



ای روی تو آرزوی دلها شادی غمت به روی دلها

ای حلقه زلف^۹ تو همیشه آشفته ز گفتگوی دلها

۱ اصل «و» ندارد، والله دو ۲ والله: شدنن کمال

۳ دولت: شرط، اصل: حبیبی و شایع: رسم.

۴ اصل و شایع: تو، حبیبی و دولت: او ۵ اصل و شایع: همه، حبیبی و دولت: همه هم

۶ اصل و دولت: نمی‌بارم گفت، شایع: می‌بارم گفت، حبیبی: نمی‌آرم گفت.

۷ اصل و شایع: ترا، حبیبی و دولت: مگر.

۸ اصل از زلف: والله و کمال (غ): زلف

۲۲۳- کمال [۲۱۱/ص ۷۵]

شیخ کمال خجندی^{*}، از اکابر و اعظم خجندی بوده:

سرود یوانه شده^۱ است از هوس بالایش می رود آب که زنجیر نهاده بر پایش



دی چاشنگ ز چهره فکندی نقاب را شرمنده ساختی همه روز آفتاب را



چشم شوخ تو هر کرا کشته^۲ است اول از رشک آن مرا کشته^۳ است

وعدۀ کشتنی بده به کمال جان من، وعدۀ ای کرا کشته^۴ است



هر گل که ز خاک ماه^۵ بروید عاشق شود^۶ آنکه آن ببوید

خوبان همه رخ^۷ به آب شویند رخسار تو آب^۸ را بشویند

۲۲۴- کوکبی [۲۱۲/ص ۷۵]

قیاد بیگ کوکبی^{*}، تولدش در قزوین شده، به غایت حسن و تمکین و قابل بوده.

در زمان جهانگیر به هند آمده در گلکنده بود:

از غمزۀ تو بلا شهید است در کوی تو کربلا شهید است



مگر آن شاخ گل بردوش دارد پایه نعشم

که می رقصند هر دم بلبلان بر گرد تابوتم

- | | |
|---|------------------------------|
| ۱. کمال (خ) شدست. | ۲. اصل کشت است، کمال (خ) کشت |
| ۳. همان | ۴. همان |
| ۵. واله و کمال (خ) من | |
| ۶. اصل شده او کسی ببود، واله: شود از کسی ببود، کمال (خ) شود آنکه آن ببوید | |
| ۷. کمال (خ): رو | ۸. همان آبرو بشوید |

حرف الکاف الفارسیه

۲۲۵- گرامی [۲۰۸/ص ۷۲]

حسن بیگ، گرامی*، در عهد شاهجهان پادشاه بخشی گجرات بوده:

سبزه و آب و هوا توبه ما می شکند

چه توان کرد به این سلسله جنبانی چند

بوی تو با نسیم و^۱ صبا آشنا نشد گلها شکفت و^۲ بند قنای تو وانشد

جان کندهم بدید چو باز آمد از سفر

وقتی به سر رسید چو عمرم بسر رسید

با^۳ آب چشم خویش نگهداشتم چمن

چندانکه فصل گل به بهاری دگر رسید

۲۲۶- گلخنی [۲۱۰/ص ۷۵]

مولانا گلخنی*، صاحب اشعار بلند و افکار ارجمند است. از ندمای خاص

سلطان حسین مرزا بوده و با محمد مؤمن مرزا بن سلطان حسین مرزا عشق

داشته. بعد از آنکه محمد مؤمن مرزا را سلطان حسین مرزا در حالت مستی

به شکایت فرزند دیگرش کشت، مولانا گلخنی سلطان حسین مرزا را هجو کرده

گریخت، این دو بیت از آن هجا^۴ است:آرد زمانه واقعه کربلا به یاد زان^۵ کافری که مؤمن دین را شهید کرد

آنجا یزید آمد و کار حسین ساخت اینجا حسین آمد و کار یزید کرد

۲. همان

۳. اصل: آن جا

۱. والله: و ندارد.

۳. اصل: از الله: با.

۵. روشن: کان.

حرف اللام

۲۲۷- لاغری [۲۱۶/ص ۷۶]

لاغری*، صورت حالش از تخلص پیداست و قوت طبعش از کلامش هویدا:

اشک که از چشم ترم ریخته هست به خون جگر آمیخته
ده به ده و شهر به شهر از غمت لاغری دل شده بگریخته

۲۲۸- لذتی [۲۱۷/ص ۷۶]

ملا مهدی علی لذتی*، در آگوه می بود و نسبت استادی^۱ به شیخ فیضی داشته:

مگر در عشق تأثیر جنون زافسانه می خیزد
که شب با هر که بنشینم، سحر دیوانه می خیزد
به صد خون جگر پرورده ام این دل که دشمن شد
چه سازم، چون کنم با دشمنی کز خانه می خیزد

۲۲۹- لسانی [۲۱۴/ص ۷۵]

مولانا لسانی*:

بیا که گریه من^۲ آن قدر زمین نگذاشت که^۳ در فراق تو خاکی به سر توان کردن

۲۳۰- لطفی [۲۱۵/ص ۷۵]

لطفی*، رومی، از خوش خیالان بوده:

ز سوز^۴ سینه فریاد از دل ناشاد برخیزد
بلی در خانه ای کاتش فتد، فریاد برخیزد

۱ اصل: اوستادی.

۲ اصل: تو حسی، واله، جمع و لسانی (خ) من.

۳ لسانی (خ) که از فراق. ۴ اصل: سوزا، واله و حسی: سوز.

۲۳۱- لطیفی [۲۱۸/ص ۷۶]

لطیفی* جوئیوری، افکارش در نهایت لطافت است. تقی اوحدی نوشته که
 مثنوی سارل نام در تتبع حدیقه (سنایی) که فوق حال او بود گفته میروص شد:

آن به بالا بلاست پنداری	نه بالا، جان ماست پنداری
هیچ در گفتگو نمی آید	صورتی از حیاست پنداری
مژه اش را به کشتن عشاق	تیغ ها در هواست پنداری
جنبش زلف او در آینه	مار در آشناست ^۱ پنداری

حرف المیم

۲۳۲- مانعی [۲۲۲/ص ۷۸]

مولانا مانعی* راست:

ما را خیال ابروی او چون هلال کرد گشتم چنان ضعیف که نتوان خیال کرد

۲۳۳- مانی [۲۲۱/ص ۷۷]

مانی*، کلک جادو نگارش رقم نسخ به صورت خانه چین کشیده و رنگ از روی
 نگارخانه چین ارژنگ ر بوده. معاصر شاه اسماعیل است:

خالش که زیر نرگس جادو فتاده است مانند نافه ایست کز آهو فتاده است

۲۳۴- ماهر [۲۲۶/ص ۸۳]

مرزا محمد علی، ماهر*، درویش قلندر وضع صاحب کمال بود. با قدسی و
 کلیم و دیگر شعرای عهد جهانگیر پادشاه و شاهجهان و عالمگیر، صحبتها
 داشته. دیوان و مثنویاتش خالی از کیفیت نیست. محمد افضل سرخوش در فن

۱. اصل: آسباست: والله آشناست.

شعر تلمیذ اوست:

چشم چگونه دیدن رویت هوس کند نظاره بر چراغ تو کار نفس کند

۲۳۵- مجذوب (۲۴۱/ص ۸۳)

مرزا محمد، مجذوب^{*}، از فضلالی تبریز است، صوفی بوده، مثنوی دارد موسوم به شاهراه نجات این دو بیت در تعریف عشق گوید:

عشق از آن زهر در پیاله کند که ترا گرم آه و ناله کند

عشق ما آه و ناله خوش دارد مست ما هم پیاله خوش دارد

۲۳۶- مجرم (۲۲۹/ص ۷۹)

قاسم خان، مجرم^{*}، بن سلطان شاملو است، از مستعدان و اعظام روزگار است. خط شکسته درست می‌نوشت و عود را خوب می‌نواخت. تقی اوحدی نوشته که "به اتفاق همدیگر به هندوستان آمدیم در سنه یکهزار^{*} (و) دو درگذشت و من دیوانش را جهت وصیت وی ترتیب دادم". علی قلی خان می‌نویسد که "تقی اوحدی اشعار بلندی که از خود ذکر کرده است اکثر آن از آن بیچاره خواهد بود که به حق آن وصیت متصرف شده، چه از تذکرة تقی اوحدی آنچه استنباط شد از کلام قلی بیگ مجرم^{*}، سواد فارسی هم درست معلوم نمی‌شود". به هر حال این ابیات به نام مجرم است:

زانگونه غریبانه به زندان تو مریدم کایام نشد آگه و تقدیر ندانست



زدوریش^۱ تخورم غم که طفل، رشتنه مرغ به خود چو رام بیابد^۲ درازتر گیرد



۱. اصل: زدوریش، غریب. زدوریش. ۲. اصل: غریب. بیابد.

کاری ممکن که با دل پر شکوه روز حشر
آتش به جای خاک ز دست به سر کنم

۲۳۷- مجنون (۲۲۳/ص ۷۸)

مولانا مجنون*:

فیروزه سپهر در انگشتر من است روی زمین^۱ تمام به زیر نگین تست

۲۳۸- محتشم (۲۱۹/ص ۷۶)

مولانا محتشم* کاشی، مرثیه پسر خود می گفت، به خواب جناب امیر مرتضی علیه السلام دید که می فرمایند، مرثیه اولاد من بگو، او عرض کرد که چه گویم؟ حضرت فرمود که بگو:

"باز این چه شورش است که در خلق عالم است"

بیدار شد (و) چند مصرع^۲ در خاطرش همان ساعت به یمن توجه^۳ و نظر مکرمت شاه ولایت مآب رسید، در مرثیه گویی پرداخت تا رسید به این مصرع^۴ که:

هست از ملال گرچه بوی ذات ذوالجلال

مصرع^۵ دیگرش به خاطر نمی رسید، چندین روز بر آن بگذشت، شبی حضرت مرتضی علیه السلام را باز در خواب دید. فرمودند:

"او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال"

مختصر می کند، مرثیه او مقبول است. لهذا همچنین قبولیت بهم رسانیده و الا بهتر از آن شعرا می توانند گفت، لیکن آن قبولیت کجاست، به قول حزین:

۱. اصل: زمین به زیر والد (زمین تمام به زیر)

۲. اصل: مصرعه. ۳. همان: توجهه

۴. همان: مصرعه. ۵. همان: مصرعه

حزین آسان گرفتم می شود ربط سخن مشکل
قبول خاطر دلها خداداد است می دانم
لفظ «درد محشتم» تاریخ رحلت اوست:
سحر^۱ که دیده گشاد وز رخ نقاب کشید هزار تیغ زمزگان بر آفتاب کشید
*
دلم فشرده آن پنجه نگارین است مخمس^۲ که بدل ناخنی زند این است
*
چو وی ز عشق من آگه^۳ شد و شناخت مرا
به اولین نگاه^۴ از شرم آب ساخت مرا
به یک نگاه مرا گرم شوق ساخت ولی
در انتظار^۵ نگاه دگر گداخت مرا
*
بزم پرفتنه از آن تیغ^۶ نگاهست امشب
فتنه در^۷ خانه این چشم سیاهست امشب

۲۳۹- محمود [۲۲۵/ص ۷۸]

محمود* از یک تازان معرکه سخنوری بوده:

تنت را گویی از جان آفریدند لبث را ز آب حیوان آفریدند
زلعلت پرتوی در ساغر افتاد ز عکسش جوهر جان آفریدند
کجا سامان پذیرد کار عاشق کز^۷ آغازش پریشان آفریدند

۱. حسینی: سحر که دیده محشتم (خ): ز خواب دیده
۲. اصل: آگه. همان: نگه.
۳. محشتم (خ): انتظار دگر نگاه، حسینی، والله و شایع: انتظار نگاه دگر.
۴. والله و محشتم (خ): طرز.
۵. محشتم (خ): از خانه آن
۶. اصل: که آغازش غریب: کر آغازش
- ۷.

۲۴۰- محوی [۲۳۰/ص ۸۰]

مولانا محوی* اردبیلی^۱، او نیز در همان زمان بوده، از شعرای مقرر آن عهد است. مدتی در ملازمت مرزاغازی بسر کرده و از آنجا به هند آمده به دکن رفت (و) در سته یکهزار و پست و پنج هجری در نواحی برهاتپور درگذشت.
چو چشم بازگشایی فتنه کامیاب شود وگر نهی مژه برهم اجل به خواب شود



چه پروای تماشای گل و سرو سمن داری
که بوی یاسمین و رنگ گل باخویشتن داری



هلاک حسرت آغوش^۲ ای سیمین بدن گشتم
به جای موی سر در ماتمم بند قبا بگشا

۲۴۱- مخفی [۲۴۳/ص ۸۳]

مخفی*، رشتی، سام مرزا در تذکرة تحفة سامی^۳ این قطعه [را] از وی ذکر کرده:
مخفیا دختران خطه رشت چون غزالان مست می گردند
از پی مشتری به هر بازار بند تنبان به دست می گردند
مرزا طاهر نصرآبادی در تذکرة خود نوشته که چون عادت کوکنار نامراد داشت، ضعیف و لاغر بود. به خدمت امام قلی خان می بود، روزی خان گفت که باعث کاهش بدن شما مداوت کوکنار است. او گفت: نه، بلکه از جهت این است که مردمان در مکاتیب به یکدیگر می نویسند: "مخفی ثماند"، لهذا به نفرین خلقی به این صورت شده ام:

۱. اصل اردبیلی.

۲. اصل و والله آغوش، غراب: آغوش.

۳. اصل و والله: تحفة السامی؛ تذکرة، خیر و تحفة: تحفة سامی.

ز سوز عشق تو زینگونه^۱ دوش تن می سوخت
که هر نفس ز تنف سینه پیرهن می سوخت

۲۴۲- مسیح (۲۳۱/ص ۸۰)

حکیم رکن الدین، مسیح* کاشانی، آبای ایشان از شیراز آمده، در کاشان توطن گزیده‌اند. حکیم مذکور به حضور شاه عباس ماضی کمال اعزاز و احترام داشته. روزی به حضور پادشاه با کسی فاضل یک طرف شده و شاه به طرف ثانی جانب داری می‌کرد. حکیم را خوش نیامد، ترک ملازمت کرد. بعد از آن که (شاه) به طرف مازندران و خراسان تهنیت کرده حکیم خود را برق‌وار از آنجا به هندوستان از جانب سواحل رسانید و در اینجا به خدمت اکبر و جهانگیر پادشاهان نامدار عزت و اعتبار حاصل کرد. بعد از رحلت پادشاه عباس ماضی به ایران رفت (و) با یکی از خوبان صفاهان گرفتار شده. مرزا صائب (که) شاگرد اوست، هفتصد بیت او را انتخاب کرد که هر بیت^۲ از آن به مرتبه یک دیوان است و این کار را به عینه مولوی جامی به استاد^۳ خود امیر شاهی کرد که هزار بیت استاد^۴ خود منتخب کرده، نگاهداشت و باقی (را) به آب شست:

پیش قدت به آب دهم سرو باغ را پیش رخت به باد سپارم چراغ را



چشم بر هر جا فگندم درنظر دارم ترا

دشمن جانی و از جان دوست تر دارم تو را



۲. اصل: بیت او بر مرتبه

۳. همان

۱. حسینی: زانگونه.

۳. همان: اوستاد.

هر شب چو خس به گوی تو آرد صبا مرا
نزدیک صبح باز رساند به جا مرا



هست در سینه ما گر غم عالم غم نیست
وسعت سینه ما هیچ کم از عالم نیست



خانهٔ پیکرم خراب شده است همه جا^۱ ماهی آفتاب شده است
سایه‌ام بر زمین سفید افتد بسکه خون در تن من آب شده است



جامی بنوش تا رخ گل بی صفا شود چمن از جبین گشاکه در صبح وا شود

۲۴۳- مشکى [۲۳۴/ص ۸۱]

درویش مشکى^{*}، صفاهانی، اشعار(ی) از هر کس به خاطر داشته و پیوسته
یا از یاب^۲ کمال صحبتها داشته:

جان مشکى بی خط مشکین تو همچو عنبر بر سر آتش بود^۳



می‌دهی با همه کس، کاش به من هم بدهی
وعدهٔ وصل خود ای سرو قد و^۴ لاله عذار
ای خوش آن دم که ز من بر در تو تا به صبح
نمره‌ها همچو سگان و تو نباشی بیدار

۱. اصل: بار یاب.

۲. والله: «او» ندارد.

۱. والله: جا جای.

۳. اصل: شود، والله: بود.

چه شود گر به من دل شده یک بار دمی
 وعده بوسه از آن لعل لب شکر بار
 طفل بودی که من زار نهادم بر تو
 دل چو مشکى و توانیست چو من عاشق زار

۲۴۴- مصحفی [۲۸۲/ص ۹۹]

مصحفی* تخلص، غلام همدانی نام، در فارسی هم دیوانی دارد. از طبع عالی که
 داشته به فکر شعر فارسی هم می پرداخت. و له:
 من به خود هم نپسندم سخن ناز تو که مبادا دگوری بشنود آواز تو

۲۴۵- مظمی [۲۴۰/ص ۸۲]

بابا حسین مظمی*، در قزوین بوده، در ظرافت طبع نظیر نداشت. اعزّه اردوی
 شاهی وی را چون گل از دست همدیگر می ربودند. روزی حاکم قزوین یکی از
 قواحش صاحب جمال را به علت امری ناشایسته امر به قتل فرمود. بابا حسین
 نزد حاکم رفته مبالغه کرد که زن موا به عوض آن فاحشه بکشند و آن فاحشه را
 به من^۱ بخشند. حاکم بخندید و از سر قتلش درگذشت:

پیچیده پا به دامن گشتیم عالمی را قالیچه سلیمان دامن ماست گویی

۲۴۶- مطیمی [۲۲۸/ص ۷۹]

الف ابدال، مطیمی* تخلص می کرد و چون الف مجردانه می زیست و بسیار
 دانشمند بوده، گویند مدتها در خدمت سلطان یعقوب بود. چون به اصفهان آمد
 و اقامت گزید، موکب پادشاه اسماعیل وارد آن شهر گردید و شهر مفتوح گشت،

شخصی وی را گرفته زر می طلبید، او در جوابش گفت: هر طفل می داند که الف هیچ ندارد. طرفا و ندما این سخنش به پادشاه رسانیدند، پادشاه او را طلبداشت، این دو مطلع در مدح پادشاه گذرانید:

تاج شاهی که شرف بر سر قیصر دارد هر که این تاج ندارد تن بی سر دارد



دام حکایتی و نه جای خوشامد^۱ است

شاهی چنین به معرکه هرگز نیامد^۲ است



چون «الف» چیزی ندارم در جهان تا به کف آرم نذر وی^۳ خوش خرام
ای دریغا کاشکی «بی»^۴ بودمی تا یکی در زیر من بودی مدام

۲۴۷- مظهر [۲۲۰/ص ۷۷]

مرزا مظهر^{*} جانجانان، از وحیدان عصر و کاملان دهر بوده. قطع نظر از کمالات صوری و معنوی به فن شاعری شهرتی پیدا کرده و از حسن تقریر خود در بلده شاهجهان آباد ناطقه را آب و رنگی تازه داده که اکثر از مشاهیر آن محض به استفاده الفاظ و معانی گفتارش، صحبت او (را) از مغنمات می دانستند. شاهجهان آباد که مورد و موطن فصیحای روزگار است، از یمن فصاحت تقریرش لهجه و محاوره^۵ چیست و لطیف پیدا کرده. مشهور است که مرزا روزی که از این جهان گذران به بلوه چندین تا عاقبت اندیش خدا ناترس سبک روحانه رفت و شهید شد، عالمی به ماتمش خاک به سر کرد و بعد تجهیزش دیوانش برداشتند، سر ورق

۱ اصل و تحفه خوش آمد؛ والله و روشن خوشامد.

۲ اصل یامده، تحفه، والله و روشن نیامد.

۳ تحفه و روشن نذر وی، والله نذر وی. ۴ تحفه و والله بی؛ روشن ب

۵ اصل محاوره

این بیت برآمد:

به لوح ثوبت من یافتند از غیب تحریری
که این مقتول را جز بی گناهی نیست تفصیری
(و له:)

فریاد از این قوم که چون ماه محرم بی زور نتوان دید رخ میمیشی را



فشار داد نزاکت ز بسکه رنگ ترا نین تو ساخت گلایی قنای تنگ ترا



مہتاب و شراب و^۱ انتظارات این روز قیامت است، شب نیست



چشم^۲ بر روی تو هرگاه که وامی گردد دست فریاد، مرا، دست دعا می گردد^۳



غرض دل بود، ناحق سوختی هر استخوانی را

زدی^۳ آتش پی یک شیر، ظالم، نیستانی را

۲۴۸- مظهری [۲۳۵/ص ۸۱]

مظهری^{*} کشمیری، از شعرای مقرر و مشهور، بلند فطرت بوده، با مولانا محتشم و مولانا وحشی معاصر بوده:

کسی که زهر زد دست تو چون شکر نخورد

حرام باد بر او لذت گرفتاری



۱. حسینی «و» ندارد اصل و مظهر (خ): شراب و.

۲. مظهر (خ) و مظهر (ج): چشم هرگاه که بر روی تو وامی گردد

۳. مظهر (ج) و مظهر (ج) ردی ظالم پی یک شیر آتش نیستانی را

زنجیر پای حسن تو شد خط عبورین
اعجاز بین که موی نگهبان آتش است

✽

گفتم، ز تو خواهم آرزویی تو حاضر و آرزو فراموش

۲۴۹- معصوم (۲۳۲/ص ۸۱)

میر محمد معصوم^{*} کاشی:

به گوش پشه نهم از صدای خنده گل
دماغ ناله بلبل در این بهار کجا است

✽

فغان که بند قبای تو باز خواهد شد که پاده بی ادب افتاده و هوا گستاخ

۲۵۰- مقصود (۲۳۶/ص ۸۲)

مولانا مقصود^{*} خرده^۱ کاشی، خرده فروشی می کرد، ملقب به این لقب شده:

از آن لب یک سخن، یک حرف، یک دشنام می خواهم
تکلف برطرف، امروز از آن لب کام می خواهم
علی قلی خان واله می گوید که به جای لفظ یک، «ها» گفته آید، تکلف پیدا نشود:

به^۲ یک دم یا تو بودن دل تسلی کی شود هرگز
ترا با خویشتن می خواهم و بسیار می خواهم

۱. اصل: خرده، کاشی، خرده، واله: خیمه و دیگران: خرده، کاشی، خرده.

۲. واله: یک.

۲۵۱- ملک [۲۳۷/ص ۸۲]

مولانا ملک* قمی، پادشاه ملک سختوری و شهنشاه کشور بلاغت گستری بود.
به دکن آمده سکونت ورزید، سلاطین دکن تفقد به حالش می داشتند. ظهوری
فرزند خوانده و داماد او بود؛

غرض این بود که از ذوق بعیرم ورنه این ستم دیده سزاوار پیام تو نبود



دلی است در^۱ برم از آگینه نازک تر که گر غبار نشیند بر او شکسته شود



شدم به باغ که تسکین دل دهم، دیدم میان بلبل و گل گرمی که داغ شدم

۲۵۲- منصف [۲۳۸/ص ۸۲]

عبدالحق منصف*، اشعارش در کمال بی رتبیگی (است). تقی اوحدی
می نویسد: "لیلی و مجنون گفته که در بی مزگی و مضحکه (از) تحایف روزگار
است". این بیت او از نوادر اشعار اوست که به حسب اتفاق وارد شده؛

زان، نرخ جنس غمزه، گران بسته ای^۲، که من

محتاج این متاعم و آن در دکان تست

۲۵۳- منصف [۲۴۲/ص ۸۳]

اسماعیل منصف شیرازی*، المشهور به طهرانی^۳، و مقیما و شریفای کاشف،
پسران شمسای شیرازی اند. در زمان شاهجهان به هند آمده باز به وطن رفت.
بازشتی عمل چه کند کس بهشت را ماتم سراست، خانه آیین، زشت را



۱ ملک (خ): در بر من ز آگینه

۲ اصل: بسته.

۳ والده ری

فکر جمعیت دل، تفرقه می‌آرد بار
قطره چون جمع شود، میل چکیدن دارد

۲۵۴- منصور [۲۲۵/ص ۸۳]

برخوردار بیگ، متخلص به منصور*، در زمان شاه سلیمان بود:
غیر چشم تو که خون دل احباب خورد
کس ندیده است که بیمار می‌تاب خورد

۲۵۵- منعم [۲۲۰/ص ۷۷]

تو الحق منعم*:

نفس رسیده بر لب، هوس^۱ نظاره باقی است
به عیادت^۲م گذر کن که هنوز چاره باقی است
تو به چشم گفتگویی به رقیب گو چه کردی
که هنوز در نگاهت اثر اشاره باقی است

۲۵۶- منوهر [۲۳۳/ص ۸۱]

رای منوهر*، از رایان صاحب رایت هندوستان بود. در زمان اکبر شاه امارت
داشته (و) لوای حشمت بر فلک افراشته. جمال عرایس افکارش چون سبزان
هند نمکین، و زبان ابروی شاه‌دان اشعارش مانند تکلم خوبان شیرین است. تقی
اوحدی نوشته که "در آگه چند رباعی نزد من فرستاده بود، جوابش نوشته
فرستادم." و آن همه اشعار در تذکره خود کعبه عرفان تقی اوحدی نوشته:
از اثر یک نگه^۱ اوست مست هم پست و هم بتکده، هم بت پست



زاهدان کعبه پرستی تو و ما دوست پرست
تو به این عقل مسلمانی و ما برهمین



یگانه گشتن و یکجا شدن ز چشم آموز
که هر دو چشم جدا و دو جان نمی نگرند

۲۵۷- مؤمن [۲۲۴/ص ۷۸]

محمد مؤمن مرزا، بن سلطان حسین مرزا، جامع کمالات و اطوار پسندیده بود. حسن صورت و لطافت معنی پرور از مبداء فیاض به او عطا شده بود. محسود دیگر برادران خود بوده، خاطر پدرش (را) به وسوسه چند از وی ورنجانیده او را محبوس کردند، آخر روزی در مستی فرصت یافته به تقریبی از پدر حکم قتلش گرفته، چون کافران سنگ دل آن مؤمن مظلوم را شهید کردند. بعد از بی هوشی پدرش چون به هوش آمد، تداوت برداشت، سود نکرد، و در این باب جمله شعرای خراسان مرزا را هجو کردند. باعث شهادتش ابوالحسن مرزا بود، و دیگر برادرانش مثل محمد حسین مرزا و غیرهم از این معنی کباب شدند و دل خون کردند و با قاتلش در مقام مخاصمت برآمدند. این بیت را در وقت شهادت گفته بود:

ناجوانمردی که بی جرمم در این سن می کشد

کافر^۱ سنگین دلی گشته است و مؤمن می کشد

و این دو بیت در ایام حبس گفته بود:

رو به دیوار غم می تو و در هر نفسی آمد و رفت ندارد به من خسته کسی



ز رفعت خواستم، پا بر رکاب ماه نو، سایم
رکاب دولت اکنون حلقه بند است در پایم^۱

۲۵۸- مهدی [۲۲۶/ص ۷۸]

مهدی* رازی، ازوست:

یا تبسم چو بگذری در باغ دهن غنچه پر گلاب شود

۲۵۹- مهری [۲۲۴/ص ۸۳]

میر سید علی مهری*، در زمان خاقان مالک الرقاب^۲ به منصب ملک الشعرا پی
مستار برده. اشعار خوب از وی بر زبانهاست. گاهی سید هم تخلّص می کرد:
شکفت غنچه و خندید لعل یار امروز^۳

دو گل به گوشه دستار زد بهار امروز

۲۶۰- میر [۲۸۲/ص ۹۹]

میر تقی*، در فارسی هم اشعار دلپذیر دارد. و له:

بر میزد دل ندیدم لاله روی خویش را

می برم در خاک با خود آرزوی خویش را



ما را مده به لاله این باغ نسبتی

او کی چنین نشسته به خون جگر که ما



۲. اصل رقاب، والله الرقاب.

۱. والله: برپایم.
۳. اصل مراد والله امروز.

بر میر پا شکسته چه آمد که آن ضعیف
تا گوی دوست دست به دیوار می رود

۲۶۱- میرم [۲۲۷/ص ۷۸]

میرم* سیاه^۱، از قرقه ملامتیه صوفیه بود و مرید بابا علی شاه ابدال به جهت
افقای حال به مضحکه و هزل می پرداخت:

از موج خیز... که جهان را گرفته است نه قبه سپهر نماید چو یک حباب
راه دراز... به نهایت نمی رسد گر صد هزار سال زند... ما طناب



آن روز که چرخ این سرانجام نهاد بر مسند عیش هر کسی کام نهاد
بر بست ز سیم هیأت جفته ای صاف نیمی ز شکم برید و^۲... نام نهاد



این ریش تو سخت^۳ زود برمی آید گرچه به^۴ مراد سود برمی آید
بر آتش رخسار تو دل های کباب از بس که بسوخت دود برمی آید

۲۶۲- میی [۲۳۹/ص ۸۲]

میی*، کلال نام قومی است که آبا و اجدادش دربان حرمیای پادشاهی بودند. در
زمان جهانگیر شاه بوده است. نور جهان بیگم نظر عنایتی به نظر لیاقت شعری او
به حالش می داشت و اشعارش به درخواست بیگم به حضور پادشاه خواند شد^۵.
پادشاه گفته که رعایت پیشه خود نگذاشته:

۱. اصل: میرم شاه؛ والله حبیبی، تحفه و خمیر: میرم سیاه.
۲. والله: «و» ندارد. ۳. همان: «سخت» ندارد.
۴. اصل: برا والله نه. ۵. اصل: شدند.

میی به گریه سوزی دارد، ای نصیحت گر
کناره گیر که امروز، روز طوفان است



جو غنچه لب لعل تو در سخن بشکفت
گل نشاط به بار^۱ آمد و چمن بشکفت
هوای دیر^۲ مگر گشت هم مزاج بهار
که نقش سجده بت بر جبین من^۳ بشکفت

حرف الفون

۲۶۳- ناجی [۲۶۲/ص ۸۹]

ناجی^{*} تبریزی، گاهی شعری از او سر می زد:
در هوای موافقت ناجی آب، کیفیت شراب دهد



هیچ که چشم سیه مست تو خواب نبرد که به بیداریش از گریه مرا آب نبرد

۲۶۴- نادم [۲۴۹/ص ۸۵]

نادم^{*} گیلانی، از شعرای معتبر بوده. در زمان شاه عباس به هند آمد و نظیری
تفقدی به حالش داشته و او خود را به شاگردی نظیری منسوب می کرد. اگرچه کم
شعر است، لیکن اشعارش بلند و برجسته واقع شده:

نام من هر که برد باعث رسوایی تست رفتم از خاطر خلقی که تو از یاد روی



از بیکسی به هیچ غمی، می طبد دلم اندک ملال، سخت نماید چیم^۱ را



بیمار عشق را به مداوا چه فایده؟ دازد لب تو فایده، اما چه فایده؟



کشتی مرا و گشته شد از رشک عالمی
هر خون که می کتی تو به صد خون برآید است



هنوزش رنگ طفلی هست، گل چیدن نمی داند
به دامن آشیان بلبل از گلزار می آید



به هر طرف که فروهشته زلف بخوامی گمان برند که صیاد دام بردوش است

۲۶۵- ناطق [۲۸۶/ص ۹۹]

ناطق^{*}، یکی از امیرزادگان بلوچ است. به مرتبه فصیح و بلیغ، و فکر دلکش او تازه تر از گل شاداب است. لطافت کلام اساتذده حسن طبعش از یاد می برد. در زمانی که فقیر در لکهنو نبود، در آنجا رسیده، در تمامی شهر غلغله شاعری انداخته، هوش و حواس خود صرف افکار دلنشین کرده، سراپا محو تلاش معنی تازه است:

به یک بیعانه ساقی کرد مدهوش آن چنان دوشم^۲

که از محفل حریفان چون سبزه بردند بردوشم

نمی دادم صبا از گلشن کوی که می آید

که در پرواز می آید به رنگ بوی گل، هوشم

مشو ای تویه فرما، رنجه، گر حرف تو نشنیدم
 که از بانگ شکست تویه ها گشته است کو، گوشم
 سرت گردم، بیا، عمری است، ای ترک شکار افکن
 که از شوق خدنگت چون کمان خمیازه آغوشم
 شود از اشک حسرت دامنم لبریز دُر ناطق
 دمی کآید به خاطر یاد آن صبح بنا گوشم



تا به کی لعل تو خندان به رقیبان باشد
 آتش رشک مرا میزخه جنبان باشد
 خیر^۱ از همدمی غیر نیایی هرگز
 روز وصل تو بتراز شب هجران باشد
 که به چه، گاه به زندان فکند یوسف را
 حسن^۲ شهرت چو کند، آفت خربان باشد
 بسکه از آتش حسن^۳ قدت افروخته اند
 سرو از فاختگان سرو چراغان باشد
 از چه ناطق نکند دعوی شاهنشاهی
 که گدای در سلطان خراسان باشد

۲۶۶- ناظم [۲۶۰/ص ۸۷]

مثلاً ناظم^{*} هروی، به خدمت عباس قلی شاملو به هرات می‌برد و مشغول
 یوسف و زلیخا حسب فرموده‌اش گفته و دقایق مراتب شاعرانه مرعی داشته،

۱ اصل: غیر از همدمی نیایی هرگز، ناطق (خ): هرگز ای یار نیایی بر من بی‌اغیار

۲ ناطق (خ): حسن از حد چو گذشت، ۳ همان: شوق.

۴ اصل: «و» ندارد

لیکن چون بعد از مولوی جامی گفته، اما این طریقه از هاتفی آموخت که از فرط حیا داری در حضور مولوی شعری گفته و تفسیح خود کرده، مثنوی کسی به^۱ مثنوی مولوی نمی رسد:

نام من هر که بود حرف تو آید به زبان
زانکه معنی کسی از لفظ جدا نشنیده است



از لطافت پس که روحانی سرشت افتاده است
گیرمش گر در بغل، پندارم آغوشم تهی است



شوخی که رود آفتنه به فرمان نگاهش بیباکی من بین که گرفتم سرراهش

۲۶۷- نافع [۲۶۳/ص ۸۹]

نافع^{*} قمی، در زمان شاه سلیمان بود و به طبّاحی اشتغال داشته، این بیت از مطبخ خاطرش سرزد:

یک سر رشته وجود و سر دیگر عدم است

نیست فرقی به میان، این چه حدوث و قدم است

به خدمت مولانا عبدالرزاق آمده عرض کرد که بیتی گفته‌ام و خود من معنی آن نمی‌دانم. مولانا برای آن بیت شرحی نوشت.

۲۶۸- نامی [۲۵۵/ص ۸۶]

میر محمد معصوم خان نامی^{*}، از امرای زمان اکبری بوده است. در سنه یکهزار و دوازده هجری به عنوان ایلچی گری به خدمت شاه عباس صفوی از طرف اکبر

شاه رفته، با حکیم شقایب و تقی اوحدی و محمد رضا فکری صحبتها داشته.
اشعار بسیار دارد و تتیع خمسه هم کرده است و آلات سنگ تراشی با خود داشت
که اشعار خود را بر سنگ نقش می کرد:

در دلم صد سبیل اشک و بر لبم صد برق آه

عشق را نازم که پنهان^۱ آب و پیدا آتش است



امشب به واسنید خوشم، مهلت ای اجل

خاشاک نیم سوخته مهمان آتش است

۲۶۹- نجات [۲۶۱/ص ۸۷]

میر نجات^۲، از منادات حسینی بوده. در حسن خلق و وسعت شرب و صفای
طبیعت نظیر نداشت. در سخن سنجی و نادره گویی و خوش صحبتی مشهور
بوده است. لطفه های نمکین و نقلهای شیرین از وی بر زبانهاست. از آن جمله
روزی به خانه مرزا طاهر وحید وزیر اعظم مهمان بود. وقت شام پسران^۳ مرزا
طاهر که صاحب جمال بودند به مجلس پدر آمدند، از ایشان پرسید که کجا
بودید؟ عرض کردند که بر بام خانه به دیدن عطارده مشغول بودیم. پدرشان
پرسید که میسر شد یا نه؟ عرض داشتند که دیدیم؛ و چون مشهور که به وقت
دیدن عطارده هر کس که جمیع بندهای ملبوس خود را بگشاید، البته گنجی از
مال و^۴ گنجی از علم به دستش خواهد آمد. لهذا مرزا طاهر به عنوان ظرافت
پرسید که بندهای خود را وا کردید؟ گفتند: بلی، طاهر گفت: بتد ازار، هم؟
میر نجات گفت که آن را وقت دیدن مشتری وا خواهند کرد. به مرزا طاهر و

۲. اصل: سرهای

۱. دوش: پیدا آب و پنهان آتش

۳. والہ: «یا» به جای «و»

حضار محفل این لطیفه خوش آمد. ملخص اینکه میرنجات در سبک منشیان عظام پادشاه ایران یعنی شاه سلیمان منسلک بود و در آن فن کمال شهرت و مهارت داشت.

علی قلی خان والہ می نویسد کہ در شاعری آنچه مردم به او گمان دارند، نبود بلکه می توان گفت کہ خون مذلت شعر، بعد از زلالی خوانساری و مرزا جلال اسیر و شوکت بخاری، در گردن میرنجات مرحوم است. چه، زلالی و مرزا جلال را در بعضی اشعار راه به وادی مهملات افتاده (و) به اعتقاد خود، این روش را نزاکت گوئی دانسته اند، و حال آنکہ از فرط چاپکی در این وادی پی غلط کرده از منزل مقصود دور افتاده از عہدہ روش نزاکت بندی مثلاً فلهوری کہ به قوت طبع و زور مایه برآوردہ، بر کران مانده، هر کس کہ تتبع او کند کارش به مہمل گوئی انجامد؛ اما میرنجات قطع نظر (از) روش آنها طرز تازه اختراع کرده است کہ پسندیدہ طبع عوام و اویاش و بازاریان گردیدہ، و چون اکثر مردم از تحقیق مراتب سخنوری محروم، و وسعت فکرشان از دامن عروس حجلۂ فصاحت کوتاه است و بہ آنچه مطابق سلیقہ و موافق طبعشان افتادہ باشد، راغب می شوند، لہذا بہ طرز او رغبت تمام پیدا گشتہ و اکثران بہ همان طرز مایل گردیدہ، تتبع آن می سازند، و بعضی از شعرای زمان، مثل آقا رضای^۱ امید کہ مخاطب بہ قزلباش خان بود، و جمعی دیگر طرز زلالی و اسیر را علاوه طرز میرنجات شناختہ، کوس مزخرفات بر بام فصیحیت می نوازند. چون نغمہ های قانون مواجه شدہ، لازم آمد کہ از اشعار عمایند مذکورہ چند بیت بہ عنوان نمونہ در این نسخہ قلمی نماید.

از مثنوی محمود و اباز زلالی است، در توحید می گوید:

سر شکم بر^۲ سر آن چہرہ ناید جگر گل کردہ بر گل می سراید

خیالش را به خوابی دیده‌ام مست
از منوی حسن گل و سود لالی:

ای ز تو جستن پی دیدن سراغ
تا قلم ما، رگ گردن بود
(از) مرزا جلال اسیر:

می‌رسد مست شکوه گاهی‌ها^۱ گله مشتاق عذر خواهی‌ها



دختر رز به باغ می‌آید
(از) قزلباش خان امید:

کرد روی تو چمن آینه را
می‌توان ساخت وطن آینه را
حیرت هند شود تا ظاهر
می‌فرستم به دکن آینه را



بر رخت خورده دیده‌ها سوگند
خوب نشنید یار حرف مرا
به هر حال این منتخب از اشعار میر تجات است:
می‌خواست، سوی من نگر، سوی خویش دید

خود نوش کرد شربت بیمار خویش را



لیاس^۲ سرمه‌ای، ای کعبه نگاه مپوش

به^۳ مرگ (من)، دگر، این جامه سیاه مپوش



۱. اصل: می‌مالم؛ و الله و منوی محمود و ایاز: می‌مالد.

۲. و الله: نیست سبک ساری ۳. همان: گاهی‌ها.

۴. تجات (خ): لیاس تیره تو ای قبله نگاه مپوش

۵. همان: به مرگ ما که دگر جامه سیاه مپوش.

ای تافته گلبرگ توت گوش سمن را در غنچه نهان کرده حجاب تو چمن را



اگر گویم نمک لعل لب ت را تو هجو ملیحی کرده باشم

۲۷۰- نرگسی [۲۴۸/ص ۸۲]

نرگسی، از شعرای نامی است. با هلالی مشاعرات داشته. روزی در محفل نشسته بود که بدرالدین هلالی آمد و بالاتر از او بنشست. نرگسی گفت: تخلص من نرگسی است و نرگس را به چشم نسبت کرده‌اند و چشم سرآمد اعضاست، پس باید که از من فروتر نشینی، مولانا هلالی گفت: من هلالی‌ام و هلال را به ابروان نسبت می‌دهند و جای ابروان بالای چشم است، پس می‌سوزد که از تو بالاتر نشیم. نرگسی گفت که هلال نام غلام است و غلام را باید که فروتر نشیند. هلالی گفت که نرگسی نام کنیزکان است و کنیزک به مرتبه دون از غلام است. نرگسی گفت که در تخلص من لفظ «نر» مقدم است. هلالی گفت: بزیرو... هم دارد. از آن روز نرگسی تخلص خود آهی کرد:

شیرمنده^۱ ساخت آهوی چشم غزاله را

پژمرده کرد آتش روی تو لاله را

۲۷۱- نزاری [۲۵۲/ص ۸۵]

حکیم نزاری^{*}، از حکمای عالی طبع بوده. گویند در قهستان مدتی سعدی به خانه‌اش بوده و باهم اختصاص داشته‌اند:

خراب کرده چشمان پر خمار توام بهم برآمده زلف آیدار توام

هزار بار اگر بفکنی و برداری همان نزاری^۲ برگشته روزگار توام

۲۷۲- نسبتی [۲۵۱/ص ۸۵]

شاه نسبتی * تهناسیری:

جدا ز ما، دل ما زیر خاک کنید

به این ستم زده در یک مزار نتوان خفت



دل تمنای وصل او دارد چه بلا مشکل آرزو دارد

بلبلان هم مزاجدان نشدند کس ندانست گل چه خو دارد

نسبتی دل به درد معتبر است لاله از داغ آبرو دارد



در آخر سعی بیجا کرد فرهاد همان یک تیشه آخر بجا زد

۲۷۳- نشاطی [۲۶۴/ص ۸۹]

نشاطی * دماوندی، نامش حاجی محمد است:

چند مشغول نوا سنجی بلبل باشی

آنچنان باش که بر خاک تو گل سجده کند

۲۷۴- نشانی [۲۴۷/ص ۸۲]

مولانا احمد علی، مهرکن، متخلص به نشانی *، از جمله اولیا و از زمره اصفیا

بوده، روزی در مجلس جهانگیر شاه، صوفیان حاضر آمدند و قوالان این بیت را

به آهنگ و نوا می سراییدند:

هر قوم راست را می، دینی و قبله گاهی

من قبله راست کردم بر طرف کج کلامی

پادشاه پرسید که این بیت از کیست؟ عرض کردند که مصرع^۱ اول از حضرت نظام الدین اولیا قدس سره و مصرع^۲ ثانی از امیر خسرو رحمة الله علیه است. روزی که بر دریای جمن هندوان شهر جهت غسل فراهم آمده بودند و به رسم خود پرستش می کردند، آن حضرت تماشای آن قوم کرده مصرع^۳ اول بر زبان راند، چون در آن دم کلاه بر فرق مبارکش کج بود، امیر خسرو مصرع^۴ ثانی عرض کرد. چون مولانا این معنی شنید، سبحان الله بگفت و نعره عاشقانه ای^۵ زده قالب تهی کرد. پادشاه از تخت فرود آمد و فرق مبارکش را بر زانوی خویش نهاد، اطباء گمان بردند که سکنه شد، پیشانی اش را داغ کردند، سود نکرد و آخر مولانا را در تابوت گذاشته با هزار آه و ناله روان شدند و در شهر دهلی کهنه متصل مسجد به خاک سپردند. و له:

دوست آنست، کو معایب دوست همچو آینه رو به رو گوید
نه که چون شانه^۶ هزار زبان پس متروفته مو به مو گوید

۲۷۵- نصیرا [۲۵۳/ص ۸۵]

نصیرای* همدانی، خوش جمال، صاحب کمال بود:

ز سبزه خط او صبح من به شام رسید زمانه از من و او هر دو انتقام کشید

۲۷۶- نظام [۲۵۰/ص ۸۵]

مرزا نظام*، دستغیب، و آن مکانی است در شیواز. در عهد شاه عباس ماضی بود. در سنه یکهزار و سی و نه وفات یافت (و) در پهلوی حافظ شیراز مدفون است:

- | | |
|---------------------------|-------------------|
| ۱. اصل: مصرعه حسنی- مصرع. | ۲. همان. |
| ۳. همان. | ۴. همان. |
| ۵. اصل: عاشقانه رد. | ۶. حسینی: شانه یا |

هرگز شب فراقی نباشد چنین دواژ
گویا به جای کوکب من آفتاب سوخت



دل که افسرده شد، از سینه برون باید کرد
مرد، هر چند عزیز است، نگه^۱ نتوان داشت

۲۷۷- نظام [۲۵۷/ص ۸۶]

میر نظام * طباطبایی^۲، در گجرات بوده است:
از بسکه داد عکس رخت روشنی به دل حاجت نمی شود به چراغ دگر مرا^۳

۲۷۸- نظیری [۲۵۶/ص ۸۶]

نظیری نیشابوری، نامش محمد حسین است. به جلالت شان او همین قدر کافی
است که مرزا صائب گفته:

صائب چه خیال است شوی^۴ همچو نظیری

عرفی، به نظیری نرسانید سخن را
نواب خانخانان به تربیت او مصروف بوده. تاریخ وفاتش^۵:

«رُ دنیا رفت حسان العجم آه»

و ایضاً: «مرکز دایره یزم کجاست» یافته اند:

کجا بودی که امشب سوختی آزرده جانی را

به قدر روز محشر طول دادی داستانی^۵ را



۱. اصل: نگه.

۲. اصل: طباطبایا والله و غیره: طباطبایی.

۳. اصل: مرا را والله مرا.

۴. کلمات نظیری: شود.

۵. والله، خبیثی، دوش و نظیری (خ): وادی هر زمانی.

امشب خوش آشناست به رویش نگاه ما
 گویا حجاب سوخته از برق آه ما
 از بسکه می شدیم به حسرت جدا^۱ از او
 خون می چکید روز وداع از نگاه ما
 شغل محبت است که مانع ز طاعت است
 روز جزا بس است همین عذر خواه ما



شب که چون میل بستری بوده است
 هر سر موی نشتری بوده است



این پیش خیل کج کلهان از سپاه کیست
 وین^۲ قبله ای که کج شده، طرف کلاه کیست
 رنجیده و زبزم تو رفتن، گناه من
 از دست غیر باده بخوردن گناه کیست



یک^۳ بار بگو، نظیری من تا شهره شوم به بی نظیری

۲۷۹- نکته (۲۵۲/ص ۸۵)

محمد یوسف نکته^{*}:

نگردد، رفعت دنیای دون، بی کشمکش حاصل
 به گردن خیمه را چندین طناب افتد که برخیزد

۱. والله و نظیری (خ): به حسرت از و جدا. ۲. اصل: این قبله؛ والله: وین قبله.

۳. نظیری (خ): یک بار نظیری خودم خوان.

۲۸۰- نوری [۲۵۹/ص ۸۶]

نورس*، قزوینی بوده و به تربیت عادل شاه به دکن پرورش یافته:
مده به باد پس از سوختن مرا که تو نیز گلی، و بر سر راه صبا، دکان داری

۲۸۱- نوری [۲۵۸/ص ۸۶]

نوری* بیگ خان نوری، آفتاب طبعش تابان و کوکب ادراکش درخشان بوده:
ای سراسر سخنان تو دروغ وعده وصل نهان تو دروغ
فاصله از گفته خود منفعل است بسکه گوید ز زبان تو دروغ

۲۸۲- نوری [۰۰۰/بیاض]

نوری صفاهانی*:

رخساره بر فروخته‌ای در عتاب من امروز خوش برآمده‌ای آفتاب من

حرف الواو

۲۸۳- واقف [۲۶۹/ص ۹۳]

نورالعین واقف* لاهوری، در متأخرین نظیری نداشته، شوخی و لطافت و رعایت الفاظ، آنچه در کلامش یافته می‌شود، به جاهای دیگر نتوان یافت. موجود طرز تازه خود است. سرایا دیوانش انتخاب است. در اینجا چند بیت او که خوش کرده یاران ظریف^۱ است، نوشته می‌آید:

این دل گمگشته را در زلف خوبان یافتم

بعد عمری یافتم، لیکن پریشان یافتم



او پهلوی من چرا نشیند تیرش مگر از قفا نشیند
هرکس که نشست پهلوی او^۱ پهلوی دگر^۲ چرا نشیند



احوال سیاه روزی ما زلف^۳ آمد و گفت رو به رویت
یک خار نگشته^۴ از تو سیراب ای آبله، خاک در سبوت



در چمن رفتی و آهسته به سرو گفت شمشاد، چه می باید کرد
نکنم گر ز غمت، خانه، خواب خانه آباد چه می باید کرد



خطا هرگز نگردد^۵ ناوک بار مکزور در شب نار آزمودم



غمت نمی شود از دل^۶ جدا، قرین این است
ز پهلوم^۷ نرو، درد، هم نشین این است
فتاده است نظر بر هزار شاخ گلم
هلاک تیر تو گردم که دل نشین این است
به کوی یار بریز اشک و حاصلی بردار
پی زراعت تخم وفا زمین این است
گرفته دامن او روز حشر خواهم گفت
کسی که زد به چراغ من آستین این است

۲. همان: کسی

۴. همان: نگشت

۶. اصل: من واقف (خ): دل

۱. واقف (خ): تو

۳. همان: خط

۵. اصل: نگردد واقف (خ): نگردد

۷. اصل: ز پهلوم

نموده است. مه از طرف ابو پیشانی
 تو هم نقاب بر افکن، بگو جبین این است
 نشین^۱ به گوشه و معنی شکار کن واقف
 که صید بادیۀ قدس را کمین این است

۲۸۴- والہ [۲۶۸/ص ۹۰]

علی قلی خان، متخلص به والہ^{*}، در تذکرۃ موسوم به ریاض الشعرا لایقہ خود،
 بعد شرح حال وجه خانه پراندازیهای عشق خانمان خراب، می نگارد، و هم
 شمس الدین فقیر مثنوی در عشق والہ و خدیجه سلطان بیگم تصنیف کرده و
 داد سخنوری داده. ملخص اینکه والہ گوید که "در صغرسین با دختر عم نامزد شده
 و فریفته عارض آن گلغذار گردیده، هر لحظه آتش عشقش به رنگی دود از نهادم و
 صرصر محبتش به طوزی گرد از بنیادم بر می آورد که نتوان گفتم، و در مکتب
 باهم درس عشق و عاشقی می گفته، و در مکتب یاد او مونس جان و در خانه
 خیالش راحت روانم می بود:

از هر الفم ^۲ که در نظر بود	سرو قد یار جلوهرگر بود
عم ^۳ نیز برای ماء نخشب	آراست ^۴ درون خانه مکتب
در پیش معلّم ملک خو	بنشست به درس آن پری رو
در طالع ^۵ ما دو یار جانی	چون بود قراق جاودانی
زین سان دو سه سال چون بسر شد	احوال ^۶ و مزاج ما دگر شد
با شعر و غزل شدیم ^۷ دمساز	گشتیم ^۸ به بلبلان هم آواز

۱. واقف (خ): نشین به گوشه برای شکار کن واقف.

۲. موس (خ): الفش، اصل و والہ الفم. ۳. موس (خ): عم نیز بهی خدیجه سلطان.

۴. همان آراسته به خانه اش دبستان. ۵. همان طالع آن دو.

۶. همان هر یک ز کمال بهره ور شد. ۷. همان شدند.

۸. همان گشتند.

بردیم^۱ به کهنه عاشقی راه وز درد و محن شدیم^۲ آگاه
 گشتیم^۳ بهم چنانکه دانی گویا به زبان بی‌زبانی
 در مکتب عشق همدم هم شاگرد هم و معلم هم
 القضا بر این نعل شب و روز بودیم^۴ به صد الم جهان سوز
 ناگاه زمانه کج آهنگ بر^۵ شیشه عشق ما پزد سنگ

آتش فتنه افغان در اطراف ممالک ایران بلند گردیده و توبت حکومت
 صفاهان که مقرر شهریاران بود، رسید و فتنه برپا شد (و) از یکدیگر مهجور و
 محروم شدیم. در آن آشوب قیامت خیز، مادر آن گوهر درج خوبی، به والده این
 برگشته روزگار دل افکار فرمود که از گردش فلک کج رفتار بیم آن است که غنچه
 ناشگفته‌ام به تاراج خزان حوادث رود، و گل نو دمیده‌ام از سرد مهری ایام پژمرده
 شود، بهتر آن است که دامن مروت از خار خار تکلف رسمی برچیده،
 به سهل‌ترین وضعی این دو بیدل را به یکدیگر بسپاریم. والده این بد سرانجام از
 سنگدلی و درشتی دست رو گذاشته به دم سردی و بی‌مهری، خاطر خورشید
 مظاهرش را تیره و تاریک گردانید و گفت: در چنین مصایب که خویشان و
 برادران اسیراند، کجا هوای شادی در سر است. القضا بعد از وقوع انکار و مبالغه
 بی‌شمار، آن غزاله مشکینه باف و آن پیغمانه باده صاف دانست که فلک بر (سر^۶)
 کج روی است:

پیچید به خود ز غصه و رنج چون مار نشسته بر سر گنج
 چون چاره کار رفتش از دست دندان به جگر فشرد و بشست
 برد از گل نو دمیده او باد سحری به هر طرف بر
 آوازه حسن آن یگانه در هر سر کوی شد فسانه

۱. موس (بخ) بردند.

۲. همان: شدند.

۳. همان: گشتند.

۴. همان: بودند بهم به صد جهان سوز.

۵. همان: بر شیشه عیش هر روز سنگ. ۶. اصل: «سره» ندارد.

خود نافه چنین برون دهد بو هر چند که هست پرده صد تو
 القصه چو آن مه حصاری شد شهره به عین پرده داری
 از هر طرفی بزرگواری برخاست^۱ برای خواستگاری
 آن مادر او که مهربان بود هرگز به کس التفات نشمود

ناگاه فلک شعبده باز، شعبده آغاز کرد. شخصی از متوسلان حضرت افغان پیغام وصلت او کرد و بعد از آن که از قبول آن مایوس گردید، بر سر خصومت آمده (و) چون زمانه به کام آن غولان بد سرانجام بود، گوی مطلب از میدان ریود:

گردید ز دور چرخ ناساز زاغی به طوطی هم آواز
 آیین به دست زنگی افتاد مصحف به کف فرنگی افتاد

بعد از وقوع این واقعه، دیوانه وار، لیل و نهار، طایف کعبه کوی بار بودند، تا آنکه این حکایت پنهان به هر کس عیان گردید، و مقارن این حال کوکب اقبال صاحبقرانی وارد صفاهان گردیده و افاغنه انهمزام یافته، به مقر اصلی خود شتافتند و جماعتی از متوسلان آن جماعه در ظل حمایت رایت امان آسودند. آن دیو سیرت هم از جمله ایشان بود. لیکن بعد از آن پیوسته با سپاه متعینه به بلاد بعیده مأمور می شد و شورش مزاج این دل از دست داده لاعلاج و شرح حال این حواس باخته نقل مجالس گردیده، هدف تیر ملامت گشته هر لحظه رنج تازه ای می برداشتم:

گفتند که آن پری شمایل بر^۲ ابن عم خود است مایل
 از صحبت شوی عار دارد یا والد زار کار دارد
 چون غنچه تها به دل خورد خون گل بود و شده است بلبل اکنون
 زان درد^۳ که در دلش تها^۴ است چون تو گس خوبش ناتوان^۵ است

۱. اصل برخاسته موسی (خ) برخاست.

۲. اصل و والد یا دختر عم موسی (خ) بر ابن عم.

۳. اصل راز موسی (خ) درد. ۴. موسی (خ) ناتوان بود.

۵. عیان

زان غم که ریوده از دلش تاب چون طره خویش می خورد تاب
 بود ارچه ز شرم شمع فانوس اکنون شده برق شنگ و ناموس
 شمع^۱ است ولی به حسن دلکش در دوده خویشتن زده آتش
 یا دامن پاک تر ز شبنم شد شهرت عشق او به عالم
 ناچار آوازه دشت ادبار گشته در به در و شهر به شهر می گشتم، تا آنکه عنان
 مرکبم به جالب سواحل فارس گردانیده، رخت عزیزم را به کشتی توکل انداخته
 به ناخدای قضا سپردم. ^۲ القصه به زحمت بسیار، هلال محرم، سقینه بختم در
 ساحل افق شام هندوستان طالع گردید و خورشید مواد من از پیش نظر غایب
 شد:

سیه روزم که از کف داده ام دامن زلفش را

ز بخت تیره من کو نهی شد، نارسایی شد

مختصر آنکه از تنه به خلد آباد، و از آنجا به بهکر و ملتان و لاهور، و از آنجا
 به شاهجهان آباد آمدم. پادشاه عالم پناه محمد شاه و امرای والجاه از ورود پتند
 مطلع گردیده، تفقدات از حد فراوان نموده، تکلیف ملازمت و تقریب زیارت
 ظلّ اِله فرمودند. این ناچیز دل ریش به عدم لیاقت خویش از قبول این سعادت
 انکار داشت (و) چندی به لطایف الحیل گذرانید، آخر الامر، فرمان واجب الادعائ
 شاهنشاهی شرف نفاذ یافت و برهان الملک بهادر و بخشی الملک روشن الدوله
 ظفر خان و حکیم الملک معصوم علی خان مکرر ابلاغ حکم اشرف نمودند.
 لاجرم به سعادت ملازمت بندگان اقدس و اعلی سرفرازی یافته (به) منصب
 چهار هزار و هزار سوار و ثوبت و خلعت و جیغه مرصع و چند زنجیر فیل و
 جاگیر و نقدی و خدمت میر توژکی ممتاز گردیدم. اما چون پیوسته عشق آن
 نگار، همدرد این دل افکار بود، اکثر خاطر افسرده را به مطالعه دیوانها و سقاین

مشغول داشته از تفکرات باطل، عاطل می‌داشتیم. لهذا پرتو انقاس روشن دلان به این ذره ناتوان پاشیده و گاهی کلمات موزون اعم از اینکه مربوط یا نامربوط باشد، بر زبان جاری می‌شود (که) بعضی به سبب عدم ضبط مفقود و بعضی دیگر را بعضی (از) احبای صادق‌الاولا، سیما فاضل تحریر شمس‌الدین فقیر عباسی جمع و دیوانی تخمیناً چهار هزار بیت ترتیب داده، تفصیح احوال سراپا ملال نمود. الحال که نیل رسوایی به رخساره کشیده، تهمت شاعری بر خود بستم، لازم آمد که به جهت تکذیب احوال، مزخرفات چند در اینجا سطور سازم:

از هوای باده^۱ لعل تو مدهوشیم ما
غنچه سان از خون دل دایم قدح نوشیم ما
با همه آتش زبانیها به بزمش^۲، شمع سان
شکوه‌ها در^۳ زیر لب داریم و خاموشیم ما

بنا

در سینه کاو کاو نگاهش همان که هستی بر ما را دلی نمانده و او را گمان که هست

✽

قدحم پر شراب گردیده است ابر من آفتاب گردیده است

✽

همیشه ربط می‌ناب با سبو باقی است
به عشق نسبت حسن ستیزه جو^۴ باقی است
چو شمع قصه شوقم به انتها نرسید
دمید صبح و مرا پا تو گفتگو باقی است

۱. اصل باده و.

۲. اصل به پیشش شمع سان؛ والہ (خ)؛ به بزمش شمع سان؛ تلخیص؛ به بزمش همچو شمع.

۳. والہ (خ)؛ شکوه‌ای در. ۴. همان خور.

اگرچه سر زگربیان من برآورد^۱ دوست
هنوز در نظرم ذوق جستجو باقی است

۲۸۵- وامق [۲۶۷/ص ۸۹]

محمد اخلاق وامق^۲:

محبیب می‌کشی از دست تو مشکل شده است
شیشه می به بغل، آبله تل شده است

۲۸۶- وحشی [۲۶۶/ص ۸۹]

وحشی^۳ باقی، شاعر همجو او در این فن پرگو نبوده است. مشوی فرهاد و شیرین
و ناصر و منظور به طرز دلکش نظم کرده:

بر^۴ قول مدعی مکش ای فتنه گر مرا
گر میکشی، یکش به گناه دگر مرا

۲۸۷- وحید [۲۶۵/ص ۸۹]

مرزا طاهر وحید^۵، اصلش قزوینی است. در اوایل حال، در سلک محوّران دفتر
خانه پادشاهی بود. چون راستی و درستی از ناصبه حالش هویدا بود، وزیر اعظم
گردید. در زمان شاه سلیمان تا زمان خاقان مستد آرای وزارت بود. مردم را
اعتقاد تمام به نظم و تشرش بود. روزی مرزا صائب به مکانش رفت. مرزا
به فضای حاجت رفته بود. دیوانش بر رحلی مرصع گذاشته بود، برداشته
مشاهده کرد (و) در مطلعش تصرفی کرده و مرزا هم پسندید. و له:

۱ اصل: برآورده است (و) (ح) برآورد دوست.

۲ اصل و ابلاغ از حرف مدعی، غراب، روش، وحشی (ح) و وحشی (ج) بر قول مدعی.

چنان کز سنگ و آهن آتش پنهان شود پیدا
زنی^۱ اگر هر دو عالم را بهم جانان شود پیدا



رنج راحت می‌فزاید خاطر آگاه را یوسف آغوش پدر داند کنار چاه را



گرچه مرگاتم جدا از هم زشرم یار نیست
لیک^۲ یک مو، بر تن، از شغل نگه^۳ بیکار نیست

حرف الهاء

۲۸۸- هاتفی [۲۷۰/ص ۹۳]

مولانا هاتفی^{*}، همشیره‌زاده مولوی جامی است. گویند چون اراده گفتن لیلی و مجنون کرد، به خدمت مولوی آمده اجازت خواست. فرمود که اگر جواب قطعه مشهور فردوسی بگویی، اجازت داده خواهد شد:

درختی که تلخ است وی را سرشت گرش در^۴ تشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد^۵ ناب
سوانجام گوهر نه کار آورد همان میوه تلخ بار آورد
مولانا هاتفی این قطعه گفته به خدمت مولوی برد:

اگر بیضه زاغ^۶ ظلمت سرشت نهی زیر طاووس باغ بهشت
به هنگام آن بیضه پروردنش زانجیر جنت دهی ازونش

۱. اصل: دو عالم را اگر برهم زنی جانان! واله و روش: زنی اگر هر دو عالم را بهم جانان.

۲. اصل: واله لیکن! وحید (ح). لیکن. ۳. اصل: نگه.

۴. اصل: واله: بر؛ حبیبی و تحفه: در.

۵. اصل: مشک: حبیبی: شیر؛ واله و تحفه: شهد.

۶. اصل: مرغ؛ واله: تحفه و حبیبی: زاغ.

دهی آبش از چشمهٔ سلسبیل بدان^۱ بیضه دم در دمد^۲ جبرئیل
 شود عاقبت بیضهٔ زاغ، زاغ برد رنج بیهوده طاووس باغ
 مولوی فرمود، اگرچه در هر بیت لفظ «بیضه» گذاشته‌اید، لیکن اجازت است
 که مشنوی بگوید، استدعا کرد که به جهت تمییز افتتاح آن را حضرت مولوی
 فرمایند، جناب شان فرمودند:

این نامه که خامه کرد بنیاد توفیق قبول روزیش باد
 آخر این دعایش مستجاب شد، هانفی بیش توفیق یافت و مقبول خاطرها
 گشت.

نقل است که روزی پادشاه دین‌پرور شاه اسماعیل صفوی بر در باغ مولانا
 هانفی گذشته، دروازه را بسته دیده، از دیوار اندرون باغ داخل شد. مولانا از ورود
 پادشاه مطلع گردیده، آن پادشاه خورشید کلاه بی تکلفانه بر گلیم درویشانهٔ او
 نشسته از ماحضری که داشته تناول کرد و تفقد بسیار به وی کرد (و) دیوانش را
 برداشته ملاحظه فرمود، این قطعه به نظر انور درآمد:

بس عجب دارم زادراک شه کشور گشا

آنکه بر درگاه او گردون غلامی کرده است

کز برای خاطر جمعی لوند^۳ ناتراش

نقطهٔ جامی تراشیده است (و^۴) خامی کرده است

از دیدنش متبسم شده، و باعث گفتن این قطعه آن بود که پادشاه به سبب
 رنجیدگی طبع حکم داده بود: از هر جا که اسم جامی نوشته ببینید، نقطهٔ جیم
 (را) تراشیده بر سرش نهند. القصد این حکم مشسوخ کرد و ایمانی رفت که حقایق
 حالات و فتوحات زمان ما را در سلک نظم آورند. مولانا قبول کرد و مشنوی در

۱. اصل و حسینی: به آن: والہ و تحفه: بدان

۲. اصل: زندا والہ: دمد: حسینی و تحفه: دمد.

۳. والہ و حسینی: لوند. ۴. اصل: ووه ندارد

شرح حال آن پادشاه گفته، لیکن عمرش به اتمام آن نسخ و فاکتور، و زیاده بر هزار بیت نگفت، این چند بیت در صفت پادشاه است:

بر او ختم شد منصب سووری چو^۱ بر جدش آیین پیغمبری
مثل در زمانه به فرزانی^۲ سرشته زمردی و مردانگی^۳
چه مردی که هر کس که نامش شنود ذکر^۴ زن نیامد از او در وجود

۲۸۹- هدایت [۲۷۵/ص ۹۶]

خواجہ هدایت الله رازی^{*}، مشرف اصطبل سرکار شاه طهماسب بود. جواب خسته نظامی گفته است، مشروط به اینکه هیچ یک از ابیات معنی نداشته باشد، و هر بیتی را یک اشرفی جایزه بگیرد، و اگر معنی یافته شود، عوض هر بیت یک دندانش بکنند، آخر سه دندانش به ظرافت کنند و باقی را به عدد بیتها اشرفی دادند. از مثنوی لیلی و مجنون اوست:

لیلی ز دریچه تعلّم می کرد به فارسی تبسم

از سگندنامه اوست:

اگر عاقلی بخیه بر مو^۵ مزن بجز^۶ پنبه بر ثعل آهو مزن

برغم ملک ترکنازی مکن به آهنگ ماهیچه بازی مکن

نه هر تشنه بیداد گردد به آب نه هر مرغ انجیر بیند به خواب

از مثنوی شیرین و خسرو اوست:

بته^۷ چون فیل سر بر پای خشخاش مکن چون سرمه دان هر نکته را قاش

۱. اصل: چه، تحفه، روشن و والله: چو.
۲. همان: فرزانی.
۳. اصل: تو، والله: حسنی و روشن: مو.
۴. روشن: ازو زن نیامد مگر در وجود.
۵. اصل: بخر پنبه، والله و حسنی: بجز پنبه، روشن: بجز پنبه.
۶. والله: نه چون میل، حسنی و روشن: نه چون میل.

دهن بگشا به یک دندان سخن کن سخن را چاشنی ز آب دهن کن
 نپنداری که سر بیرون شاخ است نگوئی... هر سوزن فواح است
 بیابان^۱ وقت گل دروازه دارد کلید یوریا اندازه دارد
 نه تنها دوستی در کاهدان است مصلاهی محبت نروبان است
 از هفت پیگر اوست:

... بر مدعای... ز مکن رخنه در هر جوال دوز مکن
 دم به خرطوم زنده پیل مکن سایبان پر سر خلیل مکن

۲۹۰- هلالی [۲۷۱/ص ۹۵]

مولانا بدراالدین هلالی^{*}، (در) اوایل به عنوان تمسخر و استهزا شعر می‌گفت. امیر علی شیر وی را خوانده تنبیه بلیغ کرد و مانع آمد. مولانا از آنجا سفر اختیار کرد و بعد از چند سال مراجعت کرد و به خدمت امیر آمد. امیر گفت در این مدت سفر، شعری گفته‌اید؟ عرض کرد که گفته‌ام. پرسید که به کسی دیگر خوانده‌اید؟ التماس کرد که آمده‌ام به جناب عرض کنم، و این مطلع بر خواند:

چنان از پا فکند امروز آن رفتار و قامت هم

که فرد، بر نخیزم^۲، بلکه فردای قیامت هم
 امیر برخاسته در آغوش کشید و گفت چه تخلص می‌کنی؟ عرض کرد که هلالی. فرمود: پدری، پدری، و جهت معشیت او به قدر کفاف مقرر کرد (و) در مدرسه خود جاداد و تا چهارده سال متوجه^۳ تربیت او بود تا به توجه^۴ امیر، پدر سپهر کمال گردیده... مثنوی شاه و گدای^۵ و صفات العاشقین از اوست. گویند وقتی

۱. حبشی: بیابان.

۲. دیوان هلالی: بر تخیزده والله، حبشی و تاج: بر تخیزم.

۳. اصل: متوجه. ۴. همان: توجه.

۵. تحفه، تاج و دوی: درویش، والله و حبشی: گدای.

که عبيدالله^۱ خان اوزبک فتح هرات کرد، وی قصیده‌ای که این دو بیت از آن است، گفته گذراتید و نوازش یافت:

خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد
که جان آمد درو، یعنی عبيدالله خان آمد
سهند تند زرین نعل او، خورشید را ماند
که از مشرق به مغرب رفت و یک شب در میان آمد

آخر، بقایى لنگ و شمس‌الدین قهستانی طمع بر اموالش کرده، متهم به رافضی کرده از عبيدالله^۲ خان حکم قتلش دهانیدند. در آن وقت جوانی در کمال و جاهت بیرون خانه استاده بود. مولانا عرض کرد که مرا هر گاه که می‌کشید، این جوان بکشد. به موجب عرض او، همان جوان به قتلش مأمور شد (که) نامش سیف الله خان بود. اتفاقاً «سیف الله کشت» تاریخ او گردید. وقتی که به کشتنش می‌بردند، این بیت یگفت:

این^{*} قطره خون چیست به روی تو هلالی
گویا که دل از غصه به روی تو دویده
و بعضی گفته‌اند که این بیت از دختر اوست که در این حال گفته:

۲۹۱- همایون [۲۷۲/ص ۹۶]

امیر همایون^{*}، نقی اوحدی نوشته که از سادات سمرقند است و مرزا صائب نوشته که اسفراینی است:

نیایی در چمن سروی که من صد بار در پایش
سری ننهادم و نگریستم بر یاد بالایش



به^{*} دست آینه داد آنکه دلستان مرا یکی دو ساخت^۱، بلایی که بود^۲ جان مرا

۲۹۲- همایون [۲۷۳/ص ۹۶]

همایون پادشاه، ابن بابر پادشاه، ابن عمر (شیخ) مرزا، ابن ابوسعید مرزا، ابن سلطان محمد، ابن میرانشاه، ابن تیمور صاحبقران است، "دایم همای دولت آید به سایه شاه" تاریخ رفتن او نزد شاه طهماسب و تاریخ مراجعت وی به کابل به امداد شاه طهماسب و فتح کابل ابن مصرع^۳ است: گو(یی) نوید فتح همایون رسید باز^۴ و ملا قاسم کاهی در فوت او گفته:

"همایون پادشاه از بام افتاد"

از^{*} بام قصری که در سنه نهصد و شصت و سه هجری که اندرون قلعه شیر شاه در دهلی کهنه واقع است، افتاد:

همایون کجا رفت و اقبال او

این بیت به او منسوب است:

این نه سروی^۲ است که در باغ قد افراخته است

شمع سبزی^۵ است که پروانه او فاخته است

۲۹۳- هوایی [۲۷۴/ص ۹۶]

هوایی^{*} هندی:

بلبل از شوق به فریاد که گلزار کجاست

گل سراسیمه که آن گوشه دستار کجاست

۱ اصل و الله: کردا حسینی، شایخ و همایون (خ): ساخت.

۲ شایخ: سوختا حسینی و همایون (خ): بود.

۳ اصل: مصرعه. ۴ دوش: سرو.

۵ همان: سبز.

حرف الیاء

۲۹۴- یعقوب [۲۷۸/ص ۹۷]

سلطان یعقوب *

کسی که بارخ خوب تو حالتی دارد زیادشاهی عالم فراغتی دارد

۲۹۵- یقینی [۲۷۹/ص ۹۷]

یقینی *

صبحی که دم به مهر نبرد یک نفس توئی

تخلی که بر نخورد از او هیچ کس توئی

.../.../ [۲۷۶/۲۷۷/ص ۹۷]

ملاً لادری* و ملاً لاعلم، پسران ملاً فراموش بن ملاً عنقای عدم آبادی اند. سیمرخ اندیشه در قاف^۱ فضایل شان پر ریخته و شهباز خیال را در اوج عزت شان نفس گسیخته. از جمله خوارق ایشان این است که در جمیع اعصار^۲ در عرصه (وجود) بوده و هستند و خواهند بود. همانا جرعه ای از جام خضر نوشیده و خرقه بقا از دست مسح پوشیده اند^۳. به هر کیفیت، این اشعار از هر دو برادر^۴ عظیم المثل است^۵، و اکثر ابیات دیگران را از ایشان می دانند و اشعار ایشان را نسبت به دیگران می دهند:

چرا به آتش سوزان نسوختند مرا

به دست همجو تو کافر، فروختند مرا

✽

۱ اصل قامت فصاحت بیاد والله قاف فضایل شان

۲ اصل عصرا والله اعصار ۳ اصل دوخته اند والله پوشیده اند

۴ اصل برادران ۵ همان اند

بهار آتش روی تو رشک گلزار^۱ است

در بلاق تو سیماب قایم النار است



نیست قواره، نخل سیلاب است بید مجنون عالم آب است



این است، اینکه خون دل از یک نظاره ریخت

این است، اینکه در جگر الماس پاره ریخت



خط را تراش داد و جهان در^۲ ندامت است

مصحف سفید گشت، نشان قیامت است



هر چند که... طهارت اظهار کند چون وقت رسید، دست در کار کند

... .. رود سردار، از ذوق خواهد که زیان در دهن مار کند

تاریخ این تذکره از فکر عالی انوار^{*} حسین تسلیم:

شده هر شعر تذکره دلکش که سوادش ز طرّه حور است

گفتمش فی البدیهه تاریخش «طرور^{*} معنی چه مطلق نور است»

۱۲۵۹ هجری

۱. اصل: گلزار، حسین: گلزار

۲. اصل: پرو، حسین: در

تعلیقات

متأخرین (ص ۷۷)

در اصل نسخه خطی نیست، مصحح افزوده است.

مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ (ص ۷۷)

این مقوله عربی را اهل طریقت تنها در مورد ستایش خدای عزوجل و اعتراف به عجز و قصور فهم و ادراک خود در شناختن کنه ذات و صفاتش به کار برده‌اند، ولی مؤلف این تذکره در مدح پیغمبر خدا (ص) و اهل بیت و اصحابش نوشته که اشتباه فاحشی پیش نیست و این نکته را می‌رساند که مؤلف اندکی آشنایی هم به زبان عربی نداشته و به واسطه همین بی‌علمی مرتکب خطای «وضع الشیء علی غیر محله» شده است.

جواز شعر اختلافها (ص ۷۷)

شاید مؤلف از کسی شنیده که «علما در جواز شعر اختلافها دارند» یا در جایی این چنین عبارتی را دیده و نقل برداشته است. و الا، حق آن است که علما در جواز شعر «اختلافها» ندارند تنها یک اختلاف دارند و آن هم مستنبط از احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم است که شعر خوب را خوب و بد را بد گفته است و آن در کتب احادیث و در تفاسیر قرآن پاک در ذیل تفسیر آیه ۲۲۶ تا ۲۲۷ از سوره شعراء و آیه ۶۹ از سوره یس مفضلاً مذکور افتاده است.

«الشعر کلام حسنه حسن و قبیحه، قبیح» (ص ۷۷)

مؤلف در کلمات ابن حدیث مابین واژه کلام، و حسنه، یک واژه «حسن» را نیز اضافه کرده است که روایت و هم درایت غلط است؛ لذا مصحح آن را از متن حذف کرده و در ذیل عنوان اختلاف روایت نشان داده است.

مبالغه شاعرانه (ص ۷۸)

هیچ یکی از مفتیان فتوی به روا بودن مبالغه شاعرانه مطلقاً نداده است و نخواهد داد، زیرا که مبالغه شاعرانه علی الاطلاق، اساس آن بر کذب استوار می باشد و کاذبین را خدای عزوجل در قرآن مجید ملعون گفته است و در هیچ مذهبی کذب و دروغ را روا نداشته اند؛ و پیغمبر اسلام (ص) کذب را از خصایص منافقان نشان داده است و در قرآن پاک است که منافقین در پایین ترین درجه جهنم خواهند بود.

قصیده بانث سعاد (ص ۷۸)

قصیده «بانث سعاد» از سروده های کعب بن زهیر رضی الله عنه متوفی به سال چهل و دو (۴۲) هجری یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم است. پدر کعب، زهیر بن ابی سلمی غامدی یکی از هفت سخنور سرشناس عرب در زمان جاهلی بوده که هفت قصیده را سروده، بالای در کعبه آویخته بودند و مجموعه آن قصاید در سراسر جهان با عنوان «سبعة معلقة» یا «السبع المعلقة» شهرت دارد. این زهیر بن ابی سلمی را دو پسر بود؛ کعب و بجیر نام که هر دو شاعر بودند و در هنگامی که شهر مکه بمکه دست پیغمبر صلی الله علیه و سلم مفتوح شده، هر دو برادر از مکه گریختند. پس از چندی بجیر پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده اسلام را پذیرفت و کعب از این خبر بهم برآمده، ابیاتی چند در نکوهش بجیر به خاطر گرایش او به دین اسلام و ترک پرستش اختتام گفته به نزد بجیر فرستاد و چون بجیر در قبول اسلام مخلص بوده، بر گفته های

برادرش رسول خدا (ص) را آگاه نمود و رسول (ص) مطالب ناسزای آن ابیات را دانسته، قتل کعب را مباح فرمود. بجبر ابیاتی سروده به کعب فرستاد و او را ترساند که گستاخی به جناب رسالت مآب (ص) بار خوبی نخواهد آورد. کعب آن ابیات بجبر را خوانده، این قصیده را در عذر خواهی گفته‌های قبلی خود و نعت پیغمبر (ص) سروده و سراسیمه به پیش رسول (ص) آمد و از گستاخی خود پوزش خواست و مسلمان گردید و قصیده را به سمع مبارک پیغمبر خدا (ص) رسانید. این قصیده پنجاه و هفت بیت دارد با مطلع:

بانت سعاد فقلبی الیوم مقبول متیم الرها لم یقد مکبول
و بیتی که به اصغای آن، رسول کریم (ص) ردای خود را به کعب بخشیده، این است:

ان الرسول لنور یستضاء به مهند من سیوف الله مسلول
و همین بیت است که به اصلاح سرور عالم (ص) زینت یافته. کعب در مصرع دوم میان واژه سیوف و واژه مسلول لفظ «الهند» آورده بود، رسول خدا (ص) آن را مبدل به لفظ «الله» ساخته، در تاریخ شعر نعت این قصیده نظیری ندارد و پنجاه سراینده و دانشمند بعدی به اقتفا و تضمین و ترجمه و تشریح آن به فارسی، ترکی، عربی، اردو و... کسب سعادت نموده‌اند و در کلمه آغاز مطلع وجه تسمیه آن به «بانت سعاد» گردیده است.^۱

اباحت شعر (ص ۷۸)

اباحت شعر مطلقاً چنانکه مؤلف نوشته، از هیچ حدیثی به اثبات و اسناد نمی‌رسد، زیرا که مذمت شعر نیز در احادیث صحیحه وارد شده است، لذا

۱. تاریخ الادب العربی، ص ۱۲۴، العمدة، ص ۱۷، ارشاد، ص ۲۲، المدایح النبویه، ص ۹۵، مشترک، ج ۸، ص ۱۳۹۲.

بایستی مؤلف این طور می نوشت که:

"اباحت شعر نیک و پاکیزه از احادیث و آثار صحابه ثابت است".

تلامذة الرحمان (ص ۷۸)

معلوم نیست به چه دلیل این چنین حرف واهی نوشته است که:

"شعرا را تلامذة الرحمان دانستن همچو تصدیق ایمان است".

در حالی که بسیاری از شعرا به طریق شرع اسلامی نمی رفته و سخنان خالی از دروغ نمی گفته و رایت مجاز را از دست انداخته، پرچم حجاز را نیقراشته اند.

کلام هر یک از شعرای سابقین و حال (ص ۷۸)

شمار و آمار شعرای فارسی سابق و حال، تا زمان تألیف این تذکره، حداقل به ده یازده هزار می رسد و این تذکره روی هم رفته ترجمه حال و ابیات ۲۹۵ شاعر را در بر می گیرد، چطور می توان گفت که:

"کلام هر یک از شعرای سابقین و حال..."

اکثر کتب تذکره و بیاض اشعار اساتذہ (ص ۷۸)

هر کسی که این تذکره را دو سه بار از بسم الله تا تمت مورد مطالعه خود قرار دهد، نمی تواند غیر از این اظهار نظر کند که مؤلف در تمام زندگانی خود بیش از سه چهار تذکره شعرای فارسی ندیده است.

هر کتاب غیر از صداع بی سود (ص ۷۸)

"هر کتاب غیر از صداع بی سود..." این هم طعنی نابجا به همه تذکره نویسان و گردآورندگان جنگهای اشعار فارسی است.

یک بیت (ص ۷۸)

در ذیل بعضی از شعرا حتی یک بیت هم ننوشته است.

ذکر شاعر (ص ۷۸)

تنها نام یا تخلص شاعر را چطور می‌توان «ذکر شاعر» گفت و در تعریف تذکره وارد نمود؟

مصنّف شعر (ص ۷۸)

بایستی به جای «مصنّف شعر» ناظم شعر یا سراینده شعر می‌نوشت.

فصلی در باب خاتمه کتاب (ص ۷۹)

چون این فصل نیز مانند همه تذکرها ترتیب دقیق و ارزشمندی نداشت، مصحح آن را تحلیل نموده به ترتیب دقیق الفبایی درآورده است.

زبانزد خلاق (ص ۷۹)

عجب «زبانزد خلاق» بوده است که در هیچ یک از تذکرهاى شعرای همزمان یا بعد از وی، اسم و رسم او را قلمی نکرده‌اند.

فنّ شریف (ص ۷۹)

گویا همه ۲۹۵ شاعر خوب و بدی که مؤلف در این تذکره گردآورده است، «موجد و مخترع فنّ شعر» بوده‌اند.

سراج‌الدین علی خان آرزو (ص ۷۹)

شیخ سراج‌الدین علی خان بن حسام‌الدین اکبرآبادی متخلص به آرزو، و معروف به خان آرزو، متولد در اکبرآباد (آگره) به سال ۱۰۹۹ هجری و متوفی

۱۱۶۹ هجری در لکهنو، در علوم نحو، لغت، انشاء، بلاغت و دیگر علوم ادبیه مهارتی بسزا داشته و در زمان او در وزارت علم و فارسی دانی و زبان شناسی و وقوف بر احوال و آثار و مصطلحات شعرای متقدم و معاصر نظیرش پیدا نبوده. نزدیک به بیست اثر در علوم ادبی و زبان شناسی و شعر شناسی و احوال شعرای فارسی دارد، و علاوه بر اینها چندین دیوان و مثنویهای فارسی نیز از وی به یادگار باقی است. نسخه های خطی آثارش در کتابخانه های رضا رامپور، خدای بخش پتنا، مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، لاهور، بمبئی و ... موجود است و بعضی از آنها به چاپ رسیده است و آنچه در این تذکره درباره او نوشته شده است، ترکیبی است از عبارت حصینی و دو سه واژه از عبارت والہ داغستانی^۱.

گوالیار (ص ۷۹)

وطن آرزو اکبر آباد (آگره) بود، چنانکه خود آرزو در طی نامه ای به نام شاگرد عزیزش یتدزائن داس خوشگو نوشته و خوشگو آن نامه را عیناً در تذکره خود (سقیه خوشگو) نقل نموده است. ولی مؤلف چون از والہ و حصینی نقل برداشته، اشتباهات آنان را نیز پیروی کرده است.

دیوان حزین (ص ۷۹)

شیخ محمد علی لاهیجی متخلص به حزین و معروف به علی حزین متولد در سال ۱۱۰۳ هجری در اصفهان و متوفی ۱۱۸۱ هجری در بئارس، از معروف ترین

۱. مبین، ص ۱۳۱۲، نامه، ج ۵، ص ۲۶، هند و پاک، ص ۱۳۲۳، آزاد، ص ۱۲۲۷، علمبر، ص ۱۲۲۸، خواطر، ج ۶، ص ۱۹۶، حصینی، ص ۲۸، شمع، ص ۲۲، دیحانه، ج ۱، ص ۱۹، وج ۲، ص ۱۱۸، تاریخ، ص ۱۷۹، تذکره، ص ۱۷۱، نقایس، ص ۱۳، معانی، ص ۱۱۲، صفت، ص ۱۱۶، کلام، ص ۵، هندی، ص ۵، مردم، ص ۱۱، مشاهیر، ج ۱، ص ۲۸۵، محبوب، ص ۱۲۲۶، مشترک، ج ۸، ص ۱۱۲۱، والہ، برگ ۵۵، خراب، برگ ۳۹، الف.

سرایندگان آن زمان بوده است. کلیات اشعارش چند بار چاپ شده است و آنچه در متن درباره وی مکتوب شده، از تذکره داغستانی برگرفته شده است.

محل ایراد و اعتراض (ص ۷۹)

کتابی که این ایرادات در آن ذکر شده است، نثیه الغافلین نام دارد و نسخه خطی آن در کتابخانه‌های ناگور دانشگاه لکهنو و دانشگاه پنجاب لاهور و غیر آن موجود است و ظاهراً حداقل دو بار به چاپ هم رسیده است؛ اولاً، در ضمن مجموعه کلیات رسائل صهبایی از مطبع نولکشور در لکهنو و ثانیاً، با مقدمه و تصحیح پرفسور محمد اکرم توسط بخش فارسی دانشگاه پنجاب لاهور.

سلسله نسب شیخ محمد غوث گوالیاری (ص ۷۹)

حیی و واله هر دو - جهلاً یا اشتهاً - نسب آرزو را تنها به شیخ محمد غوث گوالیاری رسانده‌اند و در پیگیری این هر دو غلط نویس، تذکره نگار ما نیز مرتکب اشتباه شده است. در تذکره مجمع الثقات آرزو به قلم خود او توضیح داده شده است که نسبش از طرف پدر به شیخ کمال الدین خواهرزاده شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی (م: ۷۵۷ هـ) می‌رسد و اصل نسب (هم در شرح و هم در عرف) همان است که به واسطه پدر باشد. اما شیخ محمد غوث گوالیاری (م: ۹۷۰ هـ) در سلسله نسب مادری آرزو داخل است.

شیخ محمد غوث گوالیاری که نسبش را به پنج شش واسطه به شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (م: ۶۲۷ هـ) می‌رساند، از معارف صوفیان شطاری هند است که در علم دعوت و تکسیر و افسون و تیرنگ و چله نشینی دستگاه کامل داشته و کتاب جواهر خمسہ را در علوم مذکوره نگاشته که در دست‌دراون این چنین چیزها مقبول و متداول است و چندین چاپ خورده است. بر طبق نوشته ارباب تذکره، شیخ گوالیاری مدّت دوازده سال در جنگل چنارگره به چله کشی

شاغل بوده و تنها برگهای درختان را خورده، زندگی می‌کرده است. پادشاه در بسیاری از تذکرهاى صوفیها آمده است.^۱

(ص ۸۰)

نعماند همچو حنا هیچ اختیار مرا سپرده، بسته، بدمست تو روزگار مرا دیوانی که از آرزو به مطالعه من رسیده، این بیت را ندارد؛ ولی چون بعضی از تذکرهاى پیمان دیگر به وی منسوب داشته‌اند، گمان می‌رود که در دیوان دیگر او موجود باشد.

آزاد (ص ۸۰)

در متن مورد تصحیح و تعلیق، نام و نشانی از آزاد نیست، اما برگى بیاض مانند که با برگهای متن پیوند شده و به همان خط و مداد متن نوشته شده است، در ضمن آن تنها واژه «آزاد» به چشم می‌خورد و در زیر آن این ابیات ثبت افتاده و با اینکه در نسخه خطی دیوان آزاد بلگرامی که در دست من است این هر سه مطلع غزل را نیافتیم، ولی چون بیت چهارم که از سرایا منقول افتاده، حتماً از سرایای ترتیب داده آزاد بلگرامی است، پیداست که باید این سه مطلع هم از آزاد بلگرامی بوده باشد.

اما آزاد بلگرامی متولد در سال ۱۱۱۰ هجری و متوفی در ۱۲۰۰ هجری که نامش غلام علی و نام پدرش نوح بوده، از دانشمندان معروف سده دوازدهم هجری و در علوم نحو، لغت، شعر، بدیع، تاریخ و سیر و انساب در زمان خود بن‌عبدل بوده. چندین دیوان شعر به عربی و فارسی دارد و مجموع آثار شعری و نثری او بالغ به ۳۳ کتاب کوتاه و بلند است که اکثر آنها به چاپ رسیده و بعضی

۱. حواشی، ج ۲، ص ۲۹۲، شاهیر، ج ۲، ص ۱۹۸، تذکرة ص ۲۰۶، دربع، ج ۵، ص ۲۶۹، دوی، ص ۳۷، مظهری، ج ۲، ص ۱۱۱۸، مشترک، ج ۳، ص ۱۳۹۲.

کراراً و مراً مطبوع شده است. مخصوصاً کتاب سبحة المرجان فی آثار هندوستان و هر سه تذکره او (بد بیضا، سرو آزاد و خزانه عامره) از مشداولترین تألیفات اوست.^۱

(ص ۸۰)

دهد ایام اگر فرصت ایامی چند

من و ساقی و می و صحبت بدنامی چند



چو می بینم کسی از کوی تو دلشاد می آید

فریبی کز تو اوّل خورده بودم یاد می آید



بازم هوای آن لب میگون گرفته است معلوم می شود که مرا خون گرفته است
نسخه خطی دیوان آزاد که در دسترس مصحح است، این سه بیت را ندارد، اما در
برگ ۸۸ آن غزلی است با مطلع:

دوش رفتیم به میخانه هوس کامی چند

تا ز صهبای طرب جوش زنم جامی چند

و امکان دارد نسخه دیگر از دیوان او این مطلع (دهد ایام اگر...) را هم متضمن
باشد و همچنان دو بیت دیگر نیز در نسخه های کتابخانه های کراچی، اسلام آباد،
سالار جنگ حیدرآباد یا خدا بخش پتنا موجود باشد.

۱. آزاد، ص ۱۲۹۱ کرام، ص ۱۶۱ و ۱۳۰۳ عامره، ص ۱۲۳۷ مرجان، ج ۲، ص ۱۹۸ خواهر، ج ۶، ص ۱۲۰۳ شمع، ص ۱۲۵ اعلام، ج ۱، ص ۱۱۷۵ لغت، ص ۱۸۲ و یحانه، ج ۱، ص ۲۰ تذکره، ص ۱۱۵۴ تاریخ، ص ۱۷ مقالات، ص ۱۵۱ هندی، ص ۱۱۵ سفینه، ص ۲۶۹ معانی، ص ۱۱۸ نقایس، ص ۱۱۵ صفت، ص ۸ هند و پاک، ص ۱۲۵۵ تاپه، ج ۵، ص ۵۷ مشاهیر، ج ۱، ص ۱۳ محبوب، ص ۱۵۷ مشترک، ج ۸، ص ۱۱۵۳.

سرپایا (ص ۸۰)

این سرپایا که موسوم به مرآة الجمال است، تاکنون به چاپ نرسیده و نسخه‌های خطی آن نیز کمیاب است. یک نسخه کامل آن در کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء لکهنو به خط جلیل احمد سهسوانی مکتوبه ۱۲۹۸ هجری وجود دارد که با بیت زیر آغاز می‌شود:

دم ضبحی که موج از نور می‌زد نم خجالت به روی طور می‌زد
و با بیت زیر پایان می‌پذیرد:

کریمان را بود فضل و کرم خو دعای خیر احسانی است نیکو

این منظومه اصلاً مرکبی است منتخب از مثنویهای بیست و یک شاعر که سرپایای معشوق را به رشته نظم کشیده‌اند، و آزاد کاری که کرده، این است که ابیات مورد پسند خود را از مثنویهای توصیفی سرپایای محبوب - سروده شاعران مختلف با بحر و وزنهای مختلف - انتخاب کرده و همه ابیات را به یک بحر و وزن درآورده و آن را به مرآة الجمال موسوم ساخته است. فتوکی این نسخه جزو مجموعه شخصی مصحح است.

شاه فقیرالله آفرین لاهوری (ص ۸۰)

شاه فقیرالله آفرین لاهوری متولد در ربیع سوم از قرن یازدهم هجری و متوفی به سال ۱۱۵۴ هجری، یکی از شاعران نام آور فارسی هند در زمان خود بوده، در علوم متداوله دست داشته و طلاب را تدریس می‌کرده است. اصلش از تیره جویه گوجران هند بوده، در محله بخارایی لاهور ماندگار بوده و تا آخر زندگانی همان جا اقامت داشت. مرد قناعت پیشه و استغنا شیوه بوده به امرا و توانگران التفاتی نداشته و با فقرا و مفلسان خوشوقت می‌بود و چون میلی به اغیای زمان نداشت، به منظور دور داشتن آنها از خود، عمداً در زنی مجانین درآمده که تنها به اوقات تدریس به حال می‌آمد. در شعر و انشا و رمل دستگاهی به سزا داشته و

علاوه بر دیوان شعر، پنج مثنوی (ابن معرفت، هیر و رانجهاد، مهتان و کتان، فکر عبث و ایجاد فکر) دارد. تاریخ دقیق تولدش از منبعی به دست نیامد، اما مدت زندگانی او را هفتاد و چهار تا نود سال نوشته‌اند. نسخه‌های خطی دیوان و مثنویاتش (به جز از مثنوی ابن معرفت که تاکنون نسخه‌ای از آن مکشوف نشده) در کتابخانه‌های مختلف موجود می‌باشد و کلیات او به اهتمام غلام ربانی عزیز توسط آکادمی پنجابی در لاهور به سال ۱۹۶۷ م به چاپ رسیده است. مؤلف این تذکره در معرفی او عبارت حسینی را عیناً به نام خود انتحال داده است.^۱

(ص ۸۱)

جان حاضر است جانان، دل می‌کنی طلب؟ نیست

یک شیشه بود، بشکست، پهلوی ما حلب نیست

این بیت در کلیات آفرین به نظر نویسنده، ولی در تذکره حسینی ذیل ترجمه آفرین موجود است.

مولانا آهی (ص ۸۱)

این آهی هروی که یکی از افرای جغتایی بوده، نامش سلطان قلی بود. وفاتش به اختلاف تذکره‌نویسان در سال ۹۲۷ یا ۹۳۸ هجری اتفاق افتاد. آهی جغتایی در سلک ندمای شاه غریب میرزا - متخلص به غریب متولد در حدود ۸۶۴ هجری و متوفی ۹۰۲ هجری - فرزند سلطان حسین میرزا یاقرا حسینی فرمانروای هرات (۸۶۴ تا ۹۱۱ ه) انسلاک داشته، هم به ترکی و هم به فارسی شعر می‌سروده و از معاریف غزلسرایان زمان خود به شمار می‌رفته است.

۱. خواطر، ج ۶، ص ۱۳۸، آواز، ص ۱۲۰۵، علم، ص ۱۱۰۱، شایخ، ص ۵۹، حسینی، ص ۱۴۵، شمع، ص ۱۳۴، اعلام، ج ۹، ص ۱۲۲۵، ریحانه، ج ۱، ص ۱۲۷، هندی، ص ۱۱۱، سفینه، ص ۱۳۸، صحف، ص ۱۱، لغزین، ص ۱۱۵، تلمبه، ج ۱، ص ۵۰، وال، برگ ۲۷، ب، غراب، برگ ۲۰، الف، مشترک، ج ۱۸، ص ۱۰۹۲

دیوانش تاکنون به چاپ نرسیده و نسخه‌های آن نیز کمیاب است. خوشبختانه نسخه‌ای از دیوان وی به مطالعه مصحح درآمده و غزلی از آن رونوشت شده است که در ذیل می‌آید:

باغم هجران آن مه شادمانی مشکل است
 هجر اگر این نوع باشد زندگانی مشکل است
 چرخ اگر انداخت دورم از در او چاره چیست؟
 چاره جوئی با فضای آسمانی مشکل است
 توبه‌ام از باده و شاهد مفرما ای فقیه
 خود نمی‌دانی؟ که در عهد جوانی مشکل است
 ز آن مه نامهربان، چشم وفا ای دل بدوز
 دیدن از خوبان وفا و مهربانی مشکل است
 جان فدا کردم خیالش را و مردم زانفعال
 درخور سلطان گدا را میهمانی مشکل است
 چون خطش آهی از آن لب‌کی رسی آسان به کام
 یافتن چون خضر عمر جاودانی مشکل است^۱
 مؤلف این تذکره ترجمه آهی را تماماً از تذکره داغستانی برداشته است.^۲

(ص ۸۱)

شب چنان گریه کنم بی تو که همسایه به روز
 دست من گیرد و بیرون کشد از آب مرا
 این بیت در دیوان آهی یافته نشد.

۱. دیوان آهی، برگ ۸ ب و برگ ۹ الف، نسخه کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره.
۲. شمع، ص ۶۳، آتش، ص ۱۱۲ اعلام، ج ۱، ص ۵۰۳ لغت، ص ۱۲۲۷ و بحانه، ج ۱، ص ۳۱ فصاح، ج ۲، ص ۱۲ مجالس، ص ۱۶۵ ذریعه، ج ۹، ص ۱۱۲ تلخیص، ص ۳۷، سلاطین، ص ۳۰۳ نقیسه، ج ۱، ص ۱۶۴۳ و اله، برگ ۲۲ الف، غرائب، برگ ۲۵ الف.

مقیمای احسان (ص ۸۲)

تذکره نویسانی که از این احسان مشهدی که معروف به مقیمای احسان است، یاد کرده‌اند، بیش از این اطلاعی به دست ما نمی‌دهند که وی از شعرای شهر مشهد بود و در عصر شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ هـ) در اصفهان - پایتخت ایران آن زمان - می‌زیسته است و از میان ارباب تذکره محمد نازابی شیرازی که تذکره‌اش لطایف‌الخیال را در خلال ۱۰۷۶ تا ۱۰۷۸ هجری در سالهای اقامت خود در هندوستان تألیف کرده است، می‌گوید که: در ۱۰۶۶ هجری با مقیمای احسان مشهدی ملاقات کرده است. چون دیوانی یا مجموعه‌ای از اشعارش تاکنون در هیچ جایی مکشوف نیست، چند بیت دیگر او که از لایلای تذکره‌ها به دست آمده، در زیر آورده می‌شود:

کعبه را هر کس که از میخانه می‌سازد جدا

لفظ را از معنایی بیگانه می‌سازد جدا



ز بی‌قراری من بر رخ تو رنگ شکست طپیدن دلم آینه در فرنگ شکست



بسیار ز دل تنگی خود غنچه غمین است

غافل که شگفتن نفس باز پسین است



هر حرف من چو مور بر آورد بال و پر تا نامه‌ام به آن بت شیرین زبان رسید



فریب تربیت باغبان مخور ای گل که آب اگر دهد، از تو گلاب می‌گیرد



پیدا است دو رنگی ز قماش سخن تو برگ گل رعناست زبان در دهن تو



به بال فاخته پرواز می‌کند رنگم گرفته‌ام سروا می به سرو بالایی
مؤلف ترجمه مقیمای احسان را از تذکرة والده برگرفته است.^۱

قاضی محمد صادق خان اختر (ص ۸۲)

قاضی محمد صادق خان اختر پسر قاضی محمد لعل هگلوی سپس لکهنوی،
متولد در شهر هگلوی از استانی بنگال در حدود ۱۲۰۰ هجری و متوفی و مدفون
در شهر لکهنو در حدود ۱۲۷۴ هجری از معارف نویسندگان و سخن‌سویان
فارسی در سده سیزدهم هجری بوده، نیاکانش از ترکستان به دهلی آمده و سپس
در بنگال ماندگار شده بودند. اختر از علمای دیار و امصار خود استفاده جسته
علوم ادبیه را فراگرفته و در انشا و شعر دستگامی به دست آورده به عهد
غازی‌الدین حیدر شاه اوده (م: ۱۲۴۳ ه) به لکهنو آمده به دربار راه یافته و مورد
تفقدات شاهی قرار گرفته، کتابش محمد حیدریه به نام همین پادشاه منسوب
است. مدتی در شهر کانپور و اتاوه هم بسر برده و در آخر زندگانی باز به لکهنو
رسیده و در زمان واجد علی شاه آخرین شاهان اوده (م: ۱۳۰۵ ه) رخت هستی
بر بست. چندین اثر کوتاه و بلند هم به نثر و هم به شعر فارسی از وی به یادگار
است که بعضی از آنها به چاپ هم رسیده، اما مهم‌ترین کارهای او تذکرة
آفتاب‌المنتاب است که محتوی احوال و اشعار نزدیک به پنج هزار سخنور
فارسی زبان است. این تذکرة هنوز به چاپ نرسیده و یگانه نسخه خطی که
تاکنون مکشوف شده است، در شمس‌آباد جزو مجموعه شخصی کسی است، و
دیوان فارسی او نیز مانند تذکرة اش کمیاب است و نسخه‌ای از آن مکشوف، و در
کتابخانه انجمن آسیایی بنگال در شهر کلکته موجود است. غزلیاتی چند از

۱. شایع، ص ۵۳ نگاره، ص ۵۵، ص ۱۳۵۶، ص ۱۱۴، مطلع، ج ۲، ص ۱۲۲۳ تذکرة‌ها،
ج ۲، ص ۱۱۰۲ ذریعه، ج ۹، ص ۱۵۴، والده برگ، ۳۹ الف

صادق خان اختر به صورت بیاضی در کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم
ندوةالعلماء در لکهنو هم وجود دارد و مصحح آن بیاض را مطالعه نموده و این دو
غزل را از آن رونوشت کرده:

تا چاشنی گرفت ز مدحت زبان ما	خوش لذتی است نام خدا در دهان ما
شد پس که سرمه سای خموشی بیان ما	گلبرگ سوسن است زبان در دهان ما
شیرین به کوهکن نکند، آنچه می‌کند	جور و جفای آن بت نامهربان ما
در اشک ما بچشم کم ای بی‌خبر مبین	نازل شده است آیه رحمت به شان ما
مانند لشکری که به تصویر می‌کشند	منزل به دوش خویش بود کاروان ما
اوجی گرفت پختگی ما ز حادثات	پست و بلند هر دو بود نردبان ما
دست طلب به گوشه دامن خود زدیم	بهر زما نبود کسی قدردان ما
در زیر خاک هم نتوان یافتن چونی	بی‌مشق ناله‌ها، قلم استخوان ما

اختر به یاد چشم بتان سرمه گشته‌ایم

از راه دیده می‌گذرد کاروان ما^۱



جلوه‌ای کرد قدت کبک دری پیدا شد

عکست افتاد در آینه پری پیدا شد

چشم جادوی تو افکند به شوخی نگهی

بهر خویان جهان عشوه‌گری پیدا شد

کرد پرواز به هجران تو رنگ از رخ من

در جهان سلسله نامه بری پیدا شد

هر سرشکی که به یاد لب لعل تو، دلم

ریخت از جیده، عقیق جگری پیدا شد

کس به دوران تو با خاطر آسوده نزیست
تا به دور قمرات فتنه‌گری پیدا شد
اشکم از دیده برون آمد و رسوایم ساخت
خانه پرورده عجب در به دری پیدا شد
دل که بر بوی تو عزم سفری داشت مدام
ناگهان نکبت باد سحری پیدا شد
اختر آن یار دم نزع به بالین آمد
تا به کوی خبری بی خبری پیدا شد^۱

غازی‌الدین حیدر (ص ۸۲)

غازی‌الدین حیدر پسر نواب سعادت علی خان، اولین پادشاه اوده که پس از مرگ پدرش در ۱۲۲۹ هجری حاکم اوده و در ۱۲۳۴ هجری با کمک انگلیسیها پادشاه آن استان گردید و تاج سلطانی بر سر گذاشت و سرانجام پس از سی‌و سه سال حکمرانی، در ۱۲۴۳ هجری فوت کرد.

میر محمد مؤمن ادایی (ص ۸۳)

میر محمد مؤمن ادایی متولد در یزد و متوفی در دکن بعد از ۱۰۳۰ هجری از سخن‌سرایان اواسط سده یازدهم هجری بوده که به زندق و الحاد متهم شده، از ایران گریخته در هندوستان امان یافته، در سورت و دکن اقامت داشته و هم در دکن فوت کرده. تاریخ تولد و فوت او را هیچ یک از تذکره‌نویسان ثبت نکرده، و همه تذکره‌نویسان این آگاهی را می‌دهند که در ۱۰۳۰ هجری به دکن آمده بود و

۱. اختر، برگ ۱۱ الف و ب، خواطر، ج ۷، ص ۱۲۲۳، شاهیر، ج ۱، ص ۷۲، روش، ص ۲۰، شع، ص ۶۳، تذکره‌ها، ج ۱، ص ۱۷، محبوب، ص ۱۲۹، برهان، ژوئیه ۱۹۸۷، ص ۹.

دکتر ختّام پور اشتباهاً در فرهنگ خود سال فوتش را ۱۰۳۰ هجری نشان داده است. در بعضی از تذکّره‌ها به صوفی، متورّع، عابد و صایم بودنش تصریح شده است، ولی تذکّره‌نویس ما تنها نام و دو بیت او را از ریاض‌الشعرا برداشته است و چون دیوانی یا مجموعه‌ای از اشعار ادایی در هیچ جایی پیدا نیست، چند بیت دیگرش از لایلای تذکّره‌ها در اینجا آورده می‌شود:

یک دل آزاد در این دامگه فانی نیست

یوسفی نیست در این مصر که زندانی نیست

چاشنی گیر ز هر کاسه این خوان گشتم

خوش نمک‌تر، ز سرانگشت پشیمانی نیست



بی‌روی تو روزی که رهم بر چمن افتد دیوار به از سایه که بر روی من افتد



بیرهن بر تن ز نقش بوریا پوشیده‌ام خصم پندارد، زره زیر قبا پوشیده‌ام



ز مرگ کودک بی‌دل چنان نمی‌ترسد که من ز دیدن این زندگان هراسانم



این عمر به باد تو بهاران ماند و بن عیش به سیل کوهساران ماند

و این رباعی را در نعت سرور کائنات (ص) سروده:

تا در جسد مدینه جسمت شده جان دین تو گرفته قاف تا قاف جهان

در لفظ مدینه بین کز اعجاز تو چون مه شق شده و گرفته دین را به میان

۱. شمع، ص ۱۲۸، آتش، ص ۱۲۷۴، نصوص، ص ۱۲۹۱، اعلام، ج ۲، ص ۱۸۰۶، شایخ، ص ۱۴۲، عارفین، ص ۱۱۷، لغت، ص ۱۱۵۴۲، ذریعه، ج ۹، ص ۶۳، آزاد، ص ۵۲، غریب، برگ ۲۷، ب، والله، برگ ۲۹، ب.

مرزا نوشته اسد (ص ۸۳)

در متن، نام و نشانی از این سراینده نیست و در برگ پسوندی نیز همین قدر نوشته: «مرزا نوشته اسد تخلص». در حالی که این مرزا نوشته که نامش اسدالله خان بود و با تخلص «غالب» در سراسر جهان شعر و ادب فارسی و اردو معروف است، با مؤلف این تذکره معاصر بوده و صرفاً چهار سال پیش از او از دنیا رفته. آری، غالب در آغاز شاعری اسد تخلص می‌کرد، ولی پس از اندک زمانی آن را ترک نموده به غالب متخلص شده بود و در روزهایی که این تذکره ترتیب یافته است، وی با تخلص غالب در سراسر هندوستان شناخته شده بود. ولی مؤلف ما - در تذکره دیگرش که دو سال پس از این به ترتیب آن پرداخته - در آنجا نیز این شاعر معروف و مشهور با تخلص غالب را در ذیل حرف «الف» و با تخلص «اسد» یاد کرده است و این توضیح غلط را نیز افزوده که: «پیشتر غالب تخلص می‌کرد، حالا اسد کرده»^۱.

ولی در همه ۳۳۵ غزلی که در ضمن کلیات نظم فارسی غالب به چاپ رسیده است، تخلص او غالب آمده است و حتی یک غزل هم دارای تخلص اسد نیست و این دو غزل نیز که سه بیت آن را مؤلف ما انتخاب کرده است با تخلص «غالب» در کلیات چاپ شده است که مقطع هر دو بدین قرار است:

غالب ز حسرتی چه سزایی که در غزل

چون او تلاش معنی مضمون نکرده کس^۲



غالب سوخته جان گرچه نیززد به شمار

هست در یزم سخن هم نفس و همدم شان^۳

۱. بی‌خوابی، ص ۲۱: نسخة خطی کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکهنو.

۲. ص ۲۲۶. ۳. ص ۵۵.

به هر حال مرزا اسدالله خان پسر عبدالله خان معروف به مرزا نوشه و متخلص به اسد و سپس غالب، متولد در ۱۲۱۲ هجری در اکبرآباد (آگوه) و متوفی ۱۲۸۵ هجری در دهلی، در شعر و انشای فارسی و اردو در زمان خود بی نظیر بوده. چندین اثر به نثر و نظم دارد که همه آنها به چاپ و انتشار رسیده و دوستداران فراوان پیدا کرده است و ادب شناسان تاکنون صدها مقاله و رساله و کتاب در پیرامون احوال و آثارش نوشته‌اند و می‌نویسند. کلیات اشعار فارسی او نیز چندین چاپ خورده و در جهان فارسی‌دانان متداول است، ولی متأسفانه همه چاپها مغلوطن و بدون هیچ تصحیح و انتقاد درستی بیرون آمده است.^۱

مرزا جلال، اسیر (ص ۸۳)

مرزا جلال بن مرزا مؤمن شهرستانی اصفهانی، متولد در اوایل قرن یازدهم هجری و متوفی در ۱۰۴۹ هجری، از معاریف سخن سرایان فارسی در زمان خود بوده و چون اساس شعر او بر معانی دقیق و گاهی بر خیالات عسیرالفهم استوار است، این شیوه را بعضی از کوتاه نظران ایران دوست نداشتند و چون ذهن هندیان درک کننده‌تر از آنان بود، دیوانش در هندوستان تداول بیشتری یافت و چندین بار به چاپ رسید. مؤلف این تذکره ترجمه و ابیات اسیر را اختصاراً از تذکره^۲ والہ داعتانی برداشته است، و اما اینکه والہ نوشته است که:

«دیوانش در هندوستان بی نهایت مرغوب طبایع شده است؛ زیرا که اکثر مردم هند پیوسته سرخوش از نشئه بنگ می‌باشند و آن ابیات بی معنی که در مستی گفته شده، نسبت تمام با اذهان و افهام این جماعه دارد»^۳.

۱. تاجیه، ج ۵، ص ۱۸۲، محبوب، ص ۶۲۹، شمع، ص ۱۳۴۷، اعلام، ج ۵، ص ۳۲۲۵، ذریعه، ج ۹، ص ۱۷۸۴، مشاجره، ج ۲، ص ۱۰۹، منطقه‌ای، ج ۵، ص ۳۸۳۷، مشرکه، ج ۸، ص ۱۳۲۲، لغت (حرف الفین)، ذکر غالب، یادگار غالب و غالب‌نامه.

۲. برگ ۳۹ الف.

این گفتار بدهنچار والہ از سوء جبلت یا خلل در عقلش حکایت می‌کند و والہ در پنجاه موارد در تذکرۃ ریاض الشعرائی خود، این چنین گلهای نکوهش و تحقیر بہ دامن عوام و خواص هندوستان ریخته و موردی را فرونگذاشته است کہ بہ توهین نویسندگان و سختوران هندوستان نپرداخته باشد^۱.

شاه عباس (ص ۸۳)

شاه عباس بن سکندر شاه (معروف بہ خداپندہ) صفوی کہ با صفت ماضی یا اول یا اعظم نامش برده می‌شود، هفتمین فرمانروای سلسلہ صفویہ بود کہ در ۹۷۸ هجری متولد گردید. در ۹۹۵ هجری بہ پادشاهی رسید و در ۱۰۳۷ هجری سفر بہ جهان دیگر کرد. دربارهٔ احوال و اخبارش کتاب جامع و مفصلی در چهار جلد با عنوان زندگانی شاه عباس اول تألیف دکتر نصرالله فلسفی استاد دانشگاه تهران، توسط چاپخانہ همان دانشگاه از ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۱ هجری بہ چاپ رسیدہ و شایستہ مطالعہ است.

(ص ۸۳)

از کاسہ شکستہ نخیزد صدا درست احوال ما میرس کہ ما دل شکستہ ایم



سایہ خم شوخی ابر بہاران می‌کند گل بدنہا در گل میخانہ پنهان کردہ اند
این ہر دو بیت در یکتات چاپی و دیوان خطی امیر یافتہ شد. دیوان خطی غزلی دارد با مطلع:

۱. شایع، ص ۴۷، آزاد، ص ۵۳، دری، ص ۵۵، خریطہ، ص ۱۹۵، حسینی، ص ۱۲۱، محبوب، ص ۲۶۰، مشاہیر، ج ۱، ص ۱۸۲، نصر، ص ۱۹۵، شمع، ص ۱۲۶، خیال، ص ۱۷۵، دربعہ، ج ۹، ص ۱۷۲، آتش، ص ۱۷۲، والہ، برگ ۳۹، الف، غریب، برگ ۳۵، الف، کلمات، ۲، الف، منطقہ ای، ج ۳، ص ۱۲۲۲۵، مشترکہ، ج ۱۷، ص ۸۳۱.

در دل ما ناله مستانه پنهان کرده‌اند شوخی نشو و نما در داله پنهان کرده‌اند ولی بیت دوم «سایه خم شوخی ایر بهاران می‌کند / گل بدن‌ها در گل میخانه پنهان کرده‌اند» در آن موجود نیست، اما در بعضی از تذکرها به وی منسوب شده است.

ملا محمد سعید اشرف مازندرانی (ص ۸۴)

اشرف مازندرانی - پسر ملا محمد صالح مازندرانی - متولد در اصفهان در حدود ۱۰۴۰ هجری و متوفی در هندوستان در حدود ۱۱۲۰ هجری شاعری معنی‌یاب بوده و آنکه صاحب قاموس المشاهیر نام پدرش را محمد قانع نوشته است، اشتباه فاحشی است. اشرف در اوایل سلطنت محی‌الدین اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۹ تا ۱۱۱۸ هـ) به هند آمده و به معلمی دختر پادشاه زیب‌النسا بیگم سراقزای یافته. در ۱۰۸۳ هجری به اصفهان بازگشته و پس از چندی باز دیگر به هند آمده و در شهر عظیم‌آباد (پتنای کنونی) ماندگار شده بود. در پایان زندگی می‌خواست از راه بنگاله به حج رفته اما اجل مهلت نداد و تا مونگیر - از توابع پتنا - رفته بود که به عالم دیگر شتافت و در همان‌جا در زیر خاک جای یافت. در شعر، شاگرد مرزا صائب و در خطاطی، شاگرد عبدالرشید دیلمی بوده. غزل و قصیده و مثنوی را به خوبی می‌سروده است. دیوانش تاکنون به چاپ نرسیده ولی نسخه‌های خطی دیوان و بعضی از مثنویهای او در کتابخانه‌های مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گروه، خدا بخش پتنا و اسلام‌آباد موجود است و تذکره‌نویس ما اختصاراً ترجمه و یک بیت او را از تذکرة‌الله برگرفته است. در ذیل چند بیت از نسخه خطی علی‌گروه به عنوان نمونه مسطور می‌شود:

از غرور خود هم آغوش تمنا می‌شوم

خویش را چون گم کنم پیش تو پیدا می‌شوم

از خیال دلبران در خلوتم هنگامه‌ایست

صحبتی مگر رو دهد با غیره تنها می‌شوم

طوطیم اشرف، نگردم هر زمان یا هر کسی
هر کجا آیینه سیمایی است گویا می‌شوم^۱



شور محشر یک مقام از نعمة غوغای ماست
آسمان یک پیچ و تاب از آه‌گردون‌سای ماست
چون گل رعنا شود مردم ز خجلت سرخ و زرد
ماه بستان چنان مردود استغفای ماست
کی سرم اشرف فرود آید به اشعار لطیف
معنی باریک موی خامه انشای ماست^۲

ملّا اظهري (ص ۸۴)

در باره نام و وطن اظهري، تذکره‌نویسان دچار سر در گمی گردیده‌اند، و از اینجاست که خبر وی را با سه نسبت (دهلوی، کشمیری و موصلی) یاد کرده است. نامش را هم خبر، حیدر علی، مؤلف غرایب محمد علی و صاحب تقایس سراج‌الدین نشان داده‌اند، اما آنچه متفق علیه می‌باشد این است که اظهري کور بوده و با مظهري کشمیری خویشاوندی و با شیدای فتحپوری و مظهري کشمیری مشاعرات و معارضات داشته و در زمان جهانگیر پادشاه (۱۰۳۷-۱۰۱۴ هـ) زندگی می‌کرده است. سال فوتش را خبر ۱۰۴۴ هجری نوشته است و آنچه در متن قلمی شده، عیناً عبارت حسینی است (با تبدیل یک

۱. برگ ۵۲ ب.

۲. برگ ۹ ب؛ خواطر، ج ۶، ص ۳۱۲؛ محبوب، ص ۵۷۰؛ مشاهیر، ج ۱، ص ۱۸۳؛ تیموری، ج ۳، ص ۶۲؛ آزاد، ص ۱۱۶؛ منابع، ص ۵۴؛ سینه، ص ۱۷؛ فارسی، ص ۲۰؛ تقایم، ص ۱۲۲؛ صحف، ص ۹؛ نغمه، ص ۱۸۱؛ آتش، ص ۱۷۰؛ اعلام، ج ۲، ص ۱۹۷۵؛ شمع، ص ۳۲؛ دریمه، ج ۹، ص ۷۸؛ منطقه‌ای، ج ۲، ص ۳۰۴۲؛ پارسی، ص ۱۷؛ مشترک، ج ۱، ص ۱۹۹۶؛ کلمات، برگ ۲؛ القه غرایب، برگ ۳۰؛ والله، برگ ۲۱؛ الف

دو واژه)، ابیات زیر را نیز به همین اظهاری متسوب داشته‌اند:

مرا به سیله ز عشقت هزار پاره دلی است که چون لباس گدایان هزار پیوند است

✽

گر به بتخانه خوامی، ز خرامیدن تو بت شود برهن از بهر پوستیدن تو

✽

از دشمنان برند شکایت به پیش دوست

چون دوست دشمن است، شکایت کجا برم؟

✽

درمانده‌ام ز خویش و ز تدبیر مانده‌ام چون گنگ خوابدیده ز تقریر مانده‌ام

✽

هم چراغ دیرم و هم شمع کنج خانقاه عاشق یک رنگم و از کفر و ایمان فارغم

✽

غم تو مرحله پیمایم و میر منزل بود به هر کجا که رسیدم به هر کجا رفتم^۱

ملّا شیدا (ص ۸۴)

سال وفات این ملّا شیدا فتحپوری سال ۱۰۸۰ هجری است و مولدش را والد، قندهار نوشته است. مؤلف ترجمه‌اش را از حسینی استراق نموده است و اما اینکه حسینی و به نقل از وی تذکره‌نویس ما واژه «غزّاء» را صفت شیدا قرار داده‌اند، دلالت می‌کند بر اینکه این دو تن زبان عربی بلد نبودند، زیرا که غزّاء واژه مؤنث است و مذکر آن «اغزّاء» می‌باشد.^۲

۱. حسینی، ص ۱۴۱، ص ۱۱۰، نقایس، ص ۱۲۱، صبح، ص ۱۲۷ و دیحانه، ج ۱، ص ۱۸۸ ذویعه، ج ۹، ص ۱۸۱ اعلام، ج ۲، ص ۱۹۵ خمیر، ص ۴۶، غریب، برگ ۲۷ الف؛ والد، برگ ۳۱ الف.

۲. حسینی، ص ۱۷۸، عامره، ص ۴۲۸، آزاد، ص ۱۹۲، خمیر، ص ۳۱۸، نشر، ج ۳، ص ۸۳۰.

محمد سعید اعجاز (ص ۸۵)

مولوی محمد سعید، متخلص به اعجاز، متولد در اواسط سده یازدهم هجری و متوفی در سال ۱۱۱۷ هجری که بعضی از تذکره‌نویسان او را از سامانه و بعضی از اکبرآباد دانسته‌اند، و خمیر همین یک اعجاز را دو ساخته و برای یادش دو عنوان (اعجاز دهلوی و اعجاز شاهجهان‌آبادی) بسته و در دو مورد آورده است. اما به گفته غالب نویسندگان وی از مردم دهلوی بوده، در علوم متداوله ماهر بوده و پیوسته به تدریس مشغول بوده. نسبت تلمذ به شیخ عبدالعزیز متخلص به عزت دوست داشت و با بیدل و ناصر علی سرهندی مشاعره و مطارحه می‌نموده است. دیوان فارسی و چند مثنوی داشته، اما تاکنون هیچ اثری از او به چاپ نرسیده و یگانه نسخه خطی دیوانش که تا حال مکشوف است، در کتابخانه بودلین و یک مثنوی او بدون هیچ عنوانی در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور در ذخیره شیرانی وجود دارد. اما تذکره‌نویس ما این یک بیت و ترجمه‌اش را عیناً از حسینی برداشته است. چون دیوانش نادرالوجود است، چند بیت او که از لابلای تذکرها رونوشت شده می‌آید:

کشیده‌ام ز جنون ساغری که هوش نماند دگر معامله با پیر می فروش نماند



غم روزی نماند گر قناعت آبرو بخشد

چو گوهر قطره‌ای کافی است آب و دانه ما را



شب که بی‌روی تو گلشن، غنچه‌ای دل تنگ بود

شعله آواز بلبل آتشی در سنگ بود

بی‌تو از یزم طرب هرگز نوایی برنخواست

نغمه خون، پرده رگهای نار چنگ بود



خموشی آینه پرده از جوهر هوش است چراغ الجمن دل زبان خاموش است
هزار جام گل و شیشه های غنچه شکست شواب ناله بلبل هنوز در جوش است



گل هستی به تحریک نسیمی رنگ می بازد
مکن چندین هواداری حساب زندگانی را



از کس مکن سؤال، بترس از جوابها با تشنگی بساز که تلخ است آبها



پرسیدن دوست، دوستان را رسمی است که در دیار ما نیست



هر لخت دلم آینه جلوه یار است
هر ذره این دشت جنون، تخم بهار است



ضرورت صحبت ناچش نیست کامل را ز آب بحر نمی گردد آب گوهر شور



به رنگ گرد باد آشفته ام در دشت بیتابی بود سرگشتگی شیرازه مشت غبار من^۱

محمد افضل پانی پتی (ص ۸۵)

محمد افضل نام و متخلص به افضل، متولد در سده دهم هجری و متوفی در ۱۰۳۵ هجری از عالمان و مدرسان سرآمد در علوم حکمت و انشا و شعر در زمان خود بوده و شب و روز به تدریس این علوم مشغولی داشته که حسن و

۱. خواطر، ج ۶، ص ۳۱۴، سفینه، ص ۳۶، ص ۱۱۱، تلخیص، ص ۱۵۶، حبیبی، ص ۲۲۲، شمع، ص ۶۰، ذریعه، ج ۹، ص ۱۸۱ فارسی، ص ۳۰۲، خبیر، ص ۱۴۶، مشترک، ج ۸، ص ۱۵۱، کلمات، برگ ۳، وال، ۴۲، الفبا، غریب، برگ ۳۸، الف.

جمال دوشیزه هندویی دلش را ربوده و به دست عشق کافر کیش، دیده آنچه دیده و شنیده آنچه شنیده، سرانجام با حيله‌ای معشوقه خود را به دست آورده و در آخر زندگانی پس از مناکحت و مواصلت با او لذتها برده، اغلب تذکرة نویسان متفق القول اند که افضل از پانی پت بوده، تنها صاحب روز روشن از آفتاب عالمتاب نقل کرده که: "وی از مردان عشق پیشه شهر تهانیر بود". و اینکه صاحب تاریخ الافکار نوشته است که: "در وسط مائة ثانی عشر (در میانه قرن دوازدهم) جهان گذرا را گذاشته"، ظاهراً اشتباهی بیش نیست و متفقاً وفات او در ۱۰۳۵ هجری اتفاق افتاده بود. اما آنچه در متن مربوط به افضل مکتوب شده است همان عبارت والله است (با تبدیل دو سه واژه)، دیوانی یا مجموعه‌ای از اشعار افضل پانی پتی در هیچ جایی مکشوف و مذکور نیست و این دو بیت دیگرش از تذکرة‌ها به دست آمده:

سرشکم از شکست دل خبر داد تراود می ز مینای شکسته



شد محشر صد زخم تمنا جگر ما شمشیر تو آورد قیامت به سرما^۱

فرهاد (ص ۸۵)

فرهاد، یکی از چهره‌های افسانه‌ای ادبیات فارسی است که به روایت داستان نویسان ایرانی در قرن اول هجری و معاصر با خسرو پرویز پادشاه ساسانی بوده. فرهاد و خسرو هر دو عاشق زنی بودند و چون خسرو سلطنت ایران را داشت به مراد خود رسید و شیرین را به همسری خود درآورد و از راه حيله با فرهاد شرط کرد که "اگر کوه بی‌ستون را کنده چشمه آبی پدیدآوری،

۱. خواطر، ج ۵، ص ۲۷۰، صبح، ص ۳۰، ذریعه، ج ۹، ص ۱۸۵، اعلام، ج ۱۲، ص ۱۱۰۰۲ روش، ص ۱۶۶، شایخ، ص ۱۶۸، والله، برگ ۳۸ ب

شیرین را به تو خواهم داد". ولی چون وقت آن رسید که کار فرهاد داشت به تکمیل می‌انجامید، خسرو از راه قریب این خبر دروغین را به فرهاد رساند که "شیرین درگذشته است" و فرهاد با تیشه‌ای که گوه را می‌کند، کار خودش را تمام کرد. پس از چندی خسرو نیز به دست پسر و رقیب خود شیرویه به قتل رسید و شیرین هم در کنار تابوت وی خویشتن را با خنجر کشت، و پس از چند ماه شیرویه نیز به مرگ رسید و هر عاشقی با معشوقه خود به جهان دیگر شتافت.^۱

سید اشرف الهام اصفهانی (ص ۸۸)

در تذکرة‌ها دو الهام اصفهانی را مذکور داشته‌اند؛ یکی میرزا شریف متخلص به الهام (زنده: ۱۰۸۶ هـ) و دومی سید مرتضی رضوی متخلص به الهام (م: ۱۱۲۶ هـ). ظاهراً این الهام، همان میرزای شریف اصفهانی است و مؤلف ما نقل مغلوطی از جایی به جایی برداشته، از نام یک الهام واژه «سیده» را برگرفته و از دیگری نامش را به غلط از «شریف» به «اشرف» برگردانده است و این دو بیت که در ضمن ترجمه این شاعر نقل کرده است، از همان میرزای شریف الهام اصفهانی است که به هند نیز آمده و به اصفهان بازگشته و در پایان قرن یازدهم هجری فوت کرده بود.^۲

نواب عمدةالملک امیر خان انجام (ص ۸۸)

نواب عمدةالملک امیر خان متخلص به انجام، مقتول در ۱۱۵۹ هجری که بعضی از تذکرة‌نویسان وی را کابلی، بعضی سندی و بعضی یزدی قلمداد

۱. ذری، ص ۱۹۲، ۳۱۲ و ۳۷۶، مشاهیر، ج ۱، ص ۲۲۳ و ج ۲، ص ۳۳ و ۱۲۴.

۲. نایب، ص ۵۳، صبح، ص ۳۴، نصر، ص ۳۴۲، ذریعة، ج ۹، ص ۱۹۲، اعلام، ج ۲، ص ۱۰۲۷.

کرده‌اند، از زیورترین نوابان سده دوازدهم هجری بوده. در حسن خطاب و ردّ جواب و موسیقیدانی دستگاه کامل داشته و از مقرّبان خاص محمد شاه پادشاه هند (۱۱۳۱ تا ۱۱۶۱ هـ) بوده و در نظر پادشاه محبوبیتی پیدا کرده بود که وزیر اعظم آن پادشاه (قمرالدین خان) و ناظم دکن (نواب آصف‌جاه) نتوانستند از اظهار حسادت خود خودداری کنند، و پادشاه را وادار ساختند تا نواب انجام را به استانداری اله‌آباد منصوب ساخته، از دهلی دور کرد. ولی پس از مدّتی به حکم ضرورتی انجام باز به دهلی فراخوانده شد و تا مقتول شدن به دست یکی از ملازمان خودش در همان‌جا بماند. خوشگو از دیوان مختصری که از اوست، یاد می‌کند ولی امروز اثری از آن پیدا نیست و آنچه در متن مربوط به انجام قلمی شده است، عیناً عبارت حسینی است و اینک چند بیت او که در تذکرها دیده شد:

به اوج بی‌کسی ما پر هما نرسد

رسیده‌ایم به جایی که کسی به ما نرسد



یار احوال دل از من پرسید غنچه لاله به دستش دادم



سروشکم کم نمی‌گردد به سعی چشم ترستن

که نتوان شد ره سیلاب را مانع ز درستن



من از جمعیت آسودگان خاکی دانستم

که غیر از خشت به خواب راحت نیست بالینی^۱

۱. صحت: ص ۱۱۵ مشاهیر، ج ۱، ص ۱۱۰۷ سفینه، ص ۱۱۲۸ نتایج، ص ۱۶۱ تیموریه، ج ۳، ص ۱۱۰۲ حسینی، ص ۱۴۶ ص ۱۲۲ ذریعه، ج ۹، ص ۱۰۶

پادشاه (ص ۸۸)

چون حسینی نام این پادشاه را نوشته است، تذکره نویس ما نیز نیاورده، و هر دو - جهلاً یا عمدأ - تنها به واژه «پادشاه» قناعت کرده‌اند. نام اصلی این پادشاه «روشن اختر» بوده که در ۱۱۳۱ هجری به پادشاهی رسید و خود را به لقب ابوالمظفر ناصرالدين محمد شاه ملقب ساخته و پس از سی سال حکمرانی، در ۱۱۶۱ هجری به عالم دیگر شتافت. این محمد شاه آخرین پادشاه مستقل و با اختیار از سلسله سلاطین مغول در هند بوده و در زمان همین پادشاه، نادر شاه به دهلی تاخت آورد و اهالی این دیار را قتل عام کرد و تخت طاووس و الماس کوه نور و زر و جواهر فراوان از اینجا به غارت برد، و این همه بدبختیها که مردم هند گرفتار به آنان شدند، شاید بر اثر عشرت طلبی و بی‌تعهدی محمد شاه بوده است.^۱

امیر سید قطب‌الدین أنسی (ص ۸۹) ..

قطب‌الدین متخلص به أنسی و ملقب به میرحاج یا امیرحاج، متولد در اواسط قرن نهم هجری و متوفی در ۹۲۰ هجری، از سخن سرایان مقرر در زمان خود و مورد احترام در نظر ملای جامی و علی شیر نوایی بوده، وطنش جنابد (گناباد یا گناباد) بوده. قصیده را نیکو می‌گفته و مدح ائمه اثنی عشریه را بسیار سروده است. دیوان غزلیات و یک مثنوی (لیلی و مجنون) نیز دارد. یگانه نسخه خطی دیوانش که تاکنون از آن آگاهی بدست آمده، در کتابخانه خدا بخش در پتنا موجود است و آنچه در متن آمده، نقل ناقصی است از تذکره داغستانی و اینک چند بیت دیگر از أنسی:

تب غم دارم و درد سر هجوان بر سر آمده جان به لب و ناعده جانان بر سر



اگر در گوشه غم دور از آن سیمین بدن میوم
خلل در کار عشق افتد از آن دوری که من میوم



گریه تلخ من از خنده آن لب نگرید تشنه لب مردن من ز آن چه غیب نگرید
باده خون جگر و نقل غم و سینه کباب بهر عیشم همه اسباب مرتب نگرید
خفته آن تازه جوان در تنق عزت و ناز بر در او سر پیران مقرب نگرید^۱

سلطان حسین میرزا (ص ۸۹)

کمال الدین ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقوا، متولد در ۸۴۲ هجری و متوفی در ۹۱۱ هجری به علما و فضلا و شعرا تفقد و تشویق بسیار می کرده و خود نیز با تخلص حسینی شعر می سروده و به فارسی و ترکی صاحب دیوان بوده، نمونه شعرش این است:

صد باغ و بزم، چشم به راه من است و من
دست جتون گرفته به ویرانه می روم



از غم عشقت مرا تی تن نه جانی مانده ای
آن خیالی گشته و این یک گمانی مانده ای
ای که می گویی نشاتم کرده کوی نازتین
خاک گشته جسم و سر بر آستانی مانده ای

۱. خامره، ص ۱۶۳، شیخ، ص ۲۱۸، حسینی، ص ۳۲۱، روشن، ص ۸۱ و ۳۸۰، آفتاب، ص ۱۷۵
عارفین، ص ۴۱، اعلام، ج ۲، ص ۱۰۲۹، دیحانه، ج ۱، ص ۱۱۰۸، ذریعه، ج ۹، ص ۱۱۰۷
نقیسی، ج ۱، ص ۳۲۱، غراب، برگ ۲۰، الف، مرقاة، ج ۱، ص ۷۶.

چون حسینی بازخواهم خویش را پیرانه سر

مست و سر در سجده زیبا جوانی مانده‌ای^۱

امیر علی شیر (ص ۸۹)

امیر نظام‌الدین علی شیر که به ترکی و فارسی دارای دیوان و از رجال نامور در تاریخ هرات بوده، تاریخ تولدش ۸۲۲ هجری و سال فوتش ۹۰۶ هجری نوشته‌اند.^۲

امیر خسرو دهلوی (ص ۸۹)

امیر خسرو بن سیف‌الدین محمود بخاری دهلوی متولد در پتالی در سال ۶۵۱ هجری و متوفی و مدفون در دهلوی در ۷۲۵ هجری، مشهورترین و بزرگترین شاعر فارسی هند است که از حیث آگاهی و جامعیت در علوم و فنون و کمالات گوناگون در هند و هم در ایران نظیرش پیدا نیست. پنجاه مقاله، رساله و کتاب در پیرامون احوال و آثار و اشعارش نوشته‌اند و می‌نویسند و احتیاج به ارجاع ندارد.

انوار، ظهوراٹھ خان (ص ۸۹)

در اصل نسخه خطی محل مراجعه، نام این شاعر همین طور خوانده شده است که در متن نقل افتاد، اما پس از اتمام تبیض متن، به تحقیق پیوست که تخلص این شاعر اشتهاها «انوار» مکتوب شده است و تحقیقاً تخلص او «نوا» بوده است.

۱. سلاطین، ص ۴۲ و ۱۲۲۰ مجالی، ص ۱۱۳۰ آتش، ص ۱۱۷ قصص، ج ۱، ص ۱۲۱ روشن، ص ۱۲۱۶ شع، ص ۱۲۲ اعلام، ج ۲، ص ۱۱۲۳۷ ذریعه، ج ۹، ص ۱۲۵۵ حبیبی، ص ۱۹۹ نفیسی، ج ۱، ص ۲۵۵

۲. سلاطین، ص ۹۱ و ۱۲۷۹ خبیر، ص ۶۱۶ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۰۰ مشایخ، ج ۲، ص ۱۹۶ غزالی، برگ ۳۰۳

و بایستی یادش در ردیف حرف نون آورده می‌شد، ولی چون بازنویس یا حک و اصلاح صد و پنجاه صفحه‌ای کار آسانی نبوده، ترجمه‌اش در همین جا گذاشته شد. به هر حال این ظهور الله خان پسر دلیل الله متخلص به «توا» متولد در قرن دوازدهم هجری و متوفی در ۱۲۲۰ هجری، از مردم بدایون اصلاً از سلاله صدیقی و شیعه مذهب بوده است. تولدش در بدایون بوده و پس از تحصیلات، در علم عروض و قرض الشعر مهارتی پیدا کرد و در سرودن شعر نامبردار شد. میرزا جوان بخت - پسر شاه عالم - او را ملقب به «خوش فکر خان» گردانید. چندی در لکهنو اقامت داشت و با شاعر معروف آن دوره شیخ قلندر بخش جرأت مشاعره و مجادله نمود، از آنجا به اله آباد رفت و سپس به سیاحت بلاد عجم پرداخت و از محضر اساتید و سخن‌سرایان ایوان شیوه گفتار و نوشتار زبان فارسی را فراگرفت. مدتی در تقرب با فتح علی شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۱۱ هـ) در تهران بسر برده به هند بازگشت و چندی در حیدرآباد ماندگار بوده، در آخر به بدایون بازگشت نمود و در همان جا وفاتش اتفاق افتاد. اینکه خمیر و مشرک وی را دهلوی نوشته و واژه «سیند» را بر نامش افزوده‌اند، اشتباهی بیش نیست. نسخه‌های خطی کلیات اشعارش که شامل غزل، قصیده و مثنوی است، در کتابخانه‌های خدا بخش پتنا و کراچی موجود است.^۱

مولانا انوری (ص ۸۹)

این انوری که اطلاع مفصلی درباره او در دست نیست، اولین بار در عرفات العاشقین تقی اوحدی مذکور افتاده و تذکره‌نویسان بعدی - لفظاً یا معنأ - از همان جا برداشته‌اند و آنچه تذکره‌نویس ما ثبت قرطاس نموده است

۱. خواضر، ج ۷، ص ۱۲۳۳ مشاهیر، ج ۲، ص ۱۲۶۶ منازل، ص ۲۸۸، ص ۵۳۹ اعلام، ج ۶، ص ۱۲۰۱ فصاحت، ج ۲، ص ۵۲۷ ریحانه، ج ۲، ص ۱۲۳۲ خمیر، ص ۱۶۱۶ ذریعه، ج ۹، ص ۱۲۲۶ مرآة، ج ۳، ص ۱۹۶ مشرک، ج ۸، ص ۱۲۳۳.

به واژه‌های والله داغستانی است و بدون ذکر متبع قلمداد شده است. پس از تفحص این قدر نیز بر اطلاع ما افزوده می‌شود که این انوری که با صفت مولانا و سودایی در اطراف تخلص وی در تذکرها یاد شده است، از معاصران حکیم اوحدالدین انوری ایبوردی (م: ۵۸۳ هـ) بوده است و در همه مراجع تنها همین یک بیت به وی منسوب است.^۱

مولانا انوری بخارایی (ص ۹۰)

این انوری که به اختلاف تذکرة نویسان با نسبت به بخارایی، بلخی و هروی یاد شده است و یکی را سه ساخته‌اند، ظاهراً همان انوریایی است که در بلخ یا بخارا به جهان آمده و در هرات شهرت یافته و بخش عمده‌ای از زندگانی‌اش را در همان جا گذرانده است. این انوری در فنون شعر و خط مهارتی داشته و در سلک کاتبان کتابخانه امیر علی شیر نوایی (م: ۹۰۶ هـ) انسلاک داشته و تا پایان قرن نهم هجری زنده بوده است. اما آنچه در این تذکرة قلمی شده، همان عبارت والله داغستانی است که بدون حواله از عرفات برگرفته شده است. این یک بیت دیگر در تذکرها به این انوری منسوب شده است:

تن زارم، به آب دیده‌ام ماند به آن گاهی

که پنهان می‌شود در موج و پیدا می‌شود گاهی^۲

اهلی خراسانی (ص ۹۰)

مولانا کمال‌الدین متخلص به اهلی، متولد در اواسط قرن نهم هجری و متوفی ۹۳۴ هجری که ارباب تذکرة وی را با نسبت خراسانی، ترشیزی، تبریزی، هروی

۱. روشن، ص ۹۰، خراب، برگ ۲۰ ب، والله، ۲۲ الف.

۲. روشن، ص ۹۰، مجالس، ص ۴۶، نفیسی، ج ۱، ص ۳۲۳ و ۳۲۴، دریمه، ج ۹، ص ۱۱۰۹، والله، برگ ۲۲ الف.

و هم شیرازی مذکور داشته و احوال و اشعارش را با احوال و اشعار همعصر و هم تخلص وی محمد بن یوسف اهلی شیرازی (م: ۹۴۲ هـ) خلط کرده‌اند. وی اصلاً از مردم نریش از توابع خراسان بوده ولی بیشتر ایام زندگانی‌اش را در هرات بسر برده و پس از فوت سلطان حسین بایقرا فرمانروای هرات (۹۱۱-۸۶۳ هـ) به اقتضای ارادت خود به المة شیعه به مشهد رفته و از آنجا به کاشان شتافته، سرانجام در آخر زندگانی به تبریز رفته و در همان‌جا بدرود حیات گفته. وی مرد عالم و شاعر صاحب قریحه‌ای بوده، و در کمانداری نیز چیره‌دست و جوانان تبریز را کمان‌کشی یاد می‌داده و به وسیله آن امرار معاش می‌کرده است و آنکه نفیسی در ترجمه‌اش شرح داده که "در اوایل به دربار شاهرخ (۸۵۰-۸۰۷ هـ) بوده و مثنوی تحفة السلطان فی مناقب النعمان به نام شاهرخ سروده است"، ظاهراً درست نیست؛ زیرا که همه تذکره‌نویسان وی را از ندمای سلطان حسین بایقرا معرفی کرده‌اند و دیگر آنکه هلالی می‌گوید:

"منم که ناد علی ورد صبحگاه من است"

به هر بلا که ز دوران رسد پناه من است"

هرگز نمی‌توان از وی انتظار داشت که او مثنوی در مناقب نعمان (ابوحنیفه کوفی) سروده باشد. همچنین نامش را نیز نفیسی به اشتباه یوسف بن محمد نوشته است. نسخه‌های خطی دیوانش در کتابخانه‌های مختلف نگاهداری می‌شود و به کوشش دکتر محمد شمعون، توسط چاپخانه دانشگاه اسلامی علی‌گه (هند) در ۱۷۰ صفحه در سال ۱۳۹۱ هجری به چاپ هم رسیده است و آنچه مؤلف درباره وی نوشته است، نقل ناقصی است از تذکره دافستانی^۱.

۱. تحفه، ص ۲۸؛ تلخیص، ص ۲۲؛ روشن، ص ۹۲؛ نفیسی، ج ۱، ص ۳۱۶ و ۳۴۰؛ مجالس، ص ۱۸۰؛ شمع، ص ۱۳۸؛ آتش، ص ۱۷۳؛ اعلام، ج ۲، ص ۱۱۱۳؛ رحمانی، ج ۱، ص ۱۲۸؛ دبی، ص ۱۷۷؛ محبوبه، ص ۱۶۶؛ درویش، ج ۹، ص ۱۱۲؛ دیوان اهلی، ص ۱۳؛ خربنده، برگه ۳۰ ب؛ دیلم، برگه ۲۲ ب؛ مشترک، ج ۱، ص ۶۵۹؛ ج ۲، ص ۲۰۰.

در عالم سخنوری به مولانا اهللی شیرازی نمی‌رسد (ص ۹۰)
نفیسی نوشته است که:

"همیشه اشعارش را بر اشعار اهللی شیرازی ترجیح داده‌اند"^۱

عاشقان محمد مؤمن مرزا (ص ۹۰)

چون تذکره‌نویس ما از تذکره‌واله نقل برداشته است، اشتباهاتش را نیز پیروی کرده است. این اهللی از عاشقان مؤمن میرزا نبوده، بلکه از دوستداران فریدون میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا (م: ۹۱۶ هـ) بوده (و عاشق مؤمن میرزا گلخنی قمی بوده که ذکرش بعداً می‌آید) و خود این فریدون میرزا نیز شاعر بوده است و نمونه شعرش این است:

شوخی که دایماً دل او مایل جفاست

عمر عزیز ماست، چه حاصل که بی وفاست

تنها نه من به خال رخس میتلا شدم

بر هر که بنگری به همین داغ میتلاست

دعوی اگر کند به خطت نافه ختن

نبود از او غریب که در اصل او خطاست

ترگس اگر ز شیوه چشم تو دم زند

گویند مردمان که عجب کور و بی حیاست

عیش حضور و راحت وصل تو بیکران

جور و جفا و محنت هجران نصیب ماست

از ضعف دل مثال فریدون ز بیکسی

می‌دار دل قوی که کبی بیکسان خداست



زان پیش که یار بود و اهیار نبود غم، در دل من، جز غم دلدار نبود
آن روز به داغ عاشقی سوخت دلم کز آدم و عالمش آثار نبود

✽

پیغمبر گفت که بشو ز اهل تمیز زنگ از دل مرد دور گردد به دو چیز
قرآن خواندن، زمرگ یاد آوردن بر هر دو مداومت کن ای یار عزیز^۱

اهلی شیرازی (ص ۹۱)

اهلی شیرازی که نامش را محمد بن یوسف یا یوسف بن محمد نوشته‌اند، در حدود ۳-۸۶۲ هجری به دنیا آمده و در ۹۴۲ هجری به جهان دیگر رفته. این اهلی از شعرای معروف فارسی کلامیک به شمار می‌رود و مثنوی سحر حلال او از دیرباز جزو کتابهای درسی شبه قاره هند قرار گرفته است. این سراینده نامور در جوانی از شیراز به هرات رفته، چندی در دربار سلطان حسین بایقرا (۹۱۱-۸۷۲ ه) بود و وزیر معروف آن پادشاه امیر علی شیر توایی (م: ۹۰۶ ه) را مدح کرد، و پس از فوت سلطان حسین به آذربایجان نزد سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۹۶-۸۸۳ ه) رفته، وی را مدح کرد و چون شاه اسماعیل صفوی (۹۳۰-۹۰۷ ه) بر تخت سلطنت جلوس کرد، اهلی به دربارش شتافت و به مدح سرایی او مشغولی داشت و پس از مرگ اسماعیل صفوی به شیراز بازگشته تا پایان زندگانی خود منزوی بود و در همان جا فوت کرد و در جوار قبر حافظ شیرازی به خاک سپرده شد. اهلی در علم عروض و قافیه و فنون بلاغت دست داشت و علاوه بر دیوان غزل و قصیده، مثنوی شمع و پروانه و سحر حلال و ساقی‌نامه و رساله فواید العقاید، گنجینه و سمعیات اثنا عشر از آثار اوست. نسخه‌های خطی کلیاتش در کتابخانه‌های مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گروه،

خدا بخش پتنا، لاهور و پشاور و... موجود است و از آن جمله مثنوی
 بحر حلال بارها به چاپ و انتشار رسیده است، اما آنچه در متن دربارهٔ او مسطور
 شده، همان نقل ناقصی است از تذکرهٔ داغستانی و آیات نیز از همان جا برگرفته
 شده است.^۱

محمد باقر خرده کاشی (ص ۹۲)

ملا باقر خرده‌ای کاشانی متولد در سدهٔ دهم هجری و متوفی در ۱۰۳۸ هجری از
 مردم قریهٔ «خرده» از توابع کاشان بوده. این ملا باقر، مرید محمود نامی از
 متصوفه قریهٔ خرده کاشان در آن زمان بود و چون محمود خرده‌ای به تهمت
 الحاد و به فتوای علمای زمان به حکم شاه عباس صفوی (۱۰۳۷-۹۹۵ هـ)
 به قتل رسید، ملا باقر نیز به واسطهٔ مریدیش محکوم به کشتن گردید، ولی باقر
 عذر آورد که: «ارادت من به محمود از روی اعتقاد نبوده بلکه بنا بر دلباختگی
 به یکی از مریدان با جمالش بود و به حیلۀ مریدی او یکجایی با معشوقم
 به دست آورده بودم» و از علمای خراسان فتوای بی‌گناهی خویش گرفته، از
 کشته شدن مأمون ماند و سپس (به گفتهٔ والہ) به هندوستان شتافت و چندی
 به دکن اقامت گزیده به جهان دیگر رفت. این باقر غزل‌گوی خوبی بوده و
 نسخه‌های خطی دیوانش در کتابخانه‌های مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گڑه،
 سالار جنگ حیدرآباد، مشهد و... موجود است و آنچه مؤلف در ترجمه‌اش
 نوشته، عیناً عبارت حسینی است و اینک یک غزل باقر خرده‌ای منقول از نسخهٔ
 خطی دیوانش محفوظ در کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گڑه:

۱. نسخه، ص ۴۸؛ مصرع، ص ۵۱۱؛ آتش، ص ۱۲۷۸؛ شمع، ص ۱۲۴؛ اعلام، ج ۲، ص ۱۱۱۳
 دیحاله، ج ۱، ص ۱۱۲۸؛ ذریعہ، ج ۹، ص ۱۱۱۳؛ تلخیص، ص ۱۳۶؛ فیسی، ج ۱، ص ۱۴۴۰؛ مشاہیر،
 ج ۱، ص ۱۱۶؛ حبیبی، ص ۱۲۰؛ ذری، ص ۱۷۷؛ محبوب، ص ۱۶۱۶؛ پارسی، ص ۱۱۲؛ غریب،
 برگ ۲۱؛ الف؛ والہ، برگ ۲۳؛ الف؛ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۰۱؛ منطقہ‌ای، ج ۵، ص ۲۷۷.

حرف شنیدن زمن، و ز تو تکلم خوش است
 گریه زمن دلگشاست، و ز تو تبسم خوش است
 بی تو ندارد صفا از در چشم درآ
 خوش سخنان گفته‌اند: خانه به مردم خوش است
 از لب پیمانه نیست صحبت مستی تمام
 باده اگر می‌کشی، از دهن خم خوش است
 تا بتوانی بخور غم که حلال تو باد
 این دو دم زندگی بهر تنعم خوش است
 بر لب کوثر نشین، جام لبالب بکش
 باقر لب تشنه را مژده «سقا هم» خوش است^۱

خرده فروشی (ص ۹۲)

چون صاحب متن ترجمه باقر خرده‌ای از تذکره حسینی استراق کرده است، اشتباهات حسینی را نیز پیروی نموده است (و همچنان چند تن دیگر از تذکره‌نویسان هم قلمداد کرده‌اند) که این باقر و برادرش مقصود خرده (م: ۹۸۳ هـ) و نیاکانشان خرده‌فروشی می‌کرده‌اند. اما ظاهر این خلطی بیش نیست و به‌الشیباه نسبت اقامت به نسبت حرفت تغییر یافته است. خرده قریه‌ای است از حوالی کاشان و این باقر از ساکنان آنجا بوده است.^۲

۱. برگ ۶۰ ب میخانه، ص ۱۶۱۲، حسینی، ص ۱۷۱ مشاهیر، ج ۱، ص ۱۲۲۱، روش، ص ۹۷، نفیسی، ج ۱، ص ۱۶ آتش، ص ۱۲۴۶ نگار، ص ۱۱۵ شمع، ص ۱۸۷ اعلام، ج ۲، ص ۱۲۰۲، ذریعه، ج ۹، ص ۱۲۱، واله، برگ ۶۰ ب، غریب، برگ ۵۰ الف، مشترک، ج ۹، ص ۲۰۰۵، مستطفا، ج ۳، ص ۲۲۲۶ ۲. روش، ص ۱۹۷ نفیسی، ج ۱، ص ۵۱۶

(ص ۹۲)

ای خوش آن ساعت که چون از دیدنت بپخود شوم
بر سر من آبی و بویت به هوش آرد مرا



در زلف تو هر دلی که بنشست آشفته تر از نسیم برخاست
این هر دو بیت در مخطوطه کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره یافت
شد.

مرزا بدیع نصرآبادی (ص ۹۲)

مرزا بدیع الزمان فرزند تذکره نویس معروف میرزا محمد طاهر نصرآبادی،
متولد در حدود ۱۰۵۰ هجری و متوفی در ۱۱۲۱ هجری از دودمانی علم و
ادب پرور در قریه نصرآباد از حوالی اصفهان بوده. از کودکی به تربیت پدرش که
وی نیز یکی از سرایندگان و نویسندگان زمان خود بود، علوم ادبی را فرا گرفته و
در ظرف زندگانی هفتاد و اند ساله خود به سرودن شعر و مخصوصاً تاریخ گویی
همت گماشته و بایستی دیوان بزرگی پدید آورده باشد، اما تاکنون دیوان خطی
یا چاپی از وی در محدوده اطلاعات نگارنده این تعلیقات یافت نشد و آنچه
صاحب متن درباره وی نوشته، تماماً از تذکره داغستانی (با تصرف و بریدگی)
منقول است که اصلاً ترکیبی است از نوشته علی حزین و ششده های والله و اینک
چند بیت دیگر از این بدیع نصرآبادی که در تذکره ها به نامش ثبت افتاده:

گریه های سرد، زاهد را نماید کار مست

می شود از ریش یاران دی، دیوار مست



دارم دلی که دارد هر ذره اش هوایی چون خرقه گدایی هر پاره ای ز جایی



دیده بستن از بیِ عالم، ز نیکان خوش نعامت
هر که می‌پوشد نظر از عیب مردم چشم ماست



بحر هسنی در جهان موج سوایی بیش نیست
دولت دنیای دون نقش بر آبی بیش نیست



گر نیست فتنه زیر سرچشم مست تو ز ابرو، دو تیغ بهر چه پیوسته بسته است



کشته تیغ تغافل تا ابد بی‌نشأه نیست چون گل تریاک تلخی در کفن داریم ما^۱

خان مالک‌الرقاب (ص ۹۳)

مؤلف طوره معنی، نه فقط همین نود و پنج در صد تراجم از واله یا حسینی را بدون هیچ حواله‌ای نقل کرده، بلکه تصرفات بدی نیز در عبارات منقوله کرده است و از این باب است که در اینجا واژه «خاقان» را «خان» ساخته و نامش را حذف کرده است. ترمیم و تکمیل عمارت چهل ستون اصفهان به امر سلطان حسین صفوی صورت گرفته بود که پس از فوت پدرش شاه سلیمان صفوی به سلطنت رسید و سالها بعد معزول و زندانی شده و در ۱۱۴۲ هجری به قتل رسیده.^۲

گشوده شد به صفاهان در مدینه علم (ص ۹۳)

از این مصرع سال ۱۳۲۶ هجری به دست می‌آید که برابر است با دوران حکمرانی محمد علی شاه بن مظفرالدین شاه قاجار. در حالی که ترمیم و تکمیل

۱. عامره، ص ۱۲۷۴، ص ۱۳۲ هندی، ص ۱۲۲ معاصرین، ص ۱۸۲ ذریعه، ج ۱۹، ص ۱۳۰، نصر، ص ۴۵۵، شع، ص ۱۹۰ غریب، برگ ۵۵، واله، برگ ۶۶ الف

۲. مشاهیر، ج ۲، ص ۵، پنتگو، ج ۱، ص ۱۱۳۳ عامره، ص ۱۲۷۴ هندی، ص ۱۲۴، ص ۲۲

ساختمان چهل ستون نزدیک به دویست (۲۰۰) سال پیش از آن به عمل آمده بود. این مصرع را والله داغستانی نیز به همین صورت آورده و ظاهراً این اشتباه بر اثر نسیان همان والله داغستانی است و مؤلف نیز چشم هوش را فرو بسته، و به دنبال او رفته است.

بدیع الزمان مرزا بن سلطان حسین مرزا (ص ۹۴)

ابوالفتح بدیع الزمان میرزا، متخلص به بدیعی که مؤلف هیچ اشاره‌ای به آن نکرده و کورکورانه از والله نقل برداشته است. بدیعی پس از فوت پدرش (در سال ۹۱۱ هجری) با برادر بزرگتر خود - مظفر حسین میرزا (مقتول در سال ۹۱۳ هجری) در سلطنت شریک شد، ولی در سال ۹۱۲ هجری از اژیکان هزیمت خورده و از برادر زن خویش شاه بیگ ارغون بدی دیده به دربار شاه اسماعیل صفوی (۹۳۰-۹۰۷ ه) رفته و از آنجا به تته گریخته، به دربار سلطان سند پناه بسته و در سال ۹۲۰ هجری سلطان سلیم عثمانی (۹۲۶-۹۱۸ ه) او را با خود به اسلامبول برده و در آنجا وی به علت طاعون در سال ۹۲۳ یا ۹۲۷ هجری درگذشته است. از دیوان یا مجموعه‌ای از اشعارش اطلاعی به دست نیست و اینک چند بیت دیگر از او که در تذکرها آمده:

چو رخسار تو از نوشیدن می لاله گون گردد

درون من صراحی وار تالاب غرق خون گردد

❦

مرا از جوانان شیرین شمایل به جان منت است آنچه گیرند با دل
کند منع ما شیخ شهر از جوانان چه گوئیم او را که پیری است جاهل

❦

این مثنی در عاشقی با نیم جانی مانده‌ای

دل ز خود برکنده و بر دل ستانی مانده‌ای

دل کنار از هر دو عالم جست و جسم من هنوز
 بر میان نازک و نازک میانی مانده‌ای
 چیست دانی آینه؟ پیش رخ نورانیت
 دست در زیر زنخدان سرگوانی مانده‌ای
 کی بدیمی دل نهد بر زاهد ابروترش
 در جهان بر شاهی ابرو کمانی مانده‌ای^۱

محمد مؤمن میرزا (ص ۹۴)

محمد مؤمن میرزا متخلص به مؤمن در سال ۹۰۳ هجری مقتول گردیده و اینکه
 والله داعستانی و به نقل از وی تذکره نویس ما وی را پسر سلطان حسین نوشته‌اند،
 درست نیست. سلطان حسین پدر مؤمن میرزا نبوده، جدش بوده است و نام
 پدرش بدیع الزمان میرزا بوده^۲.

بساطی سمرقندی (ص ۹۵)

صاحب متن در ذکر این شاعر هیچ نام و تخلصی را ننوشته است، ولی پس از
 تفحص و تتبع مکشوف شد که ترجمه بساطی سمرقندی است و این از
 تصرفات عاجلانه مؤلف است که عبارت حسینی را واژه به واژه نقل برداشته و
 تخلص را فرو گذاشته است. باری این بساطی سمرقندی متولد در نیمه دوم قرن
 هشتم هجری و متوفی در سال ۸۱۵ هجری که نامش سراج الدین بوده و در اوایل
 حصیری تخلص می‌کرده است که از پیشه خود (حصیری بافی) اخذ نموده بود و

۱ سلاطین، ص ۴۹ و ۲۲۶، نفیسی، ج ۲، ص ۱۶۷۱ روش، ص ۱۰۲ مشاهیر، ج ۱، ص ۱۱۲۵
 حبیبی، ص ۱۶۲، فصحاء، ج ۱، ص ۱۱۸ اعلام، ج ۲، ص ۱۱۲۵۷ بحالی، ص ۱۱۲۷ آفتاب
 ص ۱۱۲ ذریعه، ج ۱، ص ۱۱۳۰ غریب، برگ ۲۸ ب، والله، برگ ۵۸ ب
 ۲ سلاطین، ص ۵۲ و ۱۲۳۰ خمیر، ص ۱۵۷۸ غریب، برگ ۳۸۲ ب، والله، برگ ۳۷۱ الف

سپس به ایمای استاد خود - خواجه عصمت بخاری (م: ۸۴۰هـ) - بساطی تخلص نموده. با شیخ کمال خجندی (م: ۸۰۳هـ) مشاعره و معارضه داشته و یاری بی‌ارادتی می‌نموده است. مسست اعتقادان می‌گویند که وفات بساطی بر اثر تقریب شیخ کمال خجندی روداده بود. دیوانش به چاپ نرسیده ولی نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های سالار جنگ حیدرآباد، تاجیکستان، تهران، بودلین، آلمان و ... موجود است. و اینک چند بیت او که از تذکرها انتخاب شده آورده می‌شود:

یکدم از یاد کسی غافل نیم، باری خوش است

کین دوروزه عمر در یاد نکویی می‌رود



صبحدم چون سبق ماه مؤدب گیرد طفل اشک از مؤه من ره مکتب گیرد



نظر به غیر کنی، چون نمیرم از غیرت که گشته تو شود دیگری و من زنده



گفتم بنشین یک نفس ای عمر من آخر گفتا چه کنم، عمر گواهی به شتاب است



من سگش را نام بردم، در جواب آمد رفیق

خویشتن را ناکسی بنگر که پندارد کسی



تشته لب در کربلای هجر می‌میرم، عجب

من که بر وجه حسن از دیده می‌بارم فرات

از دهانش بوسه‌ای جستم زکات حسن را

گفت خاموش ای گدا، بر هیچ نبود زکات^۱

۱. دولت، ص ۱۱۵۳ عابره، ص ۱۲۶۹ نفیسی، ج ۱، ص ۲۹۵ مشاهیر، ج ۱، ص ۱۲۸ محاسن، ص ۱۱۳ آتش، ص ۱۲۸ شمع، ص ۱۷۸ اعلام، ج ۲، ص ۱۲۸۹ حسینی، ص ۱۷۱ ذریعه، ج ۹، ص ۱۲۵ غرابی، برگ ۵۰ الف، والله، برگ ۵۹ الف، مشترک، ج ۹، ص ۲۰۰۹.

سلطان خلیل (ص ۹۵)

سلطان خلیل پسر جلال الدین میرانشاه بن تیمور گورکان، متولد در حدود ۷۷۶ هجری قمری و فرمانروای سمرقند از ۸۰۷ تا ۸۱۱ هجری و متوفی در سال ۸۱۴ هجری، مردی عاشق مزاج، خوش طبع، نکته پرور و شاعر دوست که خود نیز با تخلص خلیل شعر می سروده و به ترکی و فارسی صاحب دیوان بوده است و نمونه شعر فارسی او این است:

چشمم از گلشن رخسار کسی گلچین است
که ز ته جرعه جامش می گل رنگین است
کمر کوه شود خم زگران باری عشق
بار درد و غم یاقوت لبان سنگین است
گل گلزار محبت، جگر صد لخت است
غنچه نورس این نخل، دل خونین است
بوی زلف تو کند تازه، کهن زخم مرا
رشته دوختن چاک دلم مشکین است
تند نطق تو به شور آور طوطی است خلیل
چشم بد از شکرت دور که بس شیرین است



بادی که از دیار محبان رسد به من
غمگین و شادمان چو از این دهر بگذرد
جانم فدای نکبت آن طرفه باد، باد
شمگین مشو ز محنت و از بخت نیز شاد
داغ جهان ز سینه کاووس، کی برفت
شادان ز بخت تیره کجا بود کعبه
در ششدر فراق خلیل از مقیدی
روزی تو سپهر ملاعب دهد گشاد^۱

۱. سلاطین، ص ۳۳ و ۱۲۱۶ حبیبی، ص ۱۱۷ مجالس، ص ۱۲ و ۱۱۲۵، ص ۱۵۳ ذریعه، ج ۹، ص ۲۰۲

مرزا عبدالقادر بیدل (ص ۹۵)

ابوالسعادی میرزا عبدالقادر فرزند عبدالخالق عظیم آبادی، متخلص به بیدل، متولد در سال ۱۰۵۴ هجری در عظیم آباد (پنجا) استان بهار و متوفی و مدفون در سال ۱۱۳۳ هجری در دهلی. اصلش از قبیله ارلاس جغتایی و پدرش از متصوفه قادری بود که در پنج سالگی بیدل، به جهان دیگر رفت و پس از چندی سایه مادرش نیز از سر برافت و بیدل یتیم را عمویش میرزا قلندر به تربیت خود گرفت. تا ده سالگی در مدرسه‌ای درس خواند و بعد از آن شخصاً به مطالعات شعر و ادب پرداخت و به تدریج در ردیف دانشمندان شاعر و سخن‌سرایان مبتکر معروف دوره خود قرار گرفت. علاوه بر دانشهای ادبی در علوم تفسیر، حدیث، ریاضی، طبیعی، نجوم، جفر و غیره علاوه بر اینها نیز دستگاهی بهم رسانده و در اساطیر هندوان نیز مطالعاتی داشته است. به وسیله مصاحبت و مجالست با صوفیان بزرگ آن زمان، در تصوف نیز به کمال رسیده بود. چندی در سپاه شاهزاده شجاع - پسر شاهجهان - بوده و چون شجاع از اورنگ‌زیب شکست خورد، بیدل با عمویش عبداللطیف به چاندچور رفت. در سال ۱۰۷۰ هجری به بنگال و از آنجا به کتک (اُریسا) و سه سال در آنجا ماند. در سال ۱۰۷۵ هجری به شهر متھرا رفت. در سال ۱۰۸۰ هجری کنخدا گردید و برای امرار معاش به ملازمت سپاه شاهزاده محمد اعظم بن عالمگیر وارد شد. در سال ۱۰۸۵ هجری به حسن ابدال و بالاخره به دهلی رفت و سی و شش سال در آنجا ماند و هم در آن شهر در سال ۱۱۳۳ هجری به رحمت ایزدی پیوست. بیدل مردی پاکیزه طبع و قناعت پیشه بود و بزرگ‌ترین سراینده زبان فارسی در هند هم اوست که از سروده‌هایش جمعیاً بیشتر از یک لک بیت برجاست. دیوان و کلیاتش چندین بار در هند و پاکستان و افغانستان و ایران به چاپ و انتشار رسیده است. و آثارش عبارت است از: مثنوی عرفان، مثنوی طلسم حیرت، مثنوی طور معرفت، مثنوی محیط اعظم، نکات، چهار عنصر، تنبیه المهوسین و ترجیع بد

بلندی در تتبع عراقی همدانی و کلیات غزل و قصیده و رباعی و قطعه، نسخه‌های خطی آثارش در بسیاری از کتابخانه‌های جهان موجود است. اثنای آنچه مؤلف در ترجمه‌اش آورده، عبارت حسینی است با تصرف اندکی در واژه‌ها^۱.

محمد اعظم شاه (ص ۹۵)

محمد اعظم شاه پسر اورنگ‌زیب عالمگیر، متولد در ۱۰۶۳ هجری که پس از وفات عالمگیر در ۱۱۱۸ هجری تاج‌شاهی بر سر نهاد و در ۱۱۱۹ هجری به دست سپاه برادر بزرگتر خود محمد معظم شاه در ستیزه برای تخت و تاج سلطنت هند کشته شد. مردی خوش ذوق و شاعر دوست بوده. با شعرای بزرگ آن زمان مجالست و مصاحبت داشت و خود نیز گاه‌گاهی یک دو بیت شعر می‌سرود، و این رباعی به وی منسوب داشته‌اند:

قدر سخن اعظم از دو عالم پیش است

بی‌خیل خیال، پادشه درویش است

چون مصرع شوخ نیست؛ فرزند عزیز

یک معنی بیگانه، به از صد خویش است^۲

نواب عاقل خان رازی (ص ۹۵)

نواب عاقل خان خوافی، متخلص به رازی (م: ۱۱۰۸ هـ).

۱. خواطر، ج ۶، ص ۱۱۵۹ سینه، ص ۱۰۳ خدی، ص ۱۲۸ صحف، ص ۱۲۴ تنایح، ص ۱۱۲ مشاهیر، ج ۱، ص ۱۱۴۷ محبوب، ص ۵۸۷ دری، ص ۱۹۸ فارسی، ص ۱۸۰ هند و سند، ص ۱۱۴۶ کلام، ص ۱۵ نفیس، ص ۱۲۵ نایب، ج ۱، ص ۱۳۹۳ شفق، ص ۴۷۱ عامر، ص ۱۲۷۶ آزاد، ص ۱۱۳۸ حسینی، ص ۱۷۲ کلیات، ص ۱۲ خیال، ص ۲۹۴ شمع، ص ۸۲ عارفین، ص ۱۴۲ نصر، ص ۲۵۱ ذریعه، ج ۹، ص ۱۵۲ غریب، برگ ۵۶ الف و اله، برگ ۶۵ الف و مشترک، ج ۹، ص ۲۰۱۳.

۲. مشاهیر، ج ۱، ص ۱۸۶ روشن، ص ۱۶۱ تیموریه، ج ۳، ص ۲۲۲.

نواب شکرالله خان خاکسار (ص ۹۵)

نواب شکرالله خان پسر لطف الله سرهندی، متخلص به خاکسار، متولد در قرن یازدهم هجری و متوفی در ۱۱۰۸ هجری داماد نواب عاقل خان رازی که ولایت سرهند، سهارنپور و سپس میوات را از طرف عالمگیر داشته و هم در میوات وفات یافته، مردی راد و جواد بوده و علما و شعرا را تشویق و سرپرستی می‌نموده، نیز از سخنوران با قریحهٔ زمان خود بود و دیوانی داشته که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مشرقی خدابخش در پتنا استان بهار نگهداری می‌شود و شاید نسخهٔ منحصر به فرد باشد.^۱

چار عنصر (ص ۹۶)

چهار عنصر از تألیفات معروف میرزا عبدالقادر بیدل عظیم‌آبادی (م: ۱۱۳۳ هـ) است که چندین بار به طبع رسیده و مورد پسند ادب دوستان قرار گرفته است. اما نگارنده این کتاب را از آغاز تا پایان دید ولی این چند افسانه به چشم نخورد. علاوه بر این، این عبارت که حسینی و به نقل از حسینی مؤلف تذکرة طورهٔ معنی از زبان میرزا بیدل قلمداد کرده‌اند، با شیوة انشای نثر بیدل نیز ربطی ندارد.

بینش کشمیری (ص ۹۸)

ملا اسماعیل متخلص به بینش (که بعضی از تذکرة نویسان وی را به جعفر بیگ نیز موسوم کرده‌اند)، نیاکانش از ایران به هند آمده و در کشمیر ماندگار شده بودند. بینش در عهد شاهجهان (۱۰۶۸-۱۰۳۷ هـ) در کشمیر تولد و تربیت یافت و در عهد عالمگیر اورنگ‌زیب شهرتی به دست آورد. مدتی در لاهور (پنجاب) بسر برد و به دهلی هم رفت، و سرانجام در پایان سدهٔ یازدهم هجری در کشمیر

۱. خواطرج ۳، ص ۱۱۰۹؛ مشاهیر ج ۱، ص ۲۱۷؛ شمع، ص ۱۱۲۰؛ خیال، ص ۱۲۰؛ اعلام، ج ۳، ص ۱۳-۱۲؛ مرقاة، ج ۳، ص ۸۴.

وفاتش اتفاق افتاد. شش مثنوی (بیش از بصره گنج روان، گلدسته، شور خیال، رشته گوهر و جواهر خانه) و دیوان غزلیات و قصاید از آثار اوست. نسخه‌های خطی دیوان و کلیاتش در کتابخانه‌های خدایکش پتنا، سالار جنگ حیدرآباد و... موجود است. اما آنچه تذکره‌نویس ما در ترجمه‌اش آورده، منقول است از تذکره داغستانی و اینک چند بیت دیگرش که از تذکره‌ها به دست آمده است:

داشت مجنون دامن صحرا و ما دامن دوست

در دیار عشق، رسم اهل بیش دیگر است



در بزم می پرستان یاد لب تو کردم

چون غنچه خود بخود شد لبریز می سبوا



به برگ گل نزاکت هست، اما چون لب ساقی

تبسم را حیات و خنده را کوثر نمی‌سازد



رهروی کو که برد جانب میخانه مرا	دستگیری کند از گردش پیمانه مرا
نسخه شورشی از ابر بهاری دارم	زینت ناله بود گریه مستانه مرا
دست را هیچ کسی بر دل من نگذارد	سنگ بر سینه زند عاقل و دیوانه مرا
از تعلق چو نسیم سحری آزادم	بوی گل ساخته شوق رخ جانانه مرا
هست تا شمع رخت انجمن آرای نظر	پرده دیده بود از پر پروانه مرا
خفته در سایه من عرصه صحرای وجود	هست در دامن کهسار قتاخانه مرا

عشقم آورده در این عالم خاکی بیش

داده جا خواهش سیلاب به ویرانه مرا^۱

۱. نفایس، ص ۳۰، صحت، ص ۲۲، ضایع، ص ۱۰۹، فارسی، ص ۴۳، آتش، ص ۳۶۵، کلمات، ص ۱۰، صبح، ص ۱۷۵، اعلام، ج ۲، ص ۱۲۲۵، ذریعه، ج ۹، ص ۱۱۵۵، غرائب، برگ ۵۸ الف، والله، برگ ۶۸ الف، مشترک، ج ۹، ص ۲۰۱۷.

بیهقی (ص ۹۸)

ابو عبدالله محمد بن عبدالرزاق متخلص به بیهقی در سبزواری تولد یافت^۱

رباعی (ص ۹۸)

قطعه را رباعی گفته، شاید از وزن مخصوص رباعی خبری نداشته است.

شرف‌الدین پیام (ص ۹۸)

میر شرف‌الدین علی متخلص به پیام، متولد در اکبرآباد (آگره) در آغاز سده دوازدهم هجری و متوفی در ۱۱۶۶ هجری در اکبرآباد. در محله‌ای که خان آرزو مسکن داشت، پیام نیز در همان جا زندگی می‌کرد و با درست نمودن مشق سخن یک دو رساله نیز از خان آرزو تحصیل نموده بود، ولی چون خود در شاعری نامبردار شد، شاگردی آرزو را انکار می‌نمود. تذکره‌نویسان به قوه شعرش اعتراف آورده‌اند. دیوان و یک مثنوی با عنوان عشق‌نامه دارد. نسخه‌های خطی دیوان و مثنویش در کتابخانه‌های لاهور، کراچی و... موجود است و اینکه مؤلف فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۸ و ۹ از فهرست نامبرده واژه «خان» را پسوند نام پیام ساخته است، اشتباهی بیش نیست. اما آنچه تذکره‌نویس ما درباره پیام نوشته است، نقل ناقصی است از تذکره داغستانی و این بیت نیز از همان تذکره برداشته است، و والله نیز با آنکه همزمانش بوده، از نام و وطن او اطلاعی نداشته و فقط از موزونان هند نوشته است. و چون از دیوانش در هند نشانی پیدا نیست، چند بیت دیگرش از تذکره‌ها در اینجا رونویس می‌گردد:

یار از خانه برلمی آید زندگی در نظر نمی‌آید



شکایت را بود شرط آشنایی چه باید گفت آن ناآشنا را



درد شکسته بالی مرغان دام را داند کسی پیام که گشت از وطن جدا



تا کند جلوه حسن تو تماشا امشب شمع در پیش تو استاد به یک پا امشب



ایام زندگی همه با این و آن گذشت عمر عزیز تا چه قدر رایگان گذشت



علاج خانه آتش گرفته آب بود بیمار می که دماغ از نف خمارم سوخت



گریه راهم دل خوشی است ضرور بی دماغی دماغ می خواهد



برای ما پیام افسانه‌ای شد قصه یاران

حدیث ما هم از بهر کسان افسانه خواهد شد



بی خودی کم می دهد فرصت مرا می روم گاهی به استقبال خویش



مرا نه از غم مردن به دل گرانی بود که خصم جانم اگر بود، زندگانی بود^۱

شیخ اسلام پیامی (ص ۹۹)

نام این پیامی «شیخ عبدالسلام» بوده که حسینی آن را «عبدالاسلام» ساخته و مؤلف تذکره طوبی معنی که این یک بیت و نامش را از تذکره حسینی استراق کرده

۱. نغایس، ص ۳۲ معانی، ص ۳۵، کتابیج، ص ۱۲۱، صحف، ص ۳۱، مشاهیر، ج ۱، ص ۱۵۱، حسینی، ص ۱۷۷، شمع، ص ۹۴، اعلام، ج ۲، ص ۱۱۵۷۲، ثریا، ص ۱۱۵، غرائب، برگ ۵۹ الف، والبرگ ۶۸ الف، مشترک، ج ۸، ص ۱۱۱۹، ج ۹، ص ۱۲۰۱۸، منطقه‌ای، ج ۳، ص ۲۳۵۷

است، آن را «شیخ اسلام» نوشته است. این پیامی در قرن نهم هجری تولد و در اوایل قرن دهم هجری وفات یافته. اصلش از جیل عامل بوده ولی خودش در کرمان می‌زیسته و در آخر زندگانی به هندوستان شتافته و به دربار نظام شاهیان دکن راه یافته و ثرونی اندوخته است. با علامه جلال‌الدین محقق دوانی (م: ۹۰۸هـ) نسبت شاگردی داشته و مریدی با دانش و شاعر ارجمندی بوده است. نسخه‌های خطی دیوانش در تهران موجود است و چون در هند و پاکستان یافت نمی‌شود، چند ابیانش از لایبلائی تذکره‌ها در اینجا نقل می‌شود:

چنان به کنج فراموشیم فراق افکند که جغد پی نبرد منزل خراب مرا



ببند به غیر و زخم نگه بر دل من است

کین تیر بر نشانه خورد، گر خطا کند



زهد خشک از بهر قرب او بدان مانند که طفل

می‌رود بر مرکب چوبین به چوگان باختن

تیغ بر خلق و به لب جان باید اندر عشق زیست

ورنه آید از زئان خود کشتن و جان باختن



شد ز خوناب جگر ما را دو چشم تر سفید

باده گلگون، وین عجب، کز وی شود ساغر سفید



راه منزلگه عشقا، ز من گمراه پیرس عقل بگذار که دنبال دلایل دارد



معراج عاشقان سردار است، سر نیاز کز این مقام سایه متصور شد بلند



بیم از وفا مدار، بده وعده‌ای که من از ذوق وعده تو به فردا نمی‌رسم
بوی توام ز پس که سراسیمه می‌کند در هیچ رهگذر به تماشا نمی‌رسم



آن را که کند خنجر میگان تو بسمل در خون طپد و دامنش آلوده نگردد^۱

میرزا محسن تأثیر (ص ۹۹)

میرزا محسن متخلص به تأثیر، متولد در ۱۰۶۰ هجری و متوفی در ۱۱۲۸ هجری پدرش از تبریزیانی بوده که به فرمان شاه عباس ثانی (۱۰۷۷-۱۰۵۲ هـ) به اصفهان آورده شده بودند. ولادت و هم فوت تأثیر در اصفهان اتفاق افتاد، ولی به نسبت موطن نیاکانش به تبریز شهرت دارد. تأثیر در فن انشا و سیاق و خط شکسته مهارت تمام داشته و به دربار صفویان پیوستگی یافته بود. در اوایل، دفتر حساب دیوان عراق به وی مفوض شده، سپس به وزارت یزد رسیده و در آخر زندگانی از خدمات رسمی کناره گرفته و اوقات خود را به مجالست با اصحاب فضل و کمال بسر می‌برده است. شیخ علی حزین وی را در شمار دوستان خودش آورده است. نسخه‌های خطی دیوانش در کتابخانه‌های سالار جنگ حیدرآباد، لاهور، تهران و ... نگهداری می‌شود و آنچه تذکره‌نویس ما در پیرامونش نوشته است، جمله‌ای است برگرفته شده از دوازده سطری که داغستانی در تذکره خود نوشته است و این یک بیت نیز از همان جا برداشته است و اینک چند بیت دیگر از همین تأثیر:

هر که به بزم آن بت بدکیش می‌روم از خود همیشه یک دو قدم پیش می‌روم



۱. نیسی، ج ۱، ص ۵۳۸ و ج ۲، ص ۱۶۷۲، روشی، ص ۱۱۴۱ حینی، ص ۱۷۲، شمع، ص ۱۹۳، اعلام، ج ۲، ص ۱۱۵۷۳ ذریعه، ج ۹، ص ۱۱۶۰، واله، برگ ۶۳، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۰۱۹، منطقه‌ای، ج ۲، ص ۳۰۲۰

نشاط باطن اگر نیست، رنگ عیش مریز که رُعفران نکند خنده روی هندو را



زبان درد دل گفتن ندارم شود روزی که خود فهمیده باشی



به سگند و نسیان آینه‌داری نرسد گریه بر جلوه دمی جامه دل‌داری ما



روزی سرپسته افزون‌تر به نادن می‌رسد

طفل را با یک دهن شیر از دو پستان می‌رسد



یاد حق منزل آرام وفاکیشان است

تکیه بر لطف خدا، تکیه درویشان است^۱

تاج‌الدین تمران شاه (ص ۹۹)

این تاج‌الدین تمرانشاه که اطلاع مفصلی درباره‌ی وی در دست نیست، از رجال قرن ششم هجری است که از جانب سلطان غیاث‌الدین محمد بن سام غوری (۵۹۹-۵۵۸ هـ) حکومت ناحیه تمران از ولایات غور در دره‌های کوه اشک را داشته و مردی شاعر پرور بوده و خود نیز گاه‌گاهی به فکر شعر می‌افتاده و می‌سروده و آنچه مؤلف نوشته است مختصر عبارت تذکرة داعستانی است که از عرفات به خود انتحال داده و عرفات از باب‌الالباب عوفی برداشته است. از دیوان یا مجموعه‌ای از اشعارش اطلاعی نداریم. و اینک دو رباعی وی که در تذکرة‌ها

۱. ضایح، ص ۱۱۲۸، صحف، ص ۱۳۵، سفینه، ص ۹۳، مشاهیر، ج ۱، ص ۱۱۵۲، نصر، ص ۱۱۹، معاصرین، ص ۱۷۲، آتش، ص ۱۷۵، شع، ص ۱۹۸، اعلام، ج ۳، ص ۱۶۰۶، ویرانه، ج ۱، ص ۱۱۹۷، دانشمندان، ص ۱۷۷، ذریعه، ج ۹، ص ۱۶۲، غرائب، برگ ۶۳، والله برگ ۷۳، مشرکت، ج ۹، ص ۲۰۱۹، منظره‌ای، ج ۳، ص ۲۲۵۸.

آمده آورده می‌شود:

لوزان تنم از باد ستیز غم تست سوزان دلم از آتش تیز غم تست
مگذار بتا که خاک خواری گیرد صحرای دلم که آب خیز غم تست



هرگز چو منی عاشق مدهوش که دید؟
آزاد چو بنده حلقه در گوش که دید؟
با دل گفتم: دمی فراموشش کن
دل گفت که: تن ز جان فراموش که دید؟^۱

ظهیرالدین سرخسی (ص ۹۹)

سید ظهیرالدین علوی سرخسی معروف به تاج‌الملک از رجال قرن ششم هجری بوده و در فنون انشا و ترسل و شعر مهارت بسزایی داشته. وی در اوایل به سمت مدیریت دیوان انشای غیاث‌الدین ابوالفتح بن سیف‌الدین انتصاب داشته، به هندوستان نیز آمده و به سرپرستی تاج‌الدین تمرانشاه بسربرده و وی را مدح گفته است، و این است قطعه‌ای که سید ظهیر به تمرانشاه نوشته بود:

صدرا به ذات پاک خداوند انس و جان
کز جان و دل ثنای جلال تو گفتم
در بحر طبع خویش گهرهای شب چراغ
بهر ثنات در صدف دل نهفتم
دانی، بزرگوار که از جور روزگار
شبه چو بخت خویش دمی من نهفتم

۱. اب، ج ۱، ص ۵۵ نفیسی، ج ۱، ص ۱۷۹ لغت، ص ۱۷۴ تذکره‌ها، ج ۱، ص ۸۴ غزالی، برگ ۶۰ الف: والله، برگ ۶۸ ب

دارم، طمع ز لطف تو «ناسفته گوهری»

زیرا همه گهر به مدیح تو سفته‌ام

و قطعه زیر را ظهیر در جواب قطعه دوم تاج‌الدین ثمراتشاه (علوی کافران هندی را...) سروده بود:

و عده‌ای کرده‌ای مرا، شاها به سخن دور و دیر نتوان کرد^۱

ملا علی تجلی (ص ۱۰۰)

ملا محمد حسین معروف به ملا علی متخلص به تجلی، متولد در سده دهم هجری و متوفی در سال ۱۰۲۱ هجری از مردم کاشان بوده (و ظاهراً به هند نیز آمده و در همین جا فوت کرده است). تذکره‌نویسان احوال و اشعار این تجلی را با احوال و اشعار ملا علی رضا تجلی اردکانی (م: ۱۰۸۸ هـ) خلط کرده‌اند. و آنچه در متن درباره وی نوشته شده است عیناً عبارت حسینی است؛ غیر از یک جمله آخر (بارقه نظم علی...) که از جای دیگری استراق وارد کرده که ظاهراً نویسنده‌ای در پیرامون تجلی اردکانی نوشته باشد. از دیوان یا مجموعه‌ای از اشعار این تجلی، اطلاعی در دست نیست. و اینک چند بیت که در تذکره‌ها منسوب به اوست آورده می‌شود:

در قطره قطره خونم، پیکار آبدار است

چون استخوان که پنهان در دانه انار است



صباکز فیض او هرگز نبودم بی نصیب، اکنون

ز پیشم سرگران بگذشت، گویا بوی او دارد



۱. باب، ج ۱، ص ۱۳۷ لغت، ص ۹۰ (با عنوان تاج الملک)؛ نقیسی، ج ۱، ص ۹۰، دریمه، ج ۹، ص ۱۶۵؛ فصاح، ج ۱، ص ۱۳۰، والله، برگ ۲۴۱ الف

گر به غربت اوفتادم ز اوّل عشقت، چه شد

می‌کند گم مرغ نو پرواز راه خانه را



دود از نهاد گموش برآرد فغان ما اخگر به جای نغمه بر این ساز بستم



گر در سرکوی تو نالم، عجبی نیست در جای خطرناک نبندند جرس را



بر مزار ما شهیدان نی چراغی نی گلی

هر طرف پروانه‌ای، در طوف و هر سو بلیلی



چنان مکن که هم آغوش لب کنم گله را به راه باد گذارم چراغ حوصله را

چه شد که رخ نمودی و دین و دل بردی که روی بسته حریفان زبند قافله را



هرگز نکشم صغیر غمناک قفس ترسم که فتد شعله به خاشاک قفس

بگذاخت تنم ز سوز دل، می‌ترسم بیرون فکند نسیم از چاک قفس^۱

مولانا نظیری (ص ۱۰۰)

محمد حسین نظیری نیشابوری (م: ۱۳۲۳ هـ) در احمدآباد (گجرات) از جهان چشم فرو بسته است. دیوانش چند مرتبه چاپ شده و نسخه‌های خطی آن هم در بسیاری از کتابخانه‌ها موجود است.^۲

۱. حسینی، ص ۱۷۷ دیخانه، ج ۱، ص ۱۲۰۶ شمع، ص ۱۹۶ صبح، ص ۱۸۰ اعلام، ج ۳، ص ۱۱۶۲۸ آتش، ص ۱۲۴۶ ذریعه، ج ۹، ص ۱۶۷ غرائب، برگ ۶۱ ب، والله، برگ ۶۹ الف.

۲. حواطر، ج ۵ ص ۳۷۶، مشاهیر، ج ۲، ص ۱۲۶۵، خمیر، ص ۱۶۱، مشرق، ج ۹، ص ۲۲۹۶، غرائب، برگ ۲۳۸ ب، والله، برگ ۴۱۳ الف.

ملا علی رضا تجلی (ص ۱۰۰)

ملا علی رضا پسر کمال‌الدین حسین، متخلص به تجلی، متولد در آغاز سده یازدهم هجری و متوفی در ۱۰۸۸ هجری که تذکره‌نویسان وی را با نسبت شیرازی، بزدی، اصفهانی و اردکانی یاد کرده و احوال و اشعارش را با احوال و اشعار سرایندگان دیگر که به تجلی متخلص بودند، اشتباه کرده‌اند، اصلاً از اردکان از توابع استان فارس در جنوب ایران بوده، در اردکان و سپس در اصفهان تحصیل کرده و مخصوصاً نزد آقا حسین خوانساری (م: ۱۰۹۸ هـ) که از فضایی معروف آن زمان بود، استفاضه علوم کرده و تحصیلاتش را به پایان رسانده بود. به هند نیز آمده و به معلمی فرزندان امیرالامرا نواب علی مردان خان (م: ۱۰۶۷ هـ) مفتخر بوده، پس از مدتی به اردکان بازگشته و از آن جا به اصفهان رفته، مورد توجهات شاه عباس ثانی (۱۰۷۷-۱۰۵۲ هـ) گردیده، شاه اسماعیل صفوی (۱۱۰۵-۱۰۷۷ هـ) قریه‌ای از مضافات اردکان به سیورغال به وی اعطای نموده و تجلی، با فراغ‌بال به سرودن اشعار می‌پرداخته و سرانجام در شیراز فوت کرده است. یک دیوان شعر و یک مثنوی با عنوان معراج‌الخیال از وی یادگار است و نسخه‌های خطی دیوان و مثنویش در کتابخانه‌های خدابخش پشنا، کلکته، سالار جنگ حیدرآباد، لاهور، کراچی، تهران و... موجود است و آنچه مؤلف در ترجمه‌اش نوشته، همان عبارت داغستانی است که به اختصار رونویس کرده است. و اینک چند بیت منتخب از غزلیاتش:

محبت شمع فانوس است کی پوشیده می‌ماند

غم او عاقبت در پرده رسوا می‌کند ما را

بس که در حسرت خموشی آشنایم گشته است

سایه من سرمه آواز پایم گشته است

فلک را آه گرم عشق بازان مضطرب دارد
چو فانوس خیال این آسیا از دود می‌گردد



نسبت من به تو چون نسبت عکس است به شخص
با توام، گرچه که در عالم دیگر باشم



به زیر خاک هم در جستجوی دیدن رویت
مرا چون دام می‌روید ز هر تار کفن چشمی



باز آکه بی جمال تو آغوش عشرتم
هم چون کمان حلقه ز هم وانمی‌شود



بس که در مشت غبارم یاد رویش نقش بست
گردۀ تصویر او شد، هر کجا کردم نشست



نمی‌آید به کار اسباب، استعداد می‌باید
پریدن کار بالشی نیست گرچه بال و پر دارد



ناامیدیها در اینجا خضر راه مدعاست
می‌شوم خاموش تا فریادرس پیدا شود



غریبم بی تو در بزم پیرویان، بیا، پنگر
که چون پروانه در باغم، چو بلبل در چراغانها



قد به رنگی مردم آن سرو خرامان می‌کشد
بر زمین از سایه تصویر گلستان می‌کشد



ایام شادمانی وقتی که یار باشد پروانه را چراغان فصل بهار باشد^۱

مهر انور پرنور در مثنوی (ص ۱۰۰)

این همان مثنوی معراج‌الخیال است که اکثر تذکره‌نویسان نام آن را می‌دانسته و نوشته‌اند و حتی والده داعتسانی که ترجمه تجلی اردکانی را مؤلف از تذکره‌وی نقل کرده، نام مثنوی را نوشته است، ولی مؤلف آن را حذف نموده است. این مثنوی عاشقانه نزدیک به دویست و پنجاه (۲۵۰) بیت است و بدین گونه آغاز می‌شود:

بر سرم دیگر همای عشق یار ریخت طرح آشیان از خار خار
شوق بر گرد دلم پر می‌زند در طبیدن حلقه بر در می‌زند
همچو ناموس از فروغ روی دوست جمله خونم نور شد در زیر پوست
از دلم برخیزد آن از شوق یار چون زتاب مهر از دریا بخار
خود بخود سامان عشقم شد درست بر تنم چون قلنس ماهی داغ رست
کاوش غم می‌کند در دل شیار ناله می‌کارد در آن تخم شوار
جان زمینش، غمزه چون پرویزن است پرده دل کیسه پر سوزن است
سوز غم در استخوانم یافت راه شد تنم چون شمع صریف اشک و آه
یاد زلفش سوخت خون در پیکرم بوی عنبر می‌دهد خاکسترم
باز در مغزم شراری ریخت عشق روغنم با شعله‌ای آمیخت عشق
دلبری برد از دلم صبر و قرار کز رخس برقع بود ابر بهار
و چنانکه از فهرست کتابهای چاپی فارسی مکشوف می‌شود، مثنوی معراج‌الخیال یک بار به چاپ رسیده است.^۲

۱. منابع، ص ۱۱۲۶، تلخیص، ص ۳۳، مشاعر، ج ۱، ص ۱۵۶، دوش، ص ۱۲۷، تصور، ص ۱۱۶۸، آراء، ص ۱۱۱۵، آمل، ص ۱۲۸۰، شع، ص ۱۹۵، اعلام، ج ۳، ص ۱۱۶۲۸، ریحانه، ج ۱، ص ۱۲۰۶، ذریعه، ج ۹، ص ۱۱۶۷، غرائب، برگ ۱۶۲، الف، والله، برگ ۷۰، مشترک، ج ۷، ص ۹۲۶، ج ۹، ص ۱۲۰۲۰، منظره‌ای، ج ۳، ص ۲۲۵۹.
۲. مشترک، ج ۷، ص ۹۲۶، چاپی، ج ۲، ص ۱۲۸۱۵، والله، برگ ۷۰.

(ص ۱۰۱)

افتد از سروش اگر عکسی در آب قمری آرد بیضه لوح حباب
واله پیش از این بیت، بیت زیر را آورده:
چون گلاب از نافه پاشد بر بدن در غریبی بوی گل یابد وطن
و بعد از بیت «چشم جادویش گه تسخیر جان/از تگه سازد تبسم را عیان» این دو
بیت نوشته:

با لب از بیماری چشم سیاه از تبسم می‌کند کار نگاه
می‌شود در سینه‌ها طفل امید از جبینش سیر مست صبح عید^۱

(ص ۱۰۲)

و چه خرمن، بهتر از ماه تمام داده از نرمی طراوت را قوام
بعد از این بیت، واله ابیات زیر را نیز دارد:
گشته آغوش هوس زان رشک دُر از بلور صاف دست افشار پُر
چون کند آغاز رقص دلبری سازد از موج هوا بال و پری
پیچش موی میان زان تونهای شوخ‌تر از گردش چشم غزال
گوشه ابرو زنده ناخن به دل تا گشاید عقده‌های جان گسل
از اشارتهای پر نیرنگ و فن بر رگ قانون دل مضراب زن
برجبین، چین فسون سازش نگر شاهواه جلوه نازش نگر
هرچه بینی کز دهن بیرون شود از اصولش در هوا موزون شود
عضو عضوش سحر دیگر می‌کند فتنه هر دم صورتی بر می‌کند
ناز چون طاووس مست اندر بهار می‌کند هر لحظه جایی اختیار
ابروش از ناز چشم نیم خواب می‌زند پشت کمان بر آفتاب^۲

مولانا تذروی قزوینی (ص ۱۰۲)

این تذروی که نامش را هیچ یک از تذکره‌نویسان ننوشته‌اند، از مردم ابهر و خواهرزاده نرگسی ابهری بوده، در اوایل قرن دهم هجری متولد و در ۹۷۵ هجری فوت گردیده، ایران را ترک گفته و به ترکیه رفت و از آنجا در دوره اکبر شاه (۱۰۱۴-۹۶۲ هـ) به هند آمده و مورد عنایات نواب خانخانان بیرم خان قرار گرفته و چون بیرم خان به واسطه بغاوت با فوج اکبر شاه توسط سپاه شاهی در سال ۹۶۸ هجری کشته شد، تذروی دستگیر و سپس مورد توجه شاهی گردید و سرانجام به دست دزدان مقتول شد و در حیاط خانه‌ای که برای خود در اکبرآباد (آگره) ساخته بود، مدفون گردید. تذروی علاوه بر غزلیات و رباعیات، یک مثنوی مسیعی به حسن یوسف نیز به نام محمد یوسف فرزند خان اعظم نواب انگه خان مقتول در سال ۹۶۹ هجری سروده بود که با بیت زیر آغاز می‌شود:

به نام آن که روی دشمن و دوست به هر جانب که باشد جانب اوست
از دیوان یا مجموعه‌ای از اشعارش اطلاعی در دست نیست و آنچه در متن آمده، همان عبارت والہ داعستانی است با تبدیل یک دو واژه و اینک چند بیت دیگرش که در تذکره‌ها یافته می‌شود:

شود از بهر قتل چون علم تیغ جفای او
تظلم را بهانه سازم و افتم به پای او
جفای عالمی بر خود پسندیدم، ندانستم
که چندان اعتمادی نیست بر مهر و وفای او



تیغ مزگان توام در پی خودی آمد به یاد
چون بخود یاز آمده، صد رخنه در جان یافتم



ای داده ز روی لطف، دای همه کس حاصل ز تو مقصود و مراد همه کس
جمع است دلم به اعتقاد کرم ای بر کرم تو اعتماد همه کس^۱

مولانا نرگسی (ص ۱۰۲)

مولانا ابوالمکارم نرگسی ابهری ۸۶۸ هجری متولد گردیده، در مرو می زیسته و در قندهار در سال ۹۳۸ هجری فوت شده است. نسخه های خطی دیوان او در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است.^۲

تسلی شیرازی (ص ۱۰۲)

در باره این تسلی، تذکره نویسان اطلاعات چندانی به دست نمی دهند، غیر از این که از مردم شیراز و از سرایندگان قرن یازدهم هجری بوده، از ایران به هند خرامیده و ظاهراً در همان جا درگذشته است. پیشه اش را قمچی بافی یا تازیانه بافی نوشته اند. والله داغستانی می افزاید در هندوستان با الهی می بود، این الهی که نامش را والله مسیح الزمان نوشته است، ولی الهی، حکیم صدوالدین هندوستانی از اطبای عهد جهانگیری و شاهجهانی است و معرّز به خطاب مسیح الزمان و از اتقای عصر و صلحای دوران بوده و مؤلف نام و سه بیت این تسلی را از همان تذکره والله برداشته است. چند بیت دیگر تسلی که در تذکره های مختلف به او منسوب است^۳:

از اسیران تو دست کینه خواهان کوتاه است در قفس دارند مرغان حرم صیاد را



۱. شایع، ص ۱۲۵ مشاهیر، ج ۱، ص ۱۵۷ نقیسی، ج ۱، ص ۵۲۳ دانش، ص ۱۲۸ صبح، ص ۱۸۳ اعلام، ج ۳، ص ۱۶۳ ذریعه، ج ۹، ص ۱۶۹ غریب، برگ ۶۰ ب، والله، برگ ۶۸ ب
۲. نقیسی، ج ۱، ص ۳۳۵ و ج ۲، ص ۱۷۸۹ خبیر، ص ۵۹۹ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۸۹ غریب، برگ ۲۵۰ ب، والله، برگ ۴۰۳ ب
۳. صبح، ص ۳۵ و ۱۸۵ نشر، ص ۲۷۸

جز آه، کسم گرد غم از دل نفشاند جاروب سراپاد بزد خاک نشین را



در پریشانی اگر حالم چنین خواهد گذشت
آهم از افلاک و اشکم از زمین خواهد گذشت



در این محیط پر آشوب نیست قطره آبی
که ذوق ذکر تو در خلوت حباب ندارد



بلبل گلشن رخسار تو بودم روزی که معلم به نو تعلیم گلستان می داد



لاله باز از غم رویت به چمن می سوزد
تازه داغی به سر داغ کهن می سوزد
هیچ کس داغ تو با خویش نبرده است به خاک
این چراغی است که در خلوت من می سوزد



خویش را بر سر میگان تو گم کرد دلم همچو آن آب که جا در دم خنجر دارد



با آنکه ز مهر او به خویشم کین است
بشکست دل مرا که این آیین است
می خواهمش از یار چه بی درد آنست
عمر ارچه به تلخی گذرد شیرین است^۱

۱. حسینی، ص ۱۷۷، صبح، ص ۱۵۵، نصر، ص ۱۲۵۸، اعلام، ج ۳، ص ۱۱۶۵۵، غواب، برگ ۶۳، والله، برگ ۷۱، ب.

تقی اصفهانی (ص ۱۰۳)

آقا تقی معروف پسر آقا ملک معروف که در عهد جهانگیر (۱۰۳۷-۱۰۱۶ هـ) از اصفهان به هند آمده و در ملازمان شاهزاده پرویز پسر جهانگیر (م: ۱۰۳۵ هـ) جا یافته، غزل سرای خوبی بوده و نسخه خطی دیوانش در کتابخانه دانشگاه تهران نگهداری می‌شود، اما تذکره نویس ما واژه به واژه عبارت داغستانی را نقل کرده است و اینک چند بیت دیگر از همین تقی اصفهانی:

بی جرم، عذر جرم نگفتن گناه من، با صد گنه قصاص نکردن گناه کیست؟



آن خون دل فشانده و این خون دل خورد / فرق این قدر بود ز لب زخم تا لیم



که خوشه چین ز لقم و گه دانه چین خال

چون مور قحط دیده به خرمن افتادام



عشق رسبد و فارغ از کشمکش هوس شدم

در قفس چمن بدم، در چمن قفس شدم^۱

میر تقی الدین، المشهور به تقی اوحدی (ص ۱۰۳)

تقی الدین محمد اوحدی حسینی دقاقی بلیانی اصفهانی، متخلص به تقی و معروف به تقی اوحدی، متولد اصفهان، سال ۹۷۳ هجری و متوفی در هندوستان پس از سال ۱۰۴۲ هجری، تذکروای معروف و متداول به نام عرفات العاشقین و عرصات العارفين تألیف کرده. علوم متداوله زمان را فرا گرفته و به خصوص در علوم ادبی و سخنوری دستی بسزا داشته و بر احوال و اشعار

۱. حسینی، ص ۱۷۹، نگار، ص ۱۸۸، نصر، ص ۱۱۳۱، آتش، ص ۱۷۵، اعلام، ج ۳، ص ۱۶۵۹، ذریعه، ج ۹، ص ۱۷۳، والله، برگ ۶۹ ب، مشکوک، ج ۹، ص ۲۰۱۱

سخنوران متقدم و همزمانش بیشتر از تذکرة نویسان دیگر و فوق یافته بود. به چند شهر ایران و عراق سفر کرده و بالآخره به هندوستان رسیده و در احمدآباد، اجمیر و آگره سیاحت و اقامت نموده و ظاهراً در همین جا فوت کرده. علاوه بر تذکرة سبطیر و سنگین نامبرده‌اش، تقی اوحدی دارای آثار دیگر نیز بوده است که عبارت است از: کعبه عرفان (خلاصة عرفات العاشقین) سرمة سلیمانی (در لغات فارسی)، کافیه القافیه (در علم قوافی)، مفتاح مفاتیح غیبیه (در ظهور و مراتب تحقیق)، بصره العارفین (دیوان قصاید و مقطعات)، تذکرة العاشقین (دیوان غزلیات)، اصنافیه (مجموعه رباعیات)، عین الحیاة (دیوان شامل غزل و قصیده و قطعه و ...)، هفت مثنوی (با عنوانهای: یعقوب و یوسف، نشاء بی‌خمار، کعبه دیدار، سفینه سکینه، کعبه الحرمین، لوح محفوظ، بیت معمور) ظاهراً هیچ یک از آثار تقی تاکنون به چاپ نرسیده و نسخ خطی بعضی از اینها در کتابخانه‌ها محفوظ است و بعضی دیگر غیر مکشوف است و آنچه مؤلف درباره‌ی وی نوشته است، از والہ ربوده است که بهترین و بیشترین مطالب عرفات العاشقین را در ریاض الشعراى خود نقل کرده و تقی اوحدی را با دشنام یاد کرده و بر حقیقت اصل خود دلیلی به یادگار گذاشته است. اینک چند بیت از تقی اوحدی بلیانی:

به نگاهی فروختم خود را چه کنم بیش ازین نمی‌آورم



می‌خواست سبایه بر سر بخت من افکند

ز آسیب سنگ حادثه بال هما شکست



به ذوق یک نگه صد بار مردم محبت بیش از این امکان ندارد



آمد به کعبه دل ما چون خلیل عشق هر آرزو که دید به جای صنم شکست



مژن به شمع دلم آستین محرومی که دودمان و فاروشن از چراغ من است



از خاطر شکسته دلان شد شکسته تر گردون که بسته بود کمر در شکست من



دلیل لذت سوز محبت این کافی است که سوختیم و نیامد نفس ز سینه برون



خواهش را سر پرواز بلند است، اما درخور همت من بال و پری نیست موا



به یک امید که حاصل شد از تبسم دوست

هزار خواهش از سینه سر برآورده است



در حشر چو پرستد که سرمایه چه داری؟ گویم که غم یار و غم یار و دگر هیچ!



جهنمی بتر از دوزخ جدایی نیست عقوبتی بتر از رنج بی نوایی نیست

هزار ساله کذاب جمیع دوزخیان برابر نفسی محنت جدایی نیست



از آن عاشق که ماند زنده در هجران، بود بهتر

زن هندو که خود را در وفا مردانه می سوزد



ما را حیات بی رخ دلدار مشکل است گر مرگ چاره ای نکند کار مشکل است^۱

۱. شایع، ص ۱۲۶ مشاییر، ج ۱، ص ۱۱۵۹ حبشی، ص ۱۷۷ نفیسی، ج ۱، ص ۳۷۹ وج ۲، ص ۱۸۰۵ هند و پاک، ص ۱۵۱ تذکرةها، ج ۲، ص ۱۱۲ تاپه، ج ۴، ص ۱۶۰۹ آتش، ص ۳۱۳ نصر، ص ۱۳۰۳ اعلام، ج ۳، ص ۱۶۵۹ صبح، ص ۱۸۸ ریحانه، ج ۱، ص ۱۱۱۲ ذریعه، ج ۹، ص ۱۷۳ غرایب، برگ ۶۱ القاء، والہ، برگ ۶۹ مشتوکت، ج ۹، ص ۲۰۱۱

تقی همدانی (ص ۱۰۳)

این تقی همدانی از شعری است که ذکرشان در تذکره‌ها کمتر آمده، اما چون وی در عهد جهانگیر (۱۰۳۷-۱۰۴۱ هـ) و از ایران به هند آمده بود، پیداست که از سرایندگان سده یازدهم هجری بوده که در جوانی به هند رسیده و شاید که در همین جا فوت کرده است. تاریخ فوتش یا ذکر دیوانش در هیچ جایی به چشم نخورده، و آنچه در متن آمده است، همان عبارت داغستانی است با تصرف یک دو واژه و اینک چند بیت دیگر که در تذکره به این تقی منسوب است:

چه شد گر باشد از آتش لبالب سینه دوزخ

اگر مرد است در دل آه سوزان را نگهدارد



ای باد صبا بگوی آن بدخو را ز تبار میند بر میان گیسو را

کالدر خم او دلی است با کوه الم کی طاقت یار کوه باشد مو را



آن دم که به دل شعله غم افزون شد دانی که چه رو سرشک من گلگون شد
پیکانی بود در دلم خون آلود شد آب و ز راه دیده‌ام بیرون شد^۱

تقی نیشابوری (ص ۱۰۴)

این تقی از مردم نیشابور و از خویشاوندان شاعر معروف سده دهم و یازدهم ملا محمد حسین نظیری نیشابوری (م: ۳-۲۱ هـ) بوده و یا وی در هند بسر می‌برده و ظاهراً در همین کشور فوت کرده است. غیر از این یک بیت، شعر دیگری از وی دیده نشد و آنچه در متن در ترجمه‌اش مسطور افتاده، نقل از عبارت داغستانی است.^۲

۱. صح. ص ۱۸۹، اعلام، ج ۳، ص ۱۱۶۶، ذریعه، ج ۹، ص ۱۱۷۵، والله، برگ ۶۹ ب

۲. روشن، ص ۱۵۶، ذریعه، ج ۹، ص ۱۱۷۵، غرایب، برگ ۶۱، والله، برگ ۶۹ ب

مرزا محمد سعید قمی تنها (ص ۱۰۴)

حکیم محمد سعید پسر حکیم محمد باقر قمی متولد در اوایل سده یازدهم هجری و متوفی در حدود ۴-۸۳ هجری که از دانشمندان زمان خود و طبیب شاه عباس ثانی (۱۰۷۷-۱۰۵۲ ه) بوده، در شاعری نیز چیره دست بود و با تخلص «تنها» سپس «سعیده» و پس از آن «حکیم» شعر می سروده است. علاوه بر دیوان قصیده و غزل، مثنوی عاشقانه‌ای با عنوان خورشید و مه یازده و انتخابی از ابیات شاهنامه فردوسی نیز از آثار اوست. در زمان شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵-۱۰۷۸ ه) از دربار شاهی کنار جسته، در قم اقامت نموده و ظاهراً در همان جا بدروود حیات گفته است. نسخه‌های خطی دیوان و مثنوی در کتابخانه‌های لاهور، اسلام آباد و تهران نگهداری می شود. تعداد ابیاتش را جمعاً دوازده هزار نوشته اند. میر شمس الدین فقیر دهلوی (م: ۱۱۸۳ ه) به فرمایش یکی از شاعران همزمانش انتخابی از دیوان این شاعر به عمل آورده بود که شاید در کتابخانه ناشناخته‌ای موجود باشد. اما آنچه در متن نوشته شده است، اختصاراً عبارت همان والله داغستانی است، و اینک چند بیت دیگرش که از تذکرها به دست آمده است:

شوق زور آورد، بی خود می روم، دارم شتاب

می کشم در کوی جانان انتظار خویش را

بیر چون گشتی به غفلت مگذران ایام عمر

خود مژن در آخر ره کاروان خویش را



شهید عشق دلسوزی زیار خود نمی خواهد

که شمع کشته، شمعی بر مزار خود نمی خواهد

شوق از این عالم افسرده به تنگ آمده بود
رفته بودم ز جهان، مهر و وفايش نگذاشت



لب فرو بستم و فریاد که در محفل عشق
راز در پرده نهان کردن و اظهار یکی است



متاع حسن ندارد چو من خریداری به نرخ مهر و وفا می خرم تغافل را



اداهای تو ای دلبر طناز می دانم معمایی است خاموشی به اسم ناز می دانم



عضو عضوم را جدا ذوق طواف کوی تست
گر قدم در ره گذارم کاروانی می شود



زبیهوشی نمی دانم که من بد می کنم یا تو
تو با اغیار در صلحی و من با خویش در جنگم



دوش خود را سر به دامن تو می دیدم به خواب
کاش می مردم چرا بیدار کردم خویش را



گفتم که چه شد شبیه دل؟ گفت: شکستم
گفتم که چرا خنده زنی؟ گفت که مستم!



مخور قریب کرامات این تهی مغزان که گر بر آب روند، از هواست پنداری



مرد رفعت جوی را نازاست بودن لازم است

خم شود هر کس که از پستی به بالا می‌رود^۱

میر محمد افضل ثابت (ص ۱۰۵)

میر محمد افضل متخلص به ثابت دهلوی سپس اله‌آبادی، متولد در حدود ۱۱۰۲ هجری و متوفی در ۱۱۵۲ هجری، آبا و اجدادش از بدخشان به هند آمده و به منصب جلیله انتصاب داشته‌اند. عمویش نواب میر عیسی مخاطب به همت خان و متخلص به دیری و جدش نواب میر ضیاءالدین مخاطب به اسلام خان و متخلص به والا، نیز از سخن‌سرایان زمان خود بوده‌اند. نیاکانش همگی به مذهب اهل سنت و جماعت رفته‌اند، ولی ثابت، مذهب تشیع را برگزید. وی در دانشهای ادبی و دینی دست داشته و اقسام سخن را نیز نیکو می‌سروده است. دیوانش تاکنون به چاپ نرسیده ولی نسخه‌های خطی دیوان و کلماتش در کتابخانه‌های مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گروه، خدابخش پشاور اله‌آباد، سالار جنگ حیدرآباد، بهوپال، لاهور، کراچی و غیر آن موجود است. اما آنچه مؤلف نوشته، جمله‌ای است از عبارت والله ذافستانی و ایتک غولی از این ثابت، منقول از نسخه خطی دیوانش موجود در کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گروه:

گرم تلاش طبع هنر پرور من است	آوارگی چو ریگ روان جوهر من است
دریا بسان قطره آبی که خورده ابر	از خاک برگرفته چشم‌تر من است
مانند قمری که شکافند سینه‌اش	از خون خضاب برگف خاکستر من است
در کوی یار کفش جبین مرا گرفت	از خاک مشت عجیبی بر سر من است

۱. روشن، ص ۳۵۷، حبیبی، ص ۷۸، نصور، ص ۱۱۶۷، صبح، ص ۹۵، اعلام، ج ۳، ص ۱۶۷۶ و ج ۴، ص ۱۲۵۸۰، ذریعه، ج ۹، ص ۱۱۷۹، غرائب، برگ ۶۴ الف-۱، وال، برگ ۱۷۲ الف-۱، مشکوه، ج ۷، ص ۸۵۲ و ۹۲۰ و ج ۹، ص ۶۱۰۰، منطقی، ج ۳، ص ۲۳۵۲ و ج ۴، ص ۲۸۰۳

از صد کتاب خاک نشینی دهد خبر نقش قدم که یک ورق دفتر من است
 بی سوختن به قید شرای نشد بلند هم طالع سپید مگر اختر من است
 ثابت، ز سوز عشق دلم وائمی شود
 گرد ملال در گره اخگر من است^۱

مولوی نجم‌الدین علی خان (ص ۱۰۵)

در اصل متن مؤلف هیچ اشاره‌ای به تخلص این سراینده ندارد، اما چون تخلص وی لاقب بوده، مصحح در ردیف حرف «ثاء» جایش داده است. این قاضی نجم‌الدین خان ثاقب، متولد در کاکوری در سال ۱۱۵۷ هجری و متوفی در بنارس در ۱۲۲۹ هجری که پسر ملا حمیدالدین محدث کاکوری (م: ۱۲۱۵ ه) و نوه ملا محمد غوث کاکوری مصاحب اورنگ‌زیب عالمگیر و یکی از گردآورندگان فتاوی عالمگیری (م: ۱۱۱۸ ه) بوده، خود نیز از معروف‌ترین دانشمندان زمان خویش بود و در اکثر علوم متداوله حیره‌دستی داشت و مخصوصاً در فنون ریاضی در آن زمان نفیرش پیدا نبود و در علم حدیث هم صاحب سند بود. بیست و پنج سال به سمعت قاضی القضاة مسلمانان هند از طرف دولت انگلیسیها منصوب بود و در کلکته با دیانت و امانت صرف اوقات می‌نموده است، چندین کتاب و رساله از تألیقاتش یادگار است مانند: شرح کتاب الجنایات والجرائم از فتاوی عالمگیری، رساله ست جبریه، شرح رساله ست جبریه، رساله‌ای در بیان تناسب اعضای انسان، رساله‌ای در بیان سعد و نحس،

۱. برگ ۱۰۵ ب: خواطر، ج ۱۶، ص ۲۸۰، سینه، ص ۱۲۲۲، محبوب، ص ۱۲۷۸، حبیبی، ص ۵۰، آزاد، ص ۲۰۳، مشاهیر، ج ۱، ص ۱۶۴، تلخیص، ص ۱۱۳۴، نغایس، ص ۳۶، کلام، ص ۱۶، صحیف، ص ۱۲، هندی، ص ۱۴۴، عامره، ص ۱۳۰۲، آتش، ص ۱۳۸۵، فصحاء، ج ۲، ص ۱۹۱، غارفین، ص ۱۴۹، شمع، ص ۱۱۰۲، ریحانه، ج ۱، ص ۱۲۳۰، اعلام، ج ۳، ص ۱۷۳۵، ذریعه، ج ۹، ص ۱۱۸۱، نوبه، ص ۱۹، غریب، برگ ۵۷ ب: والده، برگ ۷۵ الف: مرآة، ج ۱، ص ۱۹۱، مشکوک، ج ۱، ص ۱۰۷۸، ج ۹، ص ۲۰۲۳.

شرح الاخلاق جلالی، رساله‌ای در حل شبهة الاستلزام ابن کمونه بغدادی، رساله نسب نامه، بیاض رشک ریاض که اکثر اینها به چاپ رسیده است. علاوه بر این، اشعاری به عربی و فارسی نیز دارد و شاید که دیوانی داشته باشد که امروز نسخه‌ای از آن پیدا نیست و اینکه مرتب فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان دوست بزرگوار جناب آقای احمد منزوی - در ص ۱۸۴، جلد اول، کتاب جبر و مقابله (رساله سته جبریه) را به نجم الدین ثاقب بدایونی منسوب ساخته است، درست نیست؛ زیرا که ثاقب بدایونی غیر از شعر و شاعری در هیچ فنی دست نداشته و هیچ کتاب یا رساله‌ای در هیچ علم و بخصوص در ریاضی ننوشته است و اینک اشعاری از ثاقب کاکوروی:

آنکه زود از بر من همچو نفس آمد و رفت

شعله‌ای بود که گرم از پی حسن آمد و رفت

خو کن ای دل به اسیری که ز وحشت برهی

همچو آن مرغ که دارد به نفس آمد و رفت

لذت از نعمت الوان کریمانه نیافت

گنده خواری که بر این خوان چو مگس آمد و رفت

چیزهای من آزاده محقر پنداشت

وز در کلمه من همچو عس آمد و رفت

قصده شهرت سبیش باشد و نی استغنا

شیخ را نیست اگر بر در کس آمد و رفت

بهره از صحبت ثاقب نبرد غیر ذکی

اغنیای راست به پیشش هوس آمد و رفت



وسعت مشرب به مجنون داد صحرای دگر

و ده چه صحرا! کز جنونش هست پهنای دگر

از لب میگون ساقی شد دوبالا نشتهام
 ریخت از عکس خودش در جام صهای دگر
 دل ز من بردی و دلداری نمی دانی که چیست
 جای آن دارد که این دل را دهم جای دگر
 عاشقان محو حق مستغنی اند از سیر باغ
 سر به جیب افکنده می بینند گلهای دگر
 دل ربود از دست من شوخ مسیحی زاده ای
 خواهرش مریم بود صیاد برنای دگر
 ثاقبا، از ماندن کلکتهام گو خوشدلی است
 لیکن از حب وطن، هر دم زخم رای دگر
 و این است نمونه ای از شعر عربی او:

یا رسولی مقامك ارفع قولك فی شفاعتی انجع
 انا داع بیابك فاسمع کن رحیماً لزلتی و اشفع
 یا شفیع الوری الی الصمد
 یوم للمرء شأنه یغنی یوم عنی الینون لاتجزی
 یوم من حیلتی یفرّ اخی اعتصامی سوا جنابك لی
 لیس یا سیدی من الاحد^۱

غزل قتیل (ص ۱۰۵)

در متن این فقره این طور نوشته شده است: "روزی شنیده... محمد حسن قتیل متولد در دهلی و متوفی در لکهنو در سال ۱۲۳۳ هجری (وی را لاهوری نوشتن

۱ کاکوری، ص ۱۴۴، خواطر، ج ۷، ص ۱۵۱، صبح، ص ۱۹۶، اعلام، ج ۳، ص ۱۷۳۸، ذریعه، ج ۹، ص ۱۱۸۳، رباعه، ج ۱، ص ۱۳۱، لغت (حرف الاء)، مشترک، ج ۱، ص ۱۸۴، و ج ۸، ص ۱۲۲۰

اشباهی بیش نیست) و از معاریف شعر فارسی در هند است.^۱

مولوی نورالدین عبدالرحمن جامی (ص ۱۰۵)

نورالدین عبدالرحمن احمد بن محمد دشتی متخلص به جامی، متولد در سال ۸۱۷ هجری و متوفی در ۸۹۸ هجری که از غایت شهرت در سراسر جهان احتیاج به معرفی ندارد، اکثر آثار عربی و فارسی او جزو کتابهای درسی ایران و شبه قاره هند و پاکستان و ترکیه بوده و هست و اشعارش نمونه عالی شعر کلاسیک است و اما ترجمه جامی که در متن آمده، اختصار عبارت تذکره حسینی است ولی ابیاتش از جای دیگر برداشته شده است.^۲

افکار آبدار (ص ۱۰۷)

ظاهراً صاحب متن اندکی آشنایی هم با زبان عربی نداشته است، وگرنه اینگونه اشتباهات از وی سر نمی زد که با واژه فارسی «آبدار» ضمیر عربی «و» را چسبانده است که درست نیست و اینگونه غلط نویسی ها، در موارد دیگر نیز تکرار کرده است.

(ص ۱۰۷)

بی رخت چون به چمن راه کنم سوی گل بنگرم و آه کنم
این بیت در دیوان و کلیات چاپی و خطی جامی یافت نشد.

۱. خواطر، ج ۷، ص ۲۲۲، مشاهیر، ج ۲، ص ۱۱۴، مشترک، ج ۹، ص ۲۲۲۰، خبیه، ص ۲۴۸، غرائب، برگ ۳۲۳ الف.
۲. تخته، ص ۱۱، دولت، ص ۲۱۰، مجالس، ص ۵۶، نصر، ص ۲۹۹، آتش، ص ۱۷۸، حسینی، ص ۱۸۳، خیال، ص ۱۷۳، شمع، ص ۱۰۴، اعلام، ج ۳، ص ۱۱۷۵۹، قصص، ج ۲، ص ۱۱۱، عارفین، ص ۱۵۰، اسما، ج ۱، ص ۵۳۲، دیحانه، ج ۱، ص ۱۲۲۷، تلخیص، ص ۱۲۴۵، حبیب، ج ۴، ص ۱۳۳۷، غری، ص ۱۱۵۷، مشاهیر، ج ۱، ص ۱۶۵، نفیسی، ج ۱، ص ۱۲۸۵، شفق، ص ۱۱۵۸، محبوب، ص ۱۸۴۹، غرائب، برگ ۷۲ الف، والله، برگ ۷۹ الف، مشترک، ج ۵، ص ۱۷، ج ۷، ص ۵۲۶، ج ۹، ص ۱۲۰۲۴، منطقه ای، ج ۳، ص ۱۸۵۲ و ۲۲۶۴، ج ۴، ص ۲۲۷۲ و ۲۸۲۸.

محمد جعفر قزوینی (ص ۱۰۸)

میرزا قوام‌الدین محمد جعفر بیگ پسر میرزا بدیع‌الزمان قزوینی مشهور به آصف‌خان متولد در سده دهم هجری در قزوین و متوفی در سال ۱۰۲۱ هجری در هند که در سال ۹۸۵ هجری به هند آمده و به وزارت اکبر پادشاه و سپس به وزارت جهانگیر منصوب بوده، در علوم تاریخ و سیر و انشا و قرض الشعر دست به سزایی داشته و پس از کشته شدن احمد بن نصرالله تئوی، به امر شاهی به تکمیل تاریخ الفی پرداخته است. یک دیوان و یک مثنوی با عنوان نودنامه حاوی قصه فرهاد و شیرین و خسرو، یادگار اوست که نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های سالار جنگ حیدرآباد، خدا بخش پتنا و لاهور موجود است. اما تخلص او در اکثر غزلیهای «جعفری» آمده است، بجز موارد چندی که «جعفر» به نظم آورده و اینک چند بیت دیگر که در تذکره‌ها به وی انتساب دارد آورده می‌شود:

هر کسی را برگرفت از خاک ره دامن کشان

چون به خاک من رسید از ناز دامن بر گرفت



کسی ز خون حریفان خود شراب نخورد

به رغبتی که تو خون می‌خوری کس آب نخورد



به نگاهی همه احوال نهان می‌داند چشم بد دور ز چشمی که زبان می‌داند



بلیلی وقت سحر گشت هم آواز به من ناله‌ای کرد که نگذاشت مرا باز به من



مرا که محض گناهم ز انتقام مترسان دلیر بر گنهم ذوق انتقام تو دارم



تو خوش به دشمنی جعفری، ولی او هم
به این خوش است که همچون تو دشمنی دارد^۱

جعفری (ص ۸۰۱)

این جعفری نامش ملا مقیم و از مردم شیراز بوده، در اوایل سده یازدهم هجری به دنیا آمده و در حدود ۴-۱۰۷۳ هجری به جهان دیگر رفته است. دیگر از احوالش اطلاعی در دست نیست، و آنچه مؤلف به قلم آورده، نقل عبارت حسینی است با تبدیل یکا دو واژه و غیر از این یک بیت از سروده هایش در تذکرها نیز یافت نمی شود.^۲

جلالت (ص ۸۰۱)

جلال الدین بن عضد الدین یزدی متخلص به «جلال» و معروف به جلال عضد، از سرایندگان سرشناس دربار آل مظفر بوده، پدرش عضد الدین به وزارت امیر مبارز الدین محمد بن مظفر انتصاب داشت، و چون مبارز الدین محمد مظفر از ۷۴۱ تا ۷۶۵ هجری حکومت داشته است، پیداست که این جلال از سرایندگان سده هشتم هجری است. ولادتش در شهر یزد بوده و از همان اوان کودکی مورد توجه شاهان سلسله مظفری واقع شده و مرتباً به دربار آنان ارتباط داشته است و با اینکه وی شاعر درباری بوده و از قصیده سرایی مفر نداشت، بهترین اشعارش را به قالب غزل ریخته است. نسخه های خطی دیوانش در کتابخانه های تهران، تاجیکستان، قاهره و بودلین موجود است و آنچه در متن مربوط به وی آمده

۱. خواهر، ج ۵، ص ۱۰۷، تاریخ، ص ۱۵۵، مشاهیر، ج ۱، ص ۸، حسینی، ص ۸۷، نغمه، ص ۵۳، آتش، ص ۲۲۸، شمع، ص ۱۱۱، اعلام، ج ۱، ص ۲۱۲، ذریعه، ج ۹، ص ۱۹۸، منتخب، ج ۳، ص ۲۱۶، مرآة، ج ۱، ص ۱۸۹، مشرک، ج ۷، ص ۷۸۵، ج ۹، ص ۲۰۳، منطقه ای، ج ۹، ص ۲۷۸ و ۳۰۲۸

۲. حسینی، ص ۸۷، روش، ص ۱۷۳، نغمه، ص ۱۸۶

است، استراق عبارت والله داغستانی است که اشتباهاتش را نیز دارد؛ زیرا که غیر از والله داغستانی، تذکره‌نویس دیگری تخلص این شاعر را «جلالت» ننوشته و تذکره‌نویس ما به راه واله رفته است و این از تصرفات غلط مؤلف است که واژه «یزد» را که والله هم بعد از واژه «دارالعبادة» نوشته است، حذف نمود و همین گونه ماجرای نوشتن قطعه مذکور در متن را از قلم انداخته است که در تذکره والله مختصر و در تذکره دولتشاه مفصل‌تر یاد شده است و اینک ابیات دیگر از همین جلال یزدی که در تذکره‌ها آمده:

به دستانی دل، به دستانی سنگ دارم که من با دل فراوان جنگ دارم
سوت با من به یک بالین کی آید که بستر خات و بالین سنگ دارم



دی ماه را به روی تو تشبیه کرده‌ام امروز سر ز شرم به بالا نمی‌کنم



از دوست به دشمن نتوان بود شکایت از یار جفا به که زاغیاری حمایت



گیرم که حال با تو بگویم، ترا چه غم تو درد دل شنیده‌ای، اما ندیده‌ای



عاشقان اول قدم بر هر دو عالم می‌زنند

بعد از آن در کوی عشق از عاشقی دم می‌زنند

باده‌نوشان بلا را شادمانی در غم است

شادمان آن دل که در وی سکه غم می‌زنند

تا برآمد از گدایی نام ما در کوی دوست

کوس سلطانی ما در هر دو عالم می‌زنند

از خیالات رخس تسکین همین باید دلم

حوریان قدس آبی بر جهنم می‌زنند

عقل کل با عشق می گوید که بر من رحم کن
 روز میدان، پنجه با افتاده گان کم می زنند
 خیل مزگانان دو صف آراسته در روی هم
 ریزش خون می شود هر دم که بر هم می زنند
 ساکنان آستان عشق مانند جلال
 از فراغت پشت پا بر ملکیت جم می زنند^۱

محمد مظفر (ص ۱۰۸)

مبارزالدین محمد بن مظفر از امرای دربار سلطان ابوسعید خان (۷۳۶-۸۷۱۶) بوده و پس از وفات او بر یزد و سپس بر شیراز و دیگر بلاد فارس تسلط یافت و از ۷۴۱ تا ۷۶۰ هجری حکمرانی کرده به دست پسر خودش شاهزاده شجاع کور و زندانی گردید و بالاخره در سال ۷۶۵ هجری وفات یافت.^۲

مولانا جلالی (ص ۱۰۹)

در مورد این جلالی تذکرها همین قدر اطلاع می دهند که وی از مردم خراسان و یکی از سخنوران زمان شاه حسین میرزا بایقرا بوده، و چون سلطان حسین میرزا بایقرا از ۸۷۳ تا ۹۱۱ هجری بر هرات فرمانفرمایی داشته، از اینجا پیداست که این جلالی خراسانی از شعرای قرن نهم هجری است و آنچه در متن مربوط به وی آمده، واژه به واژه عبارت داغستانی است. دیوان یا مجموعه ای از اشعار این جلالی در هیچ جای مکشوف نیست و اینک چند بیت دیگر که ارباب تذکره

۱. دولت، ص ۱۲۸ نقیسی، ج ۱، ص ۱۲۰۳ آتش، ص ۱۲۷۴ نگار، ص ۱۲۱ و سحانه، ج ۱، ص ۱۲۷۰ صبح، ص ۱۱۰۲ اعلام، ج ۳، ص ۱۱۸۲۷ خیال، ص ۱۵۰ ذریعه، ج ۹، ص ۲۰۰ و اله، برگ ۸۶ الف، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۱۸۳ منطقه ای، ج ۳، ص ۲۲۲۵.
 ۲. مشاهیر، ج ۲، ص ۲۰۰.

منسوب به او داشته‌اند:

فرامش تا نسازی آنچه گفشی دردمندان را
 بر انگشت تو می‌خواهم که بندم رشته جان را
 مکن آزردہ آن اندام نازک را ز پیراهن
 که از دست تو بر تن چاک خواهم زد گریبان را
 جلالی لشکر خط گرد خال عارضش سرزد
 تلاش افتاد باهم بر سر یک دانه موران را



بهتر زندگی است جلالی هلاک من زین سان که یار دارم از خویشتن جدا



ای جلالی صنمی جو که برد صبر از دل ورنه بسیار بتانند که آرام دلند!

جلالی هندی (ص ۱۰۹)

این جلالی که از نام و وطن او هیچ یک از تذکره‌نویسان آگاهی درستی ندارند، شاید برای اولین بار در عرفات العاشقین اوحدی مذکور افتاده، از آنجا واله داغستانی نقل برداشته و از واله صاحب صبح گلشن و از آنجا مؤلف قاموس الاعلام برگرفته‌اند و تذکره‌نویس ما نیز همان عبارت واله را گرفته است و ظاهراً در مخطوطه عرفات، واله واژه «هندی» را «هروی» خوانده است و به نقل از ریاض الشعرا صاحب صبح هم هروی قرائت کرده و مانند خبهر در فرهنگ خود وی را با نام جلال هروی آورده است. اما ظاهراً این جلالی از فارسی سرایان هند در قرن دهم هجری بوده؛ است زیرا که وی را معاصر همایون (۹۶۳-۹۳۷ هـ) نشان داده‌اند و از بیان تقی اوحدی پیداست که دیوانی داشته است که اکنون

۱. صبح، ص ۱۱۰۵، اعلام، ج ۳، ص ۱۸۲۷، ذریعه، ج ۹، ص ۲۰۱، واله، برگ ۸۶، بی‌الحواب، برگ ۱۷۲.

در هیچ جایی یافت نمی‌شود و اینک یک بیت دیگر که در تذکرها به وی منسوب است:

وعدۀ وصل تو ای ماه به عید افتاده است

آه این وعدۀ چه بسیار بعید افتاده است^۱

همایون شاه (ص ۱۰۹)

نصیرالدین محمد همایون پسر بابر شاه تیموری که در سال ۹۱۳ هجری چشم به جهان گشود و از سال ۹۳۷ تا ۹۶۳ هجری فرمانفرمایی هندوستان را داشت و در همان سال ۹۶۳ هجری وفات یافته است. دیوانی مختصر به فارسی داشته که یگانه نسخه آن در کتابخانه‌ای در کجوا^۲ مکشوف شده است، اما تذکره نویسان، اشعار همایون اسفراینی و همایون شاه را به یکدیگر منسوب کرده‌اند^۳.

جمالی کنیه دهلوی (ص ۱۰۹)

جمالی دهلوی متولد ۸۶۲ هجری و متوفی ۹۴۲ هجری، نامش را تذکره نویسان چند گونه (حامد بن فضل الله، محمد بن فضل الله، احمد بن فضل الله و جلال خان) نوشته‌اند، ولی به حدس نگارنده نام درستش جلال الدین بن فضل الله بوده است، و اینکه مؤلف خزانه عامره نامش را شیخ فضل الله و صاحب تنایح الافکار و مرتب فرهنگ سخوران، شاه فضل الله نوشته‌اند اشتباه قاحشی بیش نیست؛ زیرا که فضل الله نام پدر جمالی بوده، نام خودش نبوده. جمالی در دهلوی چشم به جهان گشوده و در همان‌جا رشد نموده و تحصیلاتش را فراگرفته

۱. صحیح، ص ۱۱۰۵ اعلام، ج ۳، ص ۱۸۲۷ نفیسی، ج ۱، ص ۶۵۰، والله، برگ ۸۷ الف

۲. شهرستان سارن، استان ایلالت بهار، هند

۳. خواطر، ج ۲، ص ۳۸۹ شافعی، ج ۲، ص ۲۸۶ تیموری، ج ۱، ص ۳۱ مشترک، ج ۹، ص ۲۳۲۲ خبیر، ص ۱۶۳ غریب، برگ ۵۶۶، والله، برگ ۲۶۱، پنگرا، ج ۱، ص ۱۳۰

به زمرهٔ مریدان علامه شیخ سماء الدّین ملتانی سپس دهلوی (م: ۱۰۹۰ هـ) درآمده و مدّتی با هدایت او مراحل تصوف را طی نموده و پس از آن به سیر و سیاحت پرداخت و دمشق، عراق، مصر، اندلس، شیراز، هرات، یزد، اردستان، خراسان و جبل عامل را گردش نموده به زیارت مکه و مدینه نیز سعادت اندوخته. جمالی در سفرهای خود با دانشمندان بزرگ و معروف آن دوره ملاقات نموده و استفاده‌ها برده، بالاخره به هند بازگشته و در دهلی عزلت گزیده به عبادت بسر برده و در همانجا وفات یافته و در جوار مزار قطب الدّین بختیار کاکی مدفون گردیده. سکندر شاه لودی (۹۲۳-۸۹۴ هـ)، بابر (۹۳۷-۹۳۲ هـ) و همایون (۹۶۳-۹۳۷ هـ) از معتقدان جمالی بوده‌اند. جمالی چندین اثر به نثر و شعر فارسی دارد که از آن جمله تذکرة سیر العارفين و مثنوی مهر و ماه و مثنوی مرآة المعانی به چاپ رسیده ولی دیوانش که شامل قصاید و غزلیات و ترجیعات و ترکیبات و مرثیاتی است، تاکنون به چاپ نرسیده و نسخه‌های خطی آن نیز کمیاب است (یک نسخه ناقص در کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره و شاید نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ رضا راهپور موجود است) و آنچه مؤلف در ترجمه‌اش نوشته، عیناً عبارت تذکرة حبیبی است و اینک چند بیت دیگر از جمالی دهلوی:

ای از جمالت، این همه غوغا برای چیست

چون جمله حسن تست، تماشا برای چیست

هر روز چون جمال تو بی‌پرده ظاهر است

در حیرتم که وعدهٔ فردا برای چیست



می‌کشی از تیغ جورم، می‌کنی دلشاد هم

خون من ریزی و می‌گویی مبارکباد هم



شب به گرد کعبه کوی تو می آرم طواف
روژ کحل دیده سازم خاک پای خویش را



آن جفاکار دل آزار جگر خوار جهان
گرچه کافر نتوان گفت، مسلمان هم نیست



تو بدین صورت زیبا که روی بهر نماز
مسجد از روی تو بیتخانه چین می گردد



کام جسم زلبش، داد نهانم دشنام
واقف حال نشد، داد مرادم به غلط



زلف نگار و توبه ما و سر رقیب
و این یک بیت عارفانه که در نعت سرور کاینات (ص) شهرت دارد، نیز از
سروده های همین جمالی دهلوی است:

موسی ز هوش رفت به یک پرتو صفات

تو عین ذات می نگری، در تبسمی^۱

بایر شاه (ص ۱۰۹)

ظهیرالدین محمد بایر - فرزند عمر شیخ میرزا - متولد در سال ۸۸۸ هجری و
متوفی در سال ۹۳۹ هجری از شاهان معروف تیموری هند است که پشیمان گذار
سلطنت مغول تیموری در هند بوده. وی در فرغانه به دنیا آمده و در همان جا

۱. خواطر، ج ۴، ص ۱۷۱ حبیبی، ص ۸۳ روشن، ص ۱۷۹، تاج، ج ۳، ص ۲۳۵، مشاهیر، ج ۲،
ص ۱۲۹، شایع، ص ۱۱۵۳، فیضی، ج ۲، ص ۸۰۸، عالم، ص ۳۰۸، آتش، ص ۳۶۱، خاریز،
ص ۵۳، شمع، ص ۱۱۰۶، اعلام، ج ۳، ص ۱۱۸۳۲، ذریعه، ج ۹، ص ۱۲۰۲، والله، برگ ۸۷، الف-
غریب، برگ ۷۱، ب- شتوکه، ج ۷، ص ۶۶۲، وج، ج ۹، ص ۲۰۳۲، مطلقه ای، ج ۳، ص ۲۲۷۲.

رشد نموده و فنون حربی و سیاسی و دانشهای ادبی را فرا گرفته و پس از قوت پدرش در سال ۸۹۹ هجری فرمانروای فرغانه گردیده، سپس کابل و قندهار را نیز در تحت تسلط خود آورده و به داعیه کشورگشایی به هند آمده و این کشور پهناور را در سال ۹۳۲ هجری در زیر لوی تیموری درآورده و چند سال سرپرآرای سلطنت بوده، در آگره وفات یافت. بابر در علوم گوناگون و مخصوصاً در عروض و شعر و انشا و الغاز و خط مهارت داشت و به ترکی و فارسی شعر می سرود. وی رساله هایی در تصوف، تاریخ، عروض و فقه دارد و خطی تازه نیز اختراع نموده بود که به خط بابری معروفیت یافته و خود او قرآن پاک را کاملاً بدان خط نوشته و به مکتب معظمه فرستاده بود، در ترکی دیوانی داشته ولی اشعار فارسی او کمتر یافت می شود و اینک چند بیت او که در تذکره ها آمده:

قرار عهد بهار این چنین نبود مرا گزید هجر و مرا کرد بی قرار آخر
به عشوه های زمانه چه چاره سازد کس به جور کرد جدا یار را زیار آخر



هلاک می کنم فرق تو دانستم و گرنه رفتن از این شهر می توانستم



لاله را داغ از آن دم که به دل حاصل بود

داغ عشق تو مرا لاله صفت در دل بود

عمر من رفت و مرا فرق تو کرد هلاک

چه کنم، عمر من دل شده، مستعجل بود



قاصد به من آورد سلامت ای دوست خوش حال شدم ذکر نامت ای دوست
تا نام سلام باشد اندر عالم نامی باشی و هم سلامت ای دوست



نام تو میان عجم و هم عرب است و ز نامه تو در دل محزون طرب است
هر کس ز معما بدر آرد نامی نام از تو برآورده معما عجب است^۱

جمع مال (ص ۱۰۹)

تذکره نویس ما این واژه را همچنین نوشته است که عیناً نقل حسینی است. ولی بایستی «جمع مالاً» نوشته می‌شد؛ زیرا که جمالی «جمع مالا» و «عده» را معنای اسم خویش قرار داده بود که جزوی است از یکی از آیات قرآن پاک.

مولانا جنتی (ص ۱۱۰)

این جنتی خراسانی که درباره نام و احوالش تذکرها اطلاعی نمی‌دهند، از شاعران قرن نهم هجری بوده است و آنچه در متن آمده همان عبارت داغستانی است (بجز جمله: و علی قلی خان داغستانی می‌نویسد که) و از تصرفات مؤلف این است که بعد از این بیت صائب: «دانش به هر که داد، ز زر بهره‌ای نداد/ چون آسمان درست حسابی ندید کس»، دو بیت جنتی را که در تذکره داغستانی مسطور بوده، از قلم انداخته و آن دو بیت، که غیر از آن بیتی از این شاعر در جایی دیده نشد، این است:

شبی زناله به درد و الم بسر کردیم چو بیش داشت اثر ناله بیشتر کردیم
به کیمیا چه توجه که ما به دولت عشق رخی که بود کم از خاک راه، زر کردیم^۲

۱. خواطر، ج ۴، ص ۴۶؛ مشاهیر، ج ۱، ص ۱۱۲۸؛ حسینی، ص ۱۶۳؛ تیموریه، ج ۱، ص ۱۱؛ لنگر، ج ۱، ص ۱۱۳؛ نفیسی، ج ۱، ص ۶۵.

۲. روشنی، ص ۱۱۳؛ معالی، ص ۱۶۶؛ اعلام، ج ۲، ص ۱۱۸۹۳؛ ذریعه، ج ۹، ص ۲۰۶؛ واله، برگ ۸۷ الف.

مولانا چاکری شیرازی (ص ۱۱۰)

یاد این چاکری شیرازی در غیر از یک دو تذکره به چشم نخورده، اما آنچه در متن نوشته شده، همان عبارت والله داعستانی است، با حذف یک دو جمله‌ای که والله در آن توضیح داده بوده که این شاعر زیاده بر صد سال زندگانی کرده است و وفاتش نیز در شیراز اتفاق افتاده، والله سنه وفاتش را نیز آورده ولی به سهر والله یا ناسخان، تذکره او مغلوط شده و نسخه‌ای که از ریاض الشعرا در مطالعه گردیده است، تنها سنه ۹۹ را دارد چه عدد از اینجا افتاده است، مشخص نیست. اما تذکره شتر عشق و فرهنگ سخودان سال وفات او «۹۹۰ هجری» نوشته است.^۱

شمس‌الدین محمد خواجه شیراز (ص ۱۱۱)

شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، متولد در حدود سال ۷۲۹ هجری و متوفی در سال ۷۹۱-۲ هجری از غایت شهرت احتیاج به معرفی ندارد. دیوان عزلیاتش صدها مرتبه چاپ شده و صدها نسخه خطی آن در کتابخانه‌های مختلف جهان نگهداری می‌شود و چون کلامش مطالب عرفانی را دربرمی‌گیرد و شیوه خاصی دارد، سست اعتقادان از دیوانش فال هم می‌گیرند و آنچه مؤلف ما در پیرامون وی نوشته است، همان عبارت تذکره حسینی است به اختصار و تصرف، و تصرفی که کرده این است که پس از واژه «خواجه»، واژه «حافظ» را که در تذکره حسینی نوشته بود حذف نموده، و همین است که ما عنوان حافظ را در مابین پرانتز گذاشته‌ایم و چون صدها مقاله و رساله و کتاب درباره اشعار و افکار و احوالش نوشته شده و نوشته می‌شود، احتیاج به نشان دادن مراجع نیست.

میر حدّاد قزوینی (ص ۱۱۲)

میر احمد حدّاد که آهنگری پیشه داشت و تخلّص خود را از پیشه گرفته بود، از سرایتندگان قزوین است و غیر از این یک بیت از سروده‌هایش در جایی دیده نشد.^۱

شیخ محمّد علی حزین^۲ (ص ۱۱۳)

حسابی (ص ۱۱۹)

این حسابی نامش میرزا سلیمان و از مردم نظر از مضافات اصفهان و مردی دانشمند و با هنر بوده و مخصوصاً در موسیقی مهارت کامل و به وسیله محمّد قاسم مستوفی به دربار شاه طهماسب راه داشته است. تقی اوحدی بیان می‌کند که وی بارها در اصفهان با حسابی ملاقات نموده بود. حسابی در غزل و ترانه و تصنیف چیره‌دست بوده و اشعارش را اصفهانیان بر زبان داشته‌اند. اما تذکرة نویس ما یک جمله و یک بیت وی را از حسینی برداشته است و اینک چند بیت دیگر که در تذکرة‌ها به حسابی منسوب است آورده می‌شود:

شب وصل غیر چشمم ز خیال باز باشد که مباد چون شب من، شب او دراز باشد
ز قریب وعده امشب نزدیم چشم برهم که شب امیدواری، در خانه باز باشد
نکنی ز شرم خویی نگهی درست در من چه کند نیازمندی که هلاک ناز باشد



زین بزم برون رفت و نکو رفت حسابی کازرده، دل آزرده کند اتجمنی را



۱. شعرا، ص ۱۶۸.

۲. احوالش ذکر شده، تحت عنوان دیوان حزین.

شبهای هجر را گذرانیدم و زنده‌ایم ما را ز سخت جان‌ی خود این گمان نبود



حسابی بار می‌آید به آیینی که می‌دانی ترا دیدار ارزانی که من از خویشتن رفتم^۱

خواجه حسن دهلوی (ص ۱۱۹)

نجم‌الدین حسن بن علای سجزی دهلوی متوفی در سال ۷۳۷ هجری، یکی از فضلا و صلحای سده هفتم و هشتم هجری که در اوایل به طرز امرا می‌زیست و به دربار شاهی راه داشت و سپس به سلوک و عرفان گرایید و قناعت ورزید. در آخر زندگانی به دیوگیر رفته و در همان جا وفات یافته. فواید الفوائد، مجموعه ملفوظات پیر وی «شیخ نظام‌الدین محمد بدایونی دهلوی» است. دیوان فارسی او بیش از یک بار به چاپ رسیده و اینکه خمیر و نقیسی نام پدرش را علی نوشته‌اند، درست نیست.^۲

شیخ نظام‌الدین اولیا (ص ۱۱۹)

سلطان‌المشایخ خواجه نظام‌الدین محمد بن احمد بدایونی - سپس دهلوی - متولد در ۶۳۶ هجری و متوفی در سال ۷۲۵ هجری، عالم جلیل و عارف کامل آن دوره بوده و در علوم شریعت و طریقت مانندش کم پیدا بود، چندین مقاله و رساله و کتاب در پیرامون زندگانی وی نوشته‌اند که معروف است.

۱. حسینی، ص ۱۰۳، ص ۱۱۹ آتش، ص ۱۱۸ اعلام، ج ۳، ص ۱۹۳۹، شایخ، ص ۱۸۴ نقیسی، ج ۱، ص ۱۴۶۰ ذریعه، ج ۹، ص ۲۳۶، والہ، برگ ۹۸ ب، غرایب، برگ ۹۹ ب، عرفات، برگ ۳۸ الف.

۲. خواطر، ج ۲، ص ۲۴، دولت، ص ۱۱۰۸، آتش، ص ۱۳۶۱، حسینی، ص ۱۹۳، عارفین، ص ۱۸۷، شمع، ص ۱۱۳، نقیسی، ج ۱، ص ۱۷۱، اعلام، ج ۳، ص ۱۹۵۰، ریحانه، ج ۲، ص ۱۳۳، ذریعه، ج ۹، ص ۲۲۲، غرایب، برگ ۸۶ الف، والہ، برگ ۱۹۲ ب، مشترک، ج ۳، ص ۱۷۶۹، ج ۷، ص ۲۰۴، منطقه‌ای، ج ۳، ص ۲۲۹۵.

مخدوم الاولیاء (ص ۱۱۹)

از مخدوم الاولیاء عدد ۷۶۹ به دست می آید، در حالی که خواجه حسن معجزی در سال ۷۳۷ هجری وفات یافته بود. ظاهراً مخدوم الاولیاء را حسینی و مؤلف این تذکره، هر دو غلط خواندند و شاید هر دو از اعداد حروف آگاهی نداشتند.

مولانا شرف الدین حسن علوی (ص ۱۲۰)

نام درست این حسن غزنوی، اشرف الدین حسن است، ولی چون حسینی بدون الف نوشته و تذکره نویسی ما از حسینی نقل برداشته است، هر دو به یک راه رفته اند. این حسن از سرایندگان قرن ششم هجری است و سال فوتش را به اختلاف ۵۵۷ و ۵۷۵ هجری نوشته اند. دیوانش در تهران به چاپ رسیده^۱.

بهرام شاه (ص ۱۲۰)

بهرام شاه بن مسعود سوم، پس از فوت برادر بزرگترش در سال ۵۱۲ هجری به حکومت غزنین رسید و سی و پنج سال حکمرانی کرد. در سال ۵۴۷ هجری به دست سلطان علاء الدین حسن غوری شکست خورد و به لاهور گریخت و در همان جا و در همان سال وفات یافت^۲.

مولانا حسن کاشی (ص ۱۲۱)

محمد حسن کاشانی متخلص به حسن معروف به حسن کاشی، در آمل به دنیا آمد و در کاشان نشو و نما یافت و در فن شعر مهارتی پیدا کرده، در قصیده سرایی شهرتی به دست آورد. تولدش در سده هفتم و وفاتش در آغاز سده هشتم هجری

۱. حسینی، ص ۱۹۹، شع، ص ۱۱۴، عوقی، ج ۲، ص ۱۲۷، دری، ص ۱۱۸۲، قصص، ج ۱،

ص ۱۱۹۲، اعلام، ج ۳، ص ۱۹۵۱، خیال، ص ۳۳، ذریعه، ج ۹، ص ۱۲۴۴، عامره، ص ۳۱۰.

۲. شاهیر، ج ۱، ص ۱۴۱.

اتفاق افتاده. تاریخ تولّد و فوتش را ضبط نکرده‌اند. منظومه‌ای که با عنوان هفت بند کاشی مشهور و بارها به چاپ رسیده است، سروده همین حسن کاشی است و آنچه در متن آمده، همان عبارت حسینی است با تبدیل یک دو واژه^۱.

مولانا حسن (ص ۱۲۱)

از تاریخ تولّد و وفات این حسن قندهاری که با لقب مولانا یا خواجه یاد شده است، هیچ تذکره‌نویسی آگاهی ندارد. جز اینکه تقی اوحدی نوشته که: «از اعیان زمان و مصاحب خضر خان... و متفردان دوره خود است»، ولی این خضر خان هم شناخته نشد که کیست و زمانش چیست و تذکره‌نویس ما این یک بیتش را ظاهراً از حسینی برداشته است. صاحب عرفات این سه رباعی را نیز به وی منسوب داشته است:

دارم دلکی غمین بیامرز و مهرس صد واقعه در کمین بیامرز و مهرس
شربت باشد اگر پیرسی معلم ای اکرم اکرمین بیامرز و مهرس



غم جمله نصیب چرخ خم بایستی یا یا غم من صبر بهم بایستی
یا مایه غم چو عمر کم بایستی یا عمر به اندازه غم بایستی



ای ماه رخت شمع شب تار حسن
خار غم تو در دل افکار حسن
دور از تو حسن فتاده در بستر غم
جز غم نبُود مونس و غمخوار حسن^۲

۱ حسینی، ص ۱۰۳، شمع، ص ۱۲۲، والله، برگ ۱۹۲ ب.

۲ حسینی، ص ۱۰۳، شمع، ص ۱۲۲، والله، برگ ۱۹۲ ب، عرفات، برگ ۲۰ الف.

حمیدی کشمیری (ص ۱۲۲)

بجز از تخلص و این یک بیت این شاعر، ارباب تذکره آگاهی ندارند و فقط صاحب عرفات وی را به اخلاق حمیده موصوف و به استعداد کامل معروف نشان می‌دهد، و این جمله که در متن آمده از حبیبی است^۱.

مولانا حیاتی گیلانی (ص ۱۲۲)

حیاتی گیلانی (م: ۱۰۱۵ هـ) از شعرای معروف دوره خود است. وی در اوایل در کاشان به تجارت مشغول بود، سپس به هند آمد و به وسیله شاعری به دربار شاهی پیوست. در آخر زندگانی به سرپرستی خانخانان درآمد و از احسان وی استفاده‌ها برده، وفاتش هم در هندوستان اتفاق افتاد. نسخ خطی دیوان و کلیاتش در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد و آنچه تذکره‌نویس ما نوشته، همان عبارت داغستانی است و اینک چند بیت دیگرش:

وعظ کمتر، عاشقان دیوانه‌اند ز آشنایان بیشتر بیگانه‌اند
وصل هر چند آتش است، اما ز رشک غنایان داغ از پروانه‌اند
بوالهوس را با وفاداران چه کار دوستداران خانه‌زاد خانه‌اند
غم به مجنون گو حیاتی، بیدلان

سر به صحرا روی در ویرانه‌اند^۲

ملا حیرتی تونی (ص ۱۲۲)

محمد تقی الدین متخلص به حیرتی (م: ۸۶۱ هـ) که اکثر ارباب تذکره وی را با نسبت تونی یاد کرده‌اند، اما صاحب عرفات گوید که این سهوشان است و حیرتی

۱ حبیبی، ص ۱۰۴، ص ۱۲۴، والله، برگ ۹۹، عرفات، برگ ۲۱.

۲ برگ ۱۲۵، کلمات حیاتی گیلانی (خطی) کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگروه، علامه، ص ۳۲۴، شایع، ص ۱۸۷، نصر، ص ۱۳، شع، ص ۱۲۴، غریبه، ج ۹، ص ۱۲۹، والله، برگ ۱۰۰، ب، غرایب، برگ ۹۸، الف، عرفات، برگ ۲۲، مشترکات، ج ۹، ص ۲۶۲.

از ماوراءالنهر است. از آنجا به عراق و سپس به دربار شاه طهماسب رقت و آن شاه، وی را به احترام و انعام نواخت و حیرتی با آسوده خاطری در خدمت وی بود. گاه گاهی غزل هم می سروده و بالاخره درکاشان فوت شده، اما آنچه در متن آمده، همان عبارت حبیبی است^۱.

نظیر بیگ خادم (ص ۱۲۳)

میرزا نظر بیگ (یا نظیر بیگ) متخلص به سبقت و سپس به خادم دهلوی (م: ۱۱۶۰ هـ). ابیات ذیل در تذکرها منسوب به وی است:

بغیر من که به روی تو زلف را دیدم کسی ندیده به خط شکسته قرآن را



فغان که این امرا در شکست کعبه دل رسانده اند به اصحاب قیل سلسله را



ای که می گویی دم مردن فراموشم مکن

من که می میرم برایت، چون فراموشتم کنم^۲

خسرو از میخانه ای مستم که در شیراز بود (ص ۱۲۳)

این مصرع در دواوین امیر خسرو یافت نشد، اما در دیوان حسن دهلوی بیت زیر موجود است:

در خم معنی حسن را شیره نو ریخت عشق

شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود

۱. حبیبی، ص ۱۱۰۰ شمع، ص ۱۱۲۰ غامد، ص ۳۱۶ تاریخ، ص ۱۱۸۰ و میخانه، ج ۱، ص ۳۶۲.

والله، برگ ۱۰۰ الف، عرفات، برگ ۲۲ الف، مشترک، ج ۹، ص ۲۰۶۶.

۲. روشن، ص ۱۲۳ صبح، ص ۱۱۲۸ اعلام، ج ۳، ص ۱۲۰۸ ذریعه، ج ۹، ص ۲۷۸.

مولانا خصلی کاشی (ص ۱۲۴)

این خصلی از سرایندگان سدهٔ دهم هجری و از شاگردان محترم کاشانی (م: ۹۹۲ هـ) است که ذکرش در صفحات بعدی می‌آید. علاوه بر این، تذکروه‌ها از احوالش اطلاعی ندارند.^۱

میر خصمی (ص ۱۲۵)

میرزا خصمی که از سرایندگان سدهٔ یازدهم هجری بوده و در زمان شاهجهان پادشاه به هند آمده و باز به ایران رفته و نمونهٔ کلامش این است:
از صحبت خلق ذره‌ای فایده نیست جز خون جگر هیچ در این مایده نیست
از هر که نشان مردمی پرسیدم گفتا که در این دیار این قاعده نیست



ترا بیند چو بیند خویشش را از آن خصمی همیشه خود پسند است^۲
اما آنچه تذکره‌نویس ما در زیر عنوان خصمی نوشته فرموده است، ترجمهٔ حال خالص مشهدی است و هر دو بیت منقول شده نیز از همان خالص مشهدی است و مؤلف نقل غلط از تذکرهٔ داغستانی برداشته است.

خضری خوانساری (ص ۱۲۶)

این خضری خوانساری پسر ملا تاجری خوانساری است. سال فوتش را تقی اوحدی که معاصر وی بوده، سال ۹۹۸ هجری نوشته است و والله ۹۹۹ هجری و خمبر وی را از شاعران قرن یازدهم دانسته که درست نیست، و خضری ظاهراً در حدود ۹۹۸-۹ هجری وفات یافته است؛ زیرا که تقی اوحدی توضیح می‌دهد که

۱. صبح، ص ۱۱۵۲، اعلام، ج ۳، ص ۱۲۰۲۶ و بحاله، ج ۱، ص ۱۳۹۱، آتش، ص ۱۲۲۷، ذریعه، ج ۹، ص ۱۲۹۶، غریب، برگ ۱۲۲ الف، والله، برگ ۱۳۹ ب؛ عرفات، برگ ۶۵ ب.
۲. والله، برگ ۱۷۱ ب؛ غریب، برگ ۱۲۲ ب.

از اصفهان به خوانسار می‌رفت که از صدمه فنا افتاد. تذکره‌نویس ما عبارت
تذکره دانشتانی را نقل کرده است و اینک چند بیت دیگر از این خضری:
بر گرد گل گریه ما رنگ قبولی ناکار به آمیزش خون جگر افتاد



تاکی ز بیم خوی تو آهی که سر دهم بازش عنان بتابم و سر در جگر دهم
بر روی هم نهاده حجاب تو صد نگاه چون صد نگاه را به تو یک بار سر دهم^۱

خضری قزوینی (ص ۱۲۶)

این خضری قزوینی ظاهراً در سده دهم هجری به دنیا آمده و در سده یازدهم
هجری از جهان رفته است؛ زیرا که طبق نوشته تقی اوحدی در زمان تألیف تذکره
عرفات العاشقین (در حدود ۱۰۲۴ هـ) این خضری زنده بود و بی‌تعلق، صوفیانه، از
خود گذشته و نامرادانه می‌زیست و اینک چند بیت دیگر از همین خضری قزوینی:
سر کوی یار خضری به حریم کعبه ماند

که به هر طرف نهی رو بتوان نماز کردن



از خدا می‌خواستم چون خویشتن بینم ترا
تا بدانی حال محرومان خون آشام چیست



همتی، کز سر کویت رفتم همه جا دیده حسرت به قفا
آفتی، همچو تمنا در دل دشمنی همچو محبت پرپا^۲

۱. شمع، ص ۱۱۴۳، نصر، ص ۱۲۸۳، ذریعه، ج ۹، ص ۱۲۹۷، والله، برگ ۱۴۰ الف؛ غرایب، برگ ۱۲۵ ب؛ عرفات، برگ ۶۶ الف.

۲. دوشن، ص ۲۴۱، آتش، ص ۲۲۸، نصر، ص ۱۲۸۳، ذریعه، ج ۹، ص ۱۲۹۷، والله، برگ ۱۴۰ الف؛ غرایب، برگ ۱۲۳ الف؛ عرفات، برگ ۶۶ الف.

باقرای خلیل کاشی (ص ۱۲۶)

محمد باقر کاشانی متخلص به خلیل و معروف به باقرای خلیل، از سوابدگان سده پازدهم هجری و معاصر شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵-۱۰۷۷ هـ) است. نسخه‌های خطی دیوانش در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد و اینک چند بیت دیگر منسوب به وی:

شاید به خوی یار کنم نسبتی درست

هر دم به خود بهانه‌ای ایجاد می‌کنم



یک ناله بی‌تو کرده‌ام از روی اشتیاق

از شش جهت هنوز صدا می‌توان شنید



رسوا شده معشوق، آینه معشوق است

در خویش نمی‌کنجم از جوش تماشایی^۱

میر رضی دانش (ص ۱۲۶)

میر رضی متخلص به دانش فرزند میر ابوتراب مشهدی (م: ۱۰۷۶ هـ) در عهد شاهجهان شاه به هند آمده و به وی پیوسته و سپس به سرپرستی داراشکوه انتخاب نموده و از معاریف شعرای آن دوره گردید. نسخه‌های خطی دیوانش در کتابخانه‌های هند، پاکستان و ایران موجود است.^۲

۱. شع، ص ۱۲۵، نضر، ص ۱۳۲، ذریعه، ج ۹، ص ۳۰۳، غرائب، برگ ۱۲۶ الف، والله، برگ ۱۲۲ الف، مشترک، ج ۹، ص ۲۰۷۹.

۲. عامره، ص ۱۳۶، آزاد، ص ۱۸۷، نضر، ص ۱۲۵۲، آتش، ص ۱۹۱، شع، ص ۱۲۶، ذریعه، ج ۹، ص ۱۳۱۷، تنایح، ص ۱۲۶، غرائب، برگ ۱۳۰ الف، والله، برگ ۱۲۲ ب، مشترک، ج ۹، ص ۲۰۹۱.

داراشکوه (ص ۱۲۶)

داراشکوه فرزند شاهجهان پادشاه هند که در سال ۱۰۲۴ هجری متولد و در سال ۱۰۶۹ هجری مقتول گردید. مردی دانشمند بود و با جوگیان ارتباط داشت، شعر هم می سرود و قادری تخلص داشت، دیوان کوچکی هم گرد آورده بود. در نشر نیز چند کتاب و رساله منسوب به وی است.^۱

قاضی داوری کاشانی (ص ۱۲۷)

قاضی داوری یکی از سرایندگان و قاضیان سده دهم هجری است. نامش محمد ابراهیم بود و در قریه اران از توابع کاشان متولد شده و در کاشان رشد نموده، به منصب قضای آنجا انتصاب یافته بود و آنچه مؤلف نوشته نقل مغلوطی است از عبارت داغستانی، ابیات زیر هم منسوب به همین شاعر است:

بود روزی که از غم رسته باشم جو ابرویت بهم پیوسته باشم
نظر را خواب بی تو، حاش لله که تو بیرون و من در بسته باشم



وحدت نبود به زیر این غیمه تنگ یک خیمه و صد کفره و ترسا و فرنگ
زبانای زمانه داروی مهر مجوی پرورده زردشت نباشد یک رنگ^۲

محمد فقیه دردمند (ص ۱۲۷)

این دردمند از سخنوران قرن دوازدهم هجری است. مولدش اودگیر از توابع محمدآباد بیدر بوده، ولی در کودکی با پدرش به دهلی آمده و پس از فوت پدر به تربیت میرزا مظهر جانجانان رشد نموده و در شاعری نیز به مرتبه ای رسید.

۱. مشاهیر، ج ۱، ص ۲۲۲، تیموریه، ج ۳، ص ۱۹۱، خواص، ج ۵، ص ۱۴۵.
۲. روش، ص ۲۵۶، اعلام، ج ۳، ص ۲۱۱۳، نصر، ص ۲۷۵، ذریعه، ج ۹، ص ۳۱۹، غرائب، برگ ۱۳۰ ب، والله، برگ ۱۴۴ ب.

وفاتش در آخر قرن دوازدهم هجری در بنگاله اتفاق افتاد و آنچه مؤلف آورده نقل کرده است از حسینی، ابیات ذیل از همین شاعر است:

در هوایت چاک شد از یس که پیراهن مرا *

نیست چون گل از گریبان فرق تا دامن مرا

باغبان باگل فروش امسال عهدی بسته است

مصلحت نبود در این باغ آشیان بستن مرا

در طریق عاشقی پر بدگمان افتاده‌ام

رشک می‌آید به بزم وصل او از من مرا^۱

ملا درکی قمی (ص ۱۲۸)

درکی قمی که از نام و فرجامش اطلاعی نیست، از شاعران قرن یازدهم هجری و معاصر شاه عباس اول بوده. نسخه‌های خطی دیوانش در تهران و غیر آن موجود است و ابیات ذیل به وی انتساب دارد:

گل رانسب به نکهت بوی تو می‌رسد میراث آفتاب به روی تو می‌رسد

✽

یک شیوه تو نیست که فریاد ندارد معشوق به این شیوه کسی یاد ندارد

✽

سفری بی تو نکردم که مرا راه نزد

جاده تیری است که در چله بیابان دارد^۲

۱. حسینی، ص ۱۱۲۵، شع، ص ۱۱۵۷، آزاد، ص ۱۲۲۲، اعلام، ج ۳، ص ۲۱۳، تاریخ، ص ۱۲۵۱، نریا، ص ۲۲.

۲. شع، ص ۱۱۵۵، آتش، ص ۲۳۶، والله، برگ ۱۲۳، ب، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۰۹۲، غرایب، برگ ۱۲۹، ب.

دهکی (ص ۱۲۸)

این شاعر که از مردم سده نهم هجری است، نامش عزیزالله و تخلص وی درویش بود، و دهکی نسبت جای اقامت اوست، ولی تذکره نویس ما تخلص وی را دهکی دانسته و ترجمه اش در زیر عنوان دهکی آورده و عبارت حسینی را با حذف دو سه واژه رونوشت کرده است.^۱

مرزا عبدالله ذره (ص ۱۲۹)

این ذره که از سرایندگان اصفهان و در خرم آباد می زیسته، وفاتش در ۱۱۳۷ هجری اتفاق افتاد، دیوان خطی وی در کتابخانه کراچی موجود است و مؤلف ترجمه اش را از والده برداشته است.^۲

محمد باقر مجلسی (ص ۱۲۹)

محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (م: ۱۱۱۱ هـ) از عالمان بزرگ شیعه در زمان صفویه بوده، تألیفاتش تداول دارد.^۳

ذوقی اردستانی (ص ۱۲۹)

این ذوقی (م: ۱۰۴۵ هـ) از شعرای قرن یازدهم هجری است و با حکیم شقایب مشاعرات و مهاجرات داشته است. مؤلف ذکرش را از والده برداشته است و اینک دو بیت دیگر او:

۱. تحفه، ص ۲۶، حسینی، ص ۱۲۲، ذویعه، ج ۹، ص ۳۲۳، والده، برگ ۱۴۲ ب؛ غریب، برگ ۱۲۸ الف، عرفات، برگ ۷۴ الف.

۲. صبح، ص ۱۶۶، ریحانه، ج ۲، ص ۴۱، والده، برگ ۱۴۵ ب؛ غریب، برگ ۱۳۲ الف؛ مشترک، ج ۹، ص ۲۰۹۶ ۳ ذری، ص ۲۴۶

نه شکوفه‌ای، نه برگی، نه ثمر، نه سایه دارم
همه حیرتم که دهقان به چه کار گشت ما را



یارب چه کرده‌ایم که مخصوص قتل ماست
آن تیغ آبدار که نامش تغافل است^۱

مولانا حیدر ذهنی اصفهانی (ص ۱۳۰)

این ذهنی که به اختلاف تذکره‌نویسان، اصفهانی یا کاشانی بوده، از شعرای قرن
یازدهم هجری است که به هند آمده و به مداحی عابد شاه در بیجاپور همت
گماشته بود و شاید در همان جا فوت شد. مؤلف یادش را از والہ و او از تقی
اوحدی گرفته و اینک دو بیت دیگر از همین شاعر:

لطفت از باشد توان بی منت جان زیستن
ور نباشد پا زلال خضر نتوان زیستن
باشد از هر ذره‌ام نسبت به یار آمیزشی
محرمیت این، ولی باید به حرمان زیستن^۲

نواب عاقل خان رازی (ص ۱۳۰)

نواب محمد عسکری بن محمد قاسم خوانی متخلص به رازی (م: ۱۱۰۷ هـ) از
معارف دوره خود است و احتیاج به معرفی ندارد. نسخه خطی دیوانش در
کتابخانه بودلین و غیر آن موجود است.^۳

۱. دیوانه، ج ۲، ص ۱۵۰، تلخیص، ص ۱۵۸، نصر، ص ۲۷۵، غریب، برگ ۱۳۲ ب؛ والہ، برگ ۱۲۵ ب

۲. شع، ص ۱۵۹، آتش، ص ۱۲۸، غریب، برگ ۱۳۲ ب، عرفات، برگ ۸۵ الف؛ والہ، برگ ۱۲۵ ب

۳. خواطر، ج ۵، ص ۳۳۱، تیموری، ج ۳، ص ۸۸، مشترک، ج ۹، ص ۲۱۷۱

مرزا راسخ (ص ۱۳۱)

میر محمد زمان راسخ سرهندی (م: ۱۱۰۷ هـ) ندیم شاهزاده محمد اعظم پسر عالمگیر بوده و دیوانی داشته که شاید در کتابخانه ناشناخته‌ای موجود باشد و این دو بیت نیز منسوب به وی است:

یاد از شام غم یزم خموشان کردیم

مشتی از سرمه گرفتیم و پریشان کردیم

جامه صبر به بالای جنون تنگ آمد

آنچه از دست برآمد به گریبان کردیم^۱

مرزا محمد جعفر راهب اصفهانی (ص ۱۳۱)

تاریخ تولد این راهب اصفهانی ۱۱۱۸ هجری و تاریخ وفاتش ۱۱۶۶ هجری است. شاعر پرگویی بوده و والده وی را بسیار ستوده است و مؤلف ترجمه و ابیانش را به اختصار از حسینی گرفته است.^۲

نواب خانخانان عبدالرحیم (ص ۱۳۲)

خانخانان نواب عبدالرحیم خان فرزند خانخانان نواب بیرم خان، متولد در سال ۹۶۴ هجری در لاهور و متوفی در ۱۰۳۶ هجری در دہلی، از معارف عصر خود و در جامعیت فضایل عملی و نظری بی‌مانند بود و شعر را هم نیکو می‌سرود. مؤلف ترجمه‌اش را با تصرف در چند واژه از حسینی برگرفته است.^۳

۱. آزاد، ص ۱۲۸؛ حسینی، ص ۱۱۳۶؛ شایع، ص ۳۲۲؛ غریب، برگ ۱۲۶؛ مشترک، ج ۹، ص ۲۰۹.

۲. شایع، ص ۱۲۸؛ حسینی، ص ۱۱۳۶؛ شمع، ص ۱۱۷۳؛ عامر، ص ۳۹۶؛ غریب، برگ ۱۴۷؛ والده، برگ ۱۶۰؛ الف.

۳. خواطر، ج ۵، ص ۱۲۲۱؛ تنویر، ج ۱، ص ۲۵۹؛ حسینی، ص ۱۱۳۰؛ اعلام، ج ۳، ص ۲۲۷؛ شایع، ص ۲۶۵.

نواب بیرم خان (ص ۱۳۲)

خانخانان نواب بیرم خان بن سیف علی متوگلد در اوایل سدهٔ دهم هجری در غزنه و متوفی در ۹۸۵ هجری در پتن (گجرات)، از امرای نامور در زمان خود بوده.^۱

مولانا رضای کاشی (ص ۱۳۴)

این رضای کاشی که به وسیلهٔ کتابت امرار معاش می‌کرده است، از مردم قرن دهم هجری است و در ۹۸۰ هجری در هرات کشته شد.^۲

قاضی رضی‌الدین صفاهانی (ص ۱۳۴)

این رضی اصفهانی در جوانی به همراهی ایلچی شاه عباس به هندوستان آمده و به ایران بازگشت نموده بود و وفاتش در ۱۰۲۶ هجری اتفاق افتاد.^۳

رضی‌الدین نیشابوری (ص ۱۳۵)

این رضی نیشابوری که به رضی خشاب معروف است و مداحی سلجوقیان می‌کرد، از شاعران قرن ششم هجری است و تاریخ فوتش ۵۹۸ هجری است. نسخه‌های خطی دیوانش در کتابخانه‌های هند و پاکستان و ایران موجود است و در کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گره نسخه‌ای از آن موجود می‌باشد.^۴

۱. خواطر، ج ۲، ص ۱۶۴ مشاهیر، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. عرفات، برگ ۱۲۵ الف، وال، برگ ۱۵۲ الف، صبح، ص ۱۷۷.

۳. وال، برگ ۱۵۶ ب، عرفات، برگ ۱۲۷ ب.

۴. آتش، ص ۱۴۱، غفری، ج ۱، ص ۲۱۹، ذریعه، ج ۹، ص ۱۲۹۵، وال، برگ ۱۲۷ الف، مشترک، ج ۹، ص ۲۰۲.

حکیم رودکی سمرقندی (ص ۱۳۵)

ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی متوفی در حدود ۳۰-۳۲۲ هجری، اولین شاعر صاحب دیوان فارسی که از غایت شهرت احتیاج به معرفی ندارد.

رهای اردستانی (ص ۱۳۶)

این رهای اردستانی از سرایندگان سده دهم هجری است و شاید وفاتش در اوایل سده یازدهم اتفاق افتاده است.^۱

مولانا رهای (ص ۱۳۶)

مولانا سعدالدین (م: ۹۸۰ ه) متخلص به رهای، از نسل شیخ زین الدین خوافی، مثنوی را خوب می گفت در عصر شاه جهانگیر و شاهجهان پادشاه در هندوستان آمده بود.^۲

مولانا زلالی خوانساری (ص ۱۳۶)

حکیم محمد حسن متخلص به زلالی خوانساری (م: ۱۰۳۱ ه) از سرایندگان معروف فارسی است که بخصوص که در مثنوی سرایی دست داشته است، و آنچه مؤلف نوشته مأخوذ است از تذکره^۳ واله و واله از عرفات گرفته است.^۴

زلالی (ص ۱۳۷)

این زلالی شناخته نشد.

۱. روشن، ص ۱۳۱، واله، برگ ۱۵۷، ب: غرایب، برگ ۱۴۰ الف: عرفات، برگ ۱۳۲ الف.

۲. دریمه، ج ۱/۹، ص ۱۳۹۴، طیفات، ج ۲، ص ۱۴۹۲، نشر، ج ۲، ص ۶۲۵.

۳. آزاد، ص ۱۴۱، غایره، ص ۱۳۹۷، غرایب، برگ ۱۵۲، ب: عرفات، برگ ۱۴۲، ب: واله،

برگ ۱۶۳ الف: مشترک، ج ۱۹، ص ۲۱۰۷.

مولانا محمد زمان زمانی یزدی (ص ۱۳۷)

سال وفات این زمانی یزدی را به اختلاف ۱۰۱۷ و ۱۰۲۱ هجری نوشته‌اند که در لاهور اتفاق افتاده بود، ترجمه‌اش را مؤلف از والد و او از عرفات گرفته است.^۱

زیبایی (ص ۱۳۷)

این زیبایی از سرایندگان سده نهم هجری است و تذکره‌نویسان چیز دیگری درباره‌اش نمی‌دانند. ولی کسانی که تذکره‌های زنان شاعر گرد آورده‌اند، این سراینده را که مرد بودتش با واژه «مولانا» مشخص می‌شود، در ردیف زنان قرار داده‌اند، و آنچه مؤلف در اینجا نوشته، عیناً عبارت حسینی است.^۲

ساحر (ص ۱۳۷)

شیخ فضل حق معروف به غلام مینا متخلص به ساحر (م: ۱۲۵۰ هـ) فرزند شیخ فضل امام کاکوروی، نسخه خطی دیوانش در کتابخانه خدا بخش پتنا و کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره موجود است.^۳

افضل المناشی (ص ۱۳۷)

تذکره‌نویس ما «مناشی» را جمع منشی دانسته که درست نیست و مناشی جمع منشاء است.

۱. آزاد، ص ۲۸، نتایج، ص ۳۰۱، غریب، برگ ۱۵۵ الف، عرفات، برگ ۱۲۲ ب، والد، برگ ۱۶۳ الف.

۲. حسینی، ص ۱۲۹، مجالس، ص ۸۲، شمع، ص ۱۸۶، غریب، برگ ۱۵۶ الف، آینه، ص ۸ و ۵۰.

۳. روشن، ص ۳۳۸، نگار، ص ۳۷، کاکوروی، ص ۳۰۸، مرقه، ج ۳، ص ۸۲.

سالک قزوینی (ص ۱۴۱)

نام این سالک قزوینی محمّد ابراهیم بود و وی دوبار به هند آمده و به ایران بازگشته و در همان جا فوت شده است و عجب آن است که تذکرة نویسندگان تاریخ تولّدش را ۱۰۲۱ هجری نشان می‌دهند ولی از تاریخ فوتش حرفی نمی‌زنند.^۱

سام مرزا (ص ۱۴۱)

سام میرزای صفوی گرد آورنده تذکرة تحفة سامی و از سراینندگان قرن دهم هجری و سال وفاتش ۹۸۳ هجری.^۲

ملا سامی (ص ۱۴۲)

غیر از اینکه این سامی از میانه به هند آمده و در اینجا متوطن شده بود، درباره‌اش آگاهی در دست نیست و مؤلف این پیشش را از حسینی برداشته است. ابیات دیگرش در جایی دیده نشد.^۳

قیلان بیگ سپاهی (ص ۱۴۲)

نام درست این سپاهی، قافلان بیگ و از مردم قرن یازدهم هجری است که از توران یا سمرقند به هند آمده و در اینجا نشو و نما یافته بود.^۴

۱. آزاد، ص ۱۱۰۹ حسینی، ص ۱۱۵۲ ذریعه، ج ۹، ص ۴۱۹، والله، برگ ۱۸۶ الف؛ کلمات، برگ ۲۳ ب.

۲. آتش، ص ۱۸ ریحانه، ج ۲، ص ۱۱۵۱ نتایج، ص ۱۳۳۱ غرائب، برگ ۱۷۲ الف؛ تذکرة‌ها، ج ۱، ص ۱۵۵. ۳. حسینی، ص ۱۵۴.

۴. غرائب، برگ ۲۳ ب؛ کلمات، برگ ۱۸۰ الف.

ستار تبریزی (ص ۱۴۲)

نام ستار محمد صالح و از مردم تبریز در سده یازدهم بوده و به هند نیز آمده بود، تخلص وی را خمیر سیار (با پای تحتانی) ضبط کرده است.^۱

قمری (ص ۱۴۲)

این سراینده نامی را خمیر از سده هفتم و منزوی از سده هشتم هجری می دانند، نسخه های دیوانش در کتابخانه های تهران و کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره موجود است و آنچه مؤلف نوشته از حسینی گرفته است.^۲

محمد افضل سرخوش (ص ۱۴۳)

سرخوش مؤلف تذکره معروف و متداول کلمات الشعراء در سال ۱۰۵۰ هجری متولد و در سال ۱۱۲۶ هجری فوت گردیده و آنچه مؤلف نوشته عبارت والہ است با الدکی تصرف.^۳

سرشکی کابلی (ص ۱۴۴)

نام و زمان ابن سرشکی در هیچ جایی دیده نشد، در صحیح و عرفات ابیات زیر نیز به همین شاعر منسوب است:

به خون خلق دلیر است از آن که در محشر به یک کرشمه ببندد زبان دعوی را^۴



غبار آسا فتادم در رهش اما ز دامنش همان دست تمنایی که کوتاه داشتم دارم

۱. حسینی، ص ۱۱۵۷، خمیر، ص ۱۲۸۰ والہ، برگ ۱۸۵ الف، کلمات، برگ ۲۴ الف.

۲. حسینی، ص ۱۵۱، صحیح، ص ۲۰۱ والہ، برگ ۳۲۵ ب، عرفات، برگ ۱۸۰ الف، خمیر، ص ۴۷۴، مشترک، ج ۹، ص ۲۲۱۱.

۳. آزاد، ص ۱۴۳، عامرہ، ص ۴۱۷، حسینی، ص ۱۵۸، غرائب، برگ ۱۸۲ الف، والہ، برگ ۱۸۷ الف.

۴. صحیح، ص ۲۰۲، اعلام، ج ۳، ص ۱۵۵۱ والہ، برگ ۱۸۲ ب، عرفات، برگ ۲۰۰ الف.

حکیم سعیدای سرمد (ص ۱۴۴)

سال وفات سرمد ۱۰۷۱ هجری است و مجموعه رباعیات وی معروف و متداول است.^۱

مولانا سروی (ص ۱۴۶)

این سروی فرزند حافظ علی بیرجندی است و وفاتش بعد از ۹۲۸ هجری اتفاق افتاده، مؤلف از والہ گرفته است.^۲

خواجہ سعد گل (ص ۱۴۶)

تاریخ وفات سعد گل در هیچ جایی یافتہ نشد، اما چون شاگرد حافظ شیرازی است، ظاهراً از سرایندگان سده هشتم هجری بوده و در آغاز سده نهم هجری وفات یافته، و آنچه مؤلف نوشته عیناً عبارت حسینی است.^۳

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی (ص ۱۴۶)

نام درست سعدی مشرف الدین بن مصلح الدین بن عبد الله بود و وی از فراوانی شهرت، احتیاج به معرفی ندارد. سال فوتش ۶۹۱ هجری نوشته اند.

خانزمان سلطان (ص ۱۴۷)

این سلطان که اصلش از میستان بوده، سال وفاتش ۹۸۴ هجری است و آنچه در متن در پیرامونش آمده، منقول است از والہ و او از عرفات برداشته است.^۴

۱. خواهر، ج ۵، ص ۱۱۶، خمر، ص ۱۲۶۶، مشکوٰۃ، ج ۹، ص ۲۱۱۳.
۲. مجالس، ص ۱۱۵۷، صبح، ص ۱۲۰۳، عرفات، برگ ۱۸۱ ب، والہ، برگ ۱۷۳ ب.
۳. حسینی، ص ۱۱۵۲، شمع، ص ۱۱۹۲، غریب، برگ ۱۷۴ الف، والہ، برگ ۱۷۳ ب.
۴. شمع، ص ۱۲۱۰، غریب، برگ ۱۷۲ ب، والہ، برگ ۱۷۲ الف، عرفات، برگ ۶۰ ب.

خواجه جمال‌الدین سلمان (ص ۱۲۹)

چون مؤلف از تذکره حسینی نقل برداشته، نام این شاعر نامور را نیز همان گونه نوشته که حسینی ضبط کرده است و بایستی این طور نوشته می شد: جمال‌الدین بن علاء‌الدین، تولد سلمان در حدود ۷۰۹ هجری و وفاتش در ۷۷۸ هجری اتفاق افتاده و دیوانش در بسیاری از کتابخانه های جهان موجود است.^۱

(ص ۱۵۰)

ز باغ وصل تو یابد ریاض رضوان آب ز تاب هجر تو دارد شرار دوزخ تاب این بیت که حسینی و به نقل از او تذکره نویس ما به حافظ منسوب داشته اند، از حافظ نیست بلکه اصلاً از سلمان است؛ زیرا که در دیوان حافظ نیست و در کلیات سلمان هم در چاپی و هم در نسخه خطی وجود دارد و مؤلف در اینجا نقل ناقصی برداشته و عبارت را تماماً نقل نکرده است.

محمد قلی سلیم تهرانی (ص ۱۵۰)

تاریخ وفات سلیم تهرانی ۱۰۵۷ هجری است و بیان مؤلف متصرفاً از حسینی منقول است.^۲

(ص ۱۵۱)

ز ناز و غمزه در آن چشم هر چه خواهی، هست

ولی چه سود؟ اسیران نگاه می خواهند



۱- حسینی، ص ۱۳۸ نقیسی، ج ۱، ص ۲۰۲؛ خبیر، ص ۲۷۴؛ مشترک، ج ۹، ص ۲۱۲.

۲- حسینی، ص ۱۵۵؛ شایع، ص ۳۳۲؛ آزاد، ص ۶۳؛ والله، برگ ۱۸۴؛ مشترک، ج ۹، ص ۲۱۲.

نصیب من دم آبی نشد ز همت من چو سبزه‌ای که به جای بلند می‌روید



برای شیشه من هیچ کس نیست که از دل در بغل سنگی ندارد
بخون ما نگرود تیغ رنگین سلیم از ما کسی رنگی ندارد



شب وصال اگر روز کرده‌ای، دانی که آفتاب قیامت ستاره صبح است
این ابیات در نسخه خطی کتبات سلیم تهرانی یافته نشد.

مرزا محمد قلی سلیم (ص ۱۵۲)

ترجمه سلیم تهرانی را مؤلف در چند جا (ص ۳۳، ۳۴ و ۳۸) آورده و یک سلیم را سه سلیم ساخته است. چون دو ترجمه - واژه به واژه - یکجور بود، آن در یکجا آمده.

سلیمی قلندر (ص ۱۵۲)

این سلیمی به گفته تقی اوحدی ترکمانی از قبیله اویماق موصولو بوده و در سال ۱۰۱۹ هجری هنگامی که به همراهی نظیری نیشابوری از گجرات به آگره می‌رفت، در راه وفات یافت. نام و یک بیتش را مؤلف از والہ و او از عرفات برگرفته است.^۱

حکیم سنایی غزنوی (ص ۱۵۲)

حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم متولد در حدود ۴۷۳ هجری و متوفی در ۵۳۵ هجری از شعرای بزرگی که از فراوانی شهرت احتیاج به معرفی ندارد و آنچه مؤلف نوشته، ترکیبی است از عبارت والہ و حسینی.

سنجری (ص ۱۵۳)

این سنجری که نام و یک پیش را مؤلف از والہ و او از عرفات برداشته است، شناخته نشد که کیست و چیست. صاحب عرفات هم همین قدر نوشته که او سنجری تخلص می‌کرده.^۱

ملا حسن علی سوزی (ص ۱۵۳)

مؤلف تخلص این شاعر را سوزنی دانسته و نوشته است که درست نیست. تخلص درست وی سوزی است و این سوزی از مردم ساوه و در سال ۱۰۰۲ یا ۱۰۱۴ هجری فوت شده است.^۲

مولانا سوزی ساوجی (ص ۱۵۳)

این مولانا سوزی ساوجی و ملا حسن علی سوزی که در بالا ذکر آن رفت، هر دو یکی است و همان یک ملا حسن علی سوزی ساوجی است که مؤلف بر اثر نقص تتبع خود یکی را دو ساخته است. بیت:

همچو مویی است تن من زغم مهرویی دل سودا زده‌ام چو گریه در مویی
و بیت زیر نیز از همان سوزی است:

سوزی چه مرگ می‌طلبی از خدا که نیست آسودگی نصیب تو در زیر خاک هم^۳

امیر نظام‌الدین احمد شیخم سهیلی (ص ۱۵۳)

سال وفات این سهیلی ۹۱۸ هجری است.^۴

۱. والہ، برگ ۱۸۳ الف، عرفات، برگ ۲۰۶ ب.

۲. ریحانہ، ج ۲، ص ۱۲۲۱ اعلام، ج ۴، ص ۱۲۶۸۴ عرفات، برگ ۲۰۷ الف، شایع، ص ۳۲۹

۳. شایع، ص ۱۳۳۹ حسینی، ص ۱۵۳ اعلام، ج ۴، ص ۱۲۶۸۴ ریحانہ، ج ۲، ص ۱۲۲۱ والہ.

برگ ۱۸۳ ب، عرفات، برگ ۲۰۷ الف. ۲. خمیر، ص ۱۲۷۹ مستزک، ج ۹، ص ۲۱۲۸

سیری مشهدی (ص ۱۵۴)

این سیری مشهدی که معروف به «میر نایقه» بوده، از شاعران سدهٔ دهم هجری است.^۱

مولانا سیمی نیشابوری (ص ۱۵۴)

این سیمی نیشابوری از سرایندگان سدهٔ نهم هجری و بنا به گفتهٔ تذکره‌نویسان بسیار پرگو و پرتویس و پرخوار بوده است.^۲

آقا شاپور (ص ۱۵۵)

این شاپور که از مردم تهران بوده، سال وفاتش را مؤلف فهرست مشترک در حدود ۱۰۲۸ تا ۱۰۳۰ هجری می‌داند ولی خبر ۱۰۴۸ هجری ضبط کرده است. نسخه‌های خطی دیوانش در کتابخانه‌های هند و پاکستان و ایران موجود است.^۳

شادمان (ص ۱۵۶)

وفات این شادمان در سال ۱۰۷۹ هجری اتفاق افتاده است.^۴

۱. دانش، ص ۳۸۳ حبیبی، ص ۱۵۵؛ خبر، ص ۲۸۳؛ والله، برگ ۱۸۳؛ القه، عرفات، برگ ۳۰۸.

۲. نفیسی، ج ۱، ص ۲۹۹؛ روح ۲، ص ۱۷۸۷؛ خبر، ص ۲۸۲؛ والله، برگ ۶۷۷؛ عرفات، برگ ۱۹۰؛ القه.

۳. آزاد، ص ۱۵؛ تاریخ، ص ۳۷۵؛ خبر، ۲۸۵؛ مشترک، ج ۹، ص ۲۱۳؛ والله، برگ ۱۹۹؛ القه؛ خرابه، برگ ۲۱۳؛ القه.

۴. اخلام، ج ۴، ص ۱۸۰۴؛ والله، برگ ۲۱۲؛ القه؛ خرابه، برگ ۲۸۴؛ حبیبی، ص ۱۷۷؛ کلمات، برگ ۳۰؛ القه.

نواب آصفجاء شاکر (ص ۱۵۶)

این نواب آصفجاء که نامش قمرالدین خان و اصلش از سمرقند بوده، از معروفترین رجال در دوره خود بود، گاه شاکر و گاهی آصف تخلص می‌کرده و دیوانی داشته که در دو بخش به چاپ هم رسیده و تاریخ وفاتش ۱۱۶۱ هجری است.^۱

شاهی سبزواری (ص ۱۵۶)

امیر آقا ملک پسر ملک جمال‌الدین فیروزکوهی متخلص به شاهی، وفاتش در ۸۵۷ هجری یا ۸۵۹ هجری اتفاق افتاده و همین شاهی است که استاد ملا عبدالرحمن جامی بوده، نسخه‌های خطی دیوانش در بسیاری از کتابخانه‌های جهان وجود دارد و بعضی از اهل علم بر آن شرح هم نوشته‌اند.^۲

مرزا شرف قزوینی (ص ۱۵۶)

مرزا شرف جهان، فرزند قاضی جهان، از شعرای معروف است و سال وفاتش را به اختلاف ۹۶۲، ۹۶۴ و ۹۶۹ هجری نوشته‌اند. نسخه‌های خطی دیوانش در کتابخانه‌های مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گروه، خدابخش پتنا، سالار جنگ حیدرآباد موجود است.^۳

صدرالصدور ایران (ص ۱۵۶)

مؤلف ترجمه شرف جهان قزوینی را از والده نقل برداشته، ولی تصرفات تأیجایی در آن به عمل آورده و از آن جمله این است که شرفجهان را صدرالصدور

۱. خواطر، ج ۴، ص ۱۳۹، آزاد، ص ۱۳۷، طابع، ص ۶۹، مشترک، ج ۹، ص ۱۹۷.
 ۲. مشترک، ج ۹، ص ۲۱۳۲، والده، برگ ۱۹۳، الف، عرقات، برگ ۲۲۳، الف، خبیر، ص ۲۹۱.
 ۳. طابع، ص ۳۳۸، شع، ص ۲۳۴، خبیر، ص ۲۹۷، مشترک، ج ۹، ص ۲۱۳۶، والده، برگ ۱۹۵، الف.

ایران ساخته است و حال آن که پدرش قاضی جهان این منصب را داشته است نه خود وی.^۱

ملا شرمی قزوینی (ص ۱۵۷)

این شرمی که بعضی وی را شرقی نوشته‌اند، در اوایل سده یازدهم هجری فوت کرده است.^۲

مولانا شریف تبریزی (ص ۱۵۷)

ترجمه این شریف را مؤلف در دو جا (ص ۳۹ و ۴۲) نوشته است که در اینجا درهم آمیخته‌ایم. این شریف تبریزی در سال ۹۵۰ یا ۹۵۶ هجری فوت شده است و دیوان خطی‌اش در کتابخانه‌های مختلف جهان موجود است.^۳

میر شریف (ص ۱۵۹)

چند تن یا عنوان شریف شیرازی در تذکره‌ها یاد شده‌اند، ولی مشخص نشده که این شریف شیرازی کدامین از آنهاست.

شعوری نیشابوری (ص ۱۶۰)

این شعوری نیشابوری از سرایندگان سده دهم هجری و در سال ۹۹۷ هجری وفات یافته است.^۴

۱. والله، برگ ۱۹۵ الف.

۲. حسینی، ص ۱۱۷۲ نگار، ص ۴۸: شمع، ص ۱۳۳۰: خبیر، ص ۲۹۷.

۳. حسینی، ص ۱۱۶۷: خبیر، ص ۱۲۹۷: مشترک، ج ۹، ص ۱۲۱۳۷: عوفات، برگ ۲۵۲ الف.

۴. خبیر، ص ۳۰۰: والله، برگ ۲۰۰: عوفات، برگ ۲۷۸ الف: غریب، برگ ۲۱۲ الف.

خواجہ شعیب جوشقانی (ص ۱۶۰)

این شعیب جوشقانی از مردم سده یازدهم است. دیوان خطی وی در کتابخانه ملک تهران موجود است.^۱

(ص ۱۶۰)

منم که عشق فروزنده از چراغ من است

فتیله ایست محبت که بهر داغ من است

مزن به شمع دلم آستین محرومی

که دودمان وفا روشن از چراغ من است

تقی اوحدی این دو بیت را از آن خود می داند و بر شعیب جوشقانی تهمت سرقت یا انتحال می زند.^۲

حکیم شرف الدین حسن شقایب (ص ۱۶۰)

وفات شقایب در سال ۱۰۳۷ هجری اتفاق افتاده، مخطوطه های دیوانش در کتابخانه های مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، سالار جنگ حیدرآباد و اله آباد موجود است.^۳

میر شفیعا (ص ۱۶۱)

این شفیعا از رجال خراسان بوده و در سال ۱۰۸۱ هجری وفات یافته است.^۴

۱. مشترک، ج ۹، ص ۲۱۳۹ و اله، برگ ۲۰۰، ا: عرفات، برگ ۲۷۹، الف: غرایب، برگ ۲۱۲، الف: خیر، ص ۳۰۰

۲. عرفات، برگ ۲۷۹، الف:

۳. خیر، ص ۳۰۱، مشترک، ج ۹، ص ۲۱۳۹، عرفات، برگ ۲۷۹، ا: غرایب، برگ ۲۰۳، و اله، برگ ۲۰۱، الف:

۴. حبیبی، ص ۱۷۲، خیر، ص ۳۰۲

ملّا شکوهی همدانی (ص ۱۶۲)

این شکوهی از مخنوزان سده یازدهم هجری و معاصر شاه عباس اول بوده^۱.

مولانا محمد علی شکیب (ص ۱۶۲)

محمد علی بن محمد امین سکاکی شیرازی متخلص به شکیب، سال وفاتش را به اختلاف ۱۱۲۰، ۱۱۲۵ و ۱۱۳۵ هجری نوشته‌اند، و والله وی را بسیار ستوده است.^۲

مولانا شوکت بخاری (ص ۱۶۳)

محمد اسحاق شوکت بخاری از شعرای معروف است و در سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۱۱ هجری وفات یافته است. دیوانش تداول دارد.^۳

ملّا شوکتی (ص ۱۶۴)

این شوکتی اصفهانی از سرایندگان سده یازدهم هجری است و مؤلف ترجمه وی را از حسینی برداشته است. این شخص به دست معشوق خود کشته شد.^۴

مولانا شهاب‌الدین (ص ۱۶۴)

مؤلف ترجمه این شاعر را از حسینی (ص ۱۷۱) برداشته و لطیفه‌ای را که در ضمن آن است، هم از حسینی نقل کرده است؛ ولی شناخته نشد که این مولانا شهاب‌الدین کیست و چیست.

۱. شمع، ص ۲۳۰؛ خبیر، ص ۳۰۳؛ والله، برگ ۲۱۲ الف.

۲. معاصرین، ص ۱۳۴؛ ریحانه، ج ۲، ص ۳۳۵؛ خبیر، ص ۳۰۴؛ والله، برگ ۲۱۵ الف.

۳. حسینی، ص ۱۸۴؛ آزاد، ص ۱۲۰؛ شایع، ص ۳۸۶؛ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۴۲؛ والله، برگ ۲۱۳ الف؛ خراب، برگ ۲۱۸ الف.

۴. روشن، ص ۳۴۱؛ حسینی، ص ۱۶۹؛ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۴۳؛ والله، برگ ۲۱۲ الف.

مولانا شهودی خراسانی (ص ۱۶۲)

میر حسین اصفهانی متخلص به شهودی که با نسبت سبزواری و خراسانی نیز در تذکرها مذکور افتاده است، از شعرای قرن یازدهم هجری بوده و مؤلف ترجمه‌اش را از والده گرفته است.^۱

مولانا شهیدی قمی (ص ۱۶۵)

این شهیدی قمی که مؤلف اشتباهاً ترجمه‌اش را در دو جا (ص ۲۰ و ۲۲) آورده، ما در اینجا یکجایش نموده‌ایم. این شاعر در سال ۹۳۵-۶ هجری وفاتش اتفاق افتاده.^۲

فاسقی (ص ۱۶۶)

این لطیفه فاسقانه هیچ ربطی با احوال و ابیات این شاعر ندارد و مؤلف ترجمه‌اش را عیناً از حسینی برداشته است.

مثنوی مهر و ماه (ص ۱۶۷)

واله نام این مثنوی را شاه و ماه نوشته است.^۳

مسیحای کاشی صاحب (ص ۱۷۰)

محمد مسیح کاشانی معروف به مسیحایی کاشی متخلص به صاحب، از سرایندگان معروف سده دوازدهم هجری و دیوان خطی‌اش در کتابخانه‌های مختلف موجود است.^۴

۱. صبح، ص ۱۳۹، اعلام، ج ۴، ص ۲۸۹۱، واله، برگ ۲۶۰، القه، غراب، برگ ۱۹۷، القه.
 ۲. حسینی، ص ۱۷۰، تلخیص، ص ۳۶۶، عامر، ص ۳۱۹، مشترک، ج ۹، ص ۲۱۴۵، غرابیه، برگ ۱۹۹، ب.
 ۳. واله، برگ ۲۱۰، القه.
 ۴. معاصرین، ص ۱۲۸، ریخته، ج ۲، ص ۱۲۷، مشترک، ج ۹، ص ۲۶۵۸، واله، برگ ۲۲۱، القه.

مرزا محمد علی صائب (ص ۱۷۱)

میرزا محمد علی صائب تبریزی اصفهانی در سال ۱۰۱۶ هجری متولد و در سال ۱۰۸۱ هجری متوفی گردید و وی از بزرگترین سوابندگان فارسی دوره خود است.^۱

صبوحی (ص ۱۷۶)

این صبوحی شناخته نشد.

اجنه (ص ۱۷۶)

مؤلف واژه اجنه را جمع جن دانسته که درست نیست، زیرا که اجنه جمع جنین است.

صفیری جونپوری (ص ۱۷۶)

نام این صفیری جونپوری محمد عیسی و او از مردم سده دهم هجری و معاصر اکبر شاه است.^۲

میر صیدی طهرانی (ص ۱۷۷)

میر علی تهرانی متخلص به صیدی و متوفی در سال ۱۰۸۳ هجری در ملازمت جهان آرا نبوده، بلکه در سلک ملازمان پدر جهان آرا شاهجهان پادشاه اتسلاک داشته است. نسخه‌های خطی دیوانش در کتابخانه‌های تاگور دانشگاه لکهنو، مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، سالار جنگ حیدرآباد، تهران و مشهد موجود است.^۳

۱. حسینی، ص ۱۲۰، علموه، ص ۲۴۸، حبیرو، ص ۱۳۲۸، مشترک، ج ۹، ص ۲۱۴۹، والله، برگ ۲۳۲ الف.

۲. شمع، ص ۱۲۶۷، اعلام، ج ۲، ص ۲۹۶۱، والله، برگ ۲۲۰ الف.

۳. آزاد، ص ۱۱۱، علموه، ص ۲۵۷، مشترک، ج ۹، ص ۲۱۵۸، والله، برگ ۲۲۱ ب.

ضمیری اصفهانی (ص ۱۷۷)

کمال‌الدین حسن یا حسین متخلص به ضمیری، از مردم اصفهان و سال وفاتش ۹۷۳ هجری است و مؤلف ترجمه او را با تبدیل یک دو واژه از حسینی گرفته است.^۱

طالب آملی (ص ۱۷۷)

ملک‌الشعرای دربار جهانگیر عبدالله بن محمد آملی متخلص به طالب، وفاتش در سال ۱۰۳۶ هجری اتفاق افتاده و در بسیاری از کتابخانه‌ها نسخه‌های خطی دیوانش وجود دارد و مؤلف ترجمه‌اش را از والده برداشته است.^۲

طاهری بخارایی (ص ۱۷۸)

شیخ‌زاده طاهر بخاری که حسینی و به نقل از وی تذکره‌نویس ما در آخر تخلص وی یک «ی» اضافه را از طرف خود روا داشته‌اند، شهرتش بیشتر در هرات بوده و از رجال سده نهم هجری است. غزلگوی خوبی بوده و غزل زیر را که از اوست بسیاری از سخن‌مویان جواب گفته‌اند:

تا آرزوی آن لب می‌گون کند کسی بسیار غنچه و ار جگر خون کند کسی
متمم مکن که هیچ به جایی نمی‌رسد معینی که در نصیحت مجنون کند کسی
خلقی ملامتم کند و من بر این که آه از دل چگونه مهر تو بیرون کند کسی
دل می‌برند و یاد اسیران نمی‌کنند یارب به دلبران جهان چون کند کسی

گفتی که طاهرا، بی خوبان دگر مرو

دیوانه را علاج به افیون کند کسی؟^۳

۱ حسینی، ص ۱۹۵: اعلام، ج ۴، ص ۲۹۸۰: شایع، ص ۲۳۲: ذریعه، ج ۹، ص ۱۱۹: والده، برگ ۲۳۳: غرایب، برگ ۲۲۲ الف

۲ شایع، ص ۲۳۸: خاربه، ص ۴۶۵: مشرک، ج ۹، ص ۱۲۱۶: والده، برگ ۲۳۶: غرایب، برگ ۲۲۲ الف

۳ دولت، ص ۱۲۰۴: خیال، ص ۱۷۱: حسینی، ص ۱۹۹: شمع، ص ۲۷۵: غرایب، برگ ۲۳۷ ب

طاهری (ص ۱۷۸)

این طاهری نایینی و از سرایندگان سده یازدهم هجری است. مخطوطه‌های دیوانش در کتابخانه‌های مختلف ایران موجود است.^۱

ملّا طغرا (ص ۱۷۹)

طغرای مشهدی (م: ۱۱۰۰ هـ) از معاریف سرایندگانی است که در نشر هم چیره دست بوده‌اند و نسخه‌های خطی دیوان و منشآتش در بسیاری از کتابخانه‌ها موجود است، اما مؤلف ترجمه‌اش را از حبشی گرفته است.^۲

طوسی خراسانی (ص ۱۷۹)

این طوسی که ارباب تذکره واژه «مولانا» را به نامش پیشوند کرده‌اند، از شعرای قرن نهم هجری است و مخطوطه‌های دیوانش در کتابخانه‌های هند و ایران موجود است.^۳

شاه طهماسب (ص ۱۸۰)

این پادشاه یا عنوان طهماسب اول در تاریخ ایران شهرت دارد، از سال ۹۳۰ تا ۹۸۴ هجری فرمانفرمای آنجا بوده و سال مرگش هم ۹۸۴ هجری است.^۴

۱. شع، ص ۲۹۶؛ دوشن، ص ۳۹۷؛ مشترک، ج ۹، ص ۲۱۶۲؛ واله، برگ ۲۳۶ الف؛ غرایب، برگ ۲۵۰ ب.

۲. آزاد، ص ۱۲۲؛ حبشی، ص ۱۱۹۶؛ ضایح، ص ۲۴۱؛ مشترک، ج ۹، ص ۲۱۶۴؛ واله، برگ ۲۳۶ الف؛ غرایب، برگ ۲۵۲ الف.

۳. حبشی، ص ۱۹۹؛ شع، ص ۱۲۷۶؛ مشترک، ج ۹، ص ۲۱۶۵؛ واله، برگ ۲۳۶ الف؛ غرایب، برگ ۲۵۰ ب.

۴. حبشی، ص ۱۱۹۶؛ مشاهیر، ج ۲، ص ۱۴۸؛ خمیره، ص ۳۵۹؛ واله، برگ ۲۳۸ الف؛ غرایب، برگ ۲۵۲ الف.

دوازده امام (ص ۱۸۰)

از فقره «دوازده امام» عدد ۱۰۹ (صد و نه) به دست می‌آید، نمی‌دانیم چطور حسینی و مؤلف این تذکره تاریخ فوت شاه طهماسب اول را که ۹۸۲ هجری است، از این فقره استخراج کردند؟

ظهوری ترشیزی (ص ۱۸۰)

نورالدین محمد ظهوری ترشیزی، وفاتش در دکن در سال ۱۰۲۵ هجری اتفاق افتاده، در نشر نیز پیوه‌دستی داشت. دیوان و کلیاتش به چاپ رسیده و نسخه‌های خطی آثارش نیز در کتابخانه‌های مختلف جهان موجود است.^۱

شیخ عارف (ص ۱۸۲)

عارف تورانی که بعضی وی را نورانی و بعضی دیگر بخاری نیز نوشته‌اند، از سرایندگان قرن دهم هجری بوده است.^۲

عارف لاهوری (ص ۱۸۲)

این عارف لاهوری که نامش میر حسین بود، از سرایندگان سده یازدهم هجری و معاصر با شاهجهان پادشاه بوده، و علاوه بر غزلیات یک مثنوی با عنوان مهر و وفا هم دارد.^۳

۱. عامره، ص ۴۸۳؛ آزاد، ص ۳۳؛ تاج، ص ۲۴۷؛ خبیر، ص ۳۶۳؛ مشترک، ج ۹، ص ۲۱۶۶؛ والله، برگ ۲۴۲ ب؛ غرایب، برگ ۲۵۶ ب.

۲. روشن، ص ۵۱۰؛ نصر، ص ۵۲۲؛ والله، برگ ۲۶۱ ب؛ غرایب، برگ ۲۷۲ ب.

۳. روشن، ص ۵۱۰؛ نگار، ص ۵۸؛ والله، برگ ۲۷۷؛ الف، کلمات، برگ ۲۰؛ الف، غرایب، برگ ۲۸۲ ب.

عالمگیر (ص ۱۸۲)

تاریخ وفات عالمگیر ۱۱۱۸ هجری است و از قزوانی شهرت نیاز به معرفی و ارجاع ندارد.

نعمت خان عالی (ص ۱۸۳)

سال وفات نعمت خان عالی ۱۱۲۱ هجری است، وی در تشر - طشر و هجاء - چیره دستی داشته است. دیوانش به چاپ رسیده.^۱

عبدالباقی (ص ۱۸۵)

این مولوی عبدالباقی - فرزند حافظ عبدالصمد - از مردم کاکوری مضافات لکهنو بوده و در دکن به صوبه داری گلبرگه انتصاب داشته و در سال ۱۳۱۷ هجری وفات یافته است.^۲

عبدالجلیل بلگرامی (ص ۱۸۵)

علامه میر عبدالجلیل بلگرامی - پسر میر احمد واسطی بلگرامی، جد مادری میر غلام علی آزاد بلگرامی - تذکره نویس معروف فارسی و نیز از معاریف عصر خود بوده است. وفاتش در سال ۱۱۳۸ هجری اتفاق افتاده.^۳

عبدالله فرنجدی (ص ۱۸۵)

این عبدالله فرنجدی کیست و چیست، شناخته نشد و غیر از این یک بیت، از سروده هایش در جایی به چشم نخورد.

۱. نیموده، ج ۳، ص ۵۱؛ مشترک، ج ۹، ص ۲۲۹۷؛ خبر، ص ۳۷۳؛ مشاهیر، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲. کاکوری، ص ۲۳۶.

۳. تنایح، ص ۱۲۹۱؛ شمع، ص ۱۳۱۳؛ عامره، ص ۵۳۵؛ مشاهیر، ج ۲، ص ۵۶.

عبدالله خان (ص ۱۸۶)

این عبدالله از سال ۹۲۰ تا ۹۲۶ هجری فرمانروایی کرده است. تخلص وی عبیدی بوده و دیوانی داشته است.^۱

مولانا عرفی شیرازی (ص ۱۸۶)

سید محمد بن خواجه زین الدین علی، متخلص به عرفی از معروف ترین سرایندگان عصر خود بوده و در سال ۹۹۹ هجری وفات یافته و قصاید و غزلیاتش جزو کتابهای درسی شبه قاره هند و پاکستان قرار گرفته است.^۲

شیخ عبدالعزیز عزت (ص ۱۸۸)

این عزت اکبرآبادی که در علوم کلامیه در عصر خود بی مانند بوده و دیوانی هم داشته است که امروز مکتشف نیست، سال وفات وی را به اختلاف ۱۰۸۰، ۱۰۸۹ و ۱۰۹۱ هجری نوشته اند.^۳

مرزا جانی عزتی قزوینی (ص ۱۸۸)

این عزتی را بعضی تبریزی و بعضی شیرازی هم نوشته اند، وی از سرایندگان سده یازدهم و معاصر شاه عباس اول و چندی وزیرش نیز بوده است.^۴

۱. سلاطین، ص ۲۴ و ۱۲۱۰ و الله، برگ ۲۵۸ الف.

۲. حسینی، ص ۱۲۱۳ خیر، ص ۳۸۷ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۱۷۷ و الله، برگ ۲۶۲ الف، غریب، برگ ۲۷۵ الف.

۳. خواهر، ج ۵، ص ۱۲۳، تاریخ، ص ۱۲۷۲ خیر، ص ۳۸۸، غریب، برگ ۲۸۸ الف و الله، برگ ۲۷۵ الف.

۴. دوش، ص ۵۲۸ خیر، ص ۳۸۸ و الله، برگ ۲۷۱ الف، غریب، برگ ۲۸۰ الف.

میر عزیز (ص ۱۸۸)

عزیز، میر عزیزالله قزوینی ابهری مولد قزوینی منشأ بود و در دور اکبر پادشاه به هندوستان رسیده بر عهده دیوانی قاضی شرفجهان مأمور گشت و بعد زمانی به مواخذة محاسبات مبتلا گردیده هر چند سعی کرده رهایی از آن میسر نیامد تا آنکه در سنة ثمان و ثمانین و تسعمائة (۹۸۸ هجری) عزیز جانش از تنگ چاه جسم برآمد مثنوی آشوب گل و مل یادگارش بر صفحه روزگار باقی است^۱ و له:

جا کرده غمش در دل بی‌کینه ما گلگل شده از داغ غمش سینه ما
غیر از غم دوست در دلم چیزی نیست داغ غم اوست نقد گنجینه ما

انتظام علی سنهلی عزیز (ص ۱۸۸)

این عزیز سنهلی ظاهراً از معاصران و آشنایان یا تذکره‌نویس ما بوده است. در هیچ مرجعی نامش به چشم نخورد.

سعیدالدین عزیزی (ص ۱۸۹)

این عزیزی پشنایی نیز از معاصران و دوستان تذکره‌نویس ماست و دیگر در هیچ تذکره‌ای نامش دیده نشد.

خواجه عصمت بخارایی (ص ۱۹۱)

خواجه عصمت الله (م: ۸۴۰ هـ) فرزند مسعود بخاری، دیوانش تداول داشته و در بسیاری از کتابخانه‌ها نسخه‌های خطی آن موجود می‌باشد^۲.

۱. خمیر، ۱۶۳۲ دوش، ص ۲-۲۵۲.

۲. خیال، ص ۶۱، نگار، ص ۱۶۵، اعلام، ج ۲، ص ۳۱۵۷، مشکوٰۃ، ج ۹، ص ۱۲۱۸۲، خراب، برگ ۲۷، الف، والله، برگ ۲۵۸ ب.

قاضی عطاءالله رازی (ص ۱۹۲)

ابن عطای رازی از شعرای قرن دهم هجری است و تا سال ۹۵۰ هجری زنده بود^۱

عبدالکریم جوینپوری عطایی (ص ۱۹۲)

عبدالکریم پسر فخرالدین جوینپوری متخلص به معنوی و سپس به عطایی از سخن سرایان سده دهم و یازدهم هجری و از کسانی است که تقی اوحدی با آنها دیدار کرده بود^۲.

قاضی علاء (ص ۱۹۲)

این قاضی علایی کهرودی آشتیانی است و سال وفاتش را ۹۳۶ هجری نوشته‌اند، ولی تذکره‌نویس ما به نقل غلط از والہ، علا (بدون ی) ضبط کرده است^۳.

ناصر علی سرهندی (ص ۱۹۳)

سال وفات ناصر علی سرهندی ۱۱۰۸ هجری است و دیوانش چند چاپ خورده و تداول دارد^۴.

میر عمادالدین شیرازی (ص ۱۹۴)

ابن میر عماد شیرازی است که بعضی‌ها وی را سبزواری هم نوشته‌اند و از شعرای قرن دهم هجری است و این بیت نیز از سروده‌های اوست:
چو ترک سر نکنی، ترک یار باید کرد از این دو کار یکی اختیار باید کرد^۵

۱. آتش، ص ۱۳۱۹، اعلام، ج ۴، ص ۳۱۵۹، والہ، برگ ۲۷۱ ب؛ غریب، برگ ۲۴۳ الف.

۲. نگار، ص ۱۶۶، روش، ۵۵۲، والہ، برگ ۲۷۱ ب؛ غریب، برگ ۲۷۲ الف.

۳. شمع، ص ۱۲۹۲، آتش، ص ۱۲۳۹، والہ، برگ ۲۷۲ الف؛ غریب، برگ ۲۸۰ ب.

۴. خواطر، ج ۶، ص ۱۳۷۹، عامر، ص ۵۰۲، آزاد، ص ۱۲۹، تلخیص، ص ۱۲۷۵، مشکوٰۃ، ج ۹، ص ۲۴۸۲.

۵. مشکوٰۃ، ج ۹، ص ۱۲۱۹۳، والہ، برگ ۲۵۶ ب؛ غریب، برگ ۲۶۰ الف؛ حمیرا، ص ۴۰۹.

حکیم ابوالقاسم عنصری (ص ۱۹۵)

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی سال فوتش به اختلاف تذکره‌نویسان ۴۳۱ یا ۴۴۱ هجری است و یکی از معاریف بزرگ شعر فارسی است.^۱

یگانه و اعجوبه روزگار (ص ۱۹۵)

مفهوم نشد که تذکره‌نویس ما و هم واله داغستانی که ترجمه عنصری از تذکره‌اش منقول است، در اینجا از واژه «یگانه» و «اعجوبه روزگار» چه فهمیده‌اند؟^۲

سلاطین سامان امارتش افزون (ص ۱۹۵)

گویا مؤلف تذکره ما و داغستانی هر دو مشاهده کرده بودند که عنصری از جمیع «سلاطین» هم بیشتر ثروت داشته است.

سنه ۶۳۱ هجری (ص ۱۹۵)

این سال وفات عنصری که داغستانی نوشته و مؤلف از وی رونویس کرده، اصلاً درست نیست، زیرا که وفات عنصری در اواسط قرن پنجم هجری بوده است، نه در قرن هفتم.

مولانا عهدی ساوجی (ص ۱۹۵)

این عهدی، همان عهدی ساوهای است که در سده دهم هجری و همزمان با طهماسب اول زندگانی می‌کرده است. تذکره‌نویس ما بر اثر نقص تتبع یکی را دو ساخته است.^۳

۱. مشترک، ج ۹، ص ۱۲۱۹۳، واله، برگ ۲۵۶، غزایب، برگ ۲۶۰ الف، غمیر، ص ۲۰۹.

۲. حبیبی، ص ۱۴۱۱، صبح، ص ۱۲۹۵، اعلام، ج ۵، ص ۳۲۲۷، واله، برگ ۲۷۲، ب.

مولانا عهدی (ص ۱۹۶)

این عهدی، همان پیشین.

طالب علی خان عیشی لکهنوی (ص ۱۹۶)

سال وفات عیشی لکهنوی ۱۲۲۰ هجری است و نسخه‌های خطی کلیات اشعارش در کتابخانه‌های مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، سالار جنگ حیدرآباد، کراچی و غیره وجود دارد.^۱

(ص ۱۹۶)

دستان زن وصف گل خندان تو آید

گر بلبل تصویر به بستان تو آید

این است اگر لذت پیداد اسیری

آزادبی کو بیش به زندان تو آید

این هر دو بیت در نسخه خطی کلیات عیشی که در کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره موجود است، دیده نشد.

غباری کرمانی (ص ۱۹۶)

این غباری ظاهراً از هم عصران داغستانی است؛ زیرا که پیش از ریاض الشعرا در تذکره‌ای دیگر ذکرش دیده نشده و تذکره نویسان بعدی هم به او اعتنا نکرده‌اند و این بیت هم از غباری می‌باشد:

از یار دور مانده‌ام و از وطن جدا کس از دیار و یار نباشد چو من جدا^۲

۱. صح، ص ۲۹۶؛ اعلام، ج ۵، ص ۳۲۳؛ مشترک، ج ۹، ص ۲۱۹۲

۲. دوشن، ص ۵۸۳؛ والہ، برگی ۲۸۰ الف

میر غروری کاشی (ص ۱۹۷)

میر غروری کاشانی که خمیر وی را با نام برهان کاشانی مذکور داشته است، از سرایندگان سده یازدهم هجری بوده^۱.

مولانا غزالی (ص ۱۹۷)

این غزالی که وی را با نسبت هروی، مشهدی و غوری نیز مذکور داشته و گاهی واژه «جنبک» را هم پسوند نامش کرده‌اند، از شاعران سده دهم هجری است و این دو بیت نیز منسوب به اوست:

دلی پر خون زبیداد تو رفتم چنان رفتم که از یاد تو رفتم
شب غم جان زتن می‌رفت و می‌گفت که من زین محنت آباد تو رفتم^۲

(ص ۱۹۷)

در عهد جمال تو بگیرند زگل آب

عکس تو به هر آب که افتاد گلاب است

این بیت را هیچ تذکره‌نویسی به غزالی نسبت نداده و از آن غروری کاشانی مذکور در بالا دانسته‌اند، ولی چون در تذکره حسینی ترجمه غزالی و غروری نزدیک به هم بوده، مؤلف ترجمه غزالی را نقل فرموده و به پیوست آن بیت غروری را رونوشت نموده و لباس یکی را پریده و به دیگری چسبانده است.

غزالی هروی (ص ۱۹۷)

این غزالی هروی، همان غزالی جنبک است که در بالا مذکور افتاده و تذکره‌نویس ما یکی را دو دانسته است.

۱. حسینی، ص ۲۲۸، خبر، ص ۸۳، و اله، برگ ۲۸۰ الف، غراب، برگ ۲۹۴ الف

۲. حسینی، ص ۱۲۷، شع، ص ۳۴۱، تاریخ، ص ۱۶۲، و اله، برگ ۲۸۲ ب، غراب، برگ ۲۹۱ ب

مولانا غزالی (ص ۱۹۷)

این غزالی که نسبت مشهوری جزو نام اوست، خدا می‌داند که تذکره‌نویس ما به چه مصلحت، نامش را بدون آن آورده است. باری این غزالی، ملک‌الشعرای زمان خود بوده و در سال ۹۸۰ هجری وفات یافته است.^۱

(ص ۱۹۸)

چشمه که به خون‌ریزی عشاق سری داشت

می‌کشت یکی را و نظر بر دیگری داشت

گوپاموی این بیت را به غزالی هروی، منسوب داشته است.^۲

غماز سمرقندی (ص ۱۹۸)

این ملا غماز سمرقندی از سخنوران سده یازدهم هجری است.^۳

محمد طاهر غنی کشمیری (ص ۱۹۸)

ملا طاهر غنی کشمیری از معاریف فارسی‌سرایان هند و سال وفاتش ۱۰۷۹ هجری است. دیوانش دو سه چاپ خورده است.^۴

غنی بیگ همدانی (ص ۲۰۰)

میرزا عبدالغنی معروف به غنی بیگ و متخلص به غنی اسدآبادی همدانی. وفاتش در سال ۱۰۰۸ هجری روی داده است.^۵

۱. عامره، ص ۵۲۸ خبیر، ص ۴۱۹، مشترک، ج ۹، ص ۲۱۹۶، والله، برگ ۲۸۰ ب.

۲. شایع، ص ۵۱۲. حسینی، ص ۲۲۸، نضو، ص ۴۴۱.

۳. خواطر، ج ۵، ص ۳۹۳، مشترک، ج ۹، ص ۲۱۹۷، والله، برگ ۲۸۳ الف؛ خبیر، ص ۲۲۱. غزالی، برگ ۲۹۵ الف.

۴. دوش، ص ۵۸۷، خبیر، ص ۴۲۱، والله، برگ ۲۸۱ ب؛ غزالی، برگ ۲۹۳ الف.

غنیمت کنجاهی (ص ۲۰۰)

این مفتی غنیمت کنجاهی از معاریف شعر فارسی در هند است و مثنوی نیرنگ عشق او نقل مجالس بوده است. سال وفاتش ۱۱۲۵ هجری نوشته‌اند.^۱

مولانا غیاث‌الدین مشهدی (ص ۲۰۰)

این غیاث‌الدین علی که رنگرز و از شعرای سده دهم هجری در مشهد بوده، پس از سال ۹۲۸ هجری وفات یافته است.^۲

شیخ محمد علی غیرت (ص ۲۰۱)

این محمد علی غیرت از مردم کشمیر و از سخن‌سرایان سده دوازدهم هجری است. این بیت نیز از اوست:

خدا هرگز روا می‌دارد آیینی که خوش کردی؟

به روی غیر خندیدن، به سوی من ندیدنها^۳

غیوری کابل (ص ۲۰۱)

وردی جان بیگ پسر علی قلی بیگ ذوالقدر کابلی متخلص به غیوری در عصر اکبر شاه (۱۰۱۴-۹۶۳ هـ) بوده است.^۴

نظام‌الدین علی شیر فانی^۵ (ص ۲۰۱)

۱. شاهیر، ج ۱۲، ص ۱۱۱۳، خبر، ص ۴۲۲، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۱۹۸، غرایب، برگ ۲۹۶ ب، واله، برگ ۲۸۳ الف.
۲. مجالس، ص ۱۱۵۲، صبح، ص ۳۰۰، اعلام، ج ۵، ص ۱۳۳۱۶، واله، برگ ۲۷۹ ب.
۳. دوش، ص ۵۹۱، غرایب، برگ ۲۹۷ الف.
۴. صبح، ص ۳۰۲، خبر، ص ۴۲۵، واله، برگ ۲۷۹ ب، غرایب، برگ ۲۹۱ ب.
۵. ذکرش تحت عنوان «امیر علی شیر» آمده.

رباعی (ص ۲۰۲)

ظاهراً تذکره نویس ما و مؤلف تذکره منقول عنها وزن رباعی را نمی‌شناختند و گرنه این قطعه شعر را رباعی چرا گفتند؟

فخرالدین خفطاط هروی (ص ۲۰۳)

این فخر هروی از سخن سرایان سده ششم هجری و از کسانی بوده که عوفی مؤلف باب‌الالایب به آنان برخورده بود و این دو بیت نیز از همان غزل است که در متن آمده:

در نهان دلها زسینه می‌بری قصد جاتها آشکارا می‌کنی
ور نمی‌گویند با تو این سخن خشم می‌گیری و صفوا می‌کنی^۱

مولانا فخر اردستانی (ص ۲۰۳)

این فخر شناخته نشد.

مرزا سید محمد فدایی همدانی (ص ۲۰۳)

میرزا سید محمد فرزند رضا طلب خان همدانی از مردم سده دوازدهم هجری و از ملازمان نواب برهان‌الملک سعادت علی خان (م: ۱۱۵۲ هـ) بوده.^۲

قاضی فخرالدین قراخی (ص ۲۰۴)

این قراخی را خمیر و صاحب روز روشن در زیر عنوان فخر آورده‌اند و خمیر نسبت و عطشی وی را دهراجی نوشته است، در حالی که مؤلف روشن می‌نویسد:
"قاضی و مراج بود که شهری است در حدود کاشغر و آن را گمراج نیز گویند"^۳

۱. عوفی، ج ۱، ص ۱۲۲۶، غرایب، برگ ۲۹۸ ب.

۲. نگار، ص ۱۷۲ و اله، برگ ۳۰۹ الف. ۳. روشن، ص ۱۶۰۴، خمیر، ص ۲۳۳.

مولانا فرج الله شوشتری (ص ۲۰۴)

این فرج الله شوشتری که به هندوستان آمده بود، از سرایندگان سده یازدهم هجری است و مخطوطه دیوانش در کتابخانه های خدا بخش پنتا، سالار جنگ حیدرآباد، لندن و غیره موجود است.^۱

ابوالقاسم فردوسی (ص ۲۰۵)

سال فوت فردوسی به اختلاف روایت سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری است. مؤلف ترجمه اش را کاملاً از حسینی برداشته است.^۲

شاهنامه (ص ۲۰۵)

محمود غزنوی هرگز حکم به فردوسی نداده بود که شاهنامه ای به نظم درآورد، بلکه حقیقت آن است که فردوسی خود یک دهقان زاده بوده و مانند دهقان زادگان دیگر، اساطیر اولین را با خوشدلی می شنیده و همان اساطیر را بعداً از کتابهای اساطیری می خوانده و حتماً تنها برای اطفای التهاب آتش شوقش و خوش ساختن اوقات خود، آن افسانه ها را به نظم کشیده و شاهنامه نام گذاشته بود، و این همه کار را در وقتی کرده بود که محمود غزنوی هنوز به سریر سلطنت نرسیده بود، و چون محمود غزنوی به سلطنت رسید و فردوسی آوای شهرتش شنید، فردوسی بر آن شد که شاهنامه را به نام محمود کند ولی وقتی به دربار غزنوی رسید و شاهنامه را برای او خواند، محمود غزنوی به فردوسی گفت که شاهنامه خود چیست، مگر همه داستان رستم، و در افواج من هزاران سرباز مانند رستم هستند. فردوسی جواب تلخی به غزنوی داد و از آنجا گریخت.

۱. مشترک، ج ۹، ص ۱۲۰۴، غریب، برگ ۳۰۲، ب؛ و اله، برگ ۲۹۵، الف؛ خبیر، ص ۳۳۸.

۲. حسینی، ص ۱۴۴، خبیر، ص ۱۴۰، مشترک، ج ۷، ص ۱۳، مشایخ، ج ۲، ص ۱۱۲، غریب، برگ ۲۹۷، ب؛ و اله، برگ ۲۹۲، الف.

باری افسانه‌ای که محمود به فردوسی حکم نظم شاهنامه - و در برابر هر بیش از شاهنامه وعده اعطای یک دینار - داده بود، از معمولات و مکذوبات است.^۱

ابوتراب بیگ فرقتی (ص ۲۰۷)

این ابوتراب بیگ پسر خواجه علی بیگ از مردم جوشقان یا انجدان بوده و در سال ۱۰۲۶ هجری درگذشته است.^۲

مرزا محمد علی فروغ (ص ۲۰۷)

سال تولد این فروغ اصفهانی ۱۱۴۰ هجری است و وفاتش در پارس (هند) در سال ۱۲۱۰ هجری اتفاق افتاد.^۳

مرزا فصیحی انصاری هروی (ص ۲۰۸)

ملک الشعرا ایران در زمان خود میرزا فصیحی پسر ابوالمکارم انصاری هروی خراسانی، تاریخ وفاتش ۱۰۴۶ هجری و نسخه‌های خطی دیوانش در کتابخانه‌های خدابخش پنا، کلکته، سالار جنگ حیدرآباد، تهران و... موجود است.^۴

مرزا معز فطرت (ص ۲۰۸)

میرزا معزالدین محمد پسر میرزا فخرالدین مشهدی که گاه فطرت و گاه موسوی تخلص می‌کرد، در حدود ۱۰۵۰ هجری تولد یافت و در سال ۱۱۰۱ هجری

۱. در ویژه‌نامه فردوسی مجله خرو و مردم تهران (ایران) این مطلب در چندین مقاله مورد بررسی قرار گرفته است و ملخص همه آنها همین است که نگارنده در اینجا قید کرده.

۲. روشن، ص ۱۶۱۷؛ مشاهیر، ج ۲، ص ۱۱۲۴؛ خمیر، ص ۲۴۳؛ غریب، برگ ۳۰۲ ب.

۳. روشن، ص ۱۶۱۸؛ خمیر، ص ۲۴۴؛ غریب، برگ ۳۳۱ الف؛ والله، برگ ۳۰۹ الف.

۴. مشترک، ج ۹، ص ۱۲۰۸؛ خمیر، ص ۲۴۹؛ غریب، برگ ۳۱۲ ب؛ والله، برگ ۲۹۵ ب.

در هندوستان فوت گردید. دیوانی داشته و تذکره‌ای نوشته بود.^۱

مولانا فطرتی کشمیری (ص ۲۰۹)

این فطرتی، کشمیری و از سرایندگان سده دهم هجری بوده و به دربار اکبر شاه راه داشته است.^۲

بابا فغانی (ص ۲۰۹)

سخن سرای معروف، فغانی شیرازی که در غزل شیوه‌ای مخصوص به خودش داشته، وفاتش در سال ۹۲۵ هجری اتفاق افتاده و دیوانش تداول دارد.^۳

آستان رضوی علی مرتضی (ص ۲۱۰)

تذکره‌نویس ما چون ترجمه حال بابا فغانی را از حسینی برداشته، اشتباهات وی را نیز اتباع نموده است: "آستان رضوی علی مرتضی" چه معنی دارد و به راستی ربط آن چیست؟ در حالی که فغانی در تمام عمر خود به آستان حضرت علی (ع) ترقه است. آری به آستان قدس رضوی در مشهد رفته بود.

رحمت‌مآب (ص ۲۱۰)

در اصطلاح شریعت، اهل اسلام تنها نبی آخرالزمان حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را «رحمت‌مآب» می‌گویند و بر غیر رسول (ص) اطلاق این اصطلاح اشتباهی بیش نیست.

۱. مشترک، ج ۹، ص ۱۲۷۳ مشاهیر، ج ۲، ص ۱۱۲۸ و الله، برگ ۳۰۶ الف؛ خمیر، ص ۵۷۶ غرایب، برگ ۳۲۶ ب.

۲. غامره، ص ۵۵۵ شمع، ص ۱۳۵۸ غرایب، برگ ۳۲۳ الف؛ و الله، برگ ۳۰۱ ب.

۳. خمیر، ص ۱۳۵۱ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۰۹ غرایب، برگ ۳۰۵ ب؛ و الله، برگ ۲۹۶ ب.

حکیم قفقور لاهیجی (ص ۲۱۲)

میر محمد حسین لاهیجی متخلص به قفقور به هند آمده و در همین جا فوت شده، در موسیقی مهارت داشته و صاحب دیوان بوده است، تاریخ وفاتش ۱۰۲۹ یا ۱۰۳۰ هجری است.^۱

میر شمس الدین فقیر عباسی دهلوی (ص ۲۱۲)

این فقیر دهلوی که یار غار و اله داغستانی بوده، در سال ۱۱۷۰ هجری فوت گردیده، نسخه‌های خطی دیوان و آثار دیگر وی در کتابخانه‌های مختلف موجود است و کتاب حدایق البلاغت او چندین چاپ خورده است.^۲

مرزا غیاث الدین منصور فکرت (ص ۲۱۳)

میر غیاث الدین متخلص به منصور و سپس به فکرت، فرزند میر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی و از شعرای قرن یازدهم هجری، به هند نیز آمده و صاحب دیوانی بوده است.^۳

خواجه محمد رضا فکری صفاهانی (ص ۲۱۴)

محمد رضا پسر شیخی بیگ اصفهانی متخلص به فکری که به هند آمده، در سال ۱۰۳۰ هجری درگذشته است. دیوانش در بعضی از کتابخانه‌ها موجود می‌باشد.^۴

۱. خبیر، ص ۴۵۲، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۱۰ غرایب، برگ ۳۲۲ ب؛ و اله، برگ ۳۰۱ ب.

۲. خبیر، ص ۴۵۲، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۱۰ غرایب، برگ ۳۲۹ الف؛ و اله، برگ ۳۰۶ ب.

۳. روشن، ص ۱۶۳۵، خبیر، ص ۴۵۳، غرایب، برگ ۳۲۵ ب؛ و اله، برگ ۳۰۷ الف.

۴. مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۱۰، خبیر، ص ۴۵۳، غرایب، برگ ۳۱۳ ب؛ و اله، برگ ۳۰۲ ب.

قاضی احمد فگاری (ص ۲۱۴)

قاضی احمد غفاری اسفراینی یا سبزواری، متخلص به فگاری، سال وفاتش را به اختلاف ۹۷۵ و ۹۸۹ هجری نوشته‌اند.^۱

فهمی کاشانی (ص ۲۱۵)

میرزاالدین کاشانی متخلص به فهمی از سرایندگان سده دهم هجری بوده.^۲

مولانا عبدالرزاق فیاض قمی (ص ۲۱۵)

ابن فیاض به نسبت لاهیجی یا لاهیجانی مشهور است و بیان تذکره‌نویس ماکه به نسبت قمی مشهور است، درست نیست. باری وی از سرایندگان معروف و از حکمای شیعه در سده یازدهم هجری بوده است.^۳

شیخ فیضی (ص ۲۱۵)

ابوالفضل فیضی فیاضی اکبرآبادی (که به غلط وی را در ایران، دکنی می‌دانند و می‌نویسند) در اکبرآباد (آگره از استان اترپرادش) در سال ۹۵۴ هجری متولد گردید و در سال ۱۰۰۴ هجری از دنیا رفت و مدفن او نیز در آگره است. دیوانش چاپ شده و مثنوی نل و ذمن وی نقل مجالس بوده است.^۴

شاه قاسم انوار (ص ۲۱۸)

سال وفات قاسم انوار تبریزی سال ۸۳۵ یا ۸۳۷ هجری است و دیوان خطی او در بسیاری از کتابخانه‌ها موجود است.^۵

۱. روشن، ص ۶۴۷، خمیر، ص ۲۵۴، غرایب، برگ ۳۱۳ ب، والله، برگ ۳۰۲ ب.

۲. خمیر، ص ۲۵۶، والله، برگ ۳۰۳ الف، غرایب، برگ ۳۱۴ الف.

۳. خمیر، ص ۲۵۷، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۱۲، والله، برگ ۳۰۵ ب، غرایب، برگ ۳۱۴ الف.

۴. خواطر، ج ۵، ص ۱۲۷، مشاهیر، ج ۲، ص ۱۱۲۳، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۱۳، خمیر، ص ۲۵۹.

۵. مشاهیر، ج ۲، ص ۱۱۳۵، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۱۷، والله، برگ ۳۲۶ الف، غرایب، برگ ۳۳۳ ب.

مرزا قاسم (ص ۲۱۸)

این قاسم خان فرزند میرزا مراد، همزلف جهانگیر شاه و از سرایندگان سده یازدهم هجری بوده است.^۱

مرزا قاسم دیوانه (ص ۲۱۹)

محمد قاسم مشهدی معروف به قاسم دیوانه، از سرایندگان شناخته شده سده یازدهم هجری بوده و مخطوطه دیوانش در کتابخانه های هند و پاکستان و افغانستان و ایران نگهداری می شود.^۲

عبدالله رازی قاضی (ص ۲۱۹)

عبدالله قاضی پسر قاضی مسعود رازی از قاضی زادگان ری و سرایندگان سده دهم هجری و معاصر با اکبر شاه بوده است.^۳

امیر قاضی رازی (ص ۲۱۹)

ظاهراً این قاضی نیز همان قاضی عبدالله رازی است که در بالا مذکور افتاده و تذکره نویسان به اشتباه یکی را دو ساخته اند.

قبولی (ص ۲۱۹)

این قبولی از سرایندگان سده نهم هجری، معاصر با ملا جامی و ظاهراً از مردم یزد بوده که در هرات می زیسته است و تذکره نویسان از این یک قبولی، چندین قبولی ساخته اند، اما تذکره نویس ما عیناً عبارت حسینی را نقل نموده است.^۴

۱. حسینی، ص ۱۲۷۰، غمپر، ص ۴۶۳، غرایب، برگ ۳۳۵ الف، والله، برگ ۳۲۸ ب.
۲. شایع، ص ۵۶۲، غمپر، ص ۴۶۴، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۱۸، غرایب، برگ ۳۳۵ ب.
۳. روشن، ص ۱۶۵۹، غمپر، ص ۴۶۵، غرایب، برگ ۳۸ ب، والله، برگ ۳۲۶ الف.
۴. حسینی، ص ۱۲۶۷، غمپر، ص ۴۶۸، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۰، غرایب، برگ ۳۴۲ ب.

حاجی محمد جان قدسی مشهدی (ص ۲۲۲)

این قدسی مشهدی در لاهور در سال ۱۰۵۶ هجری وفات یافته و دیوانش در بسیاری از کتابخانه‌ها وجود دارد.^۱

قوسی تبریزی (ص ۲۲۳)

این قوسی که در تبریز کمانگری می‌کرده و در زمان اکبر شاه به هند نیز آمده. از شاعران عشق پیشه سده دهم هجری به شمار می‌رفته است و نسخه خطی دیوانش در بعضی از کتابخانه‌ها وجود دارد.^۲

مولانا کاتبی نیشابوری (ص ۲۲۳)

شمس‌الدین محمد بن عبدالله پهلوان ترشیزی نیشابوری، متخلص به کاتبی وفاتش در سال ۸۳۹ هجری اتفاق افتاده، و آنچه مؤلف بدون ذکر مأخذ از والہ نقل کرده است (۸۲۸ هـ) درست نیست، نسخه‌های خطی دیوانش در بسیاری از کتابخانه‌ها یافت می‌شود.^۳

قوام‌الدین عبدالله کامل (ص ۲۲۴)

قوام‌الدین عبدالله پسر نظام‌الدین طبّاخ جهرمی شیرازی متخلص به کامل، از سرایندگان سده دهم هجری است. در دوره اکبر شاه به هند نیز آمده بود. دیوان خطی اش در بعضی از کتابخانه‌ها موجود است. یک مثنوی با عنوان محمود و ایاز هم سروده بود.^۴

۱. حواشی، ج ۵، ص ۱۳۷۲، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۲۱ غزایب، برگ ۳۲۹ الف، خمیر، ص ۱۲۷۰ والہ، برگ ۳۲۹ الف.

۲. مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۲۵ نفیسی، ج ۲، ص ۱۸۳۸ غزایب، برگ ۳۲۷ ب؛ والہ، برگ ۳۳۱ الف؛ دوش، ص ۶۶۶.

۳. خمیر، ص ۱۴۷۸، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۲۵ غزایب، برگ ۳۵۷ ب؛ والہ، برگ ۳۲۰.

۴. خمیر، ص ۱۲۸۲، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۲۷ غزایب، برگ ۳۶۵ ب؛ والہ، برگ ۳۲۳ ب.

ابوطالب، کلیم همدانی (ص ۲۲۴)

ملک الشعرای شاهجهانی، میرزا ابوطالب کلیم کاشانی که بعضی وی را همدانی نیز نوشته‌اند، در سال ۱۰۶۱ هجری درگذشته است و نسخه‌های خطی دیوانش در بسیاری از کتابخانه‌ها وجود دارد^۱

کمال‌الدین ا.، حاعیل صفاهانی (ص ۲۲۶)

کمال‌الدین ابوالفضل اسماعیل پسر جمال‌الدین محمد اصفهانی به نام کمال اسماعیل معروف است. در سال ۶۳۵ هجری مقتول گردیده و نسخه‌های خطی دیوان و کلیاتش در بسیاری از کتابخانه‌ها موجود است و به چاپ هم رسیده.^۲

شیخ کمال خجندی (ص ۲۲۷)

کمال‌الدین مسعود خجندی متخلص به کمال (م: ۸۰۳ هـ)، نسخه‌های خطی دیوانش در بسیاری از کتابخانه‌ها موجود است.^۳

قباد بیگ کوکی (ص ۲۲۷)

قباد بیگ گرجی متخلص به کوکی از غلامان شاه عباس اول بوده و در سال ۱۰۳۳ هجری درگذشته، نسخه‌های خطی دیوانش در تهران و... موجود است.^۴

۱. خواطر، ج ۵، ص ۱۲۱ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۲۹، والله، برگ ۲۴۴ ب، خمیر، ص ۲۸۷، غریب، برگ ۳۶۶ ب.

۲. مشاهیر، ج ۲، ص ۱۱۵۶، خمیر، ص ۲۸۷، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۳۱، غریب، برگ ۳۵۴ ب.

۳. مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۳۰، غریب، برگ ۳۵۹ ب، والله، برگ ۳۴۲ الف، خمیر، ص ۲۸۸.

۴. خمیر، ص ۱۹۲، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۳۳، والله، برگ ۳۵۴ الف، غریب، برگ ۳۶۲ ب.

حسن بیگ گرامی (ص ۲۲۸)

حسن بیگ شاملو متخلص به گرامی، از سرایندگان سده یازدهم هجری بوده و دیوان خطی او در کتابخانه‌های خدا بخش پشما، لندن و غیره موجود است.^۱

مولانا گلخنی (ص ۲۲۸)

این گلخنی را با نسبت قمری یا تفرشی یاد کرده‌اند، خواهرزاده شهیدی قمری و خودش نیز سراینده معروفی بوده و در سال ۹۱۳ هجری کشته شده است. نسخه خطی دیوانش در بعضی از کتابخانه‌ها موجود است.^۲

لاغری (ص ۲۲۹)

این لاغری که مؤلف ترجمه‌اش را واژه به واژه از والہ برداشته است، خمر وی را با نسبت ایرانی یاد کرده و دیگر درباره وی اطلاعی در دست نیست و این بیت نیز به وی منسوب است:

عشق به قلاب سر زلف او مرغ دلم کشته و آویخته^۳

ملا مهدی علی لذتی (ص ۲۲۹)

تذکره‌نویس ما ترجمه این لذتی را عیناً از والہ برداشته و تنها تصرفی که کرده این است که واژه «کشمیری» را که پسوند نامش بوده، محذوف ساخته است. باری این لذتی کشمیری در سال ۱۰۵۵ هجری از دنیا رفته است.^۴

۱. خمر، ص ۴۹۵ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۳، والہ، برگ ۳۳۹ ب؛ غریب، برگ ۳۶۱ ب.

۲. نفسی، ج ۱، ص ۱۳۳۷ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۲ خمر، ص ۴۹۶، غریب، برگ ۳۶۲ الف؛ والہ، برگ ۳۳۹ ب؛ سلاطین، ص ۲۳۰.

۳. خمر، ص ۴۹۹، غریب، برگ ۳۷۳ ب؛ والہ، برگ ۳۵۶ ب.

۴. روشن، ص ۶۹۹، خمر، ص ۵۲۰، غریب، برگ ۳۷۳ ب؛ والہ، برگ ۳۵۶ ب.

مولانا لسانی (ص ۲۲۹)

این لسانی که از سخنوران معروف و بزرگ شیراز است، در سال ۲-۹۲۱ هجری درگذشته است. تذکره نویس ما تنها یک بیت از او را پسندیده، اما در کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگروه، و دیگر کتابخانه‌ها کلیاتش نگهداری می‌شود.^۱

لطیفی رومی (ص ۲۲۹)

ظاهراً این لطیفی رومی از همزمانان ملا جامی و از سرایندگان سده نهم هجری است که تذکره نویسان احوال و ایاتش را با احوال و ایات لطیفی شیرازی که وی نیز در همان زمان می‌زیسته، خلط کرده‌اند یا همان یک لطیفی را دو ساخته‌اند و آنکه مؤلف تذکره ما واژه رومی را رومی نوشته، به تقلید و اله است که این واژه را به غلط خوانده و نوشته است. باری و اله و غریب این در بیت از نیز از همان غزل وی که مطلع آن در متن آمده است آورده‌اند:

به آن زلف و رخ و بالا به هر جا بگذری، آنجا

همه گل بشکفتد، سنبل دمد، شمشاد برخیزد

اگر در دل کنی منزل، ز حسرت دیده خون بارد

اگر در دیده بنشینی، ز دل فریاد برخیزد^۲

لطیفی جونیپوری (ص ۲۳۰)

مؤلف ترجمه لطیفی جونیپوری را عیناً از و اله برداشته است، اما عقل یاور ندارد که کسی برای نوشتن یک مثنوی به شیوه حدیقه قلم به دست گیرد و برص گیرد. باری این لطیفی از سده دهم هجری و از معاصران اکبر شاه بوده است.^۳

۱. خمیر، ص ۵۰۱؛ مشرک، ج ۹، ص ۲۲۳۶؛ و اله، برگ ۳۵۶؛ غریب، برگ ۳۷۲.

۲. خمیر، ص ۵۰۲؛ مشرک، ج ۹، ص ۲۲۳۷؛ غریب، برگ ۳۷۲؛ و اله، برگ ۳۵۶.

۳. صبح، ص ۳۵۶؛ خمیر، ص ۵۰۳؛ غریب، برگ ۳۷۲؛ الف، و اله، برگ ۳۵۷.

مولانا مانعی (ص ۲۳۰)

این مانعی کیست و چیست، شناخته نشد و غیر از این یک بیت از سروده‌هایش در تذکروه‌ها دیده نشد.^۱

مانی (ص ۲۳۰)

این مانی شیرازی و از مردم سده دهم هجری است و به حکم محبوب خودش شاه اسماعیل اول (۹۰۷ تا ۹۳۰ هـ) کشته شد و این غزل نزدیک به وقت قتل خود سروده بود:

مرا به ظلم بکشتی، طریق داد این بود
ز پادشاهی حسن توام، مراد این بود
سری جدا شده از تن، به خاک ره افتاد
سمند ناز تو هر جا که پا نهاد، این بود
به روز حشر کنم داد و دامت گیرم
که آن که داد غمش خاک من بیاد، این بود
شنیده‌ای سخن غیر در حق مانی
مرا کجا به تو ای دوست، اعتماد این بود؟^۲

مرزا محمد علی ماهر (ص ۲۳۰)

این ماهر اکبرآبادی که مؤلف ترجمه‌اش را عیناً از واله برداشته است، سراینده معروف زمان خود بوده و دیوانی داشته و وفاتش در سال ۱۰۸۹ هجری اتفاق افتاده است.^۳

۱. صبح، ص ۳۵۸، غریب، برگ ۳۸۲ ب؛ واله، برگ ۳۷۰ ب.

۲. دوشن، ص ۱۷۰۳، خبیر، ص ۱۵۰۵، غریب، برگ ۳۸۱ ب؛ واله، برگ ۳۷۰ ب.

۳. عامره، ص ۱۶۱۹، خبیر، ص ۱۵۰۶، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۳۸، غریب، برگ ۴۱۲ ب؛ واله، برگ ۳۹۷ ب؛ کلمات، برگ ۱۵۱ الف.

مرزا محمد مجذوب (ص ۲۳۱)

این مجذوب تبریزی در سال ۱۰۸۸ هجری فوت شده و مخطوطه دیوان او در کتابخانه‌های مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گره، خدابخش پتنا و بسیاری از کتابخانه‌های دیگر وجود دارد.^۱

قاسم خان مجرم (ص ۲۳۱)

نام درست این مجرم مرتضی قلی بیگ (م: ۱۰۲۰ ه) و نام پدرش سلطان حسن شاملو است، دیوانش هم در بعضی از کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود. ولی تذکره‌نویس ماکه از والہ داغستانی نقل برداشته، در اشتباهات نیز همقدم وی بوده است.^۲

سنه یک‌هزار و دو (ص ۲۳۱)

والہ و به نقل از او تذکره‌نویس ما سال فوت مجرم را اشتباه کرده‌اند، این مجرم در سال ۱۰۲۰ هجری فوت شده و تقی اوحدی همین سال درست را ضبط کرده است ولی والہ در نقل از عرفات به اشتباه رفته و تهمت سرقت اشعار مجرم بر تقی اوحدی نهاده است و این همان‌گونه سخنی است که کسی گوید که این همه اشعار بلند که والہ داغستانی از آن خود نشان می‌دهد، از آن شمس‌الدین فقیر عباسی دهلوی خواهد بود.^۳

قلی بیگ مجرم (ص ۲۳۱)

اینجا هم نام مجرم را درست نوشته و بایستی مرتضی قلی بیگ می‌نوشت.

۱. صبح، ص ۱۳۶۳، خبیر، ص ۵۱۰، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۱، غریب، برگ ۴۱۵ الف.

۲. خبیر، ص ۵۱۱، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۱، غریب، برگ ۴۰۰ ب.

۳. غریب، برگ ۴۰۰ ب.

مولانا مجنون (ص ۲۳۲)

این مجنون فرزند مولانا کمال‌الدین محمود رفیقی و از سرایندگان سده نهم هجری بوده که در فن خط هم چیره دستی داشته و رساله‌ای در آن فن نیز از تألیفات اوست و این بیت هم از اوست:

بی‌وفا بودی، در اول من ترا نشناختم

حیف اوقانی که در کوی تو ضایع ساختم^۱

مولانا محتشم کاشی (ص ۲۳۲)

محتشم کاشی از معارف سرایندگان زمان خود بوده و سال فوتش را ۹۹۶ هجری نوشته‌اند. دیوانش به چاپ رسیده.^۲

محمود (ص ۲۳۳)

این محمود سیف‌الدین اصفهانی، از اولاد کمال اسماعیل اصفهانی، شاعر ممدوح السجایا و محمود الخصایل و به سیف زبان و سنان خامه ملک سختوری مسخر نمود.^۳

مولانا محوی اردبیلی (ص ۲۳۴)

مولانا عبدالعلی اردبیلی متخلص به محوی، وفاتش در سال ۱۰۲۴ یا ۱۰۲۵ هجری واقع گردید و اینکه مؤلف نوشته: «او نیز در همان زمان بوده»، از آن است که نفهمیده از واله نقل کرده است.^۴

۱. خبیر، ص ۱۱۳، قیسی، ج ۲، ص ۸۱۶، غرایب، برگ ۳۸۱ الف، واله، برگ ۳۷۱ الف.

۲. مشترکات، ج ۹، ص ۱۲۴۲، غرایب، برگ ۳۹۰ الف، واله، برگ ۳۷۴ الف، خبیر، ص ۵۱۵.

۳. صبح، ص ۳۸۴.

۴. شمع، ص ۱۴۳، خبیر، ص ۵۲۷، غرایب، برگ ۳۸۹ ب.

مخفی رشتی (ص ۲۳۴)

مخفی رشتی لامیجانی از ماهران فنون سخن و معنی آفرینش و نکته رانی است، از مقربان بارگاه امام قلی خان حاکم فارس بود^۱.

حکیم رکن الدین مسیح کاشانی (ص ۲۳۵)

رکن الدین مسعود پسر نظام الدین علی کاشانی معروف به رکنای کاشی و متخلص به مسیح، از معروفان زمان خود بوده و دیوانش در بسیاری از کتابخانه ها یافت می شود. وفاتش در سال ۱۰۶۹ هجری اتفاق افتاده و اینکه مؤلف در ذیل ترجمه اش نوشته است: "ملا جامی از اشعار امیر شاهی سیزواری هزار بیت انتخاب کرده نگاهداشت و باقی را به آب شست"، ظاهراً درست نیست؛ زیرا که دیوان شاهی که در کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره نزدیک به سه هزار (۳۰۰۰) بیت را دربر می گیرد^۲.

درویش مشکی صفاهانی (ص ۲۳۶)

ابن مشکی که مؤلف ترجمه اش را عیناً از والده برداشته، از مردم غزنه و به واسطه اقامتش در اصفهان به نسبت اصفهانی معروف است. دیگر از احوالش اطلاعی در دست نیست^۳.

مصحفی (ص ۲۳۷)

شیخ غلام همدانی پسر ولی محمد، متخلص به مصحفی، از مردم امروزه (استان آذربایجان - هند) که در سال ۱۱۶۴ هجری متولد و در ۱۲۴۰ هجری

۱. خمیر، ص ۱۸۲۶، ص ۴-۳۹۳.

۲. مشاهیر، ج ۱، ص ۱۲۶۵، خمیر، ص ۱۵۴۰، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۵۸، غریب، برگ ۴۰۲ الف و اله، برگ ۳۸۲ الف.

۳. ص ۱۴۱۸، اعلام، ج ۶، ص ۱۲۲۹۰، واله، برگ ۳۸۶ ب.

فوت گردیده، شاعر معروف اردو است، دیوان فارسی هم دارد که در بعضی از کتابخانه‌ها موجود می‌باشد.^۱

بابا حسین مطلق (ص ۲۳۷)

این مطلق که مؤلف ترجمه‌اش را از حسینی برگرفته است، از سرایندگان سده یازدهم هجری بوده است.^۲

الف ابدال مطیعی (ص ۲۳۷)

این مطیعی بلخی از سرایندگان سده یازدهم هجری است، ولی چون در اصفهان هم مانده، اصفهانی هم گفته شده است.^۳

مرزا مظهر جانجانان (ص ۲۳۸)

میرزا جانجان، معروف به جانجانان، متخلص به مظهر دهلوی و درگذشته به سال ۱۱۹۵ هجری، دیوانش به چاپ رسیده و متداول است و نسخه‌های خطی آن نیز در بسیاری از کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود و نظری که مربوط به او، والله در ریاض الشعرای خود اظهار کرده است، نادرست است؛ و الا حق آن است که والله با همه دعاوی خود در شعر فارسی به پایه مظهر نمی‌رسد و در تثنیه غیر از نقل عبارات دیگران کاری از او ساخته نیست و شاهد این معنی تذکره اوست که بیشتر آن مأخوذ است از تذکره تقی اوحدی (که تقی اوحدی را نیز همین والله با دشتام یاد می‌کند).^۴

۱. مشترک، ج ۹، ص ۱۲۶۱، شع، ص ۴۱۶، مشاهیر، ج ۲، ص ۱۲۱۶، تذکره‌ها، ج ۱، ص ۶۷۳.

۲. حسینی، ص ۳۱۲، صبح، ص ۱۲۲۲، خمیر، ص ۵۲۸، والله، برگ ۳۹۵ الف.

۳. روشن، ص ۱۷۵، نفیسی، ج ۱، ص ۳۱۷، خمیر، ص ۵۲۸، والله، برگ ۴۷۷، ب.

۴. خواطر، ج ۶، ص ۵۲، مشاهیر، ج ۱، ص ۱۱۶۶، خمیر، ص ۵۵۰، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۶۲.

غرایب، برگ ۴۲۶، ب، والله، برگ ۳۹۹، الف.

مظهری کشمیری (ص ۲۳۹)

وفات این مظهری کشمیری به اختلاف روایت در سال ۱۰۱۷ یا ۱۰۲۶ هجری اتفاق افتاده و نسخه‌های خطی دیوانش در بعضی از کتابخانه‌ها موجود است.^۱

میر محمد معصوم کاشی (ص ۲۴۰)

این میر معصوم کاشی، فرزند میر رفیع‌الدین حیدر معتمایی کاشی بوده و بی‌غم تخلّص داشته و گاه‌گاه معصوم هم تخلّص می‌کرده است. به هند نیز آمده و در سال ۱۰۵۲ هجری فوت شده است.^۲

مولانا مقصود خرده کاشی (ص ۲۴۰)

این مقصود خرده‌ای، از مردم قریه خرده از توابع کاشان بوده و تذکره‌نویسان نسبت اقامت را به نسبت حرفه تغییر داده، وی را خرده فروشی معرفی کرده‌اند. وفاتش در یزد - توسط دزدان کشته شد - در سال ۹۸۷ هجری اتفاق افتاده و مؤلف ترجمه‌اش را از والّه با تغییراتی در عبارت وی نقل کرده است.^۳

مولانا ملک قمی (ص ۲۴۱)

این ملک قمی از معاریف سرایندگان در عصر خود بوده و در سال ۱۰۲۵ هجری وفات یافته است. در بسیاری از کتابخانه‌ها نسخه‌های خطی دیوانش وجود دارد.^۴

۱. خمیر، ص ۵۵۰ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۶۲ غرایب، برگ ۴۰۶ ب، والّه، برگ ۳۸۸ الف.

۲. تاج، ص ۴۳۶ روش، ص ۱۱۳۱ خمیر، ص ۹۸ غرایب، برگ ۴۰۶ الف.

۳. نفیسی، ج ۲، ص ۱۸۳۲ خمیر، ص ۵۵۹ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۲۶ غرایب، برگ ۳۰۱ ب، والّه، برگ ۳۸۸ ب.

۴. مشاهیر، ج ۲، ص ۱۲۳۰ خمیر، ص ۵۶۳ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۶۸ غرایب، برگ ۳۸۵ ب، والّه، برگ ۳۸۹ الف.

عبدالحق منصف (ص ۲۴۱)

این عبدالحق منصف که ترجمه‌اش را مؤلف با حذف یک دو واژه از والله برداشته است، از مردم قهپایه ایران و از شعرای قون دهم هجری بوده و نسخه خطی دیوانش در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران در تهران موجود است.^۱

اسماعیل منصف شیرازی (ص ۲۴۱)

این منصف که ترجمه‌اش را مؤلف از والله گرفته، از سرایندگان سده یازدهم هجری و دارای دیوانی بوده است.^۲

برخوردار بیگ منصور (ص ۲۴۲)

این منصور که از مردم نایین بوده، ظاهراً از سرایندگان نیمه دوم سده یازدهم هجری بوده است.^۳

نورالحق منعم (ص ۲۴۲)

این قاضی نورالحق متخلص به منعم از سرایندگان سده سیزدهم هجری بوده است. دیگر در پیرامونش اطلاعی در دست نیست.^۴

رای منوهر (ص ۲۴۲)

رای منوهر داس پسر راجا کرن والی سانبهر که در سده دهم هجری در زمان اکبر شاه می‌زیسته است، تخلص وی توسنی بوده که صاحب عرفات به واسطه

۱. مشترک، ج ۹، ص ۲۲۶۹، والله، برگ ۳۹۱ الف.

۲. حسینی، ص ۱۳۱۲، خبر، ص ۵۶۷، مشترک، ج ۹، ص ۲۲۶۹، غایب، برگ ۳۰۹ ب، والله، برگ ۳۹۶ الف.

۳. خبر، ص ۵۶۸، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۷، اعلام، ج ۶، ص ۴۲۵۵.

۴. صبح، ص ۱۲۹، اعلام، ج ۶، ص ۴۲۵۱.

ناآگاهی از آن یادش را در ردیف حرف الوا آورده و به نقل از وی والله داغستانی و به تقلید داغستانی تذکره نویس ما در حرف المیم آورده‌اند و اینکه مؤلف به نقل از والله نوشته: "تقی اوحدی نوشته که در آگره چند رباعی نزد من فرستاده بود..."^۱ ظاهراً درست نیست؛ زیرا که عبارت تقی اوحدی در عرفات بدین قرار است: "در این ایام از دکن نزد نورالدین کوتوال آگره رباعی چند فرستاده بود و بنده به اشاره وی اجوبه مناسب گفته..."^۲

مهدی رازی (ص ۲۴۴)

این مهدی کیست، شناخته نشد؛ و غیر از این یک بیت از سروده‌هایش در هیچ تذکره‌ای دیده نشد.^۳

میر سید علی مهری (ص ۲۴۴)

این سید علی پسر سید مسعود، جبل عاملی متخلص به مهری از سرایندگان سده یازدهم هجری و از درباریان سلطان حسین صفوی بوده و گاه‌گاهی سید هم تخلص می‌کرده است.^۴

میر تقی (ص ۲۴۴)

میر تقی متخلص به میر، در آگره تولد و در دهلی نشو و نما کرد و شهرتی بسزا یافت و در لکهنو در سال ۱۲۲۵ هجری به عالم دیگر شتافت. وی بزرگترین

۱. شاهیر، ج ۱، ص ۱۶۱ نقیسی، ج ۱، ص ۵۲۳ خبیر، ص ۱۱۹ غریب، برگ ۲۶۲ ب؛ عرفات، برگ ۱۲۰ ب.

۲. صبح، ص ۱۴۷۸ غریب، برگ ۳۰۰ ب؛ والله، برگ ۳۷۳ ب.

۳. روشن، ص ۱۷۸۳ خبیر، ص ۱۲۸۲ مشوک، ج ۹، ص ۱۲۷۸ غریب، برگ ۲۱۸ ب؛ والله، برگ ۳۹۷ الف.

سراینده غزل اردو است. به زبان فارسی هم دیوانی دارد که در این اواخر به اهتمام آقای دکتر سید نیر مسعود رضوی - رئیس گروه فارسی دانشگاه لکهنو - و توسط اداره مجله نقوش در لاهور چاپ شده است.^۱

میرم سیاه (ص ۲۴۵)

این میرم سیاه (که بعضی به جای سیاه شاه نوشته‌اند) اصلاً از مردم هرات بوده و بعد از سال ۹۲۸ هجری فوت گردیده است، نسخه‌های خطی دیوانش در کتابخانه‌های خدابخش پتنا، بودلین موجود است.^۲

میی کلال (ص ۲۴۵)

این میی کلال از مردم سده یازدهم هجری و از چویداران جهانگیر شاه بوده، و مؤلف ترجمه‌اش را با تغییر دادن عبارت از واله گرفته است.^۳

ناجی تبریزی (ص ۲۴۶)

میرزا عبدالمجید ناجی فرزند میرزا ابوالحسن راجی، از سرایندگان سده یازدهم هجری بوده و این بیت هم از اوست:

هیچگه چشم سیه مست ترا خواب نبرد

که به بیداریش از گریه مرا آب نبرد^۴

۱. مشاهیر، ج ۲، ص ۱۲۴۲ تاریخ، ص ۱۶۸۶ لریا، ص ۵۳ غرایب، برگ ۴۲۳ الف.

۲. نفیسی، ج ۱، ص ۱۶۱۵ خمیر، ص ۵۸۲ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۸۰ واله، برگ ۳۷۳ ب غرایب، برگ ۳۹۷ الف.

۳. تاریخ، ص ۱۶۲۵ خمیر، ص ۵۸۳ غرایب، برگ ۴۱۳ الف، واله، برگ ۳۹۳ الف.

۴. نگار، ص ۱۱۴ خمیر، ص ۵۸۲ غرایب، برگ ۴۶۲ ب.

نادم گیلانی (ص ۲۴۶)

این نادم گیلانی که نامش شهنسوار بیگ بوده، در سال ۱۰۵۰ هجری درگذشته و نسخه‌های خطی دیوانش در کتابخانه‌های خدابخش پشنا، مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، کراچی موجود است.^۱

ناطق (ص ۲۴۷)

این ناطق، نامش گل محمد خان و از مردم مکرانه بوده که در سال ۱۲۶۴ هجری وفات یافته است. نسخه‌های خطی دیوانش در بعضی از کتابخانه‌ها وجود دارد.^۲

ملا ناظم هروی (ص ۲۴۸)

فَرخ حسین ناظم هروی متولد در سال ۱۰۱۶ هجری و متوفی در ۱۰۸۲ هجری از سرایندگان معروف فارسی است و نسخه‌های خطی دیوان و مثنویاتش در بسیاری از کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود.^۳

نافع قمی (ص ۲۴۹)

این نافع قمی که ترجمه‌اش را مؤلف از واله برداشته است، از سرایندگان سده یازدهم هجری بوده.^۴

میر محمد معصوم خان نامی (ص ۲۴۹)

میر نظام‌الدین محمد بهکری ترمذی، متولد در سال ۹۴۴ هجری و متوفی در ۱۰۱۹ هجری دیوانی داشته است.^۵

۱. خبیر، ص ۵۸۵ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۸۱ غرایب، برگ ۴۶۰ ب، واله، برگ ۴۱۰ ب.

۲. شمع، ص ۴۷۷ مشترک، ج ۹، ص ۲۲۸۵.

۳. خبیر، ص ۵۹۱ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۸۵ غرایب، برگ ۴۶۳ ب، واله، برگ ۴۲۶ الف.

۴. شمع، ص ۴۶۵ خبیر، ص ۵۹۱ واله، برگ ۴۲۸ الف.

۵. شعرا، ص ۱۷۹۸ خبیر، ص ۵۹۲ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۸۶ غرایب، برگ ۴۴۸ ب، واله، برگ ۴۰۹ ب.

میر نجات (ص ۲۵۰)

میر عبدالعالی اصفهانی متخلص به نجات که مؤلف ترجمه‌اش را با الذکی تصرف در عبارت از والہ برداشته است، از سرایندهگان معروف بوده که در حدود سال ۱۱۱۴ هجری درگذشته است. نسخه‌های خطی دیوانش در بسیاری از کتابخانه‌ها وجود دارد.^۱

حکیم نزاری (ص ۲۵۳)

سعدالدین بیرجندی قهستانی متخلص به نزاری و متوفی در سال ۷۲۱ هجری از اسماعیلیان بوده و غزل و مثنوی می‌سروده است. نسخه‌های خطی بعضی از مثنویاتش در چندین کتابخانه موجود است.^۲

شاه نسبتی تھانیسری (ص ۲۵۴)

شیخ محمد صالح تھانیسری متخلص به نسبتی از غزل‌سرایان عمده روزگار خود بوده و در اواسط سده یازدهم هجری بدروود حیات گفته است. نسخه‌های دیوان و منتخب دیوانش در کتابخانه‌های مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، خدا بخش پتنا موجود است.^۳

نشاطی دماوندی (ص ۲۵۴)

حاجی محمد دماوندی متخلص به نشاطی که گاهی بندی هم تخلص می‌کرده، از شاعران قرن یازدهم هجری بوده است، و این بیت دیگر از وی در تذکره‌ها دیده شد:

۱. خمیر، ص ۵۹۴ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۸۷ غزایب، برگ ۴۶۵ ب، والہ، برگ ۴۲۶ ب.
۲. خمیر، ص ۵۹۹ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۸۹ غزایب، برگ ۴۳۶ ب، والہ، برگ ۴۰۳ ب.
۳. خمیر، ص ۱۶۰۰ مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۸۹ غزایب، برگ ۴۵۸ الف، والہ، برگ ۴۲۴ ب.

ما شیشه شکسته دل را گذاختیم از بهر دیدن رخت آینه ساختیم^۱

مولانا احمد علی مهرکن نشانی (ص ۲۵۲)

این احمد علی نشانی که مؤلف ترجمه‌اش را از حسینی برفاشته است، از سرایندگان سده یازدهم هجری در دهلی بوده است و تاریخ فوتش را به اختلاف ۱۰۱۸، ۱۰۲۰ و ۱۰۲۵ هجری نوشته‌اند. کلیات نشانی (خطی) او در بعضی از کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود و این دو بیت هم از اوست:

را هم شب چو دزدان خواب گیرد چشم تو گردد
دل را با غمت بیدار بیند باز برگردد



خبری باد صبا بر دل ناشاد آورد اعتمادی نتوان بر سخن باد آورد^۲

نصیرای همدانی (ص ۲۵۵)

نصیرالدین همدانی متخلص به نصیر و معروف به نصیرا (م: ۱۰۳۰ هـ) نسخه خطی کلیاتش در کتابخانه‌های اله آباد، سالار جنگ حیدرآباد، تهران موجود است.^۳

مرزا نظام دستغیب (ص ۲۵۵)

میرزا نظام الملک دستغیب شیرازی، متخلص به نظام، وفاتش در سال ۱۰۲۹ یا ۱۰۳۹ هجری اتفاق افتاد و نسخه‌های خطی دیوانش در کتابخانه‌های سالار جنگ حیدرآباد، مشهد، تهران وجود دارد.^۴

۱. نصیر، ص ۱۲۹، صبح، ص ۵۱۸، اعلام، ج ۶، ص ۴۵۷۷، غریب، برگ ۲۶۹ الف، والله، برگ ۲۲۸ الف.

۲. حسینی، ص ۱۳۷، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۹۱، ضایع، ص ۱۷۱۱، روشن، ص ۸۲۰.

۳. خمیر، ص ۱۶۰۶، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۹۱، غریب، برگ ۲۶۱ ب، والله، برگ ۴۱۲ الف.

۴. خمیر، ص ۱۶۰۸، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۲۹۴، غریب، برگ ۲۲۷ الف، والله، برگ ۴۱۲ ب.

میر نظام طباطبایی (ص ۲۵۶)

این نظام طباطبایی که در کهنیابت (گجرات) می‌زیسته است، زمانش به دست نیامد و غیر از این یک بیت از سروده‌هایش چیز دیگری هم در تذکرها دیده نشد.^۱

تاریخ وفات (ص ۲۵۶)

از مصرع «ز دنیا رفت حسان العجم آه» ۱۰۲۱ هجری برمی‌آید و از مصرع «مرکز دایره بزم کجاست» ۱۰۲۰ هجری مستفاد می‌شود، و حال آنکه درست‌ترین تاریخ وفات نظیری ۱۰۲۳ هجری است، چنانچه در نزهة الخواطر و دیگر مراجع معتبر آمده است.

محمد یوسف نکهت (ص ۲۵۷)

محمد یوسف برهانپوری، مخاطب به سخنور خان و متخلص به نکهت، متوفی در حدود ۱۱۵۰ هجری، شاعر قصیده‌سرای بوده و گاه‌گاهی غزل هم می‌سروده است و این بیت نیز در تذکرها به وی منسوب است:

بغیر من که به تن نقش بوریا دارم اتو کشیده که دارد لباس عربانی^۲

نورس قزوینی (ص ۲۵۸)

محمد رشید متخلص به نورس از مردم قزوین و از سرایندگان سده دهم هجری بوده است. به ترتیب دیوانش پرداخته بود ولی اجل نگذاشت که این کار به پایان رسد و اشعارش پریشان شد.^۳

۱. اعلام، ج ۶، ص ۱۵۸۹، صبح، ص ۵۲۷، غریب، برگ ۲۶۲، ب، والله، برگ ۲۲۲، الف.

۲. عامره، ص ۱۶۵۶، شمع، ص ۲۵۷، حسینی، ص ۳۵۷، غریب، برگ ۲۷۰، ب.

۳. دوش، ص ۱۸۵۱، نگار، ص ۱۱۳۲، غریب، برگ ۲۶۲، ب.

نوری بیگ خان نوری (ص ۲۵۸)

این نوری بیگ خان نوری، از مردم لاهور و از سرایتندگان قرن دهم هجری است و این بیت نیز در تذکره‌ها به وی منسوب داشته‌اند:
ناصر خیر از گردش چشم تو ندارد یک بار بر او نوگس مستانه بگردان^۱

نوری صفاهانی (ص ۲۵۸)

ظاهراً این همان نوری اصفهانی است که در ۱۰۰۰ هجری فوت شده و صاحب دیوان بوده است، و تذکره نویسان همین یک نوری را سه چهار نوری ساخته‌اند.^۲

نورالعین واقف لاهوری (ص ۲۵۸)

سال وفات واقف بتالوی که به نسبت لاهوری هم دانسته می‌شود، ۱۱۹۵ هجری است. دیوانش تداول دارد و نسخه‌های خطی آن در بسیاری از کتابخانه‌ها موجود است.^۳

علی قلی خان واله (ص ۲۶۰)

علی قلی خان واله داغستانی مؤلف تذکره معروف و متداول به نام ریاض الشعرا در سال ۱۱۲۴ هجری در اصفهان متولد و در سال ۱۱۷۰ هجری در هندوستان فوت گردید. دیوان کوچکی به فارسی دارد که نسخه‌های آن در بعضی از کتابخانه‌ها وجود است.^۴

۱. شمع، ص ۱۵۶۰ اعلام، ج ۶، ص ۳۹۱۹، غریب، برگ ۴۶۳ الف، واله، برگ ۴۲۲ الف

۲. مشرک، ج ۹، ص ۱۲۳۰۳، خبیر، ص ۱۶۲۰، مشاهیر، ج ۲، ص ۱۲۷۱، روشن، ص ۸۵۲

۳. حواشی، ج ۶، ص ۳۹۲، مشاهیر، ج ۲، ص ۱۲۷۵، خبیر، ص ۱۶۴۱، مشرک، ج ۹، ص ۱۲۳۰۸، غریب، برگ ۵۰۲ ب

۴. حواشی، ج ۶، ص ۱۱۹۰، خبیر، ص ۱۶۴۷، مشرک، ج ۹، ص ۱۲۳۱۰، غریب، برگ ۴۹۹ ب، واله، برگ ۴۶۷ ب، تعلیقات آینه حیرت شماره ۸-۷۷.

محمد اخلاق وامق (ص ۲۶۵)

این وامق هندویی، دیبی داس نام و از مردم کلانوری بوده که شرف اسلام را دریافته و به محمد اخلاص موسوم گردیده، اما حسینی و به نقل از وی تذکره نویس ما نامش را اشتباهاً محمد اخلاق نوشته اند. سال وفات او ۱۱۴۳ هجری است و این دو بیت نیز در تذکرها به وی منسوب شده است:

بی تو می ریزد نمک در ساغر من ماهتاب

گرد کلفت می شود بر بستر من ماهتاب

می رسی ظالم به فریادم اگر، وقت است، وقت

می زند ورثه شبیخون بر سر من ماهتاب^۱

وحشی بافقی (ص ۲۶۵)

کمال الدین وحشی بافقی (م: ۹۹۱ هـ)، دیوانش به چاپ رسیده و متداول است، و هم نسخه های خطی آن در بسیاری از کتابخانه ها یافت می شود.^۲

مرزا طاهر وحید (ص ۲۶۵)

وفات میرزا محمد طاهر متخلص به وحید و معروف به میرزا طاهر وحید قزوینی در سال ۱۱۱۲ هجری اتفاق افتاده و منشآتش جزو کتابهای درسی بوده است. نسخه های خطی دیوانش در کتابخانه های مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، خدا بخش پتنا و دیگر کتابخانه ها وجود دارد.^۳

۱. خواص، ج ۶، ص ۱۳۶۹، ص ۱۵۸۵، خمیر، ص ۱۶۲۳، غریب، برگ ۴۹۴، ب: ۴۹۴، مشترک، ج ۹، ص ۲۳۱۱.

۲. خمیر، ص ۱۶۴۹، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۳۱۲، غریب، برگ ۴۷۸، ب: ۴۷۸، و اله، برگ ۴۳۶، الف.

۳. آزاد، ص ۱۱۳۲، مشایخ، ج ۲، ص ۱۲۵، خمیر، ص ۱۶۴۷، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۳۱۳، غریب، برگ ۲۹۳، ب: ۲۹۳، و اله، برگ ۲۵۲، ب.

مولانا هانفی (ص ۲۶۶)

این عبدالله جامی متخلص به هانفی در سال ۹۲۷ هجری درگذشته است. بعضی از مثنویاتش به چاپ رسیده و دیوانی هم داشته که نسخه‌های خطی آن در بعضی از کتابخانه‌ها وجود دارد.^۱

خواجه هدایت الله رازی (ص ۲۶۸)

این هدایت رازی که ترجمه‌اش را مؤلف عیناً از حسینی برداشته است، از سرایندگان قرن دهم هجری بوده است.^۲

مولانا بدرالدین هلالی (ص ۲۶۹)

این هلالی که ترجمه‌اش را مؤلف با تغییر اندکی عبارت والله برداشته است، در سال ۹۳۶ یا ۹۳۹ هجری مقتول گردیده، دیوانش به چاپ رسیده و نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود. مثنویاتی هم داشته است، و این بیت بی‌مانند در نعت سرور کاینات صلی الله علیه و سلم (اگر حافظه نگارنده اشتباه نکند) هم از اوست:

”محمد عربی کآبروی هر دو سراسر است

کسی که خاک درش نیست، خاک بر سر او^۳

۱. مشاهیر، ج ۱۲، ص ۲۸۱، خبیر، ص ۱۶۲۵، نفیسی، ج ۱، ص ۱۱۴، مشترک، ج ۹، ص ۱۳۳۲، غریب، برگ ۵۰۷ الف، والله، برگ ۲۵۹ الف.

۲. حسینی، ص ۱۳۷۰، نگار، ص ۱۱۴۵، روشن، ص ۹۲۵، غریب، برگ ۵۱۰ ب، والله، برگ ۲۶۳ الف.

۳. تحفه، ص ۱۱، خبیر، ص ۱۶۳۱، نفیسی، ج ۲، ص ۲۰۹، مشترک، ج ۹، ص ۱۳۳۳، والله، برگ ۲۶۰ الف، غریب، برگ ۵۰۴ ب.

(ص ۲۷۰)

این قطره خون چیست به روی تو هلالی

گویا که دل از غصه به روی تو دویده

نگارنده این بیت را در تذکره‌ای منسوب به شاعری دیگر دیده است که نامش در خاطر نیست.

امیر همایون (ص ۲۷۰)

وفات امیر همایون اسفرائینی در سال ۹۰۲ یا ۹۱۰ هجری اتفاق افتاده و نسخه‌های دیوانش در کتابخانه‌های مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گروه، خدابخش پشنا، بودلین وجود دارد.^۱

(ص ۲۷۱)

به دست آینه داد آنکه دلستان مرا یکی دو ساخت بلایی که بود جان مرا
این بیت را حسینی به نام همایون پادشاه تیموری، ولی تاج و واله به نام همایون
اسفرائینی منسوب داشته‌اند.^۲

از بام قصری که در سنه نهصد و شصت و سه هجری که اندرون قلعه شیر شاه در
دهلی (ص ۲۷۱)

بایستی این جمله را مؤلف چنین می‌نوشته:

«در سنه نهصد و شصت و سه هجری از بام قصری که اندرون قلعه شیر شاه در
دهلی کهنه واقع است، افتاده...»

۱. مشاهیر، ج ۲، ص ۲۸۵، خمیر، ص ۱۶۳۲، مشترک، ج ۹، ص ۱۲۳۲۲، غریب، برگ ۵۰۸ ب،
واله، برگ ۳۶۱ ب.

۲. حسینی، ص ۱۳۶۳، تاج، ص ۱۷۷۸، واله، برگ ۴۶۲ الف.

هوایی هندی (ص ۲۷۱)

این هوایی هندی از کدام دیار و روزگار بوده مکتوف نشد و غیر از این یک بیت چیزی دیگر هم از سروده‌هایش در تذکرها دیده نشد.^۱

سلطان یعقوب (ص ۲۷۲)

این سلطان یعقوب بیگ پسر اوزون حسن از نبیره آق قویونلو بوده که در سال ۸۹۱ هجری وفات یافته است. این رباعی نیز در تذکرها به وی منسوب داشته‌اند:

دنیا که درو ثبات کم می‌بینی از هر فرحش هزار غم می‌بینی
چون کهنه رباطی است که از هر طرفش راهی به بیابان عدم می‌بینی^۲

یقینی (ص ۲۷۲)

این یقینی از هم عصران ملا عبدالرحمن جامی یعنی از سرایندگان سده نهم هجری بوده است که به دو زبان ترکی و فارسی شعر می‌سروده است، اما از دیوان وی اطلاعی در دست نیست.^۳

ملا لادری و ملا لاعلم (ص ۲۷۲)

ملا لادری و ملا لاعلم، نام یا تخلص هیچ شاعری نبوده و نیست و نخواهد بود و این دو نام که مؤلف در ذیل حرف لام آورده بود و نگارنده آن را در پس تراجم همه شعرای جای داده‌ام، منقول است از همان داغستانی، که مؤلف این تذکره پنجاه و پنج در صد تراجم را از تذکره او برداشته است. ولی مؤلف هم در عبارت

۱. صحیح، ص ۱۶۱۰ اعلام، ج ۶ ص ۱۲۷۶۷، غریب، برگ ۵۰۹ ب، والله، برگ ۴۶۲ ب

۲. خبیر، ص ۱۶۵۷ مشاهیر، ج ۲، ص ۲۹۲، غریب، برگ ۵۱۴ الف، والله، برگ ۴۶۵ الف

۳. خبیر، ص ۱۶۵۹ حسینی، ص ۱۳۷۳، غریب، برگ ۵۱۴ الف، والله، برگ ۳۶۵ ب

واله تصرف کرده و که در نتیجه دو سه جالطف عبارت از دست رفته و حذف و تغییر و تقدیم و تأخیر نابه جایی در واژه و جمله‌ها به عمل آمده است. اما داشتانی نیز این دو شاعر مفروض را در ردیف حرف لام گنجانده، و حبیبی نیز دو سه سطر در ضمن حرف لام الف با همین دو نام نوشته است و آن اختصار عبارتی است که در آفتاب عالمتاب بدون ذکر مأخذ نقل شده است و صاحب روز روشن آن را عیناً از آفتاب عالمتاب استنساخ کرده است که بدین قرار است:

"لا ادري و لا اعلم پسران ملا فراموش بن ملا سهوی بن ملا نسیان، ساکن قصبه ناپیدا پور مضاف به صوبه عدم آباد، سلسله نسب این بزرگواران از جانب مادر به خانم ناشناخته بیگم دختر نادان بیگ خان، و از طریق پدر به ملا معدوم متخلص به بی نشان فرزند نواب سرگردان خان می‌رسد و کمتر بیاضی و سقینه‌ای و کشکولی و مجموعه‌ای خواهد بود که در آن اشعار این حضرات مرقوم و مسطور نباشد و اکثری اشعار ایشان را به نام دیگران می‌خوانند و اشعار دیگران را از ایشان می‌دانند. ستین عمر این صاحبان بی حساب و بی شمار، و وفات اینها بر نفخه صور موقوف است."

و پس از این، شش فرد و سه رباعی نوشته که سرایندگان آنها مکشوف و معلوم نیستند.

ظاهراً این ترجمه مفروض را تذکره نویسان به طور مطایبه نوشته باشند، ولی از نظر نگارنده تذکره نویسی نطع لعبتان خیال و تذکره کتاب مضحکه نمی‌باشد و باید در نوشته‌های فکاهی یا طنزی، این گونه خیال پردازی و قلم تازی کرد.^۱

انوار حسین تسلیم (ص ۲۷۳)

این انوار حسین تسلیم از دوستداران تذکرة نویس ما بوده که به اردو و فارسی شعر می سروده است.^۱

طور معنی (ص ۲۷۳)

در نسخه منحصراً به فرد طور معنی در کتابخانه شبلی نعمانی، دارالعلوم ندوۃ العلماء لکهنو نگهداری می شود، «مطلع طور است» نوشته شده و در زیر آن سنه ۱۲۵۹ هجری که سال تألیف تذکرة است مکتوب شده است، اما در این صورت عدد مطلوب به دست نمی آید و باید که «مطلع نور» به جای مطلع طور باشد تا عدد ۱۲۵۹ برآید که سال تألیف این تذکرة است.

نشانه‌های اختصاری بخش تعلیقات

آتش = آتشکده.	و هند.
آزاد = سرو آزاد.	تحفه = تحفه سامی.
آیینه = آینه حیرت.	تذکره = تذکره علمای هند.
اشرف (خ) = دیوان اشرف مازندرانی	تذکره‌ها = تاریخ تذکره‌های فارسی.
(خطی).	تیموریه = بزم تیموریه.
اصل = طور معنی (نسخه در دست	ثابت (خ) = کلیات ثابت اله آبادی
تصحیح).	(خطی).
اعلام = قاموس الاعلام.	ثریا = عقد ثریا.
اقلیم = هفت اقلیم.	ج = جلد یا جزو
امرا = مآثر الامرا.	جامی (خ) = دیوان جامی (خطی).
اهلی خ (خ) = کلیات اهلی ترشیزی	چایی = فهرست کتابهای چایی فارسی.
خراسانی (خطی).	حبیب = حبیب السیر.
اهلی خ (ج) = دیوان اهلی ترشیزی	حسن غ (خ) = دیوان حسن غزنوی
خراسانی (چایی).	(خطی).
اهلی ش (خ) = کلیات اهلی شیرازی	حسینی = تذکره حسینی.
(خطی).	خریطه = خریطه جواهر.
بهار = بهارستان.	خسرو (ج) = دیوان خسرو (چایی).
بیضا = ید بیضا (خطی).	خسرو (خ) = دیوان خسرو (خطی).
پارسی = قند پارسی.	خمپز = فرهنگ سخوران از خیام پور.
تامیه = تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان	خواطر = ترهه الخواطر.

خیال = مرآة الخيال.	شعر = شعر العجم.
دانشمندان = دانشمندان آذربایجان.	شقی = تاریخ ادبیات ایران از دکتر
دانشوران = نامه دانشوران.	رضا زاده شقی.
دایره = اردو دائرة معارف اسلامیة.	شمع = شمع انجمن.
دری = فرهنگ ادبیات فارسی دری.	شوکت (خ) = دیوان شوکت بخاری
دولت = تذکره دولتشاه.	(خطی).
ذریعه = الذریعة الی تصانیف الشیعة.	ص = صفحه.
رحیمی = مآثر رحیمی.	صائب (ت) = دیوان صائب تبریزی
رود = رود کوثر.	(چاپ تهران).
روشن = روز روشن.	صائب (خ) = دیوان صائب تبریزی
ریحانه = ریحانة الادب.	(خطی).
ساحر (خ) = دیوان ساحر کاکوروی	صائب (م) = مقدمه دیوان صائب
(خطی).	تبریزی.
سختوران = سخن و سختوران.	صائب (ن) = دیوان صائب تبریزی
سعدی (خ) = دیوان سعدی شیرازی	(چاپ نولکشور).
(خطی).	صبح = صبح گلشن.
سفینه = سفینه خوشگو.	صحف = صحف ابراهیم.
سلاطین = روضة السلاطین.	صفا = تاریخ ادبیات در ایران از دکتر
سلیم (خ) = دیوان سلیم (خطی).	ذبیح الله صفا.
سما = نجوم السما.	صنادید = آثار الصنادید.
شاپور (خ) = کلیات شاپور تهرانی	صیدی (خ) = دیوان صیدی تهرانی
(خطی).	(خطی).
شاهی (خ) = دیوان شاهی سبزواری	طالب (خ) = دیوان طالب آملی
(خطی).	(خطی).

طبقات = طبقات اکبری.

طوسی (خ) = دیوان طوسی خراسانی

(خطی).

ظهوری (ج) = دیوان ظهوری توشیزی

(جایی).

ظهوری (خ) = دیوان ظهوری توشیزی

(خطی).

عارفین = ریاض العارفین

عالمگیری = مآثر عالمگیری

عالی (ج) = دیوان عالی شیرازی

(جایی).

عالی (خ) = دیوان عالی شیرازی

(خطی).

عامره = خزائن عامره

عجم = آثار عجم

عرفات = عرفات العاشقین

عرفی (د) = دیوان عرفی شیرازی

عرفی (ق) = قصاید عرفی شیرازی

علی (ج) = دیوان علی سرهندی

(جایی).

علی (خ) = دیوان علی سرهندی

(خطی).

عیشی (خ) = کلیات عیشی لکهنوی

(خطی).

غرائب = مخزن الغرائب (خطی).

غنی (ج) = دیوان غنی کشمیری

(جایی).

غنی (خ) = دیوان غنی کشمیری

(خطی).

فارسی = فارسی ادب به عهد

اورنگ‌آزاد

فصحا = مجمع الفصحا

فطرت (خ) = دیوان فطرت شهدی

(خطی).

فغانی (خ) = دیوان فغانی شیرازی

(خطی).

فقیر (خ) = دیوان فقیر دهلوی (خطی).

قبیض (خ) = دیوان قبیض اکبر آبادی

(خطی).

قا (خ) = دیوان قائم لوار (خطی).

قاد (خ) = دیوان قائم دیوانه (خطی).

قتیل (ج) = کلیات قتیل دهلوی (خطی).

قتیل (خ) = دیوان قتیل دهلوی

(خطی).

قدسی (ج) = دیوان قدسی شهدی

(جایی).

قدسی (خ) = دیوان قدسی شهدی

(خطی).

کاتبی (خ) = دیوان کاتبی نیشابوری
(خطی).

کاکوری = تذکره مشاهیر کاکوری.
کرام = مآثر الکرام.

کلام = خلاصه الکلام.

کلمات = کلمات الشعرا.

کلیم (خ) = دیوان کلیم کاشانی
(خطی).

کمال (خ) = دیوان کمال خجندی
(خطی).

کمال (غ) = غزلیات خلاق المعانی،
کمال اسماعیل اصفهانی.

گزیده = تاریخ گزیده.

لباب = لباب الالباب.

لسانی (خ) = دیوان لسانی شیرازی
(خطی).

لغت = لغت نامه دهخدا.

لینگر = انسایکلوپدیا تاریخ عالم از
ویلیام ال. لینگر.

مجالس = ترجمه مجالس النقایس.

محبوب = محبوب الالباب.

محشم (خ) = دیوان محشم کاشانی
(خطی).

مرآة = مرآة العلوم.

مرجان = سبحة المرجان فی آثار
هندوستان.

مشاهیر = قاموس المشاهیر.

مشترک = فهرست مشترک نسخه های
خطی فارسی پاکستان.

مظهر (ج) = دیوان مظهر دهلوی
(چاپی).

مظهر (خ) = دیوان مظهر دهلوی
(خطی).

معاصرین = تذکره المعاصرین.

معانی = باغ معانی.

مقالات = مقالات الشعرا.

ملک (خ) = کلیات ملک قمی (خطی).
منازل = مسالك و منازل.

منتخب = منتخب التواریخ.

مند (ج) = مثنوی نل و دمن (چاپی).
مند (خ) = مثنوی نل و دمن (خطی).

منطقه ای = فهرست نسخه های خطی
فارسی، مؤسسه فرهنگی

منطقه ای.

موس (خ) = مثنوی واله و سلطان
(خطی).

ناطق (خ) = دیوان ناطق مکرانوی
(خطی).

ناظم (خ) = دیوان ناظم هروی
(خطی).

نتایج = نتایج الافکار.

نجات (خ) = دیوان نجات اصفهانی
(خطی).

نسبتی (خ) = دیوان نسبتی نهائیری
(خطی).

نشر = تذکره نشر عشق.

نصر = تذکره نصرآبادی.

نظیری (خ) = دیوان نظیری نیشابوری
(خطی).

نقائس = مجمع النقائس.

نفحات = نفحات الانس.

نقیسی = تاریخ نظم و نثر در ایران و در
زبان فارسی از سعید نقیسی.

نگار = نگارستان سخن.

واقف (خ) = دیوان واقف بنالوی
(خطی).

واله (خ) = واله داغستانی:
ریاض الشعرا.

واله (خ) = دیوان واله داغستانی
(خطی).

وحشی (ج) = دیوان وحشی بافقی
(چاپی).

وحشی (خ) = دیوان وحشی بافقی
(خطی).

وحید (خ) = دیوان وحید قزوینی
(خطی).

همایون (خ) = دیوان همایون اسفرائینی
(خطی).

هند و پاک = تذکره نویسی فارسی در
هند و پاکستان.

هند و سند = پارسی‌گویان هند و سند.
هندی = سفینه هندی.

مراجع تصحيح و تعليقات

الف - مراجع خطی

۱. آرزو گویاری، سراج الدین علی خان: دیوان آرزو، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگڑه، علیگڑه.
۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: خزانه عامره، دستنویست دکتر سعید خان، علیگڑه.
۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: دیوان آزاد بلگرامی، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگڑه، علیگڑه.
۴. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: دیوان آزاد بلگرامی، کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ.
۵. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: ید بیضا، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگڑه، علیگڑه.
۶. آهی جغتایی، مولانا سلطان قلی بیگ: دیوان آهی جغتایی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگڑه، علیگڑه.
۷. اختر مغلوی ثم لکھنوی، قاضی محمد صادق خان: غزلیات اختر مغلوی ثم لکھنوی، کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ.
۸. اسیر شہرستانی اصفہانی، میرزا سید جلال: دیوان اسیر شہرستانی، کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ.
۹. اشرف مازندرانی، ملا محمد سعید: دیوان اشرف مازندرانی، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگڑه، علیگڑه.

۱۰. امیر خسرو دهلوی: دیوان خسرو دهلوی، کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ.
۱۱. اہلی توشیزی خراسانی، مولانا کمال الدین: کلیات اہلی توشیزی خراسانی، ذخیرۂ شیفہ، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ.
۱۲. اہلی شیرازی، مولانا محمد بن یوسف: کلیات اہلی شیرازی، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ.
۱۳. باقر خردہ ای کاشانی، ملا محمد باقر: دیوان باقر خردہ ای کاشانی، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ.
۱۴. تأثیر اصفہانی، میرزا محسن: دیوان تأثیر اصفہانی، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ.
۱۵. تقی اوحدی اصفہانی، میر تقی الدین محمد: عرفات العاشقین، ذخیرۂ حبیب گنج، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ.
۱۶. ثابت الہ آبادی، میر محمد افضل: کلیات ثابت الہ آبادی، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ.
۱۷. جامی خراسانی، مولانا نور الدین عبدالرحمن: دیوان جامی، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ.
۱۸. جمالی دهلوی، جلال خان بن فضل اللہ: قصاید جمالی دهلوی، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ.
۱۹. حافظ شیرازی، شمس الدین محمد: دیوان حافظ شیرازی، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ.
۲۰. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین لاهیجی، ذخیرۂ آفتاب، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ.
۲۱. حسن دهلوی، نجم الدین حسن بن علای سجزی: دیوان حسن دهلوی، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ.

۲۲. حسن غزنوی، سید اشرف الدین: دیوان حسن غزنوی، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۲۳. حسینی منبهلی مرادآبادی، میر حسین دوست: تذکرۂ حسینی، ذخیرۂ عیدالسلام، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۲۴. حیاتی گیلانی، ملا حیاتی: کلیات حیاتی گیلانی، ذخیرۂ حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۲۵. رازی خوافی، میر عسکری عاقل خان: دیوان رازی، ذخیرۂ سبحان الله، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۲۶. ساحر کاکوروی، شیخ فضل حق: دیوان ساحر کاکوروی، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۲۷. سرخوش کشمیری، میر محمد افضل: کلمات الشعراء، کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ.
۲۸. سعدی شیرازی، شیخ مشرف الدین: دیوان سعدی شیرازی، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۲۹. سلمان ساوجی، خواجه جمال الدین: کلیات سلمان ساوجی، ذخیرۂ قطب الدین، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۳۰. سلمان ساوجی، خواجه جمال الدین: کلیات سلمان ساوجی، کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ.
۳۱. سلیم تهرانی، محمد قلی شاملو: کلیات سلیم تهرانی، ذخیرۂ حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۳۲. شاپور تهرانی، آقا ارجاسپ: کلیات شاپور تهرانی، کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ.
۳۳. شاهی سبزواری، آق ملک امیر شاهی بن ملک جمال الدین: دیوان شاهی سبزواری، ذخیرۂ حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی

علیگره، علیگره.

۳۴. شرف قزوینی، میرزا اشرف جهان: دیوان شرف جهان قزوینی، ذخیره سبحان الله، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
۳۵. شقایب اصفهانی، حکیم شرف الدین حسن: دیوان شقایب، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
۳۶. شوکت بخاری، محمد اسحاق: دیوان شوکت بخاری، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
۳۷. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: دیوان صائب تبریزی، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
۳۸. صیدی تهرانی، میر سید علی: دیوان صیدی تهرانی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
۳۹. صیدی تهرانی، میر سید علی: دیوان صیدی تهرانی، کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکهنو.
۴۰. طالب آملی، عبدالله بن محمد: دیوان طالب آملی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
۴۱. طوسی خراسانی، مولانا عبدالله: دیوان طوسی خراسانی، ذخیره سبحان الله، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
۴۲. ظهوری ترشیزی، نورالدین محمد: دیوان ظهوری ترشیزی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
۴۳. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: دیوان عالی شیرازی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
۴۴. علی سرهندی، شیخ ناصر: دیوان علی سرهندی، کتابخانه شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکهنو.

۴۵. عیسیٰ لکهنوی، طالب علی خان بن علی بخش خان: کلیات عیسیٰ لکهنوی، ذخیرۂ حبیب گنج، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۴۶. غنی کشمیری، ملا محمد طاهر: دیوان غنی کشمیری، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۴۷. فطرت مشہدی، میرزا معزالدین محمد: دیوان فطرت مشہدی، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۴۸. فغانی شیرازی، بابا فغانی: دیوان فغانی شیرازی، ذخیرۂ حبیب گنج، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۴۹. فقیر دہلوی، میر شمس الدین عباسی: دیوان فقیر دہلوی، ذخیرۂ حبیب گنج، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۵۰. فقیر دہلوی، میر شمس الدین عباسی: مثنوی والہ و سلطان، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۵۱. فیضی اکبرآبادی، ابوالفیض: دیوان فیضی اکبرآبادی، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۵۲. فیضی اکبرآبادی، ابوالفیض: نل و دمن، کتابخانۂ شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ.
۵۳. قاسم تبریزی، معین الدین علی: دیوان قاسم انوار، کتابخانۂ شبلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ.
۵۴. قاسم مشہدی، محمد قاسم دیوانہ: دیوان قاسم دیوانہ، ذخیرۂ حبیب گنج، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۵۵. قتیل دہلوی، میرزا محمد حسن (حسین): دیوان قتیل دہلوی، کتابخانۂ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.

۵۶. قتیل دهلوی، میرزا محمد حسن (حسین)، کلیات قتیل دهلوی، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۵۷. قدسی مشهدی، حاجی محمد جان: دیوان قدسی مشهدی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۵۸. کاتبی نیشابوری، مولانا شمس الدین محمد بن عبدالله: دیوان کاتبی نیشابوری، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۵۹. کلیم کاشانی، میرزا ابوطالب: دیوان کلیم کاشانی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۶۰. کمال خجندی، شیخ کمال الدین مسعود: دیوان کمال خجندی (نسخه ۱ و ۲)، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۶۱. لسانی شیرازی، مولانا وجیه الدین عبدالله: دیوان لسانی شیرازی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۶۲. محتشم کاشانی، مولانا محتشم: دیوان محتشم کاشانی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۶۳. محتشم کاشانی، مولانا محتشم: دیوان محتشم کاشانی، ذخیره دانشگاه، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۶۴. مخفی رشتی لاهیجانی: دیوان مخفی رشتی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۶۵. مظهر دهلوی، میرزا مظهر جانجانان: دیوان مظهر دهلوی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۶۶. ملک قمی، مولانا ملک محمد: کلیات ملک قمی، ذخیره عبدالسلام، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.

۶۷. ناطق مکرانوی، گل محمد خان: دیوان ناطق مکرانوی، ذخیره سبحان الله، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۶۸. ناظم هروی، ملا قزوین حسین: دیوان ناظم هروی (خطی)، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۶۹. نجات اصفهانی، میر عبدالعالی: دیوان نجات اصفهانی، ذخیره دانشگاه، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۷۰. نسبی تهائیری، شیخ محمد صالح: دیوان نسبی تهائیری، ذخیره سبحان الله، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۷۱. نظیری نیشابوری، میرزا محمد حسین: دیوان نظیری نیشابوری، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۷۲. واقف بتالوی لاهوری، شیخ نورالعین: دیوان واقف بتالوی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۷۳. واله داغستانی، علی قلی خان: دیوان واله داغستانی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۷۴. واله داغستانی، علی قلی خان: ریاض الشعراء، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۷۵. واله داغستانی، علی قلی خان: ریاض الشعراء، کتابخانه شیلی نعمانی دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکهنو.
۷۶. وحشی بافقی، مولانا کمال الدین: دیوان وحشی بافقی (خطی)، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۷۷. وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر: دیوان وحید قزوینی، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۷۸. هاشمی سندیلوی، شیخ احمد علی خان: مخزن الغرائب، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.

۷۹. همایون اسفرائینی، امیر همایون: دیوان همایون اسفرائینی، ذخیره دانشگاه، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.

(ب) مراجع چاپی

۸۰. آذر بیگدلی، حاجی لطف علی بیگ: آتشکده، چاپ بمبئی، ۱۲۷۷ هـ.
۸۱. آرزو گویاری، سراج‌الدین علی خان: مجمع‌التفاس (بخش معاصرین)، انتشارات کتابخانه خدابخش، پتنا.
۸۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: خزانه عامره، نولکشور، کانپور، ۱۹۰۰ م.
۸۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: سبحة‌المرجان فی آثار هندوستان، انتشارات دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر، ۱۹۷۶ م.
۸۴. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: سرو آزاد، مطبع رفاه عام، لاهور، ۱۹۱۳ م.
۸۵. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: مآثر الکرام، حیدرآباد، ۱۹۱۰ م.
۸۶. آفرین لاهوری، شاه فقیرالله: کلیات آفرین لاهوری، پنجابی آکادمی، لاهور، ۱۹۶۷ م.
۸۷. آقا بزرگ تهرانی، آقا محسن: الذریعة الی تصانیف الشیعة، چاپ تهران، ۱۳۳۳ ش، ج ۹.
۸۸. احمد بدایونی، پرفسور ضیاء: مسالک و منازل، چاپ دهلی، مکتبه جامعه، دهلی، نو، ۱۹۷۵ م.
۸۹. احمد خان، سر سید: آثار الصادق، نامی پریس، کانپور، ۱۹۰۴ م.
۹۰. احمد منزوی: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۴۰۳ تا ۱۴۰۸ هجری، جلد اول تا نهم.
۹۱. احمد منزوی: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، تهران، ۱۳۴۹ ش، جلد دوم تا چهارم.

۹۲. اسماعیل پاشا بغدادی: اسماء المؤلفین و آثار المصنفین، چاپ استانبول، ۱۹۵۱ م.
۹۳. امیر شهرستانی اصفهانی، میرزا سید جلال: کلیات امیر شهرستانی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۷ هجری.
۹۴. امیر خسرو دهلوی: دیوان خسرو دهلوی، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۴۳ ش.
۹۵. امیر خسرو دهلوی: کلیات خسرو دهلوی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۸۸ هـ.
۹۶. اهلای ترشیزی خراسانی، مولانا کمال الدین: دیوان اهلای ترشیزی خراسانی، انتشارات دانشگاه اسلامی علیگره، ۱۹۷۱ م.
۹۷. باقی تهاونندی، ملا عبدالباقی: مآثر رحیمی، تصحیح محمد هدایت حسین، کلکته، ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۱ م.
۹۸. بیدل عظیم آبادی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل عظیم آبادی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۹۸ هجری.
۹۹. بیدل عظیم آبادی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل عظیم آبادی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۸۷ هجری.
۱۰۰. تربیت تبریزی، محمد علی: دانشمندان آذربایجان، چاپ تهران، ۱۳۱۴ ش.
۱۰۱. ثبوت تهرانی، اکبر ثبوت: «سلاطین غزنوی»، مجله تحقیقات فارسی، بخش فارسی دانشگاه دهلوی، دهلوی، ۱۹۹۷ م.
۱۰۲. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: بهارستان، انتشارات کتابخانه مرکزی تهران، تهران، ۱۳۱۱ ش.
۱۰۳. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: کلیات جامی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۸ هجری.
۱۰۴. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: نفحات الانس، نولکشور، لکهنو، ۱۳۳۳ هجری.

۱۰۵. جمالی دهلوی، جلال خان بن فضل الله: مهر و ماه (مثنوی)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۹۲ هجری.
۱۰۶. حافظ شیرازی، شمس الدین محمد: دیوان حافظ شیرازی، چاپ و انتشارات میرزا حمزه مازندرانی، تهران.
۱۰۷. حالی پانی پتی، مولوی الطاف حسین: یادگار غالب، شانشی پریس، الہ آباد، ۱۹۷۷ م.
۱۰۸. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: تذکرة المعاصرين، چاپ اصفهان، ۱۳۳۲ ش.
۱۰۹. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: کلیات حزین لاهیجی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۳ هجری.
۱۱۰. حسن دهلوی، نجم الدین حسن بن علائی سجوی: دیوان حسن سجوی دهلوی، مکتبة ابراهيميه، حیدرآباد، ۱۳۵۲ هجری.
۱۱۱. حسنی لکهنوی، حکیم عبدالحی: زهرة الخواطر، دائرة المعارف العثمانية، حیدرآباد، ۱۳۸۳ تا ۱۳۹۹ هجری، هشت مجلد.
۱۱۲. حسینی سنهلی مرادآبادی، میر حسین دوست: تذکرة حسینی، نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۲ هجری.
۱۱۳. حیدر کاکوروی، محمد علی: تذکرة مشاهیر کاکوری، اصح المطابع، لکهنو، ۱۳۴۵ هجری.
۱۱۴. خانبابا مشار: فهرست کتابهای چاپی فارسی، چاپ تهران.
۱۱۵. خانلری، دکتر زهرا: فرهنگ ادبیات فارسی دری، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۸ ش.
۱۱۶. خدابخش خان: محبوب الالباب، مطبع مقنن دکن، حیدرآباد، ۱۳۱۴ هـ.
۱۱۷. خلیل پتارسی، علی ابراهیم خان: خلاصة الکلام (بخش معاصرين)، چاپ و انتشار کتابخانه خدابخش، پتنا.

۱۱۸. خلیل بنارسی، علی ابراهیم خان: صحیف ابراهیم، بخش معاصروین، انتشارات کتابخانه خدایبخش، پتلا.
۱۱۹. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی: حبیب‌السیر، چاپ تهران، ۱۳۳۳ ش، ج ۳ و ۴.
۱۲۰. خوشگوی دهلوی، بندرآین داس: سفینه خوشگو، مؤسسه تحقیقات عربی و فارسی، پتلا، ۱۳۷۸ هجری.
۱۲۱. خوشگوی دهلوی، بندرآین داس: سفینه هندی، مؤسسه تحقیقات عربی و فارسی، پتلا، ۱۳۷۷ هجری.
۱۲۲. ختایم‌پور تبریزی، دکتر عبدالرسول تاهباززاده: فرهنگ سخنوران، چاپخانه شرکت سهامی، چاپ کتاب، آذربایجان، ۱۳۲۰ ش.
۱۲۳. دهخدا، قزوینی، علی اکبر بن خانیابا خان: لغت‌نامه دهخدا، چاپ دانشگاه تهران، تهران، جلد‌های مختلف.
۱۲۴. رازی، امین احمد: هفت اقلیم، چاپ کلکته، ۱۹۲۹ م.
۱۲۵. رحمان علی ریوانی، علامه عبدالشکور: تذکره علمای هند، چاپ نولکشور، لکهنو، ۱۹۱۴ م.
۱۲۶. رضا نقوی، دکتر سید علی: تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۸۳ هجری.
۱۲۷. رودکی سمرقندی، ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی: دیوان رودکی سمرقندی، چاپ ملک‌الکتاب، بمبئی.
۱۲۸. زلالی خوانساری، حکیم محمد حسن: محمود و اباز (مثنوی)، نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۰ هجری.
۱۲۹. سام میرزای صفوی: تحفه سامی (صحیفه پنجم)، انتشارات دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره، ۱۹۷۳ م.

۱۳۰. سامی رومی، میر شمس الدین محمد: قاموس الاعلام، چاپ استانبول، ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۶ هجری، جلد اول تا ششم.
۱۳۱. سحر کاکوروی، منشی احمد حسین: آیینه حیرت، تصحیح و تعلیق از رئیس احمد نعمانی، چاپ کتابخانه خدابخش، پناه، ۱۹۹۶ م.
۱۳۲. سداونگانی، دکتر هارومل: پارسی گویان هند و سند، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵ ش.
۱۳۳. سلمان ساوجی، خواجه جمال الدین: کلیات سلمان ساوجی، چاپ ملکه الکتاب، بمبئی.
۱۳۴. سلیم بهوپالی، سید علی حسن خان: صبح گلشن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۵ هجری.
۱۳۵. شبلی نعمانی، شمس العلما محمد شبلی: شعر العجم، ترجمه فارسی از سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، انتشارات کتابفروشی ابن سینا، تهران، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵ و ۱۳۳۹ ش. ج ۱، ۲ و ۳.
۱۳۶. شفق تبریزی، دکتر صادق رضا زاده: تاریخ ادبیات ایران، ترجمه سید میارالدین رفعت، دارالعلوم ندوۃ المصطفین دہلی، ۱۳۹۲ هجری.
۱۳۷. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: دیوان صائب تبریزی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۵ ش.
۱۳۸. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: دیوان صائب تبریزی، مطبع نولکشور لکهنو، ۱۲۹۷ هجری.
۱۳۹. صباح الدین عبدالرحمن، سید بزم تیموری، دارالمصنفین، اعظم گره، ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۱ م، ج ۱، ۲ و ۳.
۱۴۰. صبای لکهنوی، محمد مظفر حسین: روز روشن، کتابخانه رازی، تهران، ۱۳۴۳ ش.

۱۴۱. صفای سمنانی، دکتر ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، کتابفروشی این سینا، تهران، ۱۳۳۳ ش.، جلد اول.
۱۴۲. طاهر نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمد: تذکرة الشعراء نصرآبادی، چاپ تهران، ۱۳۱۷ ش.
۱۴۳. ظهیری توشیزی، نورالدین محمد: دیوان ظهیری توشیزی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۶ هجری.
۱۴۴. عاشقی عظیم آبادی، حسین قلی خان: نثر عشق، تصحیح از اصغر جانفدا، مؤسسه شرق شناسی، آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی، دوشنبه، تاجیکستان، پنج جلد، ۸۸-۱۹۸۱ م.
۱۴۵. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: دیوان عالی شیرازی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۸ هجری.
۱۴۶. عبدالرزاق اورنگ آبادی، صمصام الدوله شاهنواز خان عبدالرزاق بن میر حسن علی خوافی: آثار الامراء ایشیاتیک سوسائتی، کلکته، ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۱ م.
۱۴۷. عبدالرزاق قریشی: میرزا مظهر جانجانان اور ان کا کلام، دارالمصنفین، اعظم گره، ۱۹۷۹ م.
۱۴۸. عبدالقادر بدایونی، عبدالقادر بن ملوک شاه: منتخب التواریخ، تصحیح مولوی احمد علی چاپ ایشیاتیک سوسائتی، کلکته، جلد سوم، ۱۸۶۹ م.
۱۴۹. عبدالمقتدر، خان بهادر مولوی: مرآة العلوم، به اهتمام مولوی محمد عبدالخلاق، کتابخانه خدایخش، صادقپور پریس، پتنا، ۱۹۲۵ م و ۱۹۴۲ م، جلد اول و دوم.
۱۵۰. عرفی شیرازی، جمال الدین محمد: دیوان عرفی شیرازی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۷ هجری.

۱۵۱. عرفی شیرازی، جمال الدین محمد؛ قصاید عرفی شیرازی، نولکشور، کانپور، ۱۲۹۷ هجری.
۱۵۲. علایی سمرقندی، دولشاد؛ تذکرة الشعراء چاپ ملک الکتاب، بمبئی، ۱۳۱۸ هجری.
۱۵۳. علایی قزوینی، مولوی عبدالقبی فخرالزمانی؛ میخانه، انتشارات شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا، تهران، ۱۳۲۰ ش.
۱۵۴. علی سرهنندی، شیخ ناصر؛ دیوان علی سرهنندی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۹ م.
۱۵۵. علی کشمیری، محمد؛ تجوم السماء چاپ لکهنو، ۱۳۰۳ هجری.
۱۵۶. عنصری بلخی، حکیم ابوالقاسم حسن؛ دیوان عنصری بلخی، مطبع حسنی، بمبئی، ۱۳۱۹ هجری.
۱۵۷. عرفی بخارایی، سدیدالدین محمد؛ لباب الالباب، مطبع بریل، لیدن، ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۶ م، دو جلد.
۱۵۸. غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان؛ کلیات غالب دهلوی، شیخ مبارک علی یکسیرا، ۱۹۶۵ م.
۱۵۹. غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان؛ کلیات غالب دهلوی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۹۶۸ م.
۱۶۰. غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان؛ کلیات غالب دهلوی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۶۹ هجری.
۱۶۱. غنی کشمیری، ملا محمد طاهر؛ دیوان غنی کشمیری، مطبع آصفی، لکهنو، ۱۲۸۲ هجری.
۱۶۲. فخری هروی، سلطان محمد؛ روضة السلاطین، سندھی ادبی بورڈ، حیدرآباد، سند، پاکستان، ۱۹۶۸ م.

۱۶۳. فرصت شیرازی، میرزا محمد نصیر حسینی: آثار عجم، چاپ بمبئی، ۱۳۵۲ هجری.
۱۶۴. فروزانفر بشرویه‌ای خراسانی، بدیع الزمان شیخ محمد حسن بن علی: سخن و سخودان، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۰ ش.
۱۶۵. قیاض محمود، سید: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، سید وزیر الحسن عابدی، انتشارات دانشگاه پنجاب، لاہور، ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۲ م، ج ۳ تا ۵.
۱۶۶. فیضی اکبرآبادی، ابوالفیض: تل و دمن (مثنوی)، نولکشور، کانپور، ۱۸۹۳ م.
۱۶۷. قانع تنوی، میر علی شیر: مقالات الشعراء، چاپ کراچی، ۱۹۵۷ م.
۱۶۸. قدرت گوپاموی، محمد قدرت الله: نتائج الافکار، مطبع سلطانی، بمبئی، ۱۳۷۷ هجری.
۱۶۹. قدسی مشہدی، حاجی محمد جان: دیوان قدسی مشہدی، مطبع بوستان العاشقین.
۱۷۰. کمال اصفہانی، کمال الدین اسماعیل: غزلیات خلاق المعانی، چاپ بمبئی، ۱۳۰۸ هجری.
۱۷۱. کمال اصفہانی، کمال الدین اسماعیل: کلیات اسماعیل اصفہانی (خلاق المعانی)، چاپ بمبئی، ۱۳۰۸ هجری.
۱۷۲. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر: تاریخ تذکرہ‌های فارسی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۸ و ۱۳۵۰ ش، دو جلد.
۱۷۳. لودی هروی، امیر شیر علی خان: مرآة الخیال، چاپ بمبئی، ۱۳۲۴ هـ.
۱۷۴. لیٹگر، ویلیام ال: انسایکلوپیدیا تاریخ عالم، ترجمہ غلام رسول مہر، غلام علی ایند سنز، لاہور، ۱۹۶۸ م، ج ۱.
۱۷۵. محمد اکرام، شیخ: رود کوثر، چاپ و انتشار ادبی دنیا، دہلی.

۱۷۶. مدرّس تبریزی، شیخ محمد علی: ریحانة الادب، چاپ تهران، چاپ ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۳ ش، جلد های مختلف.
۱۷۷. مستعد خان، میرزا محمد ساقی: مآثر عالمگیری، چاپ کلکته، ۱۸۷۱ م.
۱۷۸. مستوفی قزوینی، حمد الله احمد بن اتابک: تاریخ گزیده، چاپ لندن، ۱۳۲۸ هجری.
۱۷۹. مصحفی همدانی امروهمی، شیخ غلام: عقد ثریا، چاپ اورنگ آباد، ۱۹۳۴ م.
۱۸۰. مظهر دهلوی، میرزا مظهر جانجنان: خریطة جواهر، مطبع مصطفایی، کانپور، ۱۲۷۱ هجری.
۱۸۱. مظهر دهلوی، میرزا مظهر جانجنان: دیوان مظهر دهلوی، مطبع مصطفایی، کانپور، ۱۲۷۱ هجری.
۱۸۲. معین اسفزاری، معین الدّین محمد: روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، کلکته، ۱۳۸۰ هجری.
۱۸۳. مقبول احمد، دکتر سید: شرح احوال و آثار و سبک نظم و نثر نعمت خان عالی، انجمن فارسی، دهلوی، ۱۹۸۳ م.
۱۸۴. نساخ کلکته ای، مولوی عبدالغفور خان: قند پارسی (بیاض اشعار فارسی)، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۲ م.
۱۸۵. نظام دهلوی، خواجه نظام الدّین احمد بن محمد مقیم هروی: طبقات اکبری، تصحیح بی. دی، ایشیاتیک سوسائتی، کلکته، ۱۹۳۱ م.
۱۸۶. نظامی بدایونی، مولانا نظام الدّین: قاموس المشاهیر، نظامی پریس، بدایون، ۱۹۲۲ و ۱۹۲۶ م، دو مجلد.
۱۸۷. نظیری نیشابوری، میرزا محمد حسین: کثّات نظیری نیشابوری، مطبع نولکشور، لکهنو.

۱۸۸. نفیسی تهرانی، دکتر سعید: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۲۲ ش، دو جلد.
۱۸۹. نقش علوی: باغ معالی (بخش معاصرین)، چاپ و انتشار کتابخانه خدادی بخش، پناه.
۱۹۰. نواب قنوجی بخارایی، امیرالملک سید محمد صدیق بن حسن: شمع انجمن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هـ.
۱۹۱. نوابی جغتایی، امیر علیشیر: محال النقایین ترجمه از سلطان محمد فخری هروی، تهران، ۱۳۲۳ ش.
۱۹۲. نورالحسن انصاری، دکتر: فارسی ادب به عهد اورنگ‌زیب، اندو پرشین سوسائتی، دهلی، ۱۹۶۹ م.
۱۹۳. نور قنوجی، سید نورالحسن خان: نگارستان سخن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هجری.
۱۹۴. وحشی بافقی، مولانا کمال‌الدین: دیوان وحشی بافقی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹ ش.
۱۹۵. وحشی بافقی، مولانا کمال‌الدین: دیوان وحشی بافقی، مطبع جعفری، بمبئی، ۱۳۱۱ هجری.
۱۹۶. ویلیام بیل، تامس: مفتاح التواریخ، چاپ کانپور، ۱۲۸۴ هجری.
۱۹۷. هدایت تهرانی، رضا قلی خان: ریاض العارفین، چاپ تهران، ۱۳۰۵ ش.
۱۹۸. هدایت تهرانی، رضا قلی خان: مجمع الفصحاء، کارخانه میر محمد باقر، تهران، ۱۲۹۵ هجری.
۱۹۹. هدایت تهرانی، رضا قلی خان: مجمع الفصحاء، مؤسسه امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶ ش.
۲۰۰. هلالی استرآبادی، مولانا بدرالدین: دیوان هلالی استرآبادی، مطبع سلطان المعطای، لکهنو، ۱۲۶۱ هجری.

۲۰۱. اردو دائرۃ معارف اسلامیہ (جلدہای مختلف)، دانشگاه پنجاب، لاہور (پاکستان).

۲۰۲. برهان (ماہنامہ)، دارالعلوم ندوۃ المصطفین، دہلی، جولائی ۱۹۸۷ م.

۲۰۳. فکر و نظر مجلۃ دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ، ج ۲۷، شمارۃ سوم، ۱۹۹۰ م.

۲۰۴. نامۃ دانشوران، اعتضاد السلطنہ، تہران، ۱۲۹۶ تا ۱۳۲۴.

205- Beale, Thomas William: *An Oriental Biographical Dictionary*, Rev. by Henry George Keene, New York, 1965.

فهرست اعلام

اشخاص

الف	
آتش لکهنوی، میر حیدر علی: ۲۸، ۲۹، ۳۹	آمن جغتایی، مولانا سلطان فلی بیگ: ۸۱
آوند... بن بن آوند: ۲۹	۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۳۹
آدم غزنوی، آدم: ۳۸۱، ۱۵۲	آمن هروی به آمن جغتایی، مولانا سلطان فلی بیگ
آذر بیگدلی، حاجی لطف علی بیگ: ۱۷، ۲۴۶، ۶۲	ابدال یلخی، الف ابدال: ۲۳۷، ۲۱۷
آذری، شیخ: ۱۵۳	ابراهیم، ملا: ۱۶۲
آوزو علیگ، دکتر مختارالدین احمد: ۲۶	ابن المعتز: ۱۲، ۱۵
آرزو گویاری، سراج الدین علی خان: ۲۳، ۵۲، ۵۴، ۸۹، ۱۱۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱	ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد: ۶۲
۲۲۳، ۲۳۹، ۲۴۶	ابن سلام: ۱۲، ۱۵
آزاد بلگرامی، میر غلام علی: ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۸۰، ۱۸۲، ۲۹۳، ۳۳۹، ۳۴۶	ابن عربی لسانی، شیخ محی الدین ابوبکر محمد: ۳۱۵
آصف الدوله، نواب (شاه اوده): ۲۸	ابن قتیبه دینوری: ۱۲، ۱۵
آصف خان به جعفری قزوینی، میرزا قوام الدین جعفر	ابن کمونه بغدادی: ۳۴۶
آصف سمرقندی، میر قمرالدین خان: ۱۵۶، ۳۰۲، ۳۸۲	ابن ندیم: ۶۲
آفتاب دهلوی، جلال الدین شاه عالم: ۳۰۶	ابوالحسن تربتی، خواجه: ۱۷۲
آفتاب رای لکهنوی، منشی: ۲۵، ۳۹، ۶۲	ابوالحسن به علی بن ابی طالب (ع)
آفرین لاهوری، شاه فقیرافه: ۵۲، ۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۴۶	ابوالحسن گورکان، ابوالحسن میرزا: ۲۲۴
آقا برزگ بهرائی، آقا محسن: ۲۴۶، ۶۲	ابوتراب مشهقی، میر: ۳۶۸
آمن بهری به نوگسی بهری، مولانا ابوالسکرام	ابوزید عمر بن شمس: ۱۴
	ابومعبد بن سلطان محمد میرزا: ۲۷۱
	ابوطالب تبریزی، میرزا ابوطالب خان: ۲۳
	ابوطالب میهنستانی، میرزا: ۲۲۶
	ابن جنت: ۱۲۲
	ابن بن کعب: ۳۳
	ابن سلیمان خامنه: ۲۷۶

- اسحاق کلکتوی، دکتر محمد: ۲۶
اسد خان وزیر: ۱۹۲
اسد به غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان
اسلام خان به والا بدخشی، میر ضیاءالدین
حسین
اسماعیل پاشا بغدادی: ۲۲۷، ۶۲
اسیر شهرستانی اصلهانی، میرزا سید جلال
۸۳، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۳۹، ۲۴۷
اشرف مازندرانی، ملا محمد سعید: ۸۲
۲۳۹، ۲۹۶، ۲۹۵
اصیل، حکیم: ۱۶۴
اظهري، حیدر علی به اظهري کشمیری.
حیدر علی
اظهري دهلوی به اظهري کشمیری، حیدر
علی
اظهري، سراج الدین به اظهري کشمیری.
حیدر علی
اظهري کشمیری، حیدر علی: ۸۴، ۲۹۶، ۲۹۷
اظهري، محمد علی به اظهري کشمیری.
حیدر علی
اظهري موصلی به اظهري کشمیری، حیدر علی
اعجاز دهلوی به اعجاز شاهجهان آبادی،
مولوی محمد سعید
اعجاز شاهجهان آبادی، مولوی محمد
سعید: ۲۹۸، ۸۵
اعظم شاه: ۹۵
افراسیاب: ۲۰۶
افضل المتاشی به ساحر کاکوروی، شیخ
فضل حق
افضل پانی پتی، محمد افضل: ۵۳، ۸۵، ۲۹۹
۳۰۰
ابن طالب: ۱۲۱
ابن عمر بن عامر: ۳۳
الانبیک، فروغی: ۲۵۴
احسان مشهدی، مقیمای احسان: ۸۲، ۲۸۷،
۲۸۸
احسن کشمیری، میرزا احسن الله ظفر خان:
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
احمد بدایونی (بدی نظام الدین اولیا): ۳۶۱
احمد بدایونی، پرسور صیا: ۴۲۶
احمد بن فضل الله به جمالی دهلوی، جلال
خان بن فضل الله
احمد تقوی بن تصراف: ۳۴۹
احمد حسین حجاجی به ساحر کاکوروی،
منشی احمد حسین
احمد خان، سر سید: ۲۲۶
احمد دهلوی، علی احمد: ۲۵
احمد علی، مولوی: ۲۵۱
احمد عصری بلخی: ۳۹۷
احمد متروی: ۳۲۶، ۳۷۸، ۴۴۶
اختر اودهی، واجد علی شاه: ۲۸، ۲۸۸
اختر مغلوی ثم لکهنوی، قاضی محمد
صادق خان: ۲۵، ۲۹، ۸۲، ۲۸۸، ۲۸۹،
۲۹۰، ۴۳۹
اخلاص شاهجهان آبادی، کشت چند: ۳۱
ادابی پزوی، میر محمد مؤمن: ۸۳، ۲۹۰،
۲۹۱
ادریس سامی: ۱۰۷
ارشد شیر حاضی بن خدا رحم مرزبان: ۲۶
ارغون، شاه بیگ: ۳۱۵
اسپهبد جرجانی: ۲۰۵
اسحاق بن ابی عمر: ۳۳

- اکبر حیدری کشمیری، وگنو: ۲۷، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵
- اکبر شاه، جلال الدین محمّد: ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۵۰، ۳۳۵، ۳۲۹، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۹
- القای شاهجهان آبادی، محمّد صادق: ۲۰۶
- الهام اسفہانی، میرزا شریف: ۸۸، ۳۰۱
- الهام رضوی، شیخ مرتضیٰ: ۳۰۱
- الهی کاشانی، حکیم صدر الدین محمّد: ۳۳۶
- الهی همدانی، میر عماد الدین محمود: ۲۰، ۱۶۶
- الهی ہندی - الہی کاشانی، حکیم صدر الدین محمّد
- الیوت، سر اج. ام: ۲۹
- امام قلی خان (حاکم فارسی): ۲۳۲، ۴۱۶
- امجد علی خان، نواب: ۲۹
- امید ہمدانی، آقا رضا: ۲۵۱، ۲۵۲
- امیر احمد: ۳۲
- امیر بنارسی، میرزا امیر بیگ: ۲۲، ۲۹، ۳۱
- امیر حسام: ۳۲
- امیر خسرو دہلوی: ۸۹، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۸، ۲۵۵، ۳۰۵، ۴۴۰، ۴۴۷
- امیر دانیال: ۳۲
- امیر طاهر: ۳۲
- امیر کرم اللہ وجہہ - علی بن ابی طالب (ع)
- امیر مصطفیٰ: ۳۲
- امیری مروی: ۱۸
- انجام کابل، نواب عمدة الملک امیر خان: ۸۸، ۲۱۶، ۳۰۱، ۳۰۲
- آسی گناہی، امیر حاج شیخ قطب الدین: ۸۹، ۳۰۳
- انصاری مروی، مولانا ابوالمکارم: ۳۰۳
- انوار بدایونی، ظہور اللہ خان: ۸۹، ۳۰۵، ۳۰۶
- انوار سہسوانی، مولوی انوار حسین سلیم: ۳۹، ۴۱، ۴۹، ۵۱، ۲۷۳، ۴۳۲
- انور لاهوری، مثلاً نور محمّد: ۱۶۷، ۲۶۷
- انوری ایبوری، حکیم اوحد الدین علی: ۵۵، ۸۹، ۱۲۸، ۳۰۶، ۳۰۷
- انوری بخارایی - انوری بلخی، مولانا انوری: ۹۰، ۳۰۷
- انیس لکھنوی، موہن لعل: ۲۳، ۲۸
- اوج کاکوروی، منشی نظیر حسن: ۲۳، ۲۴
- اورنگ زیب شاہ، محی الدین محمّد: ۸۴
- ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۳۰، ۲۹۵، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۷۳، ۳۹۳
- اوزون حسن آق قویونلو: ۲۳۰
- اویس، سلطان: ۱۴۹
- اہلی شیرازی - اہلی ترشیزی خراسانی، مولانا کمال الدین
- اہلی ترشیزی - اہلی ترشیزی خراسانی، مولانا کمال الدین
- اہلی ترشیزی خراسانی، مولانا کمال الدین: ۱۹۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۴۴۰، ۴۴۷
- اہلی خراسانی - اہلی ترشیزی خراسانی، مولانا کمال الدین
- اہلی شیرازی - اہلی ترشیزی خراسانی، مولانا کمال الدین
- اہلی شیرازی، مولانا محمّد بن یوسف: ۹۰، ۹۱، ۱۲۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۴۴۰

- افغانی غرووی به افغانی ترشیری خراسانی-
مولانا کمال الدین
ایاز (غلام محمود غزنوی): ۱۸۹
- ب، پ**
بابا علی شاه ابدال: ۲۴۵
بابا فغانی به فغانی شیرازی: بابا فغانی
بابر شاه، ظهیر الدین محمد: ۱۰۹، ۲۷۱، ۲۷۱
۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷
باطن: قطب الدین: ۳۱
باقرای خلیل به خلیل کاشانی، محمد باقر
باقرا خردی کاشانی، ملا محمد باقر: ۹۲
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۰
باقرا، دکتر محمد: ۲۸
باقرا قمی، حکیم محمد باقر: ۳۲۲
باقرا مجلسی، محمد: ۱۲۹، ۳۷۱
باقی نهایندی، ملا عبدالباقی: ۲۲۷
بجبر بن زهیر: ۲۷۶، ۲۷۷
بدیع الزمان قزوینی، میرزا: ۳۲۹
بدیع نصر آبادی، میرزا بدیع الزمان: ۵۲، ۵۵
۹۲، ۹۳، ۳۱۳
بدیعی صفوی، ابوالفتح بدیع الزمان میرزا
۹۲، ۳۱۵، ۳۱۶
برهان کاشانی به غرووی کاشانی، میر غرووی
ساعلی سمرقندی، سراج الدین: ۵۶، ۹۵
۳۱۶، ۳۱۷
بقای بخاری، محمد عارف: ۱۹
بقای لنگه: ۲۷۰
یکسیر، شیخ مبارک علی: ۲۵۲
بهادر شاه، ابوالمظفر سراج الدین محمد
ظفر: ۱۸۳
بهرام شاه (حاکم غزنین): ۱۲۰، ۳۶۲
- بی بی آرزوی سمرقندی: ۲۹
بی بی صلیه: ۱۲۳
بیحه مهستی گنجوی: ۴۹
بیدل عظیم آبادی، میرزا عبدالقادر: ۵۳، ۹۵
۹۷، ۹۸، ۲۰۱، ۲۹۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۷
بیریل، مهیس داس: ۲۱۶
بیرم خانلار، نواب بیرم خان: ۱۳۲، ۳۳۵
۳۷۳، ۳۷۴
بی قم کاشی به معصوم همدانی، میر محمد
معصوم
بی شاد، ملا معصوم: ۲۳۱
بیشت کشمیری، ملا محمد اسماعیل: ۹۸
۳۲۱، ۳۲۲
بیلهی سیزواری، ابو عبدالله محمد
بن عبدالرزاق: ۹۸، ۳۲۳
بروزین جهانگیر، شاهزاده: ۳۳۸
بندی دماوندی به نشاطی دماوندی
حاجی محمد
پیام اکبر آبادی، میر شرف الدین علی: ۹۸
۳۲۳، ۳۲۴
پیامی کرمانی، سیح عبدالسلام: ۹۹، ۳۲۲
۳۲۵
پیغمبر اسلام به محمد (ص)
پیغمبر خدا به محمد (ص)
ت، ث
تاج الملک، بنید ظهیر الدین علوی سمرغسی
۹۹، ۱۰۰، ۳۲۸، ۳۲۹
تاج نصرانشاه، تاج الدین: ۹۹، ۱۰۰، ۳۲۷
۳۲۸، ۳۲۹
تاجری خوانساری، مولانا تاجری: ۳۶۶
تأثیر اصفهان، میرزا محسن: ۹۹، ۳۲۶، ۳۲۰

نائب کاکوروی، قاضی القضاة نجم‌الدین

علی خان: ۱۰۵، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۱

ثانی صفوی، شاه عثمان دوم: ۱۷۶، ۳۲۶

۳۲۲، ۳۳۱

ثبوت تهرانی، اکبر ثبوت: ۲۲۷

ثعالی، ابومنصور: ۱۴، ۱۵

ثنایی مشهیدی، خواجه حسین: ۲۰۹

ج، ح، خ

حامی خراسانی، مولانا نورالدین

عبدالحق: ۵۳، ۶۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۹

۱۲۸، ۲۰۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۴۹

۲۶۶، ۳۰۳، ۳۴۸، ۳۸۲، ۴۰۸، ۴۱۲

۴۱۶، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۴۷

جائندا، اصغر: ۴۵۱

جذب کاکوروی، منشی محمد تاج‌الدین: ۲۴

جعفر بیگ - پیش کشمیری، ملا محمد

اسماعیل

جعفر طیار: ۱۹۱

جعفر قزوینی - جعفری قزوینی، میرزا

قوام‌الدین جعفر

جعفری شیرازی، ملا مقیم: ۱۰۸، ۳۵۰

جعفری قزوینی، میرزا قوام‌الدین جعفر

۱۰۸، ۳۴۹، ۳۵۰

جلال‌الدین بن فضل الله - جمالی دهلوی

جلال خان بن فضل الله

جلالت یزدی - جلال یزدی، سید جلال‌الدین

جلال خان - جمالی دهلوی، جلال خان بن

فضل الله

جلال عصب - جلال یزدی، سید جلال‌الدین

جلال هروی - جلالی هندی (معاصر)

همایون شاه

تجلی اردکانی، ملا علی رضا: ۵۳، ۱۰۰

۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳

تجلی کاشانی، محمد حسین (ملا علی):

۱۰۰، ۳۲۹، ۳۳۱

تدروی ابهری، مولانا تدروی: ۱۰۲، ۳۳۵

تدروی قزوینی - تدروی ابهری، مولانا

تدروی

تربت تبریزی، محمد علی: ۲۲۷

تسلی شیرازی، حاجی محمد ابراهیم: ۱۰۲

۳۳۶

تقی اصفهانی، آقا تقی معترف: ۱۰۳، ۳۳۸

تقی اوحدی اصفهانی، میر تقی‌الدین

محمد: ۲۰، ۵۵، ۵۹، ۹۰، ۱۰۳، ۱۰۹

۱۱۰، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۷۶، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۱

۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۷۰، ۳۰۶، ۳۳۸، ۳۳۹

۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۸۱

۳۸۶، ۳۹۶، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۴۰

تقی اوحدی - تقی اوحدی اصفهانی، میر

تقی‌الدین محمد

تقی مازندرانی، ملا محمد تقی: ۸۴

تقی مجلسی، محمد: ۳۷۱

تقی نیشابوری (اقرای نظیری): ۱۰۴، ۳۴۱

تقی همدانی، میر تقی: ۱۰۳، ۳۴۱

تنهای قمی، حکیم محمد سعید: ۱۰۴، ۳۴۲

توسنی هندی - متوهر راجپوت، رای

متوهر داس

تیمور کورکان، امیر تیمور لنگ: ۲۰۶، ۲۲۳

۲۷۱، ۳۱۸

ثابت ال‌آبادی، میر محمد افضل: ۱۰۵

۱۲۳، ۳۲۳، ۳۲۵، ۴۴۰

نائب نایبی، نجم‌الدین: ۳۲۶

- جلالی خراسانی، مولانا جلالی: ۱۰۹، ۳۵۲، ۳۵۳
- جلال یزدی، سید جلال الدین: ۵۵، ۱۰۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲
- جلالی هندی (معاصر معانیون شاه): ۱۰۹، ۳۵۳
- جلیل احمد سهولتی: ۲۸۲
- جمال استخوانی، جمال الدین محمد: ۲۲۶، ۲۱۰
- جمالی تبریزی، خانزاده خانم دختر امیر یادگار: ۵۰
- جمالی دهلوی، جلال خان بن فضل الله: ۱۰۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۴۰، ۳۲۸
- جنتی خراسانی، مولانا جنتی: ۵۵، ۵۶، ۱۱۰، ۳۵۸
- جوانبخت - جهاندار شاه
- جهان آرا بیگم: ۱۷۷، ۳۸۹
- جهاندار شاه: ۳۰۶
- جهانگیر شاه، نورالدین محمد: ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۷۷، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۳۳۱
- ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۷۵، ۳۹۰، ۴۰۸، ۴۲۱
- چاکری شیرازی، مولانا چاکری دلال: ۱۱۰، ۳۵۹
- چراغ دہلی - نصیر الدین دہلوی، حواجه شیخ
- «ح»
- حاتم کاشی، مولانا هدایت الله: ۲۱۵
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله: ۶۲
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد: ۵۳، ۵۶، ۹۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۵۰، ۲۵۵، ۳۱۰، ۳۵۹، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۲۰، ۴۲۸
- حاکم لاهوری، عبدالحکیم: ۲۲
- حالی پانی پتی، مولوی الطاف حسین: ۲۴۸
- حامد بن فضل الله - جمالی دهلوی، جلال خان بن فضل الله
- حجایی استرآبادی، دختر ملالی: ۵۰
- حجاج بن عباس: ۳۲، ۳۳
- حجاج بن یوسف ثقفی: ۳۳
- حجاجی بغدادی، امیر حسام: ۳۳، ۳۵
- حداد قزوینی، میر حداد: ۱۱۲، ۳۶۰
- حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: ۵۳، ۷۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۸، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۸۰، ۳۱۳، ۳۲۶، ۳۶۰، ۴۲۰، ۴۲۸
- حسابی تطنیزی، میرزا سلیمان: ۱۱۹، ۳۶۰، ۳۶۱
- حسام الدین اکبرآبادی: ۲۷۹
- حسام الدین راشدی، سید: ۲۹
- حسینی هندی، نواب مصطفی خان: ۳۰
- حسن دهلوی، نجم الدین حسن بن علای سجوی: ۱۱۹، ۱۲۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۲۸
- حسن غزنوی، سید اشرف الدین حسن: ۱۲۰، ۳۶۲، ۴۲۱
- حسن فندهاری، مولانا حسن: ۱۲۱، ۳۶۳
- حسن کاشی، مولانا محمد حسن: ۱۲۱، ۳۶۲، ۳۶۳
- حسن میمنی، حواجه: ۲۰۵
- حسینی لکهنوی، حکیم عبدالعزیز: ۳۲، ۳۵، ۴۶، ۴۲، ۴۴
- حسین باحرزی: ۱۲، ۱۵
- حسین بن علی (ع): ۱۷۵

- خاندانیا خان: ۴۲، ۲۲۹
 خاندانیا مشار: ۲۲۸
 خان زمان بهادر خان: ۱۹۷
 خان فیروز جنگ: ۱۸۳
 خالمری، دکنر رهبر: ۲۴۸
 خان مالک القزاق: ۹۳، ۳۱۴
 خدایحش خان: ۲۴۸
 خدارحم موزمان: ۲۶
 خدایار خان: ۱۲۵
 خدیجه سلطان بیگم: ۲۲، ۲۹، ۲۱۲، ۲۶۰
 خسرو پرویز: ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۹
 خسرو دهلوی: امیر خسرو دهلوی
 خضالی کاشی، مولانا حسین: ۱۲۲، ۳۶۶
 خصمی اسفندی، میرزا خصمی: ۵۶، ۱۲۵، ۳۶۶
 خضر خان: ۳۶۳
 خضر (ع): ۱۱۶، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۹، ۲۷۲، ۲۸۶، ۳۳۲، ۳۷۲
 خضری خوانساری: ۱۲۶، ۳۶۶، ۳۶۷
 خضری فزویی، ملا خضری: ۱۲۶، ۳۶۷
 خطایی صغری، شاه اسماعیل اول: ۱۴۱
 ۱۹۳، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۶۷، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۳۱، ۲۱۳
 خلاق المعانی: کمال اسفندی، کمال الدین اسماعیل
 خلیل یارمنی، علی ابراهیم خان: ۲۳، ۲۴۸، ۴۴۹
 خلیل سمرقندی، سلطان خلیل: ۹۵، ۱۹۱، ۳۱۸
 خلیل کاشانی، محمّد یاقوب: ۱۲۶، ۳۶۸
 خواندیر، غیاث الدین: ۴۴۹
 حسین خوانساری، آقا حسین: ۱۷۰، ۳۳۱
 حسین میثانی، شاه: ۱۷
 حسین کورگان، محمّد حسین میرزا: ۲۴۳
 حسینی سبیلی، مرادآبادی، میر حسین دوست: ۲۱، ۵۲، ۵۶، ۶۰، ۲۴۱، ۲۴۸
 حسینی کورگان، ابوالغازی سلطان حسین میرزا: ۵۵، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۱۰۵، ۱۰۹
 ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۴۳، ۲۸۵، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۵۲
 حصیری: ساطی سمرقندی، سراج الدین حنیف عباسی، دکتر: ۲۸
 حکیم رکن: مسیح کاشانی، مولانا رکن الدین مسعود
 حکیم سعیدی سرمد: سرمد کاشانی، محمّد سعید
 حمید الدین محدث کاکوروی، ملا: ۳۲۵
 حمیدی کشمیری، ملا حمیدی: ۱۲۲، ۳۶۲
 حنیف تقوی، دکتر: ۳۲، ۴۷، ۵۱، ۶۲
 حیاتی گیلانی، مولانا حیاتی: ۱۲۲، ۳۶۲، ۴۴۱
 حیدر کاکوروی، محمّد علی: ۳۲، ۳۵، ۶۲، ۲۴۸
 حیرتی نونی، ملا محمّد تقی الدین: ۱۲۲، ۳۶۵، ۳۶۲
 «خ»
 خادم دهلوی، میرزا نظیر بیگ: ۱۲۳، ۳۶۵
 خاکسار سمرندی، نواب شکرآباد خان: ۸۵، ۳۲۱
 خالص مشهدی: ۵۶، ۳۶۶
 خالقی اکبرآبادی، عبدالخالق: ۳۹
 خاد آرو: آرو گو بیاری، سراج الدین علی خان
 خان اعظم نواب الگه خان: ۳۳۵

- خوشگوی دهلوی، بدراین نام: ۱۲۱، ۱۲۸۰
 ۳۰۲، ۲۲۹
- حیالی رازی، میرزا، حکیم مسند فخرالدین: ۹۵
 خیام پور شیرازی، دکتر عبدالرسول
 تاهبازار: ۲۹۱، ۲۳۳، ۲۲۹
- ۵۱، ۵۵
- داراشکوه - قادری هندی، شاهزاده محمّد
 داراشکوه
- داماد استرآبادی، میر محمّد باقر: ۱۳۶، ۱۶۰
 دانش مشهدی، میر رضی رضوی: ۱۲۶، ۲۶۸
 دانشمند خان - عالی شیرازی، میرزا
 نورالدین محمّد نعمت خان
- داوری کاشانی، قاضی محمّد ابراهیم: ۱۲۷،
 ۳۶۹
- دردمند اردگیری، محمّد فقیه: ۱۲۷، ۳۶۹
 درکی قمی، ملا درکی: ۱۲۸، ۳۷۰
- درویش دهکی قزوینی، عزیزالله: ۱۲۸، ۳۷۱
 دشتکی شیرازی، میر عبدالقادر محمّد: ۲۰۶
 دولتشاه سمرقندی - علایی سمرقندی،
 دولتشاه
- دهخدا قزوینی، علی اکبر: ۹، ۶۴، ۲۲۹
 دهبی داس - واقف سیالکوٹی، محمّد
 اخلاص خان
- دی، بی (مصنوع طبعات اکبری): ۲۵۲
 دیوبند دهلوی، نواب میر عیسی: ۳۲۲
- قره اسفهان، میرزا عبدالله: ۱۲۹، ۳۷۱
 ذکری کاشانی، تلی القین محمّد حسین: ۱۹
 ذوالفقار خان، نواب: ۱۹۴
- ذوالقدر کاشانی، علی قلی بیگ: ۲۰۱
 ذوق کاکردی، مولوی محی القین خان: ۳۳
- ۳۶، ۳۷
- ذوقی اردستانی، علی شاد: ۱۲۹، ۳۷۱
 ذوقی اسفهان، مولانا حیدر: ۱۳۰، ۳۷۲
- ۴۵
- رئیس نعمانی، دکتر رئیس احمد: ۲۶، ۳۱
 ۴۵، ۲۵۰
- راجا کور: ۲۱۹
- راجی شیرازی، حاجی میرزا ابوالحسن: ۲۲۱
 رازی، ابن احمد: ۱۹، ۲۲۹
- راز، میر عسکری عاقل خان: ۹۵
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۷۱، ۳۲۱
- رامح سرمندی، میر محمّد زمان: ۱۳۱، ۳۷۲
 راحب اسفهان، میرزا محمّد جعفر: ۱۳۱
- ۱۳۲، ۳۷۲
- رایق مدراسی، حکیم باقر حسین خان: ۲۲
 رحمان علی ریانی، علامه عبدالشکور: ۲۲۹
 رحمت مآب - محمّد (ص)
- رحیم خاتمالان، نواب عبدالرحیم خان: ۵۳
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۵۶، ۳۶۴، ۳۷۲
- رسالت مآب - محمّد (ص)
 رستم: ۱۳۲، ۱۷۶، ۲۰۳
- رسول الله - محمّد (ص)
 رسول خدا - محمّد (ص)
 رسول کریم - محمّد (ص)
- رشدک ظهیر فارابی: ۳۳
- رضا طلب خان همدانی: ۲۰۲
- رضا نقوی، دکتر سید علی: ۲۷، ۵۰، ۵۲، ۵۵
 ۲۲۹
- رضای اسفهان، میرزا محمّد رضا: ۲۰۷
 رضای کاشی، مولانا: ۱۳۲، ۳۷۲
- رضوان بن عیسی: ۳۳
- رضی اسفهان، قاضی رضی القین: ۱۳۴، ۳۷۲

رضی خشاب ← رضی پشاورى

رضی الذین خشاب

رضی پشاورى، رضی الذین خشاب: ۱۳۵

۳۷۲

رفت حیدرآبادى، سید شارالذین: ۴۵، ۴۵۰

رفیعی کاشانی، امیر رفیع الذین حیدر

معشایی: ۲۱۸

رفیعی مشهدى، مولانا کمال الذین محمود: ۴۱۵

رکنای کاشی ← مسیح کاشانی، مولانا

رکن الذین مسعود

رودکی سمرقندى، ابو عبدالله جعفر: ۱۳۵

۱۶۸، ۳۷۵، ۴۴۹

روشن اختر ← محمد شاه، ابوالمظفر

ناصرالذین

روشن الدوله ظفر خان: ۲۶۳

رهایى اردستانی، ملا رهایى: ۱۳۶، ۳۷۵

رهایى خوافى، مولانا سعدالذین: ۱۳۶، ۳۷۵

ز

زبیر بن رضوان: ۳۳

زخمى لکهنوى، مهاراجه رتن سنگه بهادر:

۲۸، ۲۴

زکلی لسانی، خیرالذین: ۶۵

زکى مرادآبادى، مهدى علی: ۳۹

زالایى خوالسارى، حکیم محمد حسن: ۱۳۶

۲۴۹، ۳۷۵، ۲۵۲، ۲۵۱

زالایى، زالایى: ۱۳۷، ۳۷۵

زلیخا: ۹۴، ۱۷۹

زمانى یزدى، مولانا محمد زمان: ۱۳۷، ۳۷۶

زهیر بن ابی سلمی غامدى: ۲۷۶

زین النساء بیگم: ۲۹، ۱۳۰، ۱۸۴، ۲۹۵

زیبایى، مولانا زیبایى: ۱۳۷، ۳۷۶

زین الذین علی، خواجه: ۴۹۲

زین خوافى، مولانا زین الذین: ۳۷۵

ز

ساحر کاکوروى، شیخ فضل حو: ۳۵، ۳۶

۳۷، ۳۸، ۴۰، ۵۲، ۵۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹

۱۴۰، ۳۷۶، ۴۲۱

سالك قزوینى، محمد ابواهییم: ۱۴۱، ۳۷۷

سام غورى: ۳۲۷

سام میرزای صفوى ← سامى صفوى، سام میرزا

سام میرزای صفوى: ۱۶، ۳۷۷، ۴۴۹

سامى رومى، میر شمس الذین محمد: ۴۵۰

سامى صفوى، سام میرزا: ۱۴۱، ۴۳۲

سامى میانجى، ملا سامى: ۱۴۲، ۳۷۷

سیاهى نورانى، فافلان بیگ: ۱۴۲، ۳۷۷

ستار تبریزى، محمد صالح ستار: ۱۴۲، ۳۷۸

سجاد حسین کاکوروى، منشی: ۴۴

سحر کاکوروى، منشی احمد حسین: ۴۴

۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸

۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸

۴۹، ۵۲، ۵۴، ۶۵، ۷۹، ۱۹۱، ۲۵۰

سخنور خان ← نکبت برهانپورى، محمد

یوسف

سدارنگانى، دکتر هارومل: ۴۵۰

سراجى قزوینى، میر سراج الذین: ۱۴۲

۱۴۳، ۳۷۸

سرخوش کشمیرى، میر محمد افضل: ۲۰

۱۴۳، ۲۳۰، ۳۷۸، ۴۴۱

سرشکى کابلى، سرشکى: ۱۴۴، ۳۷۸

سرگردان خان، نواب: ۴۳۱

سرمه کاشانى، محمد سعید: ۵۳، ۱۴۴

۱۴۵، ۱۴۶، ۳۷۹

- سرور عالم ← محمد (ص)
 سرور کائنات ← محمد (ص)
 سروی بیرجندی، مولانا سروی ۱۲۶، ۳۷۹
 سعادت علی خان، نواب برهان الملک. ۲۹، ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۶۳، ۲۹۰، ۲۰۲
 سعد شیرازی، خواجه سعد گل. ۹۱، ۱۴۶، ۳۷۹
 سعدی شیرازی، شیخ مشرف الدین. ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۵۳، ۳۷۹، ۴۴۱
 سعدی هند ← حسن دهلوی، نجم الدین
 حسن بن علائی سجری
 سعید خان، دکتر. ۴۳۹
 سعید قمی ← تنهای قمی، حکیم محمد سعید
 سکاکی شیرازی، محمد امین. ۳۸۷
 سکندر شاه لودی. ۳۵۵
 سکندر صفوی، شاه. ۱۴۸، ۲۰۹، ۲۹۲
 سلطان ابوسعید خان، میرزا. ۱۴۲، ۳۵۲
 سلطان حسن شاملو. ۲۳۱، ۲۱۲
 سلطان حسین بایقرا، میرزا. ۲۲۸
 سلطان حسین صفوی، شاه. ۳۱۴، ۲۲۰
 سلطان حیدر صفوی، شاه. ۱۴۱، ۱۹۴
 سلطان سیستانی، خانزمان علی قلی خان. ۱۴۷، ۱۴۸، ۳۷۹
 سلطان علاء الدین حسن غوری. ۳۶۲
 سلطان محمد بن میرزا میرانشاه. ۲۷۱
 سلطان محمد (صاحب تذکرة الشعراء). ۲۱۹
 سلمان ساوجی، خواجه جمال الدین. ۵۳، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۳۸۰، ۴۴۱، ۴۵۰
 سلیمان صفوی، سلیمان میرزا. ۱۵۴، ۱۷۶، ۲۱۳، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۸۷
 ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۶۸
 سلیم بهوبالی، سید علی حسن خان. ۲۵، ۳۱، ۶۵، ۲۵۰
 سلیم تهرانی، محمد قلی شاملو. ۵۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۳۸۱، ۳۸۰، ۲۲۱
 سلیم عثمانی، سلطان سلیم. ۳۱۵
 سلیمی ترکمانی، سلیمی قلندر. ۱۵۲، ۳۸۱
 سماء الدین مثانی ثم دهلوی، علامه شیخ. ۳۵۵
 سنایی غزنوی، حکیم ابوالمجد مجذوب. ۱۵۲، ۲۳۰، ۳۸۱
 سنجری، سنجری. ۱۵۳، ۳۸۲
 سودای دهلوی، میرزا رفیع. ۲۶
 سودایی ابپوری، بابا. ۵۵، ۳۰۷
 سوزنی ساوجی ← سوزی ساوجی، ملا
 حسن علی سوزی
 سوزی ساوجی، ملا حسن علی سوزی. ۱۵۳، ۳۸۲
 سهوی بن لیسان، ملا. ۲۳۱
 سهیل ← سهیلی جغتایی، امیر شیخ
 نظام الدین احمد
 سهیلی جغتایی، امیر شیخ نظام الدین احمد. ۱۵۳، ۳۸۲
 سید اشرف الهام ← الهام اصفهانی، میرزا
 شریف
 سید الشهدا ← حسین بن علی (ع)
 سید الکوئین ← محمد (ص)
 سید المرسلین ← محمد (ص)
 سید عاملی، میر سید علی مهری جبل
 عاملی. ۲۴۲، ۴۲۰
 سیری مشهدی، میر سیری. ۱۵۴، ۳۸۳
 سیف الدین غوری، ابوالفتح محمّد. ۳۲۸
 سیف الدین محمود بخاری دهلوی. ۳۰۵

سید الله خان: ۲۷۰
 سید خان: ۱۹۲
 سید علی غزنوی: ۳۷۲
 سیمی نیشابوری، مولانا سیمی: ۳۸۳، ۱۵۲
ش
 شاپور نهرانی، آقا ارجاسب: ۲۴۱، ۳۸۳، ۱۵۵
 شادمان گهگر، سلطان شادمان: ۳۸۳، ۱۵۶
 شادمان ناطقی: ۱۵۵
 شاکر معروفندی، آصف معروفندی، میر
 قمرالدین خان
 شاملو، محمّد خان: ۱۱۳
 شاه ابدال، بابا علی شاه ابدال
 شاهجهان شاه، شهاب الدین محمّد: ۱۲۲
 ۱۵۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۲۲
 ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۱، ۳۱۹، ۳۲۱
 ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۲
 شاهرخ کورکان، شاهرخ میرزا: ۲۲۳، ۳۰۸
 شاه عباس اول، عباس صفوی، شاه
 عباس اول
 شاه عباس صفوی، عباس صفوی، شاه
 عباس اول
 شاه عباس، عباس صفوی، شاه عباس اول
 شاه عباس ماضی صفوی، عباس صفوی
 شاه عباس اول
 شاه عباس ماضی، عباس صفوی، شاه
 عباس اول
 شاه فضل الله، جمالی دهلوی، جلال خان
 بن فضل الله
 شاه ولایت مآب، علی بن ابی طالب (ع)
 شاه میزبوری، آق ملک امیر شاهی: ۱۵۶
 ۲۲۵، ۳۸۲، ۴۱۶، ۴۴۱
 شمس نعمانی، شمس المصطفیٰ شمس: ۴۵۰
 شجاع، شاهزاده (پسر شاهجهان): ۳۱۹، ۳۵۲
 شرف فردوسی، میرزا شرف جهان: ۵۶
 ۱۵۶، ۳۸۲، ۴۴۲
 شرمی قزوینی، ملا شرمی: ۱۵۷، ۳۸۵
 شریقای کاشف (ابراهیم صنف شیرازی): ۲۴۱
 شریف تبریزی، مولانا شریف: ۵۶، ۱۵۷
 ۱۵۸، ۳۸۵
 شریف شیرازی، میر شریف: ۱۵۹، ۳۸۵
 شریف طهرانی، میرزا شریف: ۱۵۹
 شعوری نیشابوری، شعوری: ۱۶۰، ۳۸۵
 شعیب جوشقانی، خواجه شعیب: ۵۵، ۱۶۰
 ۳۸۶
 شغایی اصفهانی، حکیم شرف الدین حسن
 ۱۶۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۵۰، ۳۷۱
 ۳۸۶، ۴۴۲
 شفق تبریزی، دکتر صادق رضا زاده: ۶۵
 ۴۴۲، ۴۵۰
 شفیعای رخ اسانی، میر شفیع: ۱۶۱، ۳۸۶
 شفیق اورنگ آبادی، رای لجهمی لرایی: ۲۳
 شکوهی همدانی، ملا شکوهی: ۱۶۲، ۳۸۷
 شکیب شیرازی، مولانا محمّد علی: ۱۶۲
 ۱۶۳، ۳۸۷
 شمس الدین سامی: ۶۵
 شمسای شیرازی: ۲۴۱
 شمس قهستانی، شمس الدین محمّد: ۲۷۰
 شوکت بخاری، محمّد اسحاق: ۱۶۳، ۲۵۱
 ۳۸۷، ۴۴۲
 شوکتی اصفهانی، ملا محمّد ابراهیم: ۱۶۴
 ۳۸۷
 شهاب هزاد، مولانا شهاب الدین: ۱۶۴، ۳۸۷

سید الله خان: ۲۷۰
 سید خان: ۱۹۲
 سید علی غزنوی: ۳۷۲
 سیمی نیشابوری، مولانا سیمی: ۳۸۳، ۱۵۲
ش
 شاپور نهرانی، آقا ارجاسب: ۲۴۱، ۳۸۳، ۱۵۵
 شادمان گهگر، سلطان شادمان: ۳۸۳، ۱۵۶
 شادمان ناطقی: ۱۵۵
 شاکر معروفندی، آصف معروفندی، میر
 قمرالدین خان
 شاملو، محمّد خان: ۱۱۳
 شاه ابدال، بابا علی شاه ابدال
 شاهجهان شاه، شهاب الدین محمّد: ۱۲۲
 ۱۵۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۲۲
 ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۱، ۳۱۹، ۳۲۱
 ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۲
 شاهرخ کورکان، شاهرخ میرزا: ۲۲۳، ۳۰۸
 شاه عباس اول، عباس صفوی، شاه
 عباس اول
 شاه عباس صفوی، عباس صفوی، شاه
 عباس اول
 شاه عباس، عباس صفوی، شاه عباس اول
 شاه عباس ماضی صفوی، عباس صفوی
 شاه عباس اول
 شاه عباس ماضی، عباس صفوی، شاه
 عباس اول
 شاه فضل الله، جمالی دهلوی، جلال خان
 بن فضل الله
 شاه ولایت مآب، علی بن ابی طالب (ع)
 شاه میزبوری، آق ملک امیر شاهی: ۱۵۶
 ۲۲۵، ۳۸۲، ۴۱۶، ۴۴۱

شهردی اصفهانی به شهردی خراسانی، میر
حسین رمال

شهردی خراسانی، میر حسین رمال: ۱۶۴،
۳۸۸

شهردی سزواری به شهردی خراسانی،
میر حسین رمال

شهیدی قمی، مولانا شهیدی: ۵۶، ۱۶۵،
۴۱۱، ۳۸۸

شیخ فضل الله به جمالی دهلوی، جلال خان
بن فضل الله

شبحی بیگ اصفهانی: ۲۰۶

شیدای فتحپوری، ملا شیدای تکلر: ۵۳، ۸۲،
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۹۶، ۲۹۷

شیر شاه سوری، فرید: ۲۷۱، ۴۲۹،
شیرویه: ۳۰۱

شیرین: ۸۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۹

شیفته هندی به حسینی هندی، نواب
مصطفی خان

«ص، ض»

صائب تبریزی، میرزا محمد علی: ۵۳، ۱۱۰،
۱۱۵، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۳

صاحب کاشانی، محمد مسیح: ۱۷۰، ۳۸۸،
صالح مازندرانی، ملا محمد صالح: ۲۹۵

صباح الدین عبدالرحمن، سید: ۲۵۰،
صبای لکنوی، محمد مظفر حسین: ۲۵

۳۱، ۶۵، ۲۵۰

صبر کاکوردی، منشی محمد رضا: ۲۴،
صیوحی... صیوحی: ۱۷۶، ۳۸۹

صدرالعبود ایران به قاضی جهان قزوینی

صفای مشائی، دکتر ذبیح الله: ۴۳۲، ۲۵۱،
صفیری جونیوری، محمد عیسی: ۱۷۶، ۳۸۹

صدی تهرانی، میر سید علی: ۱۷۷، ۳۸۹،
۲۴۲

صفیری اصفهانی، جمال الدین حسن: ۱۷۷،
۳۹۰

«ط، ظ»

طالب آملی، عبدالله بن محمد: ۱۷۷، ۳۹۰،
۲۴۲

طاهر نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمد: ۱۷،
۲۵۱، ۳۱۳، ۳۲۲

طاهری بخارایی، شیخ زاده طاهر بخاری:
۱۷۸، ۳۹۰

طاهری نایینی، ملا طاهری: ۱۷۸، ۳۹۱،
طهرای مشهدی، ملا طهرای: ۱۷۹، ۳۹۱

طیلبی حصاری، ملا طیلبی: ۱۶۷

طوسی خراسانی، مولانا عبدالله: ۱۷۹، ۳۹۱،
۲۴۲

طهماسب اول به طهماسب صفوی، شاه
طهماسب اول

طهماسب صفوی، شاه طهماسب اول: ۱۲۱،
۱۵۶، ۱۵۸، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۶

۲۱۴، ۲۶۸، ۲۷۱، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۹۱،
۳۹۷، ۳۹۲

طهماسب ماضی به طهماسب صفوی، شاه
طهماسب اول

ظهوری نریشیزی، نورالدین محمد: ۳۳،
۱۳۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۲۱، ۲۵۱، ۳۹۲

۲۵۱، ۴۲۲

ظهير قازيبي، ظهيرالدین ابوالفضل طاهر:
۱۲۸

ع، غ

عابدی، سید وزیرالحسن ۲۵۳

عادل شاه (پادشاه دکن): ۱۳۰، ۱۶۵، ۱۸۰

۲۵۸، ۳۷۲

عارف تورانی، شیخ بایزید: ۱۸۲، ۳۹۲

عارف شیرازی، محمد بن محمد دارابی

۲۰، ۲۸۷

عارف لاهوری، میر حسن: ۱۸۲، ۳۹۲

عارف نوشاهی، دکتر سید: ۶۵

عاشقی عظیم آبادی، حسین قلی خان: ۲۳

۲۵۱

عالمگیر - اورنگ زیب شاه، محی الدین محمد

عالی شیوازی، میر انور الدین محمد لعلت

خان: ۵۳، ۱۸۳، ۳۹۳، ۴۲۲، ۴۵۱

عامر بن ربیع: ۳۳

عئاس بن اسحاق: ۳۲، ۳۴

عئاس صفوی، شاه عباس اول: ۸۳، ۱۳۶

۱۳۷، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۸

۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۳۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۵

۲۹۲، ۳۱۱، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۱۰

عباس قلی شاملو: ۲۴۸

عبدالباقی کاکوروی، مولوی عبدالباقی: ۵۷

۱۸۵، ۳۹۳

عبدالجلیل بلگرامی، میر عبدالجلیل: ۱۸۵

۳۹۳

عبدالحسب کاکوروی، شیخ: ۳۲، ۳۳

عبدالحی کاکوروی: ۱۸۵

عبدالخالق عظیم آبادی: ۳۱۹

عبدالخالق، مولوی محمد: ۴۵۱

عبدالرزاق اورنگ آبادی، حصصام الدوله

شاهنواز خان: ۲۱، ۲۵۱

عبدالرزاق سیرداری: ۲۲۳

عبدالرزاق فریدی: ۲۵۱

عبدالرشید دیلمی: ۲۹۵

عبدالرشید نعمانی: ۶۵

عبدالسلام لدوی، مولانا: ۴۶، ۶۵

عبدالصمد کاکوروی، حافظ: ۳۹۳

عبدالعزیز بن حجاج: ۳۲

عبدالمعلی لکهنوی، دکتر سید: ۴۶، ۲۰۷، ۲۰۸

۵۰

عبدالمغنی فرخ آبادی: ۲۶

عبدالقادر بدایونی، عبدالقادر بن ملوک شاه

۲۵۱

عبدالله بهلول ترشیری نیشابوری: ۲۲۳

۲۰۹، ۲۴۴

عبدالله خان: ۲۹۳

عبدالله شیرازی: ۳۷۹

عبدالله فرجودی، عبدالله: ۱۸۵، ۳۹۳

عبدالمفتدر خان بهادر مولوی: ۲۵۱

عید منافه: ۳۳، ۳۴

عید بن ابی: ۳۳

عیدی تورانی، عبدالله خان اورنگ: ۱۸۲

۱۸۶، ۲۷۰، ۳۹۴

عراقی حمدانی، فخرالدین ابراهیم: ۳۲۰

عراقی شیرازی، جمال الدین محمد: ۱۸۶

۱۸۷، ۲۰۹، ۲۵۶، ۳۹۴، ۴۵۱، ۴۵۲

عزت اکبر آبادی، شیخ عبدالعزیز: ۱۸۸، ۲۹۸

۳۹۴

عزنی تبریزی - عزنی قزوینی، میرزا حانی

عزنی شیرازی - عزنی قزوینی، میرزا حانی

عزنی قزوینی، میرزا حانی: ۱۸۸، ۳۹۲

عزیز ابهری، میر عزیزالله: ۱۸۸، ۳۹۵

- عزیز سبکی، انتظام علی: ۱۵۷، ۱۸۸، ۳۹۵
عزیز قزوینی: میر عزیز ابهری، میر عزیز الله
عزیزی پتایی: میر عزیز عظیم آبادی،
محمد سعید الدین خان
عزیزی عظیم آبادی، محمد سعید الدین خان: ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۱۶۹،
۱۸۹، ۱۹۰، ۳۹۵
عسجدی مروزی، ابونظر عبدالعزیز: ۲۰۵
عشق الله، شاه: ۱۱۲
عصمت بخارایی، حواجه عصمت الله: ۱۹۱،
۳۱۷، ۳۹۵
عصمد الدین یزدی، سید: ۱۰۸، ۳۵۰
عطار لیشابوری، شیخ فرید الدین: ۲۸۱
عطای رازی، قاضی عطاء الله: ۱۹۲، ۳۹۶
عطایی جونپوری، شیخ عبدالکریم: ۱۶۷،
۱۹۲، ۳۹۶
علامی دهلوی، شیخ ابوالفضل: ۱۳۳، ۱۸۶،
۲۱۵، ۲۱۶
علای سجوی دهلوی: ۳۶۱
علایی آشتیانی، قاضی علایی: ۱۹۲، ۳۹۶
علایی سمرقندی، دولتشاه: ۱۰، ۱۶، ۶۶،
۳۵۱، ۴۵۲
علایی قزوینی، مولوی عبدالشبی
فخر الزمانی: ۲۰، ۴۵۲
علاء الدوله سمنانی، شیخ: ۱۴۹
علاء الدین ساوجی: ۱۲۹، ۳۸۰
علی اصفهانی، ابوالفرج: ۱۳
علی اکبر: ۶۶، ۲۵۳
علی باختری، تاج الرؤسا: ۱۴، ۱۵
علی بحثی خان: ۴۲۳
علی بشرویه ای خراسانی: ۴۵۳
علی بن ابی طالب (ع): ۱۲۱، ۱۲۳، ۲۱۵،
۲۱۵، ۲۳۲، ۲۰۵
علی بن محمود حسین: ۱۹
علی بیرجندی، حافظ: ۳۷۹
علی بیگ انجدانی، خواجه: ۲۰۴
علی جهرمی شیرازی، نظام الدین طشاح
۲۰۹، ۳۲۲
علی حرین: حریز لاهیجی، شیخ محمد علی
علی خوافی، میر حسن: ۲۵۱
علی سرهندی، شیخ ناصر: ۵۳، ۱۹۳، ۲۹۸،
۳۹۶، ۴۲۲، ۴۵۲
علی شیر نوایی: فانی جغتایی، امیر
علیشیر نظام الدین
علی کشمیری، محمد: ۲۵۲
علی ندوی، سید ابوالحسن: ۶۶
عماد سبزواری: عماد شیرازی، میر
عماد الدین
عماد شیرازی، میر عماد الدین: ۱۹۴، ۳۹۶
عمر شیخ بن ابوسعید میرزا: ۲۷۱، ۳۵۶
عمید: ۲۰۵
عمید خراسانی، حسن: ۹، ۶۶
عنایت احمد خان بهادر، مفتی مولوی: ۴۴
عنایت خان: ۱۲۲
عنصری بلخی، حکیم ابوالقاسم حسن:
۱۹۵، ۲۰۵، ۳۹۷، ۴۵۲
عنقای عدم آبادی، ملا: ۲۷۲
عوقی بخارایی، سدید الدین محمد: ۱۵،
۱۶۶، ۳۲۷، ۴۰۲، ۴۵۲
عهدی ساوجی، مولانا عهدی: ۱۹۵، ۱۹۶،
۳۹۷، ۳۹۸
عیسی بن یوسف: ۳۲

غیاث شیرازی، غیاث حلوائی: ۱۶۸
غیاث مشهدی، ملا غیاث الدین علی رنگر
۲۰۰، ۲۰۱

غیرت کشمیری، ملا محمّد علی: ۲۰۱، ۲۰۲
غوری کابل، اردی خان بیگ: ۲۰۱، ۲۰۲

غ

غانی جغتایی، امیر علیشیر نظام الدین: ۸۹
۱۱۰۵، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۶۹، ۱۳۰۳، ۱۳۰۵، ۱۳۰۷
۳۱۰، ۳۰۱

غانی کشمیری، مولانا محمّد محسن: ۱۹۸
غانی هروی، میر علی شیر نظام الدین: ۵۳

فتح علی شاه فاجار: ۲۰۶

فخر اردستانی، مولانا فخر: ۲۰۳، ۲۰۲

فخر الدین جویبوری: ۲۹۶

فخر الدین مشهدی، میرزا: ۲۰۴

فخرای قس، میرزا: ۲۰۸

فخر حاقانی: ۳۳

فخر داعی گیلانی، سید محمّد تقی: ۴۵۰

فخر هروی، امام توحید الدین خطاط: ۲۰۳، ۲۰۲

فخری هروی، سلطان محمّد: ۱۸، ۵۶، ۴۵۲

۲۵۵

فدایی همدانی، میرزا سید محمّد: ۲۰۳، ۲۰۲

فواخی و مراخی، قاضی فخر الدین: ۲۰۴، ۲۰۲

فروموش، ملا: ۲۷۲، ۲۳۱

فرخ شوشتری، مولانا فرخ الله: ۲۰۳، ۲۰۲

فرخ میر شاه، محمّد: ۱۴۳

فردوسی طوسی، ابوالقاسم حسن فردوسی:

۵۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۶۶، ۴۰۳، ۴۰۴

فروست شیرازی، میرزا محمّد نصیر حسینی:

۲۵۳

فروغی جوشقانی، ابوتواب بیگ: ۲۰۷، ۲۰۲

غنی (غ): ۱۳۷، ۱۹۰، ۲۲۱

غنی لکهنوی، طالب علی خان: ۱۹۶، ۳۹۸

۴۲۳

غ

غازی الدین حیدر (شاه اود): ۲۹، ۸۲، ۲۲۰

۲۸۷، ۲۹۰

غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان: ۴۸، ۵۲

۸۳، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۸، ۴۵۲

غباری گرمانی، غباری: ۱۹۶، ۳۹۸

غزوری کاشانی، میر غزوری: ۱۹۷، ۳۹۹

غریب کورکان، شاه غریب میرزا: ۲۸۵

غزالی حسنک، غزالی مشهدی، مولانا غزالی

غزالی هروی، غزالی مشهدی، مولانا غزالی

غزالی مشهدی، مولانا غزالی: ۱۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰

غزالی هروی، غزالی مشهدی، مولانا غزالی

غلام برتانی عزیز: ۲۸۵

غلام محسنی، شیخ: ۳۲

غلام محمّد، شیخ: ۳۲، ۳۲

غلام مینا، ساحر کاکوروی، شیخ فضل حق

غمار سمرقندی، ملا غمار: ۱۹۸، ۴۰۰

غنی اسدآبادی، غنی بیگ: ۲۰۰، ۴۰۰

غنی کشمیری، ملا محمّد طاهر: ۱۹۸، ۱۹۹

۴۰۰، ۴۲۳، ۴۵۲

غنیمت کجگاهی، مفتی غنیمت: ۲۰۰، ۴۰۱

غنی همدانی، غنی اسدآبادی، غنی بیگ

غوث کاکوروی، ملا محمّد: ۳۴۵

غوث گوالیاری، شیخ محمّد: ۱۷۹، ۲۸۱

غیاث الدین، خواجه: ۱۵۸

غیاث الدین هروی، ابوالفتح محمّد بن سام:

۳۲۸

غیاث الدین محمّد، سلطان: ۳۲۷

فرمان فتحپوری، دکتو: ۶۶

فرورانی بشریهای خراسانی، بدیع الزمان

شیخ محمد حسن: ۲۵۳

فروغ اصفهانی، میرزا محمد علی: ۲۰۷، ۲۰۶

فرهاد: ۱۵، ۱۳۹، ۲۵۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۹

فربسی - شاپور نهرانی، آقا ارجاسب

فریدون کورگان، فریدون حسین میرزا: ۳۰۹

فصیحی خراسانی - فصیحی هروی، میرزا

فصیحی انصاری

فصیحی هروی، میرزا فصیحی انصاری: ۲۰۸

۲۰۲

فضل الله دهلوی: ۳۵۴

فضل امام کاکوروی، شیخ: ۳۷۶

فطرت مشهدی، میرزا معزالذین محمد:

۲۰۸، ۲۰۴، ۴۰۸، ۴۲۳

فطرتی کشمیری، مولانا فطرتی: ۲۰۹، ۲۰۵

فغانی شیرازی، بابا فغانی: ۵۳، ۲۰۹، ۲۱۰

۲۱۱، ۴۰۵، ۴۲۳

فقیر لاهیجی، حکیم میر محمد حسین:

۲۱۲، ۴۰۶

فقیر دهلوی، میر شمس الدین عباسی: ۴۲

۲۱۲، ۲۱۳، ۲۶۰، ۲۶۲، ۳۴۲، ۴۰۶

۴۱۲، ۴۲۳

فکرت شیرازی، میر غیاث الدین منصور

دشکی: ۲۱۳، ۲۰۶

فکری اصفهانی، خواجه محمد رضا: ۲۱۴

۲۵۰، ۲۰۶

فکاری اسفرائی - فکاری سیرواری،

قاضی احمد غفاری

فکاری سیرواری، قاضی احمد غفاری:

۲۱۲، ۲۰۷

فهمی کاشانی، مولانا موحّد الدّین: ۲۱۵، ۲۰۷

فیاض لاهیجی، مولانا عبدالرزاق: ۲۱۵، ۲۲۹

۴۰۷

فیاض محمود، سید: ۲۵۳

فیروز زردشتی، ملا فیروز: ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹

۱۷۰، ۱۸۶

فیضی اکبرآبادی، ابوالفیض: ۱۸۰، ۱۸۶

۱۹۷، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۵۳

۲۰۳

قادری هندی، شاهزاده محمد داراشکوه:

۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۳۶۸، ۳۶۹

قاسم انوار - قاسم تبریزی، معین الدّین علی

قاسم تبریزی، معین الدّین علی: ۲۱۸، ۲۰۷

۴۲۳

قاسم خوافی، محمد قاسم: ۳۷۲

قاسم دکنی، میرزا قاسم خان: ۲۱۸، ۲۰۸

قاسم دیوانه - قاسم مشهدی، محمد قاسم

دیوانه

قاسم سیرواری، قاسم خان: ۲۱۸

قاسم کاهی، مولانا ابوالقاسم نجم الدّین: ۲۷۱

قاسم مستوفی، محمد قاسم: ۳۶۰

قاسم مشهدی، محمد قاسم دیوانه: ۲۱۹

۴۰۸، ۴۲۳

قاضی الله داد: ۳۲

قاضی جهان قزوینی: ۳۸۴، ۳۸۵

قاضی خضر: ۳۲

قاضی رازی، قاضی عبدالله: ۲۱۹، ۲۰۸

قاضی ضیاء الدّین: ۳۲، ۳۴

قاضی عبدالشیر: ۳۲

قاضی عثمان: ۳۲

قاضی محمد: ۳۲

قاضی محمود: ۳۲

قانع ثنوی، میر علی شیر: ۲۲، ۲۵۳

قبولی یزدی (معاصر جامی): ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۰۸

قبیل دهلوی، میرزا محمّد حسن (حسین): ۵۲

۵۳، ۱۰۵، ۱۹۶، ۲۲۰، ۳۲۷، ۴۲۳، ۴۲۴

قتیل لاهوری، قتیل دهلوی، میرزا محمّد حسن (حسین)

قدرت گوپاموی، محمّد قدرت الله: ۲۲، ۲۸

۳۱، ۶۶، ۲۰۰، ۲۵۳

فدرسی مشهدی، حاجی محمّد جان: ۱۶۶

۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۰۹، ۴۰۹، ۴۲۴، ۲۵۳

قریش خان، امید همدانی، آقا رضا

قطب الدّین، یحیّار کاکلی، خواجه: ۳۵۵

قلندر بخش، شیخ: ۳۰۶

قلندر، شاه تقی علی: ۲۳

قلندر عظیم آبادی، میرزا: ۳۱۹

قلندر کاکوروی، حافظ شاه علی انور: ۳۳، ۴۵

قلندر، مولانا شاه علی اکبر: ۲۳

قمزی، سراجی قزوینی، میر سراج الدّین

قوسی تبریزی، قوسی کمالگر: ۲۲۱، ۲۰۹

قیلان بیگ سیاهی، سیاهی تورانی، قافلان بیگ

«ک، گ»

کاتب اصفهانی، عماد الدّین: ۱۲

کاتبی نیشابوری، مولانا شمس الدّین محمّد

۶۰، ۱۶۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۴۰۹، ۴۲۴

کامل جهرمی شیرازی، قوام الدّین عبدالله

۲۰۹، ۲۲۴

کامی قزوینی، میر علاء الدّوله سیفی: ۱۹

کریم الدّین: ۳۱

کریم الدّین وفیلن: ۳۱

کعب بن زهیر: ۲۷۶، ۲۷۷

کعب بن عبد مناف: ۳۳

کلیم کاشانی، میرزا ابوطالب: ۶۰، ۱۵۰، ۱۵۱

۱۷۳، ۱۷۴، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰

۴۱۰، ۴۲۴

کمال اصفهانی، کمال الدّین اسماعیل: ۶۰

۲۲۴، ۳۱۰، ۳۱۵، ۴۳۶، ۴۵۳

کمال الدّین حسین اردکانی: ۳۳۱

کمال الدّین، شیخ: ۲۸۱

کمال خجندی، شیخ کمال الدّین مسعود: ۶۰

۲۲۷، ۳۱۷، ۴۱۰، ۴۲۴

کوکبی گرجی، قباد بیگ: ۶۰، ۲۲۷، ۴۱۰

گرامی شاملو، حسن بیگ مروی: ۶۰، ۲۲۸

۴۱۱

گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی: ۱۷، ۵۰

۵۲، ۶۶، ۲۵۳

گلخنی تفرشی، گلخنی قمی، مولانا گلخنی

گلخنی قمی، مولانا گلخنی: ۶۰، ۲۲۸، ۳۰۹

۴۱۱

گل دستار، میرزا: ۱۵۲

«ل»

لاادری، ملا: ۲۷۲، ۲۳۰، ۲۳۱

لااعلم، ملا: ۲۷۲، ۴۳۰، ۴۳۱

لاغری ایرانی، لاغری: ۲۲۹، ۲۱۱

لذنی کشمیری، ملا مهدی علی: ۲۲۹، ۴۱۱

لسانی شیرازی، مولانا وجه الدّین عبدالله

۱۵۷، ۱۹۲، ۲۲۹، ۴۱۲، ۴۲۴

لطف الله خان: ۱۶۷

لطف الله سرهندی: ۳۲۱

لطف الله، شیخ: ۳۲

لطفی دوتی (معاصر جامی): ۲۲۹، ۴۱۲

- لطیف شیرازی، لطیف سنج: ۴۱۲
 لطیف جونپوری، لطیف: ۲۱۲، ۲۳۰
 لعل هنگلوی، فاضل محمد لعل: ۲۸۸
 لودی هروی، امیر شیر علی خان: ۵۴، ۲۱۱، ۵۴
 ۲۵۳
 لیلی: ۱۱۶، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۹۱، ۲۶۸
 لیتگر، ویلیام ال: ۲۵۳، ۲۶۶
 ۴۴
 مانعی، مولانا مانعی: ۲۳۰، ۲۱۳
 مانعی شیرازی، مانعی زرگر و نقاش: ۲۳۰، ۴۱۳
 ماهر اکبرآبادی، میرزا محمد علی: ۲۳۰، ۴۱۳
 مبارزالدین محمد بن مظفر، امیر: ۳۵۰، ۳۵۲
 مبارک اکبرآبادی، شیخ مبارک: ۲۱۵
 محدوب تبریزی، میرزا محمد: ۲۳۱، ۴۱۴
 محرم شاملو، مرتضی قلی بیگ: ۲۳۱، ۴۱۴
 محزون، قیس: ۱۱۶، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۹۱
 ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۷۳
 محزون مشهدی، خواجه میر علی
 چپ نویس: ۲۳۲، ۴۱۵
 محشم شروانی، ابوالقاسم: ۲۵
 محشم کاشانی، مولانا محشم: ۱۲۲، ۲۳۲
 ۲۳۳، ۲۳۹، ۳۶۶، ۴۱۵، ۴۴۴
 محسن علی محسن: ۳۱
 محقق دوانی، علامه جلال الدین: ۳۲۵
 محمد آملی: ۳۹۰
 محمد اخلاق: ۲۲۷
 محمد اعظم، شاهزاده (پسر عالمگیر): ۳۱۹
 ۳۲۰، ۳۷۳
 محمد اکرام، شیخ: ۲۵۳
 محمد اکرم، پرفسور: ۲۸۱
 محمد بن حبیب: ۱۴
 محمد بن فضل الله، جمالیه دهلوی، جلال
 خان بن فضل الله
 محمد حسین خان: ۴۱
 محمد دشتی: ۳۲۸
 محمد رودکی سمرقندی: ۳۷۵، ۴۲۹
 محمد شاه، ابوالحظیف ناصرالدین: ۸۸، ۲۶۳
 ۳۰۳، ۳۰۴
 محمد شمعون، دکتر: ۳۷۸
 محمد (ص): ۳۳، ۳۴، ۵۲، ۱۱۷، ۱۰۷، ۱۲۰
 ۱۲۱، ۱۷۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۷۵، ۲۷۶
 ۲۷۷، ۲۹۱، ۳۵۶، ۴۰۵، ۴۲۸
 محمد علی شاه: ۳۱۴
 محمد غوث، شیخ: ۳۴
 محمد فایز: ۲۹۵
 محمد نعیم، دکتر: ۴۸
 محمد هدایت حسین: ۲۲۷
 محمد یوسف بن خان اعظم: ۳۲۵
 محمود اصفهانی، سیدالدین: ۲۳۳، ۴۱۵
 محمود الدخردی، شمس الدین: ۱۴، ۱۵
 محمود حسین: ۱۹
 محمود غردهای کاشانی: ۳۱۱
 محمود سینانی، غیاث الدین: ۱۷
 محمود شیبانی، سلطان: ۱۸۶
 محمود غزنوی، سلطان: ۱۵۲، ۱۸۹، ۱۹۵
 ۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰۴
 محو کاکوروی، مولوی مقبول احمد: ۲۴
 محوی اردبیلی، مولانا عبدالعلی: ۲۳۴، ۴۱۵
 محضی رشتی، لاهیجانی: ۲۳۴، ۳۱۶، ۴۴۴
 مدرّس تبریزی، شیخ محمد علی: ۶۶، ۲۵۴
 مذاق بدایونی، محمد دلداری علی: ۳۹، ۴۱
 مراد دشتی، میرزا مراد: ۲۱۸، ۲۰۸

- مرتضی به علی بن ابی طالب (ع)
مرزا نوشه اسد به غالب دهلوی، میرزا
اسدالله خان
مرزا نوشه به غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان
مریم (ع)، ۱۹۰
مسعود عاملی، سید: ۴۲۰
مسعود خان، میرزا محمد ساقی: ۴۵۴
مستوفی قزوینی، حمدالله احمد بن اثابک: ۴۵۴
مسعود احمد کاکوروی، مولوی حکیم: ۴۴
مسعود بخاری: ۳۹۵
مسعود بن محمود غزنوی: ۱۹۵
مسعود، خواجہ: ۱۲۱
مسعود رازی، قاضی مسعود: ۴۰۸
مسعود سوم: ۳۶۲
مسبحای کاشی به صاحب کاشانی، محمد
مسبح
مسبح کاشانی، مولانا رکن الدین مسعود:
۲۰۹، ۲۳۵، ۲۱۶
مشکی اصفهانی، درویش مشکی: ۲۳۶،
۲۳۷، ۲۱۶
مشکی غزنوی به مشکی اصفهانی، درویش
مشکی
مصطفی همدانی امروہوی، شیخ غلام:
۲۳۷، ۴۱۶، ۴۵۴
مصدا، دکتر مظاہر: ۱۰
مصلح الدین بن عبدالله شیرازی: ۳۷۹
مطلعی قزوینی، بابا حسین: ۲۳۷، ۴۱۷
مطعمی بلخی به ابدال بلخی، الف ابدال
مظفر الدین شاه قاجار: ۳۱۴
مظفر فارسی، محمد بن مظفر: ۱۰۸، ۳۵۰،
۳۵۲
- مظفر کورگان، مظفر حسن میرزا: ۹۲، ۳۱۵
مظفر دهلوی، میرزا مظفر جانجاناتان: ۱۴۷،
۲۳۸، ۳۶۹، ۳۱۷، ۲۲۲، ۳۵۲
مظہری کشمیری، مولانا مظہری: ۲۳۹،
۲۹۶، ۴۱۸
معتمد اصفہانی، آقا ملک: ۳۳۸
معتمد فطرت مشہدی، میرزا معوالدین محمد
معصوم علی خان، حکیم الملک: ۲۶۳
معصوم کاشی به معصوم ہمدانی، میر
محمد معصوم
معصوم ہمدانی، میر محمد معصوم: ۲۴۰،
۴۱۸
معظم شاه، شاہزادہ محمد (پسر عالمگیر):
۳۲۰
معتابی کاشی به رفیعی کاشانی، امیر
رفیع الدین حیدر معتابی
معلوی جونپوری به عطایی جونپوری، شیخ
عبدالکریم
معین اسفزاری، معین الدین محمد: ۴۵۴
مفتون، منشی اصغر علی: ۳۹
مقبول احمد، دکتر سید: ۲۵۲
مقصود کاشانی، مقصود خرده فروش: ۲۴۰،
۳۱۲، ۴۱۸
مقیمای احسان به احسان مشہدی، مقیمای
احسان
مقیم شیرازی، مقیم (برادر منصف شیرازی):
۲۴۱
مقیم ہروی، محمد مقیم: ۴۵۴
مکرم خان، نواب: ۲۰۰
مکین دهلوی تم لکھنوی، مرزا محمد فاخر:
۲۸

- مهدی رازی، مهدی: ۲۲۲، ۲۲۰
 مهر سند بلوی، راجا قورگا پرشاد: ۲۶، ۲۹
 ۲۴، ۲۳، ۲۹
 مهر، سلام رسول: ۲۵۳
 مهروی عاملی به سید عاملی، میر سید علی
 مهروی جبل عاملی
 میر اکبر آبادی، میر محمّد ثقی: ۲۲۲، ۲۲۰
 میرانشاه، میرزا حلال الدین: ۹۵، ۲۷۱، ۳۱۸
 میرزا طاهر وحید به وحید فروینی، میرزا
 محمّد طاهر
 میر شاهجهان آبادی، میر محمّد ثقی: ۴۶، ۴۸
 میرم مروی، میرم سیاه: ۲۴۵، ۴۲۱
 میر نافع به سیری مشهدی، میر سیری
 میر نجات به نجات اصفهانی، میر عبدالعالی
 میی کلان گویاری: ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۱
 ۵۸۱
 ناجی تبریزی، میرزا عبدالمجید: ۲۴۶، ۲۲۱
 نادان بیگ خان: ۴۳۱
 نادر شاه: ۳۰۳
 نادم گیلانی، شهسوار بیگ: ۲۴۶، ۲۲۲
 ناسخ لکهنوی، شیخ امام بخش: ۳۹، ۴۱، ۲۸
 ناختاخته بیگم: ۴۳۱
 ناصر، سعادت خان: ۳۱
 ناصر علوی: ۱۲۰
 ناصر قلندر بخارایی، خواجه نمذپوش: ۱۴۹
 ناطق مکرانوی، گل محمّد خان: ۳۸، ۵۷
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۲، ۴۴۵
 ناظم مروی، ملا فتح حسین: ۲۴۸، ۴۲۲، ۴۴۵
 نافع قمی، نافع طباطبائی: ۲۴۹، ۲۲۲
 نامی بهکری ترمذی، میر محمّد معصوم خان:
 ۲۲۲، ۲۴۹
 ملا انور لاهوری به انور لاهوری، ملا نور
 محمّد
 ملا علی تجلی به تجلی کاشانی، محمّد
 حسین: ۳۲۹
 ملای قمی: ۱۸۰
 ملک الکتاب، میرزا محمّد: ۲۶
 ملک سیرازی، جمال الدین فیروزکوهی:
 ۳۸۴، ۴۲۱
 ملک قمی، مولانا ملک محمّد: ۲۴۱، ۲۱۸،
 ۴۲۲
 ملوک شاه: ۲۵۱
 منجم بغدادی، ابو عبدالله: ۱۲
 منصف شیرازی، محمّد اسماعیل: ۲۴۱، ۴۱۹
 منصف طهرانی به منصف شیرازی، محمّد
 اسماعیل: ۲۴۱
 منصف قهبایه ای، مولانا عبدالحق: ۲۴۱، ۴۱۹
 منصور دشتکی، شیرازی به فکرت شیرازی،
 میر غیاث الدین منصور دشتکی
 منصور شیرازی به فکرت شیرازی، میر
 غیاث الدین منصور دشتکی
 منصور نایینی، برخوردار بیگ: ۲۴۲، ۴۱۹
 منعم رامپوری، قاضی نورالحق: ۲۴۲، ۴۱۹
 منوهر راجپوت، رای منوهر داس: ۲۴۲، ۴۱۹
 موسوی مشهدی به فطرت مشهدی، میرزا
 معزالذین محمّد
 مولوی روم: ۱۶۹
 مؤمن شاهجهان آبادی، مؤمن خان: ۲۸
 مؤمن شهرستانی اصفهانی، میرزا: ۲۹۳
 مؤمن کورکان، محمّد مؤمن میرزا: ۵۵، ۹۰
 ۹۲، ۲۲۸، ۲۲۳، ۳۰۹، ۳۱۶
 مهجور، عنایت حسین: ۳۱

نظام گجراتی، میر نظام طباطبائی ۲۵۶، ۲۵۵
 نظامی بدایونی، مولانا نظام الدین ۴۶، ۲۵۲
 نظیری لیلابوری، میرزا محمد حسین ۱۰۰،
 ۲۲۶، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۷، ۳۳۰، ۳۳۱
 ۳۸۱، ۴۲۵، ۴۲۵، ۴۵۲
 نعمان (انوحیفة کوفی) ۳۰۸
 نفس بدایونی، مولوی اشرف علی ۳۹
 نفیسی تهرانی، دکتر سعید ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۶۱
 ۲۳۷، ۲۵۵
 نقش علی ۲۵۵
 نکبت برهانپوری، محمد یوسف ۲۵۷، ۲۵۵
 نواب آصفجاء، آصف سمرقندی، میر
 قمرالدین خان
 نواب قنوجی بخارایی، امیرالملک سید
 محمد صدیق ۲۵، ۳۱، ۴۶، ۲۵۵
 نوای بدایونی، دلیل الله ۳۰۶
 نوایی جغتایی، امیر علیشیر ۴۰۶
 جغتایی، امیر علیشیر نظام الدین
 نوح، سید محمد ۲۸۲
 نورالحسن انصاری، دکتر ۲۵۵
 نورالدین کوتوال آگره ۲۲۰
 نور جهان بیگم ۴۹، ۲۴۵
 نورس قزوینی، محمد رشید ۲۵۸، ۲۴۵
 نور قنوجی، سید نورالحسن خان ۲۵، ۳۱،
 ۴۶، ۲۵۵
 نور محلی، نور علی شاه ترکی ۲۶
 نوری اصفهانی، قاضی نورالدین محمد
 ۲۵۸، ۲۲۶
 نوری لاهوری، نوری بیگ خان ۲۵۸، ۲۲۶
 نهانی دختر یادگار، جمالی تبریزی
 خانزاده خانم دختر امیر یادگار

نهی آخرالزمان، محمد (ص)
 نظاری بخاری، سید حسن ۱۷
 نجات اصفهانی، میر عبدالمعالی ۵۳، ۲۵۰
 ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۲۳، ۲۴۵
 نجم لکهنوی، محمد رضا طباطبائی ۲۲
 ۲۸، ۳۱
 نورگسی ابهری، مولانا ابوالعکرام ۱۰۲، ۲۵۳
 ۳۳۵، ۳۳۶
 نزاری فهستانی، حکیم سعدالدین میرجندی
 ۲۵۳، ۲۲۳
 نسخ کلکته ای، مولوی عبدالغفور خان ۲۵۲
 نسبی تهابیری، شیخ محمد صالح ۲۵۲
 ۲۲۳، ۲۴۵
 سیان، ملا ۲۳۷
 نشاطی دماوندی، حاجی محمد ۲۵۴، ۲۲۳
 نشانی دهلوی، مولانا احمد علی مهرکن
 ۲۵۲، ۲۲۴
 نصرالله نوری ۳۲۹
 نصرالله فلسفی، دکتر ۲۹۲
 نصر سامانی، امیر ۱۳۵
 نصیرالدین دهلوی، خواجه شیخ ۲۸۱
 نصیری همدانی، نصیرالدین ۲۵۵، ۴۲۲
 نطق کاکوروی، منشی مقبول احمد ۴۲
 نظام الدین اولیا، خواجه ۱۱۹، ۱۲۳، ۲۵۵،
 ۳۶۱
 نظام الدین محمد بدایونی دهلوی ۴۰
 نظام الدین اولیا، خواجه
 نظام دهلوی، خواجه نظام الدین احمد ۲۵۲
 نظام شیرازی، میرزا نظام الملک دستغیب
 ۹۱، ۲۵۵، ۲۲۴
 نظام کاشانی، حکیم نظام الدین علی ۴۱۶

۸۸۱

هاتفی جامی، مولانا عبدالله: ۵۳، ۱۶۹، ۲۴۹،

۲۲۸، ۲۶۷، ۲۶۶

هاشمی مستدیلوی، شیخ احمد علی خان

۲۲۵، ۲۸، ۲۳

هدایت تهرانی، رضا قلی خان: ۶۶، ۲۵۵

هدایت رازی، خواجه هدایت الله: ۲۲۸، ۲۴۸

هلاکو خان بن تولی خان: ۲۲۶

هلالی اسفرآبادی، مولانا بدرالذین: ۵۳

۲۲۸، ۳۰۸، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۵۳، ۲۰۲

۲۵۵، ۲۲۹

همام الذین حسینی: ۲۲۹

همایون اسفزاری، امیر همایون: ۲۷۰، ۲۵۴

۲۲۶، ۲۲۹

همایون شاه، نصیرالذین محمّد: ۵۶، ۱۰۹

۲۲۹، ۳۵۵، ۳۵۲، ۳۵۳، ۲۷۱، ۱۲۷

همت خان ج. دیری دهلوی، نژاد میر عیسی

هوایی هندی، هوایی: ۲۷۱، ۲۳۰

«ی»

یادگار خراسانی، امیر یادگار بیگ: ۵۰

یسوعی، لویس: ۶۶

یعقوب آق قویونلو، سلطان یعقوب بیگ

۲۳۰، ۳۱۰، ۲۷۲، ۲۳۷، ۱۶۵

یغینی مروی (معاصر جامی): ۵۲، ۲۷۲، ۲۳۰

یوسف بن امیر احمد: ۳۲

یوسف ثقفی: ۳۲

یوسف شیرازی (بدر اعلی شیرازی): ۳۰۸،

۲۲۰، ۳۱۰

یوسف (ع): ۱۸۱، ۱۲۲، ۱۶۳، ۱۷۹، ۲۲۸

۲۹۱، ۲۶۶

تهانی دهلوی (همشهر خرم شاه بیگم): ۲۹

نیر مسعود رضوی، دکتر میرزا: ۲۲۱

«و»

واسطی بلگرامی، میر احمد: ۳۹۳

واقف بنالوی لاهوری، شیخ نورالعین: ۲۵۸،

۲۴۰، ۲۲۶، ۲۲۵

والا بدخشی، میر ضیاءالذین حسین: ۳۴۲

واله داغستانی، علی قلی خان: ۲۱، ۳۲، ۴۹،

۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۵۲،

۲۱۲، ۲۱۶، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۸۰،

۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۷

۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۲۶،

۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱،

۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۵۹،

۳۶۶، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵،

۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۷،

۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۶، ۴۰۹،

۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷،

۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶،

۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۷، ۴۴۵

وامق سیالکوئی، محمّد اخلاص خان: ۲۶۵،

۲۲۷

وحشی بافقی، مولانا کمال الذین: ۲۰۹، ۲۳۹،

۲۶۵، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۵۵

وحید قزوینی، میرزا محمّد طاهر: ۲۵۰

۲۶۵، ۴۲۷، ۴۴۵

وزاق الخطیری، ابوالمعالی سعد بن علی: ۱۲

وقاری تنوی، میرزا غازی: ۲۳۴

ولایت احمد کاکوروی، منشی: ۲۲

ولی محمّد: ۲۱۶

ویلیام بیل، نامی: ۴۵۵

اماکن

«الف»

آذربایجان: ۳۱۰

آستان رضوی علی مرتضی: ۲۰۵، ۲۱۰

آستان قدس رضوی - آستان رضوی علی
مرتضی

آکادمی پنجابی، لاهور: ۲۸۵

آگره: ۴۱، ۴۶، ۱۷۱، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۶۹، ۲۸۰

۲۹۳، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۵۷، ۳۸۱، ۴۰۷

۴۴۰

آملی: ۳۴۲

ابهرا: ۱۲۲، ۳۳۵

اتاو: ۲۸۸

اٹوارادش: ۴۰۷

اجمیر: ۱۶۷، ۳۳۹، ۳۴۵

احمدآباد: ۳۳۰، ۳۳۹

اوان (توابع کاشان): ۳۴۹

اردستان: ۳۵۵

اردکان: ۳۳۱

اویسا: ۳۱۹

استانبول: ۴۴، ۴۵، ۴۴۷، ۴۵۰

استرآباد: ۲۲۳

استرآباد: ۲۱۴

اسلام آباد: ۲۸، ۲۹، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۴۶، ۴۷، ۴۴۴

۴۴۸، ۴۴۷

اسلامبول: ۳۱۵

اصفهان: ۵۵، ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۱۷۱، ۲۲۶، ۲۲۷

۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۶

۳۳۸، ۳۳۹، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۹۰، ۴۱۶

۴۲۸، ۴۲۶، ۴۱۷

اعظم گره: ۴۵، ۴۵۰، ۴۵۱

افغانستان: ۳۱۹، ۳۱۸

اکبرآباد: ۳۹، ۱۶۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۳، ۲۹۸

۳۲۳، ۳۳۵، ۳۸۷

آگره - آگره

اله آباد: ۱۹۳، ۳۰۲، ۳۰۶

امرویه: ۴۱۶

انجمن: ۲۰۴

اندلس: ۳۵۵

اودگیر: ۳۴۹

اوده: ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۰۵، ۳۸۸، ۳۹۰

اورنگ آباد: ۲۵۴

ایران: ۹، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۶، ۲۸، ۳۸، ۵۲

۸۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۵۶، ۱۷۶، ۲۰۶

۲۱۲، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۸۷، ۲۹۰

۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۱

۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۶۶

۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۹۱، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸

۴۱۹

«ب، پ، ت»

بازره بنکی: ۳۲، ۳۴

بحر عمان: ۱۲۱

بخارا: ۱۸۲، ۳۰۷

بدایون: ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۴۹، ۴۵۴

بدخشان: ۱۰۵، ۱۶۲، ۳۲۲

برهانپور: ۳۳۴

بریل: ۴۶، ۴۵۲

بریلی: ۳۹، ۴۱، ۶۷

بصره: ۱۲۱

توران: ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۰۶، ۳۷۷	بغداد: ۳۴، ۱۲۰
تهانیر: ۳۰۰	بلخ: ۱۹۵، ۳۰۷
تهران: ۱۶، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۰۶، ۳۳۵، ۳۶۲	بلگرام: ۲۷
۳۷۰، ۳۸۳، ۴۱۰، ۴۱۹، ۴۳۴، ۴۴۶، ۴۴۷	بمبئی: ۴۴، ۴۶، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۵۰، ۴۵۲
۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴	۴۵۵، ۴۵۳
۴۵۴، ۴۵۵	بنارس: ۲۷، ۲۸۰، ۳۳۵، ۴۰۴
‘ج’، ‘ج’، ‘ح’، ‘خ’	بنگال: ۲۸۸، ۳۱۹
جبل عامل: ۳۵۵	بنگالہ: ۲۹۵، ۳۷۰
جناب: ۳۰۳	بہار: ۳۱۹، ۳۲۱
جوشقان: ۴۰۲	بہار: ۲۶۳
جامعہ دانشگاہ اسلامی علیگرہ: ۳۰۸	بہار: ۴۵، ۴۶، ۴۵۰، ۴۵۵
چاندچور: ۳۱۹	بیت اللہ: ۱۰۹
چنارگرہ: ۲۸۱	بیجاپور: ۳۷۲
چهل منون (اصفهان): ۹۳، ۳۱۴، ۳۱۵	بیدر: ۳۶۹
حجاز: ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۸، ۲۰۲، ۲۷۸	بیروت: ۴۴، ۴۵، ۶۶
حرم رسول مقبول (ص): ۱۲۱	پاکستان: ۲۸، ۲۹، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۳۱۹
حیدرآباد: ۴۴، ۴۶، ۴۶، ۱۸۳، ۳۰۶، ۳۳۶، ۴۴۸	۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۰۸
۴۵۲	۴۵۴، ۴۵۲
خجند: ۲۲۷	پانی پت: ۳۰۰
خراسان: ۱۱۰، ۱۲۷، ۲۰۹، ۳۳۵، ۳۳۳، ۳۳۸	پنٹا: ۲۸، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۶، ۴۴۸
۳۷۰، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۸۶	۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۵
خرده (توابع کاشان): ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۸	پتن (گجرات): ۳۷۲
حرم آباد: ۳۷۱	پتالی: ۳۰۵
خلد آباد: ۲۶۳	پنجاب: ۱۵۶، ۳۲۱
خواف: ۱۳۰	ناجیکستان: ۴۵۱
خواسار: ۳۶۷	تبریز: ۳۳۱، ۳۰۸، ۳۲۶، ۳۷۸، ۴۰۹
‘د’، ‘ذ’، ‘ر’	تقد: ۱۲۲، ۲۶۳، ۳۱۵
دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ: ۴۶، ۴۷، ۴۸	ترشیز: ۳۰۸
۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸	ترکستان: ۲۱۲
۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵	ترکیہ: ۴۵، ۳۳۵، ۳۳۸
دانشگاہ پنجاب، لاہور: ۲۸۱	تھران: ۳۲۷

- دانشگاه تهران: ۲۹۲
 دانشگاه لکهنو: ۲۲۱
 مجله بغداد: ۱۴۹، ۱۵۰
 دره کوه اشک: ۳۲۷
 دریای چمن: ۲۵۵
 دریای گنگ: ۷۷
 دکن: ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۹۲
 ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۹۰، ۳۰۲
 ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۲۰
 دمشق: ۳۵۵
 دوشنبه: ۲۵۱
 دهراب: ۲۰۲
 دهلی: ۲۷، ۴۸، ۶۵، ۹۷، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۳۰، ۲۰۵، ۲۵۵، ۲۷۱، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۷۳، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۴۶، ۴۴۷
 ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶
 دهلی نو: ۴۴۶، ۶۷
 دیوگیر: ۳۶۱
 دیو: ۳۲، ۳۷، ۴۳
 ذخیره آفتاب، کتابخانه مولانا آزاد: ۲۲۰
 ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد: ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶
 ذخیره دانشگاه، کتابخانه مولانا آزاد: ۲۲۴
 ۲۲۵، ۲۲۶
 ذخیره سبحان الله، کتابخانه مولانا آزاد: ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷
 ذخیره شیرازی، کتابخانه پنجاب، لاهور: ۲۹۸
 ذخیره شیفته، کتابخانه مولانا آزاد: ۲۲۰
 ذخیره عبدالسلام، کتابخانه مولانا آزاد: ۲۲۴، ۲۲۵
 ذخیره قطب الدین، کتابخانه مولانا آزاد: ۲۲۱
 رستمخدا: ۲۰۵
 روضه مبارکه (ص): ۱۲۱
 روم: ۱۹۲
 ری: ۲۰۸
 ر، س، ش، ص
 سامانه: ۲۹۸
 سانبهر: ۲۱۹
 ساوه: ۳۸۲، ۳۹۷
 سبزوار: ۳۲۳
 سرهند: ۱۳۱، ۳۲۱
 سمرقند: ۳۷۰، ۳۱۸، ۳۷۷، ۳۸۲
 سمنان: ۱۰۶، ۱۴۹
 سنجر: ۴۹
 سند: ۳۱۵
 سندیل: ۲۹، ۲۴
 سورت: ۲۹۰
 سهارنبور: ۳۲۱
 سهوان: ۳۹
 سیستان: ۳۷۹
 شاهجهان آباد: ۳۸، ۷۹، ۸۵، ۱۲۲، ۱۲۶
 ۲۲۸، ۲۶۳
 شبه قاره هند: ۳۱۰، ۳۲۸، ۳۹۲
 شمس آباد: ۲۹، ۲۸۸
 شیراز: ۹۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۵۰
 ۱۵۹، ۱۷۳، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۵۵، ۳۱۰
 ۳۲۶، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۹
 ۳۶۵، ۳۱۲
 صفاهان: ۵۲، ۸۸، ۹۳، ۱۳۱، ۱۵۳، ۱۵۴
 ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۲، ۲۱۳، ۲۳۵، ۲۶۱
 ۲۶۲، ۳۱۴

توران: ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۰۶، ۲۷۷	بغداد: ۳۴، ۱۲۰
تھانیسرا: ۳۰۰	بلغ: ۱۹۵، ۳۰۷
تھران: ۱۶، ۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۳۰۶، ۳۲۵، ۳۶۲	بلغرام: ۲۷
۳۲۷، ۳۸۳، ۴۱۰، ۴۱۹، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۴۷	بمبئی: ۶۲، ۶۶، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۵۲
۴۲۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴	۲۵۵، ۲۵۳
۴۵۵، ۴۵۶	بنارس: ۲۷، ۲۸۰، ۳۲۵، ۴۰۴
جیل عامل: ۳۵۵	بنگال: ۲۸۸، ۳۱۹
جناؤ: ۳۰۳	بنگالہ: ۲۹۵، ۳۷۰
جوشقان: ۴۰۴	بھار: ۳۱۹، ۳۲۱
جایخانہ دانشگاه اسلامی علیگرہ: ۳۰۸	بھگڑ: ۲۶۳
چاندچورا: ۳۱۹	بھوبال: ۶۵، ۶۶، ۲۵۰، ۲۵۵
چنارگرہ: ۲۸۱	بیت اللہ: ۱۰۹
چھل ستون (اصفہان): ۹۳، ۳۱۴، ۳۱۵	بیجاپور: ۳۷۲
حجاز: ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۸، ۲۰۲، ۲۷۸	بیدر: ۳۶۹
حرم رسول مقبول (ص): ۱۲۱	بیروت: ۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶
حیدرآباد: ۶۲، ۱۶۶، ۱۸۳، ۳۰۶، ۳۲۶، ۳۲۸	پاکستان: ۲۸، ۲۹، ۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۳۱۹
۴۵۲	۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۷۲، ۳۸۳، ۳۹۴، ۴۰۸
خجند: ۲۲۷	۴۵۲، ۴۵۳
خراسان: ۱۱۰، ۱۲۷، ۲۰۹، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۸	پانی پت: ۳۰۰
۲۷۰، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۸۶	پنڈا: ۲۸، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۸
خرودہ (توابع کاشان): ۳۱۱، ۳۱۲، ۴۱۸	۴۲۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۵
خرم آباد: ۳۷۱	پتن (گجرات): ۳۷۴
خلد آباد: ۲۶۳	پتالی: ۳۰۵
خواف: ۱۳۰	پنجاب: ۱۵۶، ۳۲۱
خوانسار: ۳۶۷	تاجیکستان: ۲۵۱
۵۵، ۵۶، ۵۷	تبریز: ۳۲۱، ۳۰۸، ۳۲۶، ۳۷۸، ۴۰۹
دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ: ۴۶، ۴۷، ۴۸	تھ: ۱۲۴، ۱۶۳، ۳۱۵
۵۰، ۵۲، ۵۵، ۲۸۴، ۲۸۹، ۳۲۲، ۳۲۹	توشیو: ۳۰۸
۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵	ترکستان: ۳۱۲
دانشگاه پنجاب، لاہور: ۲۸۱	ترکیہ: ۴۵، ۳۲۵، ۳۲۸
	تھران: ۳۲۷

- دانشگاه تهران: ۲۹۲
 دانشگاه لکهنو: ۲۲۱
 دجله بغداد: ۱۲۹، ۱۵۰
 دژ کوه اشکنا: ۳۲۷
 دریای حمن: ۲۵۵
 دریای گنگ: ۷۷
 دکن: ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۹۲
 ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۹۰، ۳۰۲
 ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۲۰
 دمشق: ۳۵۵
 دوشنبه: ۲۵۱
 دهراچی: ۲۰۲
 دعلی: ۴۷، ۴۸، ۶۵، ۶۷، ۹۷، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۳۰، ۲۰۵، ۲۵۵، ۲۷۱، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۷۳، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶
 دعلی نو: ۶۷، ۲۴۶
 دیوگیر: ۳۶۱
 دیو: ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۳
 ذخیره آفتاب: کتابخانه مولانا آزاد: ۴۴۰
 ذخیره حبیب گنج: کتابخانه مولانا آزاد: ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵
 ذخیره دانشگاه: کتابخانه مولانا آزاد: ۴۴۴
 ۴۴۵، ۴۴۶
 ذخیره سبحان الله: کتابخانه مولانا آزاد: ۴۲۵، ۴۲۲، ۴۲۱
 ذخیره شیرانی: کتابخانه پنجاب، لاهور: ۲۹۸
 ذخیره شیفته: کتابخانه مولانا آزاد: ۲۴۰
 ذخیره عبدالسلام: کتابخانه مولانا آزاد: ۴۴۲، ۴۴۱
 ذخیره قطب الدین: کتابخانه مولانا آزاد: ۴۲۱
 رستمده: ۲۰۵
 روضه مبارک (ص): ۱۲۱
 روم: ۱۹۲
 ری: ۴۰۸
 رس، ش، ص: ۴
 سامانه: ۲۹۸
 سانیهرا: ۴۱۹
 ساو: ۳۸۲، ۳۹۷
 میروار: ۳۳۳
 سرهند: ۱۳۱، ۳۲۱
 سمرقند: ۲۷۰، ۳۱۸، ۳۷۷، ۳۸۲
 سمنان: ۱۰۶، ۱۲۹
 سنجر: ۴۹
 سند: ۳۱۵
 سندیه: ۲۹، ۴۴
 سورشا: ۲۹۰
 سهارتیور: ۳۲۱
 سهوان: ۳۹
 سیستان: ۳۷۹
 شاهجهان آباد: ۴۸، ۷۹، ۸۵، ۱۲۴، ۱۲۶، ۲۴۳، ۲۴۸
 شبه قاره هند: ۳۱۰، ۳۴۸، ۳۹۲
 شمس آباد: ۲۹، ۲۸۸
 شیراز: ۹۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۷۳، ۲۲۴، ۲۳۵، ۳۱۰، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۱۲
 صفهان: ۵۲، ۸۸، ۹۳، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۴
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۶۲، ۳۱۴

ط، ط، غ

طوس: ۲۰۵، ۲۰۶

عدم آباد: ۲۳۱

عراق: ۳۲، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۵۵، ۳۶۵

عظیم آباد: ۱۸۹، ۲۹۵، ۳۱۹

علیگڑہ: ۲۹۵

عمان: ۱۱۳

عزیزہ: ۳۷۲، ۲۱۶

غزنین: ۱۵۲، ۱۹۵، ۲۰۵، ۳۶۲

غور: ۳۲۷

ف، ق

فارمن: ۳۳۱، ۳۵۲، ۲۱۶

فتحپور سیکری: ۱۶۶

فرغانہ: ۳۵۶، ۳۵۷

قزوین: ۱۲۸، ۱۴۲، ۲۲۷، ۲۳۷، ۳۲۹، ۳۶۰

۲۲۵

قلعہ شیر شاہ: ۲۷۱، ۴۲۹

قلعہ محمّد شاہ: ۸۸

قم: ۳۲۲

قندھار: ۱۲۱، ۱۹۷، ۳۳۶، ۳۵۷

قنبدابہ: ۴۱۹

قہستان: ۲۵۳

ک، گ

کابل: ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۷۱، ۳۵۷

کاشان: ۱۲۱، ۱۴۴، ۲۱۵، ۳۰۸، ۳۱۱

۳۱۲، ۳۲۹، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹، ۴۱۸

کاشغر: ۲۰۲

کاشغر: ۲۴۱

کاکوری: ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۳۲۵، ۳۹۳

کابلور: ۲۸۸، ۳۲۶، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵

کتابخانہ آلمان: ۳۱۷

کتابخانہ اسلام آباد: ۲۸۳، ۲۹۵، ۳۲۲

کتابخانہ الہ آباد: ۳۲۲، ۳۸۶، ۳۲۲

کتابخانہ امیر علیشیر نوابی: ۳۰۷

کتابخانہ الجمین آسیائی بنگال، کلکتہ: ۲۸۸

کتابخانہ الجمین ترقی اردوی پاکستان:

کراچی: ۲۹

کتابخانہ ایندیا آفس، لندن: ۲۹

کتابخانہ بعضی: ۲۸۰

کتابخانہ بوعلین: ۲۹۸، ۳۱۷، ۳۵۰، ۳۷۲

۴۲۱، ۴۲۹

کتابخانہ بھوپال: ۳۲۲

کتابخانہ پشاور: ۳۱۱

کتابخانہ تاجیکستان: ۳۱۷، ۳۵۰

کتابخانہ تاگور دانشگاه لکھنؤ: ۲۸۱، ۳۸۹

کتابخانہ تهرآن: ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۵۰

۳۷۸، ۳۸۹، ۴۰۴، ۴۲۲

کتابخانہ حکیم سید فضل الدین خیالی

رای بریلوی: ۴۵

کتابخانہ حکیم عبدالحمی (شخصی)، لکھنؤ:

۳۲، ۴۶

کتابخانہ خدایتش، پنا: ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۵

۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۱، ۳۴۲

۳۴۹، ۳۵۶، ۳۸۶، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۱۴

۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۲۹

کتابخانہ دانشگاه پنجاب، لاہور: ۳۸، ۲۸۱

۲۹۸

کتابخانہ دانشگاه تهرآن: ۳۳۶، ۳۳۸

کتابخانہ رضا رامپور: ۲۸۰، ۳۵۵

کتابخانہ سالار جنگ حیدرآباد: ۲۸۳، ۳۱۱

۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۲۹

۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۲۲

۸۱، ی

هرات: ۱۰۶، ۱۶۳، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۷۰، ۲۸۵،
۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۷۴،
۳۹۰، ۴۰۸، ۴۳۱
هردویس: ۱۲۳، ۲۲
هنگلی: ۲۸۸
هند: ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۴۸، ۵۰،
۵۲، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۸۱، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۳،
۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۵۰، ۱۵۵،
۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۴،
۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۱،
۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۵،
۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۹،
۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۵،
۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۹،
۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸،
۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۹۱،
۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۶،
۴۱۸، ۴۲۷

یزد: ۲۹۰، ۳۲۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵،
۴۰۸، ۴۱۸

محلّه حجازی، باره بتکی: ۳۴

محلّه دهکدا: ۱۲۸

محلّه آباد: ۳۶۹

مدرسه سلطانی، اصفهان: ۵۵، ۵۲، ۹۳

مدینه منوره: ۳۵۵

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان: ۲۸

۲۹

مرو: ۲۰۶، ۳۳۶

مسجد جامع، شاهجهان آباد: ۱۴۶

مشهد: ۱۲، ۱۲۷، ۱۶۳، ۲۱۹، ۲۸۷، ۳۰۸،
۴۰۱، ۴۰۵

مصر: ۶۲، ۲۹۱، ۳۵۵

مکرانه: ۴۲۲

مکه مکرمه: ۱۲۱، ۱۲۸، ۲۷۶، ۳۵۵، ۳۵۷

ملتان: ۲۶۳

مولنگیر: ۲۹۵

میروات: ۳۹

میروات: ۳۲۱

۸۱، و

نابینداپور: ۲۳۱

ناگور: ۲۱۵

نابین: ۲۱۹

نصراآباد: ۹۳، ۳۱۳

نطنز: ۳۶۰

نیشابور: ۲۰۶، ۳۴۱

ویراج: ۲۰۲

کتاب

«الف»

آتشکده: ۱۷، ۶۳، ۶۲، ۲۳۳، ۲۲۶

آثارالصادقین: ۲۳۲، ۲۲۶

آثار عجم: ۲۳۵، ۲۵۳

آفتاب عالمناز: ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۲۸۸، ۳۰۰

۲۳۱

آینه حیرت: ۲۲، ۲۷، ۳۰، ۳۸، ۴۲، ۴۵، ۴۷

۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۲۳۳، ۲۵۰

اختر تابان: ۲۵، ۵۰

اخلاق جلای، شرح: ۲۲۶

اردو دائره معارف اسلامی: ۹، ۶۶، ۴۳۴، ۴۵۶

اردو شعراء کے تذکرہ اور تذکرہ نگاری: ۶۳

۶۶

اسماء المؤلفین و آثارالمصنفین: ۶۳، ۶۲

۲۲۷

اصناف: ۳۳۹

اعجاز خسروی: ۱۲۳

الاعلام: ۶۵

البارع فی اخبارالشعراء المولدين: ۱۲

الجنایات و الجرائم، شرح: ۳۲۵

الدربة الى تصانیف الشیعة: ۶۳، ۶۲، ۲۳۳

۲۲۶

السبع المعلقة (قصیده): ۲۷۶

الفهرست: ۶۲

المشجد فی الادب و العلوم: ۶۶

انتخابی از ابیات شاهنامه فردوسی: ۳۲۲

انسایکلوپدیا تاریخ عالم: ۲۳۶، ۲۵۳

ابن الاحن: ۲۳، ۲۷، ۲۸

ابن العاشقین: ۲۴، ۲۷، ۲۸

«ب، پ، ت»

بایع معانی: ۲۳۶، ۲۵۵

بانت سعاد (قصیده): ۷۸، ۲۷۶، ۲۷۷

برهان قاطع: ۷۸

بزم آرای: ۱۹

بزم تیموری: ۲۳۳، ۲۵۰

بزم سخن: ۳۱

بهار بیخبران: ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۵

۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۱، ۶۳، ۶۵

بهارستان: ۲۳۳، ۲۲۷

بهارستان اوده: ۲۳

بهارستان سخن: ۲۱

بیاض رشک ریاض: ۳۲۶

پارسی گویان هند و سند: ۲۳۷، ۲۵۰

پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند: ۶۳

۶۷

تاریخ ادبیات ایران: ۶۵، ۲۳۲، ۲۵۰

تاریخ ادبیات در ایران: ۲۳۲، ۲۵۱

تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند

۲۳۳، ۲۵۳

تاریخ الفی: ۳۲۹

تاریخ تذکره های فارسی: ۱۷، ۵۰، ۵۶، ۶۳

۶۶، ۲۳۳، ۲۵۳

تاریخ گزیده: ۲۳۶، ۲۵۲

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی:

۲۳۷، ۲۵۵

تبصرة العارفین: ۳۳۹

تحفة سامی: ۱۶، ۱۴۱، ۲۳۳، ۲۷۷، ۲۳۳

۲۲۹

- تعلیقه الصغر - دیوان خسرو دهلوی
تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان: ۵۰
۲۲۹، ۲۳۷، ۶۵، ۶۳
تذکره نقی اوحدی - عرفات العاشقین و
عرصات العارفين
تذکره حسینی: ۲۱، ۲۹، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰،
۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۲،
۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۱،
۳۲۲، ۳۲۹، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹،
۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۱،
۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱،
۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۰۳،
۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹،
۴۳۱، ۴۳۳، ۴۴۸
تذکره حسینی (خطی): ۲۴۱
تذکره داغستانی - ریاض الشعرا
تذکره دولتشاه - تذکره الشعراى سمرقندى
تذکره سرخوش - کلمات الشعرا
تذکره علمای هند: ۲۳۳، ۲۴۹
تذکره مشاهیر کاکوری: ۳۲، ۳۲، ۳۵، ۳۶،
۳۷، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۶۳، ۶۴، ۲۳۶، ۲۴۸
تذکره نصرآبادى - تذکره الشعراى نصرآبادى
تذکره والہ - ریاض الشعرا
تذکره الاعانی: ۱۴
تذکره الحواتین: ۲۶
تذکره الشعرا (سلطان محمد): ۲۱۹
تذکره الشعراى سمرقندى: ۱۰، ۱۶، ۶۳، ۶۶،
۳۵۱، ۴۳۲، ۴۵۲
تذکره الشعراى غنى: ۲۶
تذکره الشعراى نصرآبادى: ۱۷، ۲۳۷، ۲۵۱
تذکره العاشقین: ۳۳۹
- تذکره المعاصرين: ۲۳۶، ۲۴۸
ترجمہ ہند: ۳۱۹
نلائش و تعارف: ۶۳، ۶۴
تنبيه الغافلین: ۱۱۳، ۲۸۱
تنبيه المهوسين: ۳۱۹
ج ج ج ج ج ج
جبر و مقابله - رسالہ ستہ جبريہ
جواهر المعایب: ۱۸، ۵۰
جواهر خمسہ: ۲۸۱
چار عنصر - چہار عنصر
چہار عنصر: ۹۶، ۳۱۹، ۳۲۱
حبیب السیر: ۲۳۳، ۲۴۹
حدايق البلاغت: ۲۰۶
حدايق الشعرا: ۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۱
حديث حيات: ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۶۳، ۶۵
حديث عشرت: ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۵۰
حديث الحقيقه و طريقه الشريعه: ۲۳۰، ۲۱۲
حيات عبدالجى: ۶۶
خريده القصر و جريده اهل العصر: ۱۴
خريطه جواهر: ۲۳۳، ۲۵۴
خزانہ عامرہ: ۲۲، ۲۷، ۶۳، ۶۴، ۹۳، ۲۸۳،
۳۵۴، ۴۳۵، ۴۴۶
خزانہ عامرہ (خطی): ۲۳۹
خزینہ گنج: ۲۰
خلاصہ عرفات العاشقین - کعبہ عرفان
خلاصہ الاشعار و زبدة الافکار: ۱۹
خلاصہ الافکار: ۲۳
خلاصہ الکلام: ۲۳، ۲۳۶، ۲۴۸
خمير - فرهنگ سخنوران
خوش معرکہ زيبا: ۳۱
خير البيان: ۱۷

- دیوان ترشی ایشابوری (خطی): ۳۷۲
- دیوان ژودکی سمرفندی: ۲۲۹
- دیوان ساحر کاکوزوی (خطی): ۲۲۱، ۲۳۲
- دیوان سعدی شیرازی (خطی): ۲۲۱، ۲۳۲
- دیوان سلیم (خطی): ۲۳۲
- دیوان شاهن سروازی (خطی): ۲۳۲، ۲۱۶
- ۲۲۱
- دیوان شرف جهان قزوینی (خطی): ۲۲۲
- دیوان شریف تبریزی (خطی): ۳۸۵
- دیوان شعیب جوشقانی (خطی): ۳۸۶
- دیوان شهابی (خطی): ۲۴۲
- دیوان شوکت بخاری (خطی): ۲۲۲، ۲۳۲
- دیوان صائب تبریزی: ۲۵۰، ۲۳۲، ۱۹۳
- دیوان صائب تبریزی (خطی): ۲۴۲، ۲۳۲
- دیوان صاحب کاشانی (خطی): ۳۸۸
- دیوان صیدی تهرانی (خطی): ۲۴۲، ۲۳۲، ۳۸۹
- دیوان طالب آملی (خطی): ۲۴۲، ۲۳۲
- دیوان طاهری نایبی (خطی): ۳۹۱
- دیوان طغرای مشهدی (خطی): ۳۹۱
- دیوان طوسی خراسانی (خطی): ۲۳۵، ۳۹۱
- ۲۴۲
- دیوان طهوری توشیزی: ۲۵۱، ۲۳۵
- دیوان ظهیری توشیزی (خطی): ۲۴۲، ۲۳۵
- دیوان عالی شیرازی: ۲۵۱، ۲۳۵
- دیوان عالی شیرازی (خطی): ۲۴۲، ۲۳۵
- دیوان عرفی شیرازی: ۲۵۱، ۲۳۵
- دیوان عصمت بخارایی (خطی): ۳۹۵
- دیوان علی سرهندی: ۲۵۲، ۲۳۵، ۱۹۳
- دیوان علی سرهندی (خطی): ۲۴۲، ۲۳۵
- دیوان عنصری بلخی: ۲۵۲
- دیوان عنی کشمیری: ۲۵۲، ۲۳۵
- ۲۵۲
- دائرة المعارف الاسلامیه: ۶۷، ۹
- دانشمندان آذربایجان: ۲۲۷، ۲۳۲
- دبیه العصر: ۱۵، ۱۶
- دیوان آرزو (خطی): ۲۳۹
- دیوان آزاد یلگراسی (خطی): ۲۳۹، ۲۸۳، ۲۸۲
- دیوان آهی جغتایی (خطی): ۲۳۹، ۲۸۶
- دیوان اسیر شهرستانی (خطی): ۲۳۹، ۲۹۲
- دیوان اشرف مازندرانی (خطی): ۲۳۹، ۲۳۳
- دیوان اهلی توشیزی خراسانی: ۲۲۷، ۲۳۳
- دیوان باقر خرمای کاشانی (خطی): ۲۴۰، ۳۱۱
- دیوان پیام اکبرآبادی: ۳۲۳
- دیوان پیام اکبرآبادی (خطی): ۳۲۳
- دیوان تأثیر اصفهانی (خطی): ۲۲۰
- دیوان تنهای قمی (خطی): ۳۲۲
- دیوان جامی: ۳۴۸
- دیوان جامی (خطی): ۲۴۰، ۲۳۳
- دیوان جمالی دهلوی: ۳۵۵
- دیوان حافظ شیرازی: ۲۴۸، ۳۸۰، ۱۱۲، ۱۱۱
- دیوان حافظ شیرازی (خطی): ۲۲۰
- دیوان حرین لاهیجی: ۲۸۰، ۷۹
- دیوان حرین لاهیجی (خطی): ۲۲۰
- دیوان حسن دهلوی: ۲۴۸، ۳۶۵
- دیوان حسن دهلوی (خطی): ۲۲۰
- دیوان حسن غزنوی (خطی): ۲۴۱، ۲۳۳
- دیوان خیانی گیلانی (خطی): ۳۶۲
- دیوان خسرو دهلوی: ۲۴۷، ۲۳۳، ۳۶۵، ۱۲۳
- دیوان خسرو دهلوی (خطی): ۲۴۰، ۲۳۳
- دیوان درکی قمی (خطی): ۳۷۰
- دیوان درّه (خطی): ۳۷۱
- دیوان رازی (خطی): ۲۴۱

- دیوان واقف بتالوی (خطی): ۲۲۵، ۲۲۷
 دیوان والہ داغستانی (خطی): ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۳
 دیوان وحشی یاقفی: ۲۵۵، ۲۳۷
 دیوان وحشی یاقفی (خطی): ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۲۵
 دیوان وحید قزوینی (خطی): ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۲۵
 دیوان هانلی جامی (خطی): ۲۲۸
 دیوان هلالی استرآبادی: ۲۵۵
 دیوان همایون اسفراینی (خطی): ۲۳۷، ۲۲۶
 (قرا)
- رسالہ در بیان تناسب اعضای انسان: ۳۲۵
 رسالہ در بیان سعد و نحس: ۳۲۵
 رسالہ حلّ شبهة الاستلزام: ۳۲۶
 رسالہ سنۃ جبریه: ۳۲۵، ۳۲۶
 رسالہ سنۃ جبریه: شرح: ۳۲۵
 رسالہ صبح صادق: ۸۲
 رسالہ فوائد العقاید: ۳۱۰
 رسالہ نسبنامه: ۳۲۶
 رود کوثر: ۲۳۲، ۲۵۳
 روز روشن: ۲۵، ۳۱، ۶۳، ۶۵، ۳۰۰، ۳۰۲
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۰
 روضات الجنات فی اوصاف مدینۃ ہرات:
 ۲۵۲
- روضۃ السلاطین: ۱۸، ۶۳، ۲۳۲، ۲۵۲
 روضۃ السلاطین و جواهر العجایب: ۶۶
 ریاض الشمراء: ۲۱، ۲۲، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷،
 ۶۰، ۲۶۰، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۳،
 ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۳،
 ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۵۱، ۳۵۳،
 ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۵، ۳۹۸، ۴۱۷،
 ۴۲۶، ۴۳۷
 ریاض الشعرا (خطی): ۲۲۵
- دیوان غنی کشمیری (خطی): ۲۲۳، ۲۳۵
 دیوان فطرت مشہدی (خطی): ۲۲۳، ۲۳۵
 دیوان فغانی شیرازی (خطی): ۲۲۳، ۲۳۵
 دیوان فایز دہلوی (خطی): ۲۰۶، ۲۳۵، ۲۲۳
 دیوان فاضی اکبرآبادی (خطی): ۲۲۳، ۲۳۵
 دیوان قاسم اتوار (خطی): ۲۰۷، ۲۳۵، ۲۲۳
 دیوان قاسم دیوانہ (خطی): ۲۲۳، ۲۳۵
 دیوان قتیل دہلوی (خطی): ۲۲۳، ۲۳۵
 دیوان قدسی مشہدی: ۲۳۵، ۲۵۳
 دیوان قدسی مشہدی (خطی): ۲۲۲، ۲۳۵
 دیوان قوسی شیرازی (خطی): ۲۰۹
 دیوان کاشی نیشابوری (خطی): ۲۲۲، ۲۳۶
 دیوان کامل جہرمی شیرازی (خطی): ۲۰۹
 دیوان کلیم کاشانی (خطی): ۲۱۰، ۲۳۶، ۲۲۲
 دیوان کمال اصفہانی (خطی): ۲۱۰
 دیوان کمال جندی (خطی): ۲۱۰، ۲۳۶، ۲۲۲
 دیوان کوکیں گرجی (خطی): ۲۱۰
 دیوان گرامی شاملو (خطی): ۲۱۱
 دیوان گلختی قمی (خطی): ۲۱۱
 دیوان لسانی شیرازی (خطی): ۲۲۲، ۲۳۶
 دیوان محشم کاشانی (خطی): ۲۲۲، ۲۳۶
 دیوان مخفی رشتی (خطی): ۲۲۲
 دیوان مظہر دہلوی: ۲۳۶، ۲۵۲
 دیوان مظہر دہلوی (خطی): ۲۲۲، ۲۳۶
 دیوان ناطق مکرانوی (خطی): ۲۳۶، ۲۲۵
 دیوان ناظم ہروی (خطی): ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۲۵
 دیوان نجات اصفہانی (خطی): ۲۳۷، ۲۲۵
 دیوان نرگسی انہری (خطی): ۲۳۶
 دیوان نسبی تہاںسری (خطی): ۲۳۷، ۲۲۵
 دیوان نظام شیرازی (خطی): ۲۲۲
 دیوانہ نظیری نیشابوری (خطی): ۲۳۷، ۲۲۵

- رياض العارفين: ٢٥، ٢٧، ٢٩، ٢٩، ٢٣٥، ٢٥٥
رياض الفردوس: ٣١
ريحانة الادب: ٢٣، ٢٤، ٢٣٢، ٢٥٢
زندگانی شاه عباس اول: ٢٩٢
زينة الدهر في لطائف شعراء المعصر: ١٢
زينة الزمان: ١٢، ١٥
«س، ش»
ساقی نامه: ٣١٠
سبعة المرحان في آثار هندوستان: ٢٨٣، ٢٢٦، ٢٣٦
سبعة معلقة (قصيده): ٢٧٦
سختوران ايران در عصر حاضر: ٢٩
سختوران چشم دیده: ٢٦
سختوران یزد و نوايح: ٢٦
سخن و سختوران: ٢٣٢، ٢٥٣
سراپا سخن: ٣١
سراپا - مرآة الجمال
سرمه سليمانی: ٣٣٩
سرو آزاد: ٢٢، ٢٧، ٢٣، ٢٨٣، ٢٣٣، ٢٢٦
سفينة خوشگو: ٢١، ٢٨٠، ٢٣٢، ٢٢٩
سفينة هندي: ٢٣٧، ٢٢٩
سمعیات الثنا عشر: ٣١٠
سواطع الالهام (تفسير بنی نقط): ٢١٦
سوانح خزین: ١١٣
سهو المسان: ١٥٧
سير العارفين: ١٠٩، ٢٥٥
شام غریبان: ٢٣
شاهجهان نامه: ٢٢٢
شاهنامه فردوسی: ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٣، ٢٠٤
شرح احوال و آثار و سبک نظم و نثر نعمت
خان عالی: ٢٥٢
شعر المعجم: ٢٣٢، ٢٥٠
شعر الهند: ٢٦، ٦٥
شعراي اردو گنگ نکر: ٢٢
شمع الجمين: ٢٥، ٣١، ٢٣، ٢٦، ٢٣٢، ٢٥٥
«ص، ط»
صبح گلشن: ٢٥، ٣١، ٢٣، ٢٥، ٢٥٣، ٣٧٨
٢٥٠، ٢٣٢
صحف ابراهيم: ٢٣، ٢٣٢، ٢٢٩
طبقات اکبری: ٢٣٥، ٢٥٢
طبقات الشعرا (ابن حبيب): ١٢
طبقات الشعرا (ابن سلام): ١٢، ١٥
طبقات الشعرا (ابن شعبة): ١٢
طبقات الشعراي هند: ٣١
طبقات الشعراء المحققين: ١٢، ١٥
طبقات الشعر والشعراء: ١٢، ١٥
طور کلیه: ٣١
طور معنی: ٢٢، ٢٧، ٣٠، ٣١، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٢، ٤٥، ٤٧، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٦٠، ٦١، ٦٣، ٦٥، ٦٧، ٦٨، ٦٧٣، ٦١٢، ٦٢١، ٦٢٢، ٦٢٣
٢٣٢، ٢٣٣
«ع، غ»
عرفات العاشقين و عرصات العارفين: ٢٠
٥٦، ٨٩، ٣٣٩، ٣٥٣، ٣٦٣، ٣٦٢، ٣٦٧
٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨١، ٣٨٢
٢١٢، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٠
عرفات العاشقين و عرصات العارفين (خطی):
٣٠٦، ٣٠٧، ٣٢٧، ٣٣٨، ٢٣٥، ٢٤٠
عقد ثریا: ٢٣٣، ٢٥٢
عين الحياة: ٣٣٩
غزة الکمال - دیوان خسرو دهلوی

غزلیات اخیر مکتوبی لم لکھتری (خطی)

۲۳۹

غزلیات خلاق المعانی: ۲۳۶، ۲۵۳

«ف، ق»

فارسی ادب بہ عہد اورنگزیب: ۲۳۵، ۲۵۵

فتاویٰ عالمگیری: ۳۴۵

فرہنگ ادبیات فارسی دری: ۲۳۴، ۲۳۸

فرہنگ سخنوران: ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۵۳

۳۵۲، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۸، ۳۸۳

۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۳۳، ۴۴۹

فرہنگ عمید: ۶۶

فرہنگ متداول: ۹

فصوص الحکم: ۲۱۵

قوائد الفوائد: ۳۶۱

فہرست کتابهای چاپ فارسی: ۳۳۳، ۳۳۴

۴۴۸

فہرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و

کمیاب کتابخانہ گنج بخش: ۶۳، ۶۵

فہرست مشترک نسخہ‌های خطی فارسی

پاکستان: ۳۰۶، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۸۳، ۴۳۶

۴۴۶

فہرست نسخہ‌های خطی فارسی: ۳۳۶

۴۴۶

قاموس الاعلام: ۶۳، ۶۵، ۳۵۳، ۴۳۳، ۴۵۰

قاموس المشاہیر: ۶۳، ۶۶، ۲۹۵، ۴۳۶، ۴۵۴

قرآن: ۹، ۱۸۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۱۰، ۳۵۷، ۳۵۸

۳۶۵

قصاید جمالی دہلوی (خطی): ۴۴۰

قصاید عرفی شیرازی: ۳۳۵، ۴۵۲

قند پارسی: ۴۳۳

قند پارسی (بیاض اشعار فارسی): ۲۵۴

«ک، گ»

کافیۃ الطالب: ۳۳۹

کشف القنون عن اسامی الکف و الشون: ۶۲

کعبۃ عرفان: ۵۵، ۵۶، ۱۰۳، ۲۴۲، ۳۳۹

کلمات الشعرا: ۲۰، ۱۴۳، ۳۷۸، ۴۳۶

کلمات الشعرا (خطی): ۴۴۱

کلیات آفرین لامہوری: ۲۸۵، ۴۴۶

کلیات اسماعیل اسفہانی: ۲۵۳

کلیات امیر شہرستانی: ۲۹۲، ۴۴۷

کلیات اہلی لہ شیری خراسانی (خطی):

۲۴۰، ۴۳۳

کلیات اہلی شیرازی (خطی): ۴۳۳، ۴۴۰

کلیات بیدل عظیم آبادی: ۴۴۷

کلیات ثابت الدآبادی (خطی): ۴۳۳، ۴۴۰

کلیات جامی: ۳۴۸، ۴۴۷

کلیات جامی (خطی): ۴۴۸

کلیات حزین لامیجی: ۴۴۸

کلیات حیاتی گیلانی (خطی): ۴۴۱

کلیات خسرو دہلوی: ۴۴۷

کلیات سلمان ساوجی: ۳۸۰، ۴۵۰

کلیات سلمان ساوجی (خطی): ۴۴۱

کلیات سلیم نهرانی (خطی): ۳۸۱، ۴۴۱

کلیات شاہزاد نهرانی (خطی): ۴۳۴، ۴۴۱

کلیات عیشی لکھتری (خطی): ۳۹۸، ۴۳۵

۴۴۳

کلیات غالب دہلوی: ۴۵۲

کلیات قنبر دہلوی (خطی): ۴۳۵، ۴۴۲

کلیات لسانی شیرازی (خطی): ۴۱۲

کلیات ملک فسی (خطی): ۴۳۶، ۴۴۲

کلیات نشانی دہلوی (خطی): ۴۴۲

کلیات نصیری ہمدانی (خطی): ۴۴۲

- مثنوی خسرو و شیرین: ۲۰۲
 مثنوی خمسة نظامی: ۲۳۳، ۲۳۸
 مثنوی خورشید و مه یاره: ۳۲۲
 مثنوی رشته گوهر: ۳۲۲
 مثنوی رشحات الحیات: ۱۹۸
 مثنوی سحر حلال: ۹۱، ۳۱۰، ۳۱۱
 مثنوی سراپای غم اندوز: ۵۷
 مثنوی سفته سگینه: ۳۳۹
 مثنوی سگندرنامه: ۲۰۲، ۲۶۸
 مثنوی شاهد نام: ۲۰۰
 مثنوی شاهراه نجات: ۲۳۱
 مثنوی شاه و گدا: ۲۶۹
 مثنوی شاه و ماه: ۳۸۸
 مثنوی شمع و پروانه: ۳۱۰
 مثنوی شور خیال: ۳۲۲
 مثنوی شیرین و خسرو: ۲۶۸
 مثنوی صفات العاشقین: ۲۶۹
 مثنوی طلسم حیرت: ۳۱۹
 مثنوی طور معرفت: ۳۱۹
 مثنوی عرفان: ۳۱۹
 مثنوی عشق عزیز: ۲۰۰
 مثنوی عشق نامه: ۳۲۲
 مثنوی فرهاد و شیرین: ۱۲۶، ۲۰۲، ۲۶۵
 مثنوی فکر عبث: ۲۸۵
 مثنوی کعبه دیدار: ۳۳۹
 مثنوی کعبه الحرمین: ۳۳۹
 مثنوی گلدهسته: ۳۲۲
 مثنوی گنج روان: ۳۲۲
 مثنوی لوح محفوظ: ۳۳۹
 مثنوی لیلی و مجنون: ۱۵۵، ۲۰۲، ۲۴۱
 مثنوی خسرو و شیرین: ۲۰۲
 مثنوی گلدسته کرناک: ۲۴
 مثنوی گلدسته نازنینان: ۳۱
 گل رعنا: ۲۳
 گلستان بیخواران: ۳۱
 گلشن بیخار: ۳۰
 گنجینه: ۳۱۰
 گوهر مراد: ۲۱۵
 دل، م
 لباب الالباب: ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۶، ۳۲۷
 ۲۰۲، ۲۳۶، ۲۵۲
 لطایف الخیال: ۲۰، ۲۸۷
 لغات القرآن: ۶۵
 لغت نامه دهخدا: ۹، ۱۶، ۲۳۶، ۲۴۹
 مآثر الامراء: ۲۳۳، ۲۵۱
 مآثر الکرام: ۲۳۶، ۲۴۶
 مآثر رحیمی: ۲۳۲، ۲۴۷
 مآثر عالمگیری: ۲۳۵، ۲۵۲
 مثنوی آشوب گل و مل: ۳۹۵
 مثنوی اجد فکر: ۲۸۵
 مثنوی اسرار المکتوم: ۱۹۸
 مثنوی انبیا معرفت: ۲۸۵
 مثنوی بیت معمور: ۳۳۹
 مثنوی بینش ایصار: ۳۲۲
 مثنوی پدماوت: ۱۳۰
 مثنوی پسر نواب و حسن: ۲۰۰
 مثنوی پسر رقاص: ۲۰۰
 مثنوی تحفة السلطان فی مناقب النعمان: ۳۰۸
 مثنوی جواهر خانه: ۳۲۲
 مثنوی حسن گل و سوز: ۲۵۲
 مثنوی حسن پرمست: ۳۳۵

- مثنوی محمود و ایاز: ۲۲۴، ۲۵۱، ۲۰۹، ۲۴۸
 مثنوی محیط اعظم: ۳۱۹
 مثنوی مرآة المعانی: ۳۵۵
 مثنوی معراج الخیال: ۳۳۱، ۳۳۳
 مثنوی منازل: ۲۳۰
 مثنوی مولوی: ۲۲۹
 مثنوی مهتاج و اکثاف: ۲۸۵
 مثنوی مهر و ماه: ۱۳۰، ۱۶۷، ۳۵۵، ۳۸۸، ۲۴۸
 مثنوی مهر و وفا: ۳۹۲
 مثنوی ناظر و منظور: ۲۶۵
 مثنوی نشأة بنی عمار: ۳۳۹
 مثنوی نظم الجواهر: ۲۰۲
 مثنوی نل و دمن: ۲۱۶، ۲۰۷، ۲۳۶، ۲۵۳
 مثنوی نل و دمن (خطی): ۲۳۶، ۲۴۳
 مثنوی نوادر الشیاب: ۲۰۲
 مثنوی نورنامه: ۳۴۹
 مثنوی نیرنگ عشق: ۴۰۱
 مثنوی واله و سلطان: ۲۱۲، ۲۶۰
 مثنوی واله و سلطان (خطی): ۲۳۶، ۲۴۳
 مثنوی هفت بیگرا: ۲۶۹
 مثنوی هیر و رانجها: ۲۸۵
 مثنوی یعقوب و یوسف: ۳۳۹
 مثنوی یوسف و زلیخا: ۲۴۸
 مجالس التقایس، ترجمه: ۲۳۶، ۲۵۵
 مجله آکادمی: ۶۷
 مجله برهان: ۲۵۶
 مجله تحریر: ۶۷
 مجله تحقیق: ۶۷
 مجله تحقیقات فارسی: ۲۴۷
 مجله دانش: ۲۷، ۶۷
 مجله دانشکده بریلی: ۶۷
 مجله سهرورد: ۶۷
 مجله فکر و نظر: ۲۵۶
 مجله نقوش: ۲۲۱
 مجمع البحرین: ۲۲۳
 مجمع الفصحا: ۱۱، ۶۳، ۶۶، ۲۳۵، ۲۵۵
 مجمع الفضلا: ۱۹
 مجمع الثقایس: ۱۲۲، ۲۸۱، ۲۹۶، ۳۲۷، ۳۲۶
 محامد حیدریه: ۲۹، ۸۲، ۲۸۸
 محراب الکیاب: ۲۳۶، ۲۴۸
 مخزن الغرایب: ۲۹۶، ۳۱۲
 مطون الغرایب (خطی): ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۳۵
 ۲۲۵
 مذاہب الشعراء: ۳۱
 مذکر احباب: ۱۷
 مرآة الاعلام فی مآثر الکرام - تذکرہ مشاہیر
 کاکوری
 مرآة الجمال: ۸۰، ۱۸۹، ۲۸۲، ۲۸۴
 مرآة الخیال: ۲۱، ۵۲، ۲۳۲، ۲۵۳
 مرآة العلوم: ۲۳۶، ۲۵۱
 مردم دیده: ۲۲
 مسائلک و منازل: ۲۳۶، ۲۴۶
 مفتاح التواریخ: ۲۵۵
 مفتاح مقاتب غیبیہ: ۳۳۹
 مقالات الشعراء: ۲۲، ۲۳۶، ۲۵۳
 منتخب التواریخ: ۲۳۶، ۲۵۱
 منشآت طغرای مشہدی: ۳۹۱
 منشآت وحید قزوینی: ۲۲۷
 مهر جهانتاب: ۴۵
 میخانہ: ۲۰، ۲۵۲
 میرزا مظہر جانجانات اور آن کا کلام: ۲۵۱

«و، ه، ی»	«ن»
وسط الحبات ← دیوان خسرو دهلوی	نامه دانشوران: ۲۵۶، ۲۳۴
وفیات الاعیان: ۶۴	ننایع الافکار: ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۶۶، ۳۰۰
هفت آسمان: ۲۵	۲۵۳، ۲۳۷، ۲۲۹، ۳۵۲
هفت اقلیم: ۱۹، ۲۳۳، ۲۲۹	نجوم السما: ۲۵۲، ۲۳۴
هفت بند کاشی: ۳۶۳	نزهة الخواطر و بهجة المسامع و التواطر: ۳۲
همیشه بهار: ۳۱	۲۴۸، ۲۳۳، ۲۲۵، ۶۲، ۶۳، ۲۶
یادگار غالب: ۲۲۸	شعر عشق: ۲۳، ۳۵۹، ۲۳۷، ۲۵۱
بشیمه الدهر: ۱۲، ۱۵	نعمه عندلیب، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۱
بد بیضا: ۲۱، ۲۷، ۲۸۳	نقایس المآثر: ۱۹
بد بیضا (خطی): ۲۳۳، ۲۳۹	نفحات الانس: ۶۳، ۶۴، ۲۳۷، ۲۲۷
	نکات: ۳۱۹
	نگارستان سخن: ۲۵، ۳۱، ۶۳، ۶۶، ۲۳۷، ۲۵۵

**CENTRE OF PERSIAN RESEARCH
OFFICE OF THE CULTURAL COUNSELLOR
ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN
NEW DELHI**

TUR-E MA'NÁ

**COMPILED BY: MUNSHI AHMAD HUSSAIN SEHR KAKORVI
INTRODUCTION, EDITING & ANNOTATIONS: RAIS AHMAD NO' MANI**

**COMPOSING AND PAGE SETTING: ABDUR REHMAN QURESHI
DESIGNING OF THE COVER PAGE: AISHA FOZIA
FIRST EDITION: NEW DELHI, MARCH 2007
PRINTED AT: A.S. TYPESETTER, CHANDNI CHOWK, DELHI - 110006
ISBN: 978-964-439-237-5**

**IRAN CULTURE HOUSE
18, TILAK MARG, NEW DELHI - 110001
TEL: 23383232-4, FAX: 23387547
newdelhi@icro.ir
<http://newdelhi.icro.ir>**

TUR-E MA'NA

COMPILED BY
MUNSHI AHMAD HUSSAIN SEHR KAKORVI
(D. 1289 A.H./1872 A.D.)

INTRODUCTION, EDITING & ANNOTATIONS
RAIS AHMAD NO'MANI

CENTRE OF PERSIAN RESEARCH
OFFICE OF THE CULTURAL COUNSELLOR
ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN
NEW DELHI